



آفتاب

در غربت

موسسه فرهنگی هنری آفتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آفتاب در غربت

نویسنده:

محمد بنی هاشمی

ناشر چاپی:

منیر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	آفتاب در غربت
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۱۸	پیشگفتار
۳۰	بخش اول: شکر نعمت
۳۰	مدخل
۳۲	پیش گفتار
۳۴	فصل ۱: اهمیت شکر پروردگار
۳۴	حکمت عطا شده به لقمان
۳۸	رسیدن به مرز انسانیت به وسیله شکر
۴۱	لزوم شکر مُنعم
۵۰	فصل ۲: انواع شکرگزاری
۵۰	معنای شکر
۵۱	مراتب شکر
۵۲	شکر قلبی
۵۷	شکر زبانی
۶۰	ذکر «الحمد لله»
۶۴	سجده شکر
۶۷	شکر عملی
۷۶	فصل ۳: بالاترین درجه شکر
۷۶	عجز از شکر
۷۸	معرفت به تقصیر در شکر خداوند
۸۵	شکر امام حسین علیه السلام در دعای عرفه

۹۰	اعتراف به تقصیر در ادای شکر
۹۳	فصل ۴: نتیجه شکر و کفران نعمت
۹۳	شکر، سبب فزونی نعمت
۹۶	نعمت بیش تر، مسئولیت بیش تر
۹۷	شکل های گوناگون «ازدیاد نعمت»
۹۸	بقاء و زوال نعمت
۱۰۳	فصل ۵: شکر واسطه های نعمت
۱۰۳	لزوم شکر واسطه نعمت
۱۰۵	چگونگی شکر واسطه های نعمت
۱۰۷	مراتب شکر واسطه نعمت
۱۰۸	غفلت از شکر واسطه های نعمت
۱۰۹	شکر نعمت والدین
۱۱۵	بخش دوم: نعمت آفتاب
۱۱۵	مدخل
۱۱۷	پیش گفتار
۱۱۹	فصل ۱: نعمت بودن امام عصر علیه السلام
۱۱۹	اشاره
۱۲۰	الف- نعمت بودن امام علیه السلام از جهت تکوینی
۱۲۰	امام غائب، نعمت باطنی
۱۲۱	فایده تکوینی بودن امام علیه السلام بر روی زمین
۱۲۵	زمین و همه محصولات آن؛ ملک امام علیه السلام
۱۲۸	خلق همه دنیا برای امام علیه السلام
۱۲۹	امام علیه السلام؛ مالک آخرت
۱۳۱	وساطت امام علیه السلام در انعام خدا به خلق
۱۳۳	توضیحی در معنای وساطت فیض
۱۴۰	ولی نعمت بودن امام علیه السلام

- ب- نعمت بودن امام علیه السلام از جهت تشریحی ۱۴۱
- تفاوت جنبه تشریحی و تکوینی نعمت امام علیه السلام ۱۴۱
- هدف از انعام خدا به بندگان ۱۴۲
- تبدیل نعمت به نعمت ۱۴۴
- معرفت امام علیه السلام، تنها راه معرفه الله ۱۴۶
- معرفت امام علیه السلام، میوه و نشانه معرفت خدا ۱۵۱
- شکر نعمت های الهی، فقط با معرفت امام علیه السلام ۱۵۵
- تفسیر حکمت لقمان به معرفت امام علیه السلام ۱۵۶
- فصل ۲: شکر قلبی نعمت امام عصر علیه السلام ۱۶۱
- معرفت قلبی ۱۶۱
- حدّ واجب معرفت امام علیه السلام ۱۶۱
- معرفت به اسم و صفت ۱۶۳
- مراتب معرفت به صفت ۱۶۴
- مراتب معرفت اختیاری (اعتقاد) ۱۶۷
- معرفت قلبی به امام علیه السلام ۱۶۹
- ۱- طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَيْبِهِ ۱۷۱
- اشاره ۱۷۱
- طبيب جسم ۱۷۴
- نمونه اول ۱۷۴
- نمونه دوم ۱۷۶
- نمونه سوم ۱۸۰
- نمونه چهارم ۱۸۲
- مرتبه بالاتر طبابت اهل بیت علیهم السلام، ۱۸۵
- ۲- علم مصیوب ۱۸۶
- ۲- دستگیری علمی امام عصر علیه السلام ۱۸۹
- اشاره ۱۸۹

۱۸۹	نمونه اول
۱۹۱	نمونه دوم
۱۹۲	کرامتی از مرحوم شیخ انصاری
۱۹۳	کرامتی دیگر از شیخ انصاری
۱۹۶	۳- سفینه نجات
۱۹۶	اشاره
۱۹۷	داستان دعای مشلول
۲۰۱	۴- داعی الله
۲۰۳	۵- فریاد رس بیچارگان
۲۰۳	اشاره
۲۰۹	تشرّف مرحوم آیه الله حاج سید ابوالحسن اصفهانی
۲۱۳	۶- پناه از شیطان
۲۲۵	۷- شاهد خدا بر خلق
۲۳۷	۸- ساقی تشنگان
۲۴۰	۹- رفیق مونس
۲۴۲	۱۰- پدر دلسوز، برادر وفادار و مادر مهربان
۲۴۸	معرفت نعمت و محبت منعم
۲۵۳	فصل ۳: شکر زبانی نعمت امام عصر علیه السلام
۲۵۳	ذکر نعمت امام عصر علیه السلام
۲۵۸	معرفی امام علیه السلام به اسم و صفت
۲۶۰	ثناگویی از منعم
۲۶۲	اظهار زبانی نعمت
۲۶۳	دعا
۲۶۵	برپایی مجالس ذکر
۲۶۵	تشکر از خداوند
۲۶۶	اثر ذکر زبانی

۲۶۷	سجده شکر
۲۶۹	فصل ۴: شکر عملی نعمت امام عصر علیه السلام
۲۶۹	معنای شکر عملی نعمت امام عصر علیه السلام
۲۷۱	شکر عملی وصف طبابت
۲۷۲	شکر عملی شاهد بودن امام علیه السلام
۲۷۳	شکر عملی «رفیق مونس»
۲۷۵	شکر عملی نسبت به دستگیری امام علیه السلام
۲۷۵	شکر عملی «علم مصبوب»
۲۷۶	شکر عملی «الوالد الشفیق»
۲۷۸	نوشتن عریضه به امام علیه السلام
۲۸۱	تجدید بیعت با امام زمان علیه السلام
۲۸۲	عجز از شکر عملی
۲۸۵	بخش سوم: غربت آفتاب
۲۸۵	مدخل
۲۸۷	پیش گفتار
۲۹۱	فصل ۱: امام قدر ناشناخته
۲۹۱	اهل بیت علیهم السلام، نعمت کفران شده
۲۹۳	معنای اول غریب
۲۹۵	قدر ناشناخته بودن امام عصر علیه السلام
۲۹۷	قدر ناشناخته بودن صفات امام عصر علیه السلام
۲۹۷	اشاره
۲۹۸	الف) امامت
۲۹۹	ب) ولایت
۳۰۱	ج) عصمت
۳۰۴	د) نص بر امامت
۳۰۶	بی اعتقادی به امام علیه السلام و راه نجات از آن

- فصل ۲: امام از یاد رفته ۳۱۵
- معنای دوم غریب ۳۱۵
- چگونگی یاد کردن از امام عصر علیه السلام ۳۱۷
- امام زمان از یاد رفته ۳۱۹
- فصل ۳: امام فرو نهاده ۳۳۱
- معنای سوم غریب ۳۳۱
- مهیجور بودن امام عصر علیه السلام ۳۳۲
- علم مصیوب ۳۳۲
- کشتی نجات ۳۳۳
- ریشه هر خیر ۳۳۴
- آب شیرین و گوارا ۳۳۵
- شاهد بر ائمت ۳۳۶
- رفیق مونس ۳۳۷
- پدر دلسوز ۳۳۸
- مقایسه «بئر معطله» با «ماء معین» ۳۳۹
- فصل ۴: امام دور از اهل و دیار ۳۴۷
- معنای چهارم غریب ۳۴۷
- عزت امام عصر علیه السلام ۳۴۷
- سکونت امام عصر علیه السلام در نقاط دور دست ۳۴۹
- فصل ۵: امام بی یار و یاور ۳۵۳
- معنای پنجم غریب ۳۵۳
- وصف یاران خاص امام عصر علیه السلام ۳۵۳
- اندک بودن یاران امام علیه السلام ۳۵۵
- فصل ۶: منتقم خون امام حسین علیه السلام ۳۶۱
- امام غریب ۳۶۱
- خون خواه سیدالشهدا علیه السلام ۳۶۲

۳۶۵	انتقام الهی از قاتلان امام حسین علیه السلام
۳۸۳	بخش چهارم: یاری آفتاب
۳۸۳	مدخل
۳۸۹	فصل ۱: اهمیت یاری امام عصر علیه السلام و اقسام آن
۳۸۹	یاری امام؛ یاری خداوند
۳۹۰	بی نیازی خدا از یاری غیر
۳۹۱	بی نیازی امام علیه السلام از یاری دیگران
۳۹۲	یاری کردن امام علیه السلام؛ لطف امام علیه السلام
۳۹۳	کاستن از غربت امام علیه السلام
۳۹۴	معرفی امام غریب
۳۹۷	اقسام یاری امام عصر علیه السلام
۳۹۹	فصل ۲: یاری امام عصر علیه السلام با قلب
۳۹۹	دین شناسی
۴۰۳	آثار تقّه در دین
۴۰۶	تقّه در دین
۴۰۹	ثبات در دینداری
۴۱۱	تهذیب قلب از گناهان
۴۱۴	یاری امام علیه السلام با محبت به ایشان
۴۱۷	فصل ۳: یاری امام عصر علیه السلام با زبان
۴۱۷	تهذیب زبان یا اولین مرحله یاری امام علیه السلام
۴۱۹	وظیفه تبلیغ دین
۴۲۴	رعایت تخصص ها و قابلیت ها در تبلیغ دین
۴۲۸	دفاع فرهنگی از دین
۴۳۱	پاداش ایستادگی در برابر دشمنان دین و نجات بیچارگان
۴۳۵	توجه و عنایت ائمه علیهم السلام به یاران خویش
۴۴۱	فصل ۴: یاری امام عصر علیه السلام با عمل

- ۴۴۱ اشاره
- ۴۴۲ تبلیغ عملی دین
- ۴۴۵ امیر مؤمنان علیه السلام الگوی مؤمنان
- ۴۴۷ جذب افراد به تشیع با عمل
- ۴۴۹ ورع و احتیاط در دین
- ۴۵۳ ورع و عفت خانم ها
- ۴۵۵ نظر شرع مقدس در مورد عبادات بانوان
- ۴۵۷ کلام حضرت زهرا علیها السلام در مورد قرب زن به پروردگار
- ۴۶۰ ضرورت تعلیم و تعلّم برای زنان
- ۴۶۲ ارزش کانون خانواده
- ۴۶۷ رعایت عفاف در ارتباط با نامحرم
- ۴۶۷ اشاره
- ۴۶۷ دست دادن با نامحرم
- ۴۶۷ نگاه شهوت آلود
- ۴۶۸ شوخی با نامحرم
- ۴۷۱ فصل ۵: یاری امام عصر علیه السلام با یاری امام حسین علیه السلام
- ۴۷۱ یاری امام حسین علیه السلام، بالاترین درجه یاری امام عصر علیه السلام
- ۴۷۸ شعار امام عصر علیه السلام و یارانش
- ۴۸۰ احوال یاران امام حسین علیه السلام
- ۴۸۰ اشاره
- ۴۸۳ سعید بن عبدالله حنفی
- ۴۸۴ برادران غفاری
- ۴۸۵ عابس بن ابی شیب
- ۴۸۵ عمرو بن جُناده
- ۴۸۷ «حبیب بن مظاهر» و «مسلم بن عوسجه»
- ۴۸۸ عمرو بن قرظه انصاری

۴۸۸	غلام ترک
۴۹۱	فداکاری های بانوان کربلا
۴۹۱	نمونه اول
۴۹۲	نمونه دوم
۴۹۳	نمونه سوم
۴۹۴	نمونه چهارم
۴۹۵	یاری سیدالشهدا علیه السلام از طریق زیارت ایشان
۵۰۱	زیارت عاشورا
۵۰۷	فهرست منابع
۵۱۲	درباره مرکز

آفتاب در غربت

مشخصات کتاب

سرشناسه: بنی هاشمی، سیدمحمد، ۱۳۳۹ -

عنوان و نام پدیدآور: آفتاب در غربت/محمد بنی هاشمی.

مشخصات نشر: تهران: انتشارات منیر، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۵۰۸ص.

شابک: ۰-۳۵۰-۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: این کتاب در سالهای مختلف توسط ناشرین متفاوت منتشر شده است.

موضوع: محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - - غیبت

موضوع: مهدویت-- انتظار

رده بندی کنگره: BP۲۲۴/۴ب/۷آ۹ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۷۸۶۹۵۲

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

این کتاب را به نیابت از «شهدای والا مقام کربلا»

به بزرگ زاده امیر عالم، نور چشم فاطمه اطهر علیها السلام

صدیقه صغری، عقيله بنی هاشم، زینب کبری علیه السلام

تقدیم می نمایم.

ص: ۵

مدخل

گسترش و حاکمیت مدرنیسم، طمع ورزی و فزون خواهی و تمتع بیشتر، و تأثیر آن بر شیوه های معیشتی و خواهش ها و تمناهای آدمیان، از جمله ویژگی های دنیای معاصر است. آدمیانی جاه طلب، که به هیچ حدّ قانع نبوده و با نفس زدن های حیات سوز، و بهره جویی های مسرفانه و آزمندانه، خود را به خفگی و هلاکت انداخته اند.

روی برتافتن از معنویت، پندار اقتدار و سلطه، خودبینی و خودپرستی، واژگونی ارزش ها، وانهادگی آدمی، مفتون شیطان شدن، همه و همه، نتیجه و حاصل غفلت و اعراض از یکتاپرستی است.

او عصاتان داد تا پیش آمدید

وان عصا از خشم هم بر وی زدید

در این سایه روشن معنویت و فرو شدن آن از آسمان انسانیت، بازگشت به هویت فطری و زیّ انسانیت، ضروری می نماید.

بدین رو، تفکر در آثار و آلاء خداوند، مشی بندگی و طریق عبودیت، پیشه ساختن، آموختن و نهادینه ساختن ارزش های والای اخلاقی و ... تنها راه درمان و ضامن فلاح و رستگاری انسان امروز می باشد.

در این راستا، خدای سبحان، روان انسان را به نور علم و عقل منور ساخته تا با اندیشه و تفکر در اقیانوس نعمت های بی شمار و گوناگون الهی، به اطاعت از اوامر خداوندی و فروتنی سپاسگزاری در پیشگاه مُنعم علی الاطلاق، به هدف آفرینش

خود دست یابد.

نعمت شکرگزاری و سپاس در برابر منعم، و بیزاری و انزجار از نعمت خوارگان ناسپاس، با سرشت آدمی عجیب و آمیخته است. از این رو، صفت مذکور، از مهم ترین اهرم های رشد و کرامت نفس و عزّت و والایی انسان به شمار می آید. در این مجال کوتاه، به کلام نورانی و حیات بخش امام صادق علیه السلام تمسک و تبرک جسته، خوانندگان ارجمند را به درنگ و تأمل در مضامین بلند آن فرامی خوانیم:

لَوْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عِبَادَةٌ تَعْبُدُ بِهَا عِبَادَةُ الْمُخْلِصِينَ أَفْضَلَ مِنَ الشُّكْرِ عَلَى كُلِّ حَالٍ لَأَطْلَقَ لَفْظَهُ فِيهِمْ مِنْ جَمِيعِ الْخَلْقِ بِهَا فَلَمَّا لَمْ يَكُنْ أَفْضَلَ مِنْهَا حَصَّهَا مِنْ بَيْنِ الْعِبَادَاتِ وَ حَصَّ أَرْبَابَهَا فَقَالَ: (وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِي الشُّكُورُ). (۱)

اگر در میان کارهای پسندیده در تمام حالات، عبادتی در نزد خدا بهتر از شکر بود که بندگان خالص خود را به آن فرمان دهد، همانا آن را در گفتار خویشی تذکر می داد و چون برتر از آن نبود آن را از بین عباداتش امتیاز داده و نیز صاحبان شکر را برتری بخشیده و برگزیده و فرموده است «و از بندگان من، اندکی سپاسگزارند.»

از خدای منعم، توفیق شناخت نعمت های او و شکرگزاری در برابر آن ها را خواستاریم، هرچند:

از دست و زبان که برآید

کز عهده شکرش به درآید؟

بنده همان به که ز تقصیر خویش

عذر به درگاه خدای آورد

ور نه سزاوار خداوندیش

کس نتواند که به جای آورد.

ص: ۱۸

یکی از مهم‌ترین واجبات فراموش شده، شکر نعمت‌های الهی است. کمتر کسی از اهل ایمان این مقوله را بر خود فرض می‌شمارد و نسبت به عدم انجامش، خویش را مقصّر می‌داند. اما واقعیت این است که همین امر از عدم شناخت صحیح این فریضه الهی حکایت می‌کند و ضرورت آگاهی یافتن درباره آن را بیشتر روشن می‌نماید. حضرت جوادالائمه علیه السلام می‌فرمایند:

نِعْمَةٌ لَا تُشْكُرُ كَسَيْئَةٍ لَا تُغْفَرُ (۱)

نعمتی که شکرش گزارده نشود، مانند گناهی است که بخشوده نشود.

با دقت در این فرمایش ممکن است خود را به خاطر ناسپاسی از بسیاری نعمت‌ها، گناه کار تلقی کنیم و به پیشگاه الهی دست به توبه برداریم. از این رو، به عنوان اولین قدم در مسیر جبران کوتاهی‌های خویش، خود را محتاج می‌بینیم تا جایگاه «شکر نعمت» را در فرهنگ قرآن و سنت بشناسیم. نتیجه این شناخت، تصدیق این حقیقت است که کوتاهی در امر شکرگزاری، انسان را تا حدّ بهیمیت (چارپا بودن) تنزل می‌دهد. این جاست که قدم دوم را در این راه، درخصوص آشنایی با انواع و مراتب شکر الهی بر می‌داریم و بدین گونه با معنای شکر قلبی، زبانی و عملی آشنا می‌شویم. ضمناً به اهمیت ۵.

ص: ۱۹

سجده شکر در اظهار سپاس به درگاه خداوند نیز واقف می گردیم.

سومین گام در این بحث مربوط به بالاترین درجه شکر است که همانا عجز از شکر و اعتراف به تقصیر در ادای آن می باشد. آگاه شدن از نتایج شکر و عواقب کفران نعمت، چهارمین قدم در شناخت هرچه بهتر این فریضه فراموش شده است. در این مرحله با برخی از سنت های خداوند در خصوص بقاء و زوال نعمت هایش آشنا می گردیم.

پنجمین و آخرین گام در این بحث، توجه به واسطه های شکر نعمت و اهمیت سپاسگزاری از آنان است. در این مقام روشن می شود که اگر کسی شکر گزار ایادی نعمت الهی نباشد، در حقیقت شکر خداوند را به جا نیاورده است. پایان بخش همه مطالب، اشاره به سپاسگزاری از یکی از مهم ترین مصادیق واسطه های نعمت، یعنی پدر و مادر می باشد.

در این بخش سعی کرده ایم که با برداشتن این پنج قدم، شناخت لازمی از شکر- به عنوان یکی از برترین واجبات دینی- ارائه دهیم. هر فصل را به توضیح یکی از این گام ها اختصاص داده ایم.

ص: ۲۰

حکمت عطا شده به لقمان

وصف حکمتی که خداوند متعال به جناب لقمان بخشیده، در آیات و روایات، مکرر به چشم می خورد. هم چنان سخنان و مواظب ایشان در قرآن- معجزه جاوید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم- بیان شده است. این امر، اهمیت و شرافت حکمتی را که خدا به جناب لقمان بخشیده، نشان می دهد. پس مناسب است که این حکمت را از کتاب و سنت شناسایی کنیم:

(وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ) (۱)

ما به لقمان حکمت عطا کردیم که خدا را شکر کن. و کسی که شکرگزار باشد، صرفاً به نفس خودش شکر کرده است. و هرکسی کفران کند، خداوند، بی نیاز و در خور ستایش است.

خداوند در این آیه فرموده است که ما به لقمان «حکمت» عطا کردیم و خود در تفسیر حکمت، تعبیر «أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ» را آورده است. یعنی «خدا را شکر کن» را به او بخشیدیم. این نحوه بیان، به زیبایی هرچه تمامتر، هم موهبت الهی به لقمان و هم ۲.

ص: ۲۱

نحوه عطای آن را توضیح می دهد. «خدا را شکر کن» چگونه قابل بخشش است؟ مسلماً به صرف گفتن و امر کردن، این بخشش صورت نمی گیرد. امر به شکر کردن، در مورد کسی مفید و نافذ است که در مرتبه ای از معرفت و عقل و فهم باشد که هم اهمیت آن امر را بشناسد، و هم حُسن آن را تا حدّ وجوب عمل به آن تشخیص دهد. در آن صورت، چه بسا اصلاً نیازی به گفتن و امر کردن نباشد و او با همان عقل و فهم عطا شده، به ضرورت شکر خداوند برسد.

در بیان همین آیه مبارکه، از امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت شده که خطاب به «هشام» فرمودند:

يا هِشامُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى... قَالَ: وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ قَالَ: الْفَهْمُ وَ الْعَقْلُ. (۱)

یعنی منظور از حکمت داده شده به لقمان در آیه شریفه، «فهم» و «عقل» است. به این ترتیب، نحوه اعطای «خدا را شکر کن» به لقمان فهمیده می شود. در حقیقت، خدای متعال، فهم و عقل و معرفتی به او بخشید، تا به برکت آن، خود تشخیص دهد که باید خدا را شکر کند. او در این کار، احتیاج به امری که امثال آن برایش مشکل و تکلف آور باشد، نداشته است.

نکته ظریفی که در ظاهر این آیه باید مورد توجه قرار گیرد، کلمه «آئینا» است. خدای سبحان می فرماید: «حکمت را ما دادیم». پس معلوم می شود که باید لطف خدا شامل حال انسان شود تا یاد بگیرد «شکر» خدا را به جای آورد. این فهم شکر، چیزی نیست که هر کس به اختیار خودش بتواند به آن نائل شود. بلکه این لطف خداست که انسان به حدّی از فهم و عقل برسد که بفهمد، باید خدا را شکر کند و بدین ترتیب از درجه حیوانیت عبور کرده، به مرتبه واقعی انسانیت برسد. از این جا معلوم می شود که مسأله شکر خدا و رسیدن انسان به درجه فهم آن، چه اندازه اهمیت دارد. چرا که همه حکمت در این امر خلاصه شده و خدای مَنَّان، به خاطر این لطف ۲.

ص: ۲۲

و احسان، بر جناب لقمان منت نهاده است. بنابراین باید موضوع «شکر خداوند» بسیار جدی و اساسی تلقی شود و نباید به عنوان یک حکم فرعی و جزئی، به آن نگاه کرد.

وقتی چنین حکمتی به جناب لقمان داده شده، ایشان به موعظه پسر خود پرداخت. خدای متعال مواعظ لقمان به پسرش را چنین بیان کرده است:

(وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ) (۱)

و هنگامی که لقمان، در حالی که پسرش را موعظه می کرد به او گفت، ای پسر کم به خدا شرک نوز، همانا شرک ظلم بزرگی است.

لقمان در مقام موعظه به پسرش گفت: کسی را با خدا شریک نکن و از شرک به خدا دوری کن. آیا این توصیه، با آن حکمتی که خدا به لقمان بخشیده ارتباطی ندارد؟ این سفارش لقمان به فرزندش، دقیقاً برخاسته از آن حکمت عطا شده به اوست. چون ایشان به درجه ای از فهم و عقل رسیده بود که لزوم شکر پروردگار را با همه وجودش می یافت؛ لذا در مقام موعظه به پسرش او را به نفی شرک سفارش کرد، تا او را متذکر کند که شاکر بودن در پیشگاه خدا اقتضا می کند که انسان فقط بنده او باشد و سر به آستان دیگری نساید.

بدیهی است که هیچ کس به اندازه خداوند بر انسان حق ندارد. چون همه نعمت ها از اوست و اگر هم انسان ها توانایی انجام کاری و خدمتی نسبت به یکدیگر پیدا می کنند، به برکت نعمت های اوست. شکرگزاری به پیشگاه خداوند منان اقتضا می کند که انسان به این حقیقت توجه داشته باشد، و بنابراین برای هیچ کس در عرض خدا و مانند او احترام و ارزش قائل نشود. در دوست داشتن قلبی، در خضوع کردن و اطاعت نمودن و ... کسی را شریک خداوند قرار ندهد. این حقی است که او بر ما بندگان دارد. اگر کسی به این واقعیت توجه نکند یا در عمل کوتاهی نماید، در واقع، حق خدا را ضایع کرده و به او «ظلم» نموده و نسبت به او کفران نعمت کرده است. از این رو، ۳.

ص: ۲۳

شکر گزارنده به پیشگاه خدای متعال باید از هر نوع شرکی نسبت به او پرهیز کند. این همان سفارش لقمان به فرزندش می باشد و در حقیقت تجلّی حکمتی است که خدا از روی فضل خود به ایشان عطا فرموده است. پس در شکرگزاری از خداوند، پرهیز از مصادیق شرک الزامی است؛ چه، اساس شکر، توحید در بندگی خداست.

پایه و اساس شکر خداوند این است که انسان در بندگی او اخلاص داشته باشد و در هیچ شرایطی به خضوع در غیر پیشگاه خدا راضی نشود. چنین کسی می تواند به مرتبه شکر پروردگار نائل شود. در حقیقت، شکر، از اعتقاد عمیق به توحید برمی خیزد و هر مقدار این اعتقاد در انسان ضعیف تر باشد، کم تر شکر گزار خدا خواهد بود. در قرآن کریم می خوانیم:

(وَ اشْكُرُوا لِلّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُونَ) (۱)

خدا را شکر کنید، اگر فقط او را بندگی می کنید.

یعنی لازمه این که انسانی فقط خدا را عبادت کند، این است که او را شکر کند. «عبادت» منتهای خضوع و اطاعت محض از معبود است. نهایت خواری و تذلل در پیشگاه او، به خاطر خود او، نه به فرمان دیگری است. شکر نیز برخاسته از همین بندگی خالصانه است. هر قدر این اخلاص در بندگی ناقص باشد، تحقق شکر هم ناقص می شود. لذا به توصیه جناب لقمان، برای این که شاکر خدای متعال باشیم، نخست باید اعتقاد به توحید واقعی در ما محقق گردد. زیرا طبق بیان قرآن، لازمه بندگی کردن خدا، شکرگزاری از نعمت های او می باشد.

(وَ اشْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُونَ) (۲)

پس اخلاص در بندگی خدا از شکر نسبت به نعمت های او برمی خیزد و به شکرگزاری بیش تر در پیشگاه او می انجامد. ۴.

ص: ۲۴

۱- بقره / ۱۷۲.

۲- نحل / ۱۱۴.

پیامبر اسلام و اهل بیت گرامی ایشان علیهم السلام- که مرئیان توحید هستند- در ابتدای هر کاری لب به ثنای الهی گشوده و خدا را حمد نموده، و اهمیت و راه شکرگزاری او را به ما آموزش داده اند. امام سجّاد علیه السلام صحیفه سجّادیه را با حمد و ستایش خدای یکتا آغاز نموده اند. در عنوان اوّلین دعای صحیفه آمده است:

كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا ابْتَدَأَ بِالْدُّعَاءِ بَدَأَ بِالتَّحْمِيدِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ.

همه این دعا درباره حمد و ستایش خداست. در قسمتی از دعا- که شاهد بحث ما می باشد- آمده است:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنِ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ- عَلَى مَا أَبْلَاهُمْ مِنْ مَنِّهِ الْمُتَتَابِعَهُ وَ اسْتَبَخَّ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعْمِهِ الْمُتَظَاهِرَهُ- لَتَصَيَّرُوا فِي مَنِّهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ وَ تَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ. وَ لَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حِدِّ الْبَهِيمِيَّةِ، فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: «إِنَّهُمْ أَلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (۱) وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا عَرَّفْنَا مِنْ نَفْسِهِ وَ الْهَمْنَا مِنْ شُكْرِهِ. (۲)

حمد، مخصوص خدایی است که اگر شناخت حمد و سپاسگزاری خود را نسبت به عطایای پی در پی خود- که وسیله آزمایش آن هاست- و نیز نعمت های پیوسته ای که بر ایشان به طور کامل ارزانی داشته، محروم می ساخت، در آن صورت، از مواهب و نعمت های الهی استفاده می کردند، اما خدا را حمد نمی کردند و در روزیش گشایش می یافتند (با فراخی و وسعت، از رزق و روزی خدا استفاده می کردند)، ولی شکر او را به جا نمی آوردند. و اگر چنین بودند، آن وقت از مرزهای انسانیت خارج شده، به جرگه چارپایانل.

ص: ۲۵

۱- فرقان / ۴۴.

۲- صحیفه سجّادیه / دعای اوّل.

می رفتند و آن گونه می شدند که خدا در کتاب محکم خود (قرآن) وصف کرده است:

«آن ها نیستند مگر چون چارپایان بلکه گمراه تر از آنان» و حمد و سپاس خدای را که خود را به ما شناسانده و شکر خود را به ما الهام نموده است.

از بیان نورانی امام سجّاد علیه السلام می فهمیم که اگر خدای متعال، فهم و شناخت «حمد» خودش را به بندگان عطا نکرده بود، آن ها از این نعمت بزرگ محروم می ماندند. پس این که انسان بفهمد و عقلش برسد که باید خدا را حمد کند، اکتسابی نیست و مانند همه معرفت های دیگر، صنّع خود خداست (۱) و اگر خدا باب حمد خودش را بر بندگانش نمی گشود تا آن ها بفهمند که باید او را شکر کنند، این باب برای همیشه بسته می ماند. البته حمد کردن، فعل اختیاری ماست، ولی معرفت حمد صنّع خداست. تا این معرفت برای ما حاصل نشود، زمینه ای برای حمد اختیاری ما به وجود نمی آید.

معرفت «حمد»، از بزرگ ترین نعمت های خدا بر ما انسان هاست که نوعاً مورد غفلت و بی توجهی قرار می گیرد و کمتر کسی به نعمت بودن آن توجه می کند. برای تبتّه به این موهبت الهی، باید بدانیم که ممکن بود خداوند انسان را بیافریند و نعمت های بی شماری هم به او ببخشد، اما معرفت حمد و سپاس مُنعم را به او ندهد. این معرفت، چیزی غیر از معرفت خدا و غیر از معرفت نعمت های خداست. لازمه شناخت خدا و نعمت های او، این نیست که انسان، لزوم حمد خدا و حُسن این کار را بفهمد. به عنوان مثال «سلامتی» از نعمت های بزرگ خداست که بسیاری اوقات، مورد غفلت و بی توجهی انسان قرار می گیرد. امّا فهم نعمت بودن سلامتی یک مطلب است، و فهم این که انسان سزاوار است به خاطر این نعمت، شکرگزار خدای مهربان باشد، مطلب دیگری است. ممکن بود خدای تعالی فهم نعمت سلامتی را به انسان ببخشد، ولی فهم این وظیفه را که باید شکرگزار نعمت الهی باشد، به او عطا نکند.

بنابراین «معرفت حمد خدا» نعمت بسیار بزرگ و در عین حال لطیفی است کههد.

ص: ۲۶

۱- برای روشن شدن این که هر معرفتی صنّع خداست، به کتاب «گوهر قدسی معرفت» از همین نویسنده رجوع کنید.

فهم نعمت بودن آن، با تذکر امام زین العابدین علیه السلام، به فضل الهی برای انسان روشن می گردد.

امام علیه السلام در پاسخ به این سؤال که اگر خدا این معرفت را به بندگان عطا نمی کرد چه می شد، بیان بسیار زیبا و روشنی فرموده اند: مردم از نعمت های بیکران الهی - که از سر منت و بدون هیچ استحقاقی به آن ها عطا کرده است - پی در پی استفاده می کردند و غافل از این که خدا می خواهد به این وسیله بندگان را امتحان کند، از ستایش و شکرگزاری نسبت به او دریغ می ورزیدند. در این صورت، مانند چارپایان و بلکه گمراهتر از آنان می شدند.

تعبیری که در بیان عطای نعمت در این دعا به کار رفته، فعل «ابلاهم» است. «ابلی» مانند «ابتلی» معنای امتحان را در بردارد؛ همان طور که در قرآن کریم درباره امتحان حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام تعبیر «ابتلی» به کار رفته است:

(وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ) (۱)

وقتی خدا ابراهیم را به کلماتی امتحان کرد.

خداوند چون می خواسته حضرت ابراهیم علیه السلام را امتحان کند، تعبیر «ابتلی» را به کار برده است.

در این جا نیز امام علیه السلام، واژه «ابلی» را استفاده فرموده اند که معنای امتحان الهی را می رساند. پس اگر خدا «معرفت حمد» خودش را به بندگان عطا نمی کرد، هرگز در این امتحان پیروز نمی شدند و نعمت های بی دریغ الهی را صرف می کردند، بدون این که حمد او را به جا آورند.

انسانی که «معرفت حمد» به او تفضّل نشده است، با فراخی و وسعت، از رزق و روزی خدا بهره می گیرد، ولی شکر خدا را نمی کند. بدین ترتیب، از مرزهای انسانیت خارج شده، به حدّ بهیمیت می رسد؛ یعنی به درجه چارپایان تنزل نموده و چه بسا از آنان هم پست تر گردد: ۴.

ص: ۲۷

(إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا) (۱)

آن‌ها نیستند مگر مانند چارپایان، بلکه گمراه‌تر از آنان.

طبق فرمایش امام علیه السلام «شکر خداوند»، وجه تمایز انسان و حیوان است. «معرفت حمد» زمینه انجام آن را برای انسان فراهم می‌کند.

در ادامه دعا، امام سجّاد علیه السلام دو نعمت بزرگ الهی را مطرح کرده، به خاطر آن‌ها به درگاه خداوند شکر می‌گزارند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا عَرَّفْنَا مِنْ نَفْسِهِ وَ أَلْهَمْنَا مِنْ شُكْرِهِ

خدای را حمد که خود را به ما شناسانده، و شکر خود را به ما الهام نموده است.

بدون شک، بزرگ‌ترین نعمت خدا بر بندگان، این است که خود را به آن‌ها شناسانده است. پس از آن، نعمت «الهام شکر» به آن‌هاست.

اگر خدا معرفت خود را به ما نداده بود و شکرش را به ما الهام نکرده بود، آن‌گاه «معرفت خدا» را هم نعمت نمی‌دانستیم و نمی‌فهمیدیم که خدای سبحان، چه لطفی به ما کرده و چه ممتی بر ما نهاده، که معرفتش را به ما عطا کرده است. در نتیجه، شکر آن را به جای نمی‌آوردیم. الهام شکر توسط خدای متعال به واسطه اعطای نور عقل به انسان است که او را از حیوان ممتاز و برتر قرار می‌دهد و انسان به لطف پروردگار لزوم شکر مُنعم را می‌فهمد.

لزوم شکر مُنعم

انسان با تأمل در حال خود می‌یابد که همه کمالاتی که نصیب او شده، از جانب خداست. پروردگار مهربان - بدون این که استحقاقی در کار باشد - نعمت‌های بسیاری به او ارزانی کرده است. نفسی که همواره باعث رسیدن اکسیژن به اعضاء و جوارح می‌شود، اگر اندک زمانی دیر برسد، انسان متکبر را خوار و ذلیل می‌سازد. ما به خوبی می‌یابیم که آمد و شد نفس‌ها در اختیار ما نیست. اگر خدای مهربان، لحظه‌ای این ۴.

ص: ۲۸

لطف خویشی را از ما دریغ نماید و مقداری آب، راه تنفس ما را مسدود گرداند، آن گاه متوجه می شویم چه نعمتی از ما سلب شده و نفس هایی که تاکنون کشیده ایم، جز عنایتی از طرف خدا نبوده است.

هم چنین انسان، خود را عاقل می یابد، ولی خوب می داند که عاقل بودنش به اختیار خودش نیست و عقل نیز نعمتی است که بدون استحقاق نصیب او شده است. به همین ترتیب، در سراسر زندگی خود، نعمت های بیکران الهی را می یابیم و متذکر می شویم که او به معنای کامل کلمه، «مُنْعِم» است، چرا که او مالک همه نعمت هایی است که به ما عطا شده و ما امانتدار این نعمت ها هستیم. پذیرش قلبی این حقیقت، اولین و مهم ترین درجه شکر مُنْعِم است که عقل، به خوبی آن حکم می کند و حتی به لزوم آن فتوی می دهد؛ و بی توجهی و انکار و ندیده گرفتن این حقیقت را بد می شمارد و مرتکب آن را نکوهش می کند. از این رو لزوم شکر مُنْعِم، یک حکم عقلی است. اگر خدای تعالی هم امر به شکر نعمت نکرده بود، عاقل - به حکم عقل - خود را مکلف به شکرگزاری می یافت. البته خداوند ضمن توجه دادن به نعمت هایی که در اختیار بندگان قرار داده، آن ها را نسبت به وظیفه شان در برابر خدای خود متنبه ساخته است:

(فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ) (۱)

پس، از روزی پاک و حلالی که خدا به شما عطا کرده بخورید. و شکر نعمت خدا را به جای آورید، اگر فقط او را بندگی می کنید.

خدا به انسان، روزی حلال و طیب عطا کرده، و اجازه استفاده از نعمت های خود را به انسان داده است. هر انسان عاقلی می فهمد که در استفاده از این نعمت ها نباید از شکر مُنْعِم خود غافل شود. وقتی ما یک وعده مهمان کسی می شویم، بعد از انجام پذیرایی بارها از میزبان تشکر می کنیم و درصدد جبران محبت او برمی آییم. به همین گونه، باید بدانیم که همواره بر سر خوان پروردگاری نشسته ایم که نعمت های بسیار نصیب ما کرده است. ما هرچه داریم، از همین خوان نعمتی است که خدا به ما ۴۱.

ص: ۲۹

عطا فرموده است. پس حتی اگر خدا امری نکرده بود، هر انسان عاقلی تشکر از مُنعم اصلی را بر خود واجب می دانست. از این رو، امر خدا به انجام شکر در آیات مختلف، امری است که ارشاد و راهنمایی به حکم عقل می کند و کاملاً روشن است که لحن خدای متعال در این موارد با اوامر دیگری- مانند حکم به گرفتن روزه و شبیه آن- تفاوت دارد. در قرآن به آیات زیادی برخورد می کنیم که خدای سبحان، با توجه دادن به نعمت ها، بندگان را به وجوب شکر خود تذکر داده است:

(وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) (۱)

و برای شما گوش و چشمان و قلوب قرار داد، شاید شکر گزار باشید.

همین توجه کردن به نعمت بینایی و شنوایی و فهم مطالب- که هیچ کدام به اختیار انسان نیست و بسیاری از اوقات، مورد بی توجهی واقع می شود- انسان را نسبت به وظیفه خود در قبال پروردگار متذکر می سازد.

بدین ترتیب، ما در همه زوایای زندگی خویش، لطف و مرحمت الهی را می یابیم. به راستی ولی نعمت بنده، حجت را بر او تمام کرده است. و حال، این بنده است که باید وظیفه خود را شناخته و به آن عمل کند.

(... لِيَتِمَّ نِعْمَتُهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) (۲)

(خدا می خواهد) تا نعمت خود را بر شما تمام کند، شاید که شکر گزارید.

روشن است که عقل، سرپیچی کردن از شکر این مُنعم را زشت می داند، و ناشایست بودن آن بر هر انسان عاقلی روشن است.

توجه به لزوم شکر مُنعم، در روابط اجتماعی انسان نیز کاملاً مشهود است. اگر دوستی به ما پولی قرض دهد یا از او هدیه ای دریافت کنیم و یا مشکل ما را به طریقی حل کند، هرگز این احسان ها را وظیفه او نمی دانیم و به شکرگزاری از او اهتمام می ورزیم و سعی می کنیم از این وظیفه خود کوتاهی نکنیم. اگر حق شکر او را ادا نکنیم، خود را در مقابل او مقصّر می دانیم. هر انسان عاقلی هم که شاهد کوتاهی ما در ۶.

ص: ۳۰

۱- نحل / ۷۸.

۲- مائده / ۶.

ادای شکر باشد، این کار را مذمت می کند.

اگر انسان به الطاف الهی توجه کند، می یابد که چقدر در مقابل خداوند بی نیاز، ناچیز و ذلیل است و چقدر باید شکرگزار او باشد؛ چرا که نعمت های بیکرانی به او عطا کرده، و امور ناپسند بسیاری را از او دفع کرده است. امام کاظم علیه السلام در دعای جوش صغیر، ما را نسبت به این وظیفه تبتّه داده اند:

إلهی وَ كَم مِّنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَ أَصْبَحَ سَيِّئاً مُّوجِعاً مُّدِنِفاً فِي أَنْيْنٍ وَ عَوِيلٍ، يَتَقَلَّبُ فِي عَمِّهِ وَ لَا يَجِدُ مَحِيصاً وَ لَا يُسِيغُ طَعَاماً وَ لَا يَسْتَعْدِبُ شَرَاباً وَ لَا يَسْتَطِيعُ ضَرّاً وَ لَا نَفْعاً، وَ هُوَ فِي حَسْرَةٍ وَ نَدَامَةٍ، وَ أَنَا فِي صِحِّهِ مِنَ الْبَدَنِ وَ سَلَامِهِ مِنَ الْعَيْشِ، كُلُّ ذَلِكَ مِنْكَ، فَلَمَكَ الْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُّقْتَدِرٍ لَا- يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاهٍ لَا- يَعَجَلُ، صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِأَنْعَمِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِأَلَائِكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ. (۱)

الهی چه بسیار است بنده ای که صبح و شام را با بیماری و درد، در ناله و شیون به سر می برد. در غم و غصه های خخود می غلتد، بدون آن که راه فراری از آن ها پیدا کند، غذای لذیذ و آب گوارایی از گلویش پایین نمی رود، نه می تواند ضرری را از خود دفع کند و نه فایده ای برای خویش جلب نماید، و در پشیمانی و حسرت به سر می برد. و این در حالی است که من بدن سالم و زندگی راحت و بدون درد دارم. حمد سزاوار توست ای توانایی شکست ناپذیر و بردبار بدون شتاب، بر پیامبر و اهل بیت او درود بفرست و مرا از شکرگزاران نسبت به نعمت هایت و از یادکنندگان الطاف خود قرار بده.

و در قسمت دیگری از این دعا چنین عرضه داشته اند:

إلهی وَ كَم مِّنْ سَيِّئٍ حَائِبٍ مَّكْرُوهٍ قَدْ جَلَّتْهَا، وَ سَيِّئَةٍ نَّعَمَةٍ أَمَطَرَتْهَا وَ جَدَاوِلٍ كَرَامَةٍ أَجْرِيَّتْهَا وَ أَعْيُنٍ أَحْدَاثٍ طَمَسَتْهَا وَ نَاشِئَةٍ رَّحِمَةٍ نَشَرَتْهَا وَ جُنَّةٍ عَافِيَةٍ أَلْبَسَتْهَا وَ غَوَامِرٍ كُرْبَاتٍ كَشَفَتْهَا وَ أُمُورٍ جَارِيَةٍ قَدَّرَتْهَا إِذْ ۲.

ص: ۳۱

لَمْ يُعْجِزْكَ إِذْ طَلَبْتَهَا وَ لَمْ تَمْتَنِعْ عَلَيْكَ إِذْ أَرَدْتَهَا، فَلَكَ الْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاهِ لَا يُعَجَّلُ، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِأَنْعَمِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِأَلَائِكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ. (۱)

الهی چه بسیار امور ناپسندی که چون ابرهای متراکم درآمده بود، ولی تو آن ها را برطرف نمودی. و چه بسیار نعمت هایی که از آسمان بر من فرو باریدی، و جویبارهای کرامتی که جاری کردی و چشمه های حوادث (ناگوار)ی که خشک نمودی، و نهال رحمتی که نشر دادی، و سپر عافیتی که (بر تن ما) پوشانیدی، و گرداب های گرفتاری که بر طرف ساختی، و امور جاری که مقدر کردی، چون هریک را خواستی از قدرت و توان تو خارج نبوده و هیچ کدام از اراده تو سرپیچی نکردند. پس سپاس تو را سزاست ای توانایی شکست ناپذیر و بردبار بی شتاب، بر محمد و آل محمد درود بفرست و مرا از شکرگزاران و بردبار بی شتاب، بر محمد و آل محمد درود بفرست و مرا از شکرگزاران نعمت هایت و از یادکنندگان الطاف خود قرار بده.

در عبارات فوق، حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام با تذکر دادن به بعضی از نعمت های الهی، ما را نسبت به لزوم شکر، متنبه ساخته اند. هر انسان عاقلی که متذکر به این الطاف الهی شود، خود را نسبت به مُنعم خویش مدیون یافته، به نور عقلش می یابد که باید شکر گزار او باشد.

در این دعا امام علیه السلام، صرفاً با اتکاء به دلیل نقلی و از روی تعبد محض فرموده اند که بندگان باید شکر خدا را به جا آورند، و گرنه مستحق عذاب دردناک می شوند. بلکه به گونه ای به نعمت ها و الطاف پروردگار تذکر داده اند که هر انسان عاقلی، در درجه اول، معرفت بالاتری نسبت به نعمت پیدا می کند و سپس به حکم عقل خویش، متنبه می شود که به جا آوردن شکر این مُنعم، واجب است و اگر نسبت به این وظیفه خود کوتاهی کند، جا دارد که مورد اعتراض قرار گیرد.

بعد از این که شناخت نعمت نصیب فرد شد، باید از خدا بخواهد که او را در انجام وظیفه شکرگزاری یاری کند و این درسی است که عملاً از دعای امام هفتم علیه السلام گرفته ۱.

ص: ۳۲

می شود. ایشان پس از هر قسمتی که متذکر به نعمت های خدا شده اند، از خدا خواسته اند که به برکت محمد و آل محمد علیهم السلام ایشان را از شکرگزاران قرار دهد. این خیلی مهم است که انسان نسبت به نعمت هایی که خدا بر او ارزانی کرده، غفلت نداشته باشد و با تذکر و توجه به الطاف الهی، شکر آن ها را بر خود واجب و لازم بیند. اگر انسان به لطف خدا و راهنمایی و دستگیری اهل بیت علیهم السلام در زمره شاکرین قرار نگیرد، در حقیقت ایمانش کامل نمی شود؛ چرا که شکر، جزء تفکیک ناپذیر ایمان می باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

الایمان نصفان: نصف فی الصبر و نصف فی الشکر (۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ایمان به دو نیمه تقسیم می شود: نیمی از آن در صبر و نیم دیگر در شکر است.

البته می دانیم که صبر «عندالبلاء» و شکر «عندالرخاء» می باشد؛ یعنی در سختی ها باید صبر کرد (۲) و در آسودگی ها باید شاکر بود.

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا - عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - قَالَ: رُفِعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَوْمٌ فِي بَعْضِ عَزَوَاتِهِ، فَقَالَ: مَنْ الْقَوْمُ؟ فَقَالُوا: مُؤْمِنُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: وَ مَا بَلَغَ مِنْ إِيْمَانِكُمْ؟ قَالُوا: الصَّبْرُ عِنْدَ الْبَلَاءِ وَ الشُّكْرُ عِنْدَ الرِّخَاءِ وَ الرِّضَا بِالْقَضَاءِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: خُلَمَاءُ عُلَمَاءٍ كَادُوا مِنَ الْفِقْهِ أَنْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ. (۳)

امام رضا علیه السلام فرمودند: گروهی در یکی از جنگ های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خدمت ایشان رسیدند. حضرت فرمودند: این ها چه کسانی هستند؟ به حضرت ۴.

ص: ۳۳

۱- بحار الانوار/ ج ۷۷/ ص ۱۵۱/ ح ۹۹.

۲- قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الصبر ثلاثة: صبر عند المصيبة و صبر على الطاعة و صبر عن المعصية... (اصول کافی/ کتاب الايمان والكفر/ باب الصبر/ ح ۱۵). پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: صبر بر سه قسم است: صبر در هنگام مصیبت، صبر بر طاعت، و صبر نسبت به گناه. بنابراین برای این که شخص در زمره صابرین قرار گیرد، در مقابل معاصی باید به گونه ای جلوی خودش را بگیرد، و هم چنین در انجام واجبات استقامت داشته باشد، و در بلا یا خودنگهدار باشد.

۳- اصول کافی/ کتاب الايمان والكفر/ باب خصال المؤمن/ ح ۴.

گفتند: این ها مؤمنانند. حضرت سؤال فرمودند که شما ایمان تان به چه درجه ای رسیده است؟ عرضه داشتند صبر در هنگام بلا و مصیبت، و شکر در وقت راحتی و آسودگی (آرامش و آسایش خاطر) و رضا به قضای خدا، حضرت فرمودند: این ها دانشمندانی بردبار هستند که به خاطر فهم عمیق خود چیزی نمانده که به پیغمبران برسند. (۱)

اهمیت شکر به اندازه ای است که نصف ایمان فرد را می سازد و اگر مورد بی توجهی قرار گیرد، ایمان فرد کامل نمی شود و سرپیچی از ادای شکر مُنعم، گناهی نابخشودنی به حساب می آید. امام جواد علیه السلام فرموده اند:

نِعْمَةٌ لَا تُشْكُرُ كَسَيِّئَةٍ لَا تُغْفَرُ. (۲)

نعمتی که شکرش گزارده نشود، مانند گناهی است که بخشوده شود.

کفران یک نعمت، مانند گناه نابخشوده است، از این جهت که خداوند در هر دو مورد، حجت خویش را بر بنده تمام کرده و جایی برای عذر آوردن او باقی نگذاشته است.

امام صادق علیه السلام نیز در تذکر به این مطلب می فرمایند:

مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ لِلَّهِ عَلَيْهِ حُجَّةٌ: إِمَّا فِي ذَنْبٍ اقْتَرَفَهُ وَ إِمَّا فِي نِعْمَةٍ قَصَرَ عَنْ شُكْرِهَا. (۳)

هیچ بنده ای نیست مگر این که خدا را بر او حجتی است: یا در مورد گناهی که انجام داده و یا نعمتی که در اداء شکرش کوتاهی کرده است.

وقتی انسان بفهمد که عملی گناه است، حجت بر او تمام می شود؛ زیرا خدا به او فهم و درک تشخیص گناه را داده و وجوب ترک معصیت را هم به عنایت الهی می داند. بنابراین اگر آن گناه را مرتکب شود، خدای عزوجلّ دلیل قاطع و بُرنده ای دارد که ۵.

ص: ۳۴

۱- البتّه توجّه داریم که مقام «اصطفاء» و «عصمت» انبیاء، چیزی نیست که کسی بتواند با انجام عبادت به آن نائل شود. این جا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم صرفاً حالات صبر و شکر و رضای ایشان را ستوده اند و از این جهت آن ها را نزدیک به انبیاء دانسته اند.

۲- بحارالانوار/ ج ۷۸/ ص ۳۶۵/ ح ۵.

۳- بحارالانوار/ ج ۷۱/ ص ۱۴۶/ ح ۵۵.

می تواند او را- به حق- مؤاخذه و عقاب نماید.

این مطلب در باب کوتاهی از شکر نعمت نیز صدق می کند؛ چرا که خداوند با اعطای عقل، لزوم شکر منعم را به بندگان خویش فهمانده است. علاوه بر این پیامبران و امامان علیهم السلام نیز انسان ها را نسبت به حکم عقل خود تنبه داده اند. بنابراین خدای سبحان، از هر جهت، حجت را بر انسان عاقل تمام کرده است.

پس کسی که از این وظیفه عقلی و شرعی کوتاهی کند، عذر و بهانه ای در پیشگاه الهی ندارد. از طرفی ترک شکر نعمت، خود معصیت است. چه گناهی بزرگ تر از این که انسان، مُنعم خود را بشناسد، ولی انکار نموده، کفران بورزد؟! در این صورت، چه بسا خدا نعمت های خود را از بنده سلب کند و نعمتی را که- بدون هیچ استحقاقی- به او عطا فرموده، به جهت عقوبت گناه کفران، از او دریغ نماید.

پس با توجه به اهمیت شکر مُنعم و عواقب سرپیچی از آن، باید آیات و روایات را بررسی کنیم، تا معنای دقیق شکر و مراتب انجام آن کاملاً روشن شود.

ص: ۳۵

معنای شکر

برای رسیدن به معنای صحیح کلمه شکر، از قرآن کریم بهره می‌گیریم. در قرآن، آیات زیادی در بحث شکر وارد شده است. وقتی «آصف بن برخیا» تخت بلقیس را برای حضرت سلیمان علیه السلام حاضر کرد، پیامبر الهی متذکر شد که این نعمت از جانب خدای متعال است:

(فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ) (۱)

وقتی حضرت سلیمان علیه السلام آن (تخت) را نزد خود یافت، فرمود: این فضل و عطای پروردگار من است، تا مرا بیازماید که شکرگزار هستم یا کفران می‌کنم. و هر که شکر کند، برای (نفع) خودش شکر کرده، و هر کس کفران کند، خدای من بی‌نیاز (و) بزرگوار است.

مؤمنان، در هر نعمتی ابتدا خدا را می‌بینند و متذکر می‌شوند که نعمت از جانب ولی نعمت اصلی به آن‌ها رسیده است. لذا می‌گویند: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي». البته خدا از شکر انسان نفعی نمی‌برد و فایده شکر تنها به خود او می‌رسد. کسی هم که کفران.

ص: ۳۷

نعمت های الهی را کند، تنها خودش زیان می بیند و خداوند نیازی به او ندارد.

در این آیه، حضرت سلیمان علیه السلام «شکر» را مقابل با «کفر» قرار داده اند. در آیات دیگر قرآن نیز این دو واژه مقابل هم به کار رفته اند:

(فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ) (۱)

مرا یاد کنید تا من شما را یاد کنم و شکر مرا بگذارید و به من کفر نورزید.

معنای این که ما خدا را یاد کنیم، روشن است، ولی این که خدا ما را یاد کند، بدین معناست که خدا نعمت و لطف و رحمت خود را بر ما، افزون سازد.

(لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ) (۲)

اگر شکر گزارید، قطعاً (نعمت های خود را) برای شما زیاد می کنم. و اگر کفران کنید، همانا عذاب من سخت است.

از تقابل دو واژه «شکر» و «کفر» در این آیات و آیات دیگر، می توان در بیان معنای «شکر» استفاده کرد. «کفر» به معنی «پوشاندن» است. کافر، کسی است که حقیقتی را که خدا بر او روشن ساخته، می پوشاند و انکار می کند. بنابراین «شکر» به معنی آشکار نمودن است. پس شکر نعمت، همان اظهار نعمت می باشد.

اگر بخواهیم خدا را به خاطر نعمتی شکر کنیم، باید آن را «ظاهر» کنیم. پس باید بدانیم اظهار نعمت چگونه امکان دارد.

مراتب شکر

می دانیم که ایمان سه مرحله دارد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ (۳)

ایمان عبارت است از معرفت قلبی و اعتراف زبانی و عمل به جوارح.

نیز می دانیم که شکر، نیمی از ایمان است. لذا مراحل این رکن مهم ایمان، متناظر با ۸.

ص: ۳۸

۱- بقره / ۱۵۲.

۲- ابراهیم / ۷.

۳- نهج البلاغه / شرح مرحوم فیض الاسلام / حکمت ۲۱۸.

مراحل ایمان است. پس اظهار نعمت، سه مرحله دارد: اظهار قلبی، اظهار زبانی و اظهار عملی. هر کدام از این مراحل، مرتبه ای از شکر است که با هریک از مراحل ایمان تناظر دارد.

بنابراین شکر سه مرتبه پیدا می کند، که همه این مراتب، عقلی و وجدانی است و ما نمونه های آن را در اطراف خود مشاهده می کنیم. مثلاً اگر کودک شما به بیماری صعب العلاجی مبتلا شده باشد و پزشک، تشخیص درستی داده، او را درمان کند، در مرحله اول، قلباً از آن پزشک متشکر خواهید بود و با همه وجود، قدردان زحمت او می شوید. در مرحله بعد، همواره از او به نیکی یاد می کنید و فضائل و کمالات او را بر زبان می آورید و برای دیگران نقل می کنید.

در مرحله سوم، شکر آن نعمت را در عمل ظاهر می کنید. یعنی با مراقبت صحیح از کودک، دقت می کنید که آن مشکل دوباره پیش نیاید. اگر باز مرتکب اشتباه و عدم دقت شوید و آن بیماری دوباره برگردد، همه معترض می شوند. بالاتر از همه، خود آن پزشک زبان به شکایت باز می کند که: «شما زحمات مرا به هدر داده اید و این شکر زحمت من نبوده است!» چون در واقع از این نعمت استفاده درستی نکرده اید.

کسانی که نعمت عقل به آن ها عطا شده است، می فهمند که باید همه مراحل شکر را در مقابل مُنعم خود انجام دهند. کوتاهی در هر مرحله حمل بر ناسپاسی می شود و عقلاً ناپسند است. بنابراین قطعاً باید نسبت به ولی نعمت حقیقی خود، مقید به انجام هر سه مرحله شکرگزاری باشیم.

شکر قلبی

خداوند متعال، نعمت های بسیاری نصیب بندگان خویش کرده است. از مهم ترین نعمت هایی که به انسان عرضه شده، همین «شناخت نعمت» است.

ممکن است انسان مدّت ها از نعمتی بهره مند شود، ولی توجهی به نعمت بودن آن نداشته باشد. به عنوان نمونه، نعمت سلامتی، بسیاری از اوقات چنین است. با غفلت از این نعمت، گاهی انسان فکر می کند همیشه باید سالم باشد؛ گویی امکان نداشته که خدا چنین نعمتی به او ندهد. لذا اصلاً متذکر نعمت بودن سلامتی نمی شود.

چنین کسی چه بسا مدتی طولانی در غفلت از این نعمت به سر برد. ولی همین فرد، به محض این که بر اثر بیماری، کوچکترین اختلالی در یکی از اعضاء بدنش پیش آید، متذکر می شود که نسبت به چه نعمت بزرگی غافل بوده است. در چنان حالتی با توجه به اهمیت آن عضو در بدن خویش، درمی یابد که مُنعم مهربانی همواره نعمت های بی شماری را به او عطا کرده و می کند. در آن حال می فهمد که آن چه به صورت رایگان، دائماً در اختیارش بوده، «نعمت» است. در حالی که قبل از بیماری، نسبت به نعمت ها و مُنعم آن ها متذکر نبود. تا این مرحله خدای عزوجل، معرفت نعمت و مُنعم را به او عطا کرده است و مرحله بعد مربوط به خود انسان است. اما در این مرحله انسان ها همیشه در برابر نعمت هایی که نعمت بودنش را شناخته اند، شکر نمی گزارند. چه بسیار نعمت هایی که انسان آن ها را شناخته است (معرفت نعمت) و عقل هم حکم کرده که باید در مقابل بخشنده آن ها تسلیم شود و کفر نورزد (معرفت حمد خدا)، اما او با سوء اختیار خود، از قبول این حقیقت، سرپیچیده، نعمت بودن نعمت را کتمان می کند.

بنابراین «معرفت نعمت» و «معرفت حمد» مقدمه و زمینه شکر قلبی است. در واقع پیش از آن که نوبت به شکر- که عمل اختیاری است- برسد، خدای سبحان از روی فضل، معرفت نعمت هایش را عطا می کند تا انسان بتواند نعمت بودن نعمت را تشخیص دهد. خدای مهربان با عنایت دیگری نور عقل به او عطا می فرماید تا به وسیله آن بفهمد که باید شاکر مُنعم خود باشد.

شکر قلبی همان تصدیق و اعتقاد قلبی است که عمل اختیاری انسان می باشد. گاه مقدمات غیر اختیاری برای قدردانی قلبی از پروردگار حاصل می شود و عقل به روشنی وجوب آن را در می یابد، اما انسان با سوء اختیارش از وظیفه مسلم خود می گریزد و خود را مدیون و ممنون مُنعم نمی داند.

بنابراین لازمه شناخت نعمت و شناخت لزوم حمد، شاکر بودن نسبت به آن نیست. چه بسا حقیقتی بر انسان مکشوف گردد، اما انسان با سوء اختیارش تسلیم آن نشود. مثلاً انسان بفهمد که آب گوارا و قدرت آشامیدن آن، نعمت است و باید شکر آن

را به جا آورد، ولی قلباً نپذیرد و اقرار به نعمت بودن آن نکند. «پذیرفتن» و یا «نپذیرفتن» قلبی، از افعال اختیاری انسان است. بعد از روشن شدن هر حقیقتی، انسان مختار است که به آن اعتراف کند و یا این که تسلیم نشود.

در حقیقت، عارف شدن شخص نسبت به نعمت، به صنع خدا انجام می پذیرد، ولی بعد از اعطای این معرفت به بنده، شاکر شدنش به اختیار خود اوست. یعنی شخص در قبول یا ردّ این حقیقت که «خدا به او نعمت داده است» آزاد است. اگر شخصی که نعمت بودن نعمت را فهمیده است، تسلیم این حقیقت شود، آن گاه حقّ معرفت نعمت را با حُسن اختیار خود ادا کرده است و تازه می توان گفت که «نعمت شناس» شده است. نعمت شناسی معنای خاصّی از «معرفت» یعنی تصدیق و اعتراف به نعمت را دربر دارد و به صرف دانستن نعمت حاصل نمی شود. این معنای معرفت که به اختیار عاقل حاصل می شود، مساوی با شکر قلبی او است؛ همان معرفتی که به معنای قبول و اعتراف و تصدیق است.

امام حسن عسکری علیه السلام در بیان این مطلب می فرمایند:

لَا يَعْرِفُ النِّعْمَةَ إِلَّا الشَّاكِرُ وَلَا يَشْكُرُ النِّعْمَةَ إِلَّا الْعَارِفُ. (۱)

نعمت را نمی شناسد جز شاکر. و شکر نعمت را نمی گزارد، مگر کسی که معرفت دارد.

در اصطلاح آیات و روایات، گاهی به پذیرفتن و زیر بار رفتن انسان، معرفت تعبیر می شود. در نتیجه به کسی که اقرار به معروف کند، اطلاق عارف می گردد. مثلاً عارف بالله، «خداشناس» معنا می شود؛ یعنی کسی که پس از معرفت خدا، او را به خدایی پذیرفته و معتقد به اوست. عارف بالامام، یعنی «امام شناس» به کسی گفته می شود که وقتی امام علیه السلام را شناخت، به او معتقد و مؤمن گردد.

نعمت شناس هم مثل خدا شناس و امام شناس است. بنابراین در روایت یاد شده، «عارف شدن» به عنوان فعل اختیاری مطرح شده است. این فعل اختیاری، همان پذیرفتن قلبی معرفتی خدای عزّوجلّ نسبت به نعمت است. ۴.

ص: ۴۱

کسی که زیر بار این معرّفی خدا برود و قلباً آن را تصدیق کند (یعنی نعمت شناس شود)، در حقیقت شکر قلبی نسبت به مُنعم خود به جای آورده است. این مرتبه شکر به منزله روح و جان مراتب دیگر شکر است و تا زمانی که شخص قلباً قدردان مُنعم نشود، مراتب دیگر شکر- مانند بدن بدون روح- مرده و بی ارزش می باشد. از این رو، شکر قلبی با همان معرفت اختیاری، ملازم شکر و شرط تحقّق آن است. اگر شخص از این تصدیق اختیاری روی گرداند، نه عارف است و نه شاکر. ولی اگر بخواهد شاکر باشد، باید در اوّلین قدم قلباً نعمت شناس باشد، و گرنه اصلاً در وادی شکر قدم نگذاشته است. در صورتی فرد جزء شاکرین محسوب می شود و خدا نعمت او را افزون می کند که مُنعم خود را بشناسد. یعنی به این مسأله علم داشته باشد که هر نعمتی به او می رسد، از طرف ولیّ نعمت اصلی یعنی خداست و به این علم خود ترتیب اثر دهد:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرَأَيْتَ هَذِهِ النِّعْمَةَ الظَّاهِرَةَ عَلَيْنَا مِنَ اللَّهِ، أَلَيْسَ إِنَّ شَكَرْنَا عَلَيْهَا وَحَمَدْنَا زَادَنَا، كَمَا قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»؟ فَقَالَ: نَعَمْ، مَنْ حَمَدَ اللَّهَ عَلَى نِعْمِهِ وَشَكَرَهُ وَعَلِمَ أَنَّ ذَلِكَ مِنْهُ لَا مِنْ غَيْرِهِ. (۱)

راوی می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا این نعمتی را که خدا بر ما ظاهر کرده، چنین نیست که اگر ما به خاطر این نعمت، خدا را شکر و حمد کنیم، نعمت ما را می افزاید، هم چنان که در کتابش فرموده است: «اگر شکر کنید، (قطعاً نعمت های خود را) برای شما می افزایم؟» امام علیه السلام فرمودند: بله، منظور کسی است که خدا را به خاطر نعمت هایش حمد کرده و شکر او را به جای آورد، و بداند که آن (نعمت ها) از طرف خدا و نه از جانب دیگری است.

در حدیث فوق، تعبیر «عَلِمَ أَنَّ ذَلِكَ مِنْهُ لَا مِنْ غَيْرِهِ» تنها به بُعد غیر اختیاری معرفت اشاره نمی کند، بلکه چون شکر، یک عمل اختیاری است، لذا علم و معرفت به همان پذیرش و تصدیق قلبی اطلاق می شود. شخص باید حداقل از جان و دل بپذیرد که هر نعمتی به او می رسد، از جانب خداست و غیر او هیچ مُنعم حقیقی ندارد و اگر ۵.

ص: ۴۲

دیگری هم واسطه خیر شده باشد، در حقیقت منشأ خیرات، ربّ العالمین است. چنین کسی قلباً از مُنعم خود سپاسگزار شده، خود را ممنون او می داند و احساس می کند باید به نحوی از عهده شکر این نعمت برآید. همین حالت قلبی - صرف نظر از این که در عمل خارجی، کاری به عنوان شکرگزاری انجام بدهد یا ندهد - خودش یک عمل نفسانی است که اهمیّتش از اعمال جوارحی در مقام شکرگزاری بیش تر است.

وقتی انسان به این مرحله برسد - هرچند که هنوز هیچ عمل جوارحی انجام نداده است - خدای مهربان، همین پذیرش قلبی را به عنوان شکر نعمت می پذیرد. امام صادق علیه السلام فرموده اند:

مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ فَقَدْ آدَى شُكْرَهَا. (۱)

کسی که خدا به او نعمتی ببخشد، پس او قلباً آن را بشناسد (باور کند و بپذیرد که آن نعمت از جانب خداست) هر آینه شکر آن را ادا کرده است.

معنای این حدیث این است که خدای متعال به بنده اش فرموده است: همین قدر که قبول داشته باشی که نعمت ها از جانب من به تو رسیده است، تو را جزء شاکرین قبول دارم.

به راستی که خداوند مَنان، این امر مهم را چقدر برای بندگان آسان گردانیده است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ نِعْمَةً فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ وَ عَلِمَ أَنَّ الْمُنْعِمَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَقَدْ آدَى شُكْرَهَا وَ إِنْ لَمْ يُحَرِّكْ لِسَانَهُ. وَ مَنْ عَلِمَ أَنَّ الْمُعَاقِبَ عَلَى الذُّنُوبِ اللَّهُ فَقَدْ اسْتَغْفَرَ وَ إِنْ لَمْ يُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَهُ. وَ قَرَأَ: (وَ إِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُحْفَوْهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرْ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (۲). (۳). ۷.

ص: ۴۳

۱- اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۱۵.

۲- بقره / ۲۸۴.

۳- بحار الانوار / ج ۷۸ / ص ۲۵۲ / ح ۱۰۷.

کسی که خدا به او نعمتی دهد، پس معرفت قلبی به آن نعمت پیدا کند، و اعتقاد داشته باشد که آن کسی که نعمت را به او داده، خدای متعال است، شکر خدا را به جای آورده است، هرچند زبانش را حرکت ندهد. و کسی که یقین و باور داشته باشد که عقاب کننده بر گناهان، خداست، هرچند به زبان استغفار نکند، آمرزیده می شود، و این آیه را تلاوت کردند: «اگر آن چه در باطن شماست، آشکار کنید یا پنهان نمایید، خدا برایتان حساب می کند، آن گاه هرکس را بخواهد می آمرزد و هرکس را بخواهد عذاب می کند و خداوند بر هر کاری تواناست.»

در این حدیث، امام معصوم علیه السلام اهمیت این فعل قلبی را نشان داده اند. هر چند عقل حکم می کند که شکر باید هم قلبی و هم زبانی باشد، ولی خدای عزوجل، به فضل و لطف خود، همان فعل قلبی را کافی دانسته و به عنوان شکر پذیرفته است. علت این است که مراتب شکر از اظهار قلبی آغاز می شود و اقرار به نعمت ها انسان را به مراحل بعدی شکر هدایت می کند. اظهار قلبی، روح و پایه مراحل بعدی - یعنی شکر زبانی و عملی - و به منزله رأس آن هاست. این روح، باید در کالبد همه مراتب دیگر شکر جریان یابد. در واقع مراحل بعدی، هر یک به نوعی اظهار این حالت قلبی است و اصل شکر، همین فعل قلبی می باشد.

اگر خود را قلباً مدیون کسی ندانیم و فقط به صورت ظاهری و به زبان از او تشکر کنیم و مدح و ثنای او را بگوییم در حالی که قلباً عقیده داریم که او کاری برای ما نکرده و حقی بر ما ندارد، در چنین حالی، شکر او را به جا نیاورده ایم و اظهار زبانی ما، قدر و ارزشی ندارد، بلکه گاهی مورد انتقاد نیز قرار می گیرد. پس به خوبی روشن می شود که شکر قلبی، روح و پایه شکر زبانی و عملی و تعیین کننده ارزش آن ها است.

شکر زبانی

وقتی «قلب» انسان مملو از شکر مُنعم می گردد، سرچشمه های شکر، از قلب به زبانش جاری می شود.

خدای عزوجل با اعطای عقل، لزوم شکر زبانی را به عاقل فهمانده و این معرفت را

در فطرت او قرار داده است. به علاوه با کلام خود نیز نسبت به این امر تذکر داده و خطاب به پیامبرش فرموده است:

(وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) (۱)

نعمت های پروردگارت را بازگو.

ائمه علیهم السلام هر سخنی را با حمد و ثنای الهی شروع می فرمودند و شکر زبانی ولی نعمت را سرآغاز هر عمل خود قرار می دادند.

اظهار زبانی - برخاسته از شکر قلبی - گوهر گرانبهایی است که «درک فضائل» و «توفیق» انجام آن را باید خدای متعال عطا فرماید. در این صورت، همین حمد کردن، خود نعمتی است برتر از نعمت اولیه که حمد به خاطر آن بوده است:

مَنْ حَمِدَ اللَّهَ عَلَى النِّعْمَةِ فَقَدْ شَكَرَهُ وَ كَانَ الْحَمْدُ أَفْضَلَ مِنْ تِلْكَ النِّعْمَةِ. (۲)

کسی که خدا را بر نعمتی حمد کند، شکر خدا را به جای آورده است، و خود حمد کردن، نعمتی برتر از آن نعمت اول است.

حمد کردن فعل اختیاری انسان است، ولی معرفت حمد را خدای سبحان عطا می فرماید و به او توفیق می دهد که با زبان نیز لب به ثنای او بگشاید. این دو نعمت اخیر در نظر انسان عاقل، از نعمت اولیه بالاتر است و خود، شکری دیگر می طلبد. شکر زبانی منعم، وظیفه ای است که به هر صورت ممکن باید به آن عمل شود. همین که زبان در تعریف و تمجید و تشکر از منعم به کار گرفته شود، اظهار زبانی نعمت عملی می گردد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

مَنْ أُتِيَ إِلَيْهِ مَعْرُوفٌ فَلْيُكَافِئْ. فَإِنْ عَجَزَ فَلْيُثْنِ بِهِ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَقَدْ كَفَرَ النِّعْمَةَ. (۳)

هر کس خیری [به وسیله دیگری] به او برسد، پس باید آن را تلافی کند. ۳.

ص: ۴۵

۱- ضحی/ ۱۱.

۲- اصول کافی / کتاب الایمان والکفر / باب الشکر / ح ۱۳.

اگر توان تلافی نداشت، با زبان به تعریف و تمجید از آن (خیر) پردازد، و در صورتی که چنین نکند، کفران نعمت کرده است.

بنابراین انسان وظیفه دارد هنگام برقراری ارتباط با ولی نعمت خود، به هر زبانی مراتب تشکر و قدردانی خود را نسبت به الطاف او اظهار کند. (۱) البته هر کس معرفت بالاتری نسبت به مُنعم داشته باشد، بهتر می تواند از او تشکر کند. بنابراین بهترین روش برای شکر زبانی از خدا، طریقی است که خداشناس ترین افراد انتخاب کرده اند. تاریخ گواه روش های گوناگون انبیاء و اوصیاء علیهم السلام در اظهار زبانی نعمت های خدا بوده است.

امام صادق علیه السلام درباره نحوه شکر حضرت نوح علیه السلام فرموده اند:

كَانَ نُوحٌ يَقُولُ ذَلِكَ: [اللَّهُمَّ مَا أَصْبَحْتَ بِي مِنْ نِعْمَةٍ أَوْ عَافِيَةٍ مِنْ دِينٍ أَوْ دُنْيَا، فَمِنْكَ وَحَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، لَكَ الْحَمْدُ وَ لَكَ الشُّكْرُ بِهَا عَلَيَّ يَا رَبَّ حَتَّى تَرْضَى وَ بَعْدَ الرِّضَا] (۲) إِذَا أَصْبَحَ، فَسَمِّي بِذَلِكَ عَبْدًا شُكُورًا. (۳)

حضرت نوح علیه السلام این دعا را هر صبح می خواند: «خدایا هر نعمت و عافیتی که نسبت به دین یا دنیا در این صبح دارم، از جانب توست. تو یکتایی و شریک نداری. حمد و شکر خاص توست، از جهت نعمت هایی که به من دادی، تا آن گاه که راضی و خشنود شوی و (حتی) بعد از خشنودی» و از این جهت، «عبد شکور» (بنده بسیار سپاسگزار) نامیده شد. ۹.

ص: ۴۶

۱- واضح است که به کار بردن عباراتی که با اصل توحید ناسازگار است و برخاسته از عدم شناخت پروردگار بوده، نقض غرض است و به نوعی کفران نعمت می باشد. به عنوان مثال در قصه موسی و شبان، جلال الدین بلخی در دفتر دوم مثنوی، صفحه ۱۵۵ گفته است: تو کجایی تا شوم من چاکرت*** چارقت دوزم کنم شانه سرت جامه ات شویم شپشه‌هایت کُشم*** شیر پیشت آورم ای محتشم دستکت بوسم بمالم پایکت*** وقت خواب آید بروم جایکت ثنا گفتن خداوند با این تعابیر، کفران نعمت های اوست، هر چند که گوینده خود به این امر توجه نداشته باشد.

۲- اصول کافی / کتاب الایمان والکفر / باب الشکر / ح ۲۸.

۳- اصول کافی / کتاب الایمان والکفر / باب الشکر / ح ۲۹.

یکی دیگر از روش های شکر زبانی، «دعای خیر کردن» برای مُنعم می باشد. یعنی اگر انسان نمی تواند کار خوب کسی را جبران کند، باید دست به دعا برداشته، از خدا بخواهد که به او پاداش خیر عطا کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند:

مَنْ آتَاكُمْ مَعْرُوفًا فَكَافُوهُ. وَإِنْ لَمْ تَجِدُوا مَا تُكَافُوهُ فَادْعُوا اللَّهَ لَهُ حَتَّى تَنْظُنُّوا أَنَّكُمْ قَدْ كَافَيْتُمُوهُ. (۱)

هرکس کار خوبی برای شما انجام داد، آن را برایش تلافی کنید. و اگر نتوانستید به طریقی آن را تلافی کنید، در حق او به پیشگاه خداوند دعا کنید، تا وقتی یقین کنید که کار خوب او را تلافی کرده اید.

ذکر «الحمد لله»

شکر زبانی صورت های مختلفی دارد و ما به هر روش صحیحی می توانیم اظهار زبانی نعمت کنیم، ولی با مراجعه به اهل بیت علیهم السلام می توانیم ارزنده ترین روش های شکر را بیاموزیم. امام صادق علیه السلام می فرماید:

شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ وَإِنْ عَظُمَتْ أَنْ تَحْمَدَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهَا. (۲)

شکر هر نعمتی - هر چند بزرگ - این است که خدای عزوجل را به خاطر آن نعمت حمد کنی.

هرچه نعمت خدا بزرگ باشد، با یک اظهار زبانی یعنی گفتن «الحمد لله» می توان به شکر او نسبت به همه آن نعمت ها پرداخت. البته «الحمد لله» گفتن، یک عمل ساده به نظر می رسد، ولی نباید آن را ناچیز و کم ارزش تلقی کرد. مهم، آن است که برخاسته از یک شکر قلبی عمیق باشد، که در این حال، می تواند مصداق حق شکر گزاری گردد.

خَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمَسْجِدِ وَقَدْ ضَاعَتْ دَابَّتُهُ. فَقَالَ: لَيْنَ رَدَّهَا اللَّهُ عَلَيَّ لَأَشْكُرَنَّ اللَّهَ حَقَّ شُكْرِهِ. قَالَ: فَمَا لَبِثَ إِنْ أُتِيَ بِهَا. فَقَالَ: ۱.

ص: ۴۷

۱- بحار الانوار / ج ۷۵ / ص ۴۳.

۲- اصول کافی / کتاب الایمان والکفر / باب الشکر / ح ۱۱.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ». فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، أَلَيْسَ قُلْتَ لَأَشْكُرَنَّ اللَّهُ حَقَّ شُكْرِهِ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَمْ تَسْمَعْ عَنِي قُلْتَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ. (۱)

امام صادق علیه السلام از مسجد خارج شدند و دیدند چارپای (مَرکب) ایشان گم شده است. فرمودند: اگر خدا آن را به من برگرداند، حق شکرش را ادا می کنم. چیزی نگذشت که چارپا پیدا شد. ایشان فرمودند: «الحمد لله». کسی به ایشان عرض کرد: شما شوم آیا نفرمودید من حق شکر خدا را به جای می آورم؟ امام علیه السلام فرمودند: مگر نشنیدی گفتم: «الحمد لله»؟

گفتن «الحمد لله» به زبان، چون برخاسته از معرفت قلبی است، با ذکر آن، حق شکر خدا را می توان ادا کرد. در حقیقت، خدای عزوجل - به لطف و فضل خود- آن را به عنوان حق شکر می پذیرد. امام صادق علیه السلام فرموده اند:

مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ صَغُرَتْ أَوْ كَبُرَتْ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ إِلَّا أَدَى شُكْرَهَا. (۲)

هر نعمت کوچک و یا بزرگی که خدا به بنده عطا فرماید، اگر آن بنده «الحمد لله» بگوید، شکرش را ادا کرده است.

انسان با یک اظهار زبانی بسیار ساده - که البته برخاسته از معرفت ارزشمند قلبی است - می تواند به این وظیفه عقلی و الهی خویش یعنی ادای شکر خدا، جامه عمل بپوشاند. البته خدای کریم به این مقدار لطف و عنایت اکتفا نکرده، بلکه نعمت خود را نیز بر او افزایش می دهد:

مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ مِنْ نِعْمَةٍ، فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ وَ حَمِدَ اللَّهَ ظَاهِرًا بِلِسَانِهِ، فَتَمَّ كَلَامُهُ حَتَّى يُؤَمَّرَ لَهُ بِالْمَزِيدِ. (۳)

خدا به بنده نعمتی نمی دهد که اگر بنده آن را قلباً بشناسد و شکر آن را به زبان ظاهر کند، به محض تمام شدن گفتارش، دستور از یاد نعمت (از طرف خدا) برای او صادر می شود. ۹.

ص: ۴۸

۱- اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۱۸.

۲- اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۱۴.

۳- اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۹.

بدین ترتیب، نعمت‌ها پشت سر هم به فرد شاکر می‌رسد. با وجود این که او غرق در الطاف الهی می‌شود، ولی این زیاده‌نعمت او را دچار غفلت نمی‌کند؛ چون همیشه قلباً نسبت به منعم خود سپاسگزار است و ذکر او را بر زبان جاری می‌سازد.

اگر نعمت‌ها پیاپی نصیب فرد شود، اما شکر آن‌ها را نگذارد، «به تدریج» دچار غفلت شده و نسبت به گناهیانی که با سوء استفاده از این نعمت‌ها مرتکب گردیده، بی‌توجه می‌شود و به فکر استغفار از آن‌ها نمی‌افتد و از انجام تکالیف خود در پیشگاه خداوند کوتاهی می‌ورزد.

برای چنین شخصی، آسایش و راحتی «نقمت» است؛ چون او را از یاد منعم خود غافل تر می‌سازد و هیچ‌گاه متذکر گناهیانی که نتیجه ناسپاسی اوست، نمی‌گردد و استغفار از آن‌ها را فراموش می‌کند.

پس انسان اگر شکر تک تک نعمت‌های الهی را بر زبان جاری سازد، - به فضل و عنایت الهی - از خطر استدراج (۱) مصون می‌ماند.

عَنْ عُمَرَ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَرْزُقَنِي مَالاً فَرَزَقَنِي، وَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي وَلَدًا فَرَزَقَنِي وَلَدًا، وَ سَأَلْتُهُ أَنْ يَرْزُقَنِي دَارًا فَرَزَقَنِي، وَ قَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجًا.

فَقَالَ: أَمَا - وَاللَّهِ - مَعَ الْحَمْدِ فَلَا. (۲)

راوی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: از خدا خواستم به من مالی بدهد، پس به من عطا کرد. از خدا خواستم به من فرزند دهد، او هم فرزند داد. از او خواستم به من خانه بدهد، پس روزی من کرد. می‌ترسم این ۷.

ص: ۴۹

۱- استدراج این است که وقتی بنده ای گناه می‌کند، خداوند نعمت خود را از او سلب نکند و به عقوبت گرفتارش نسازد، در نتیجه بنده به فکر استغفار نمی‌افتد و از گناه خود توبه نمی‌کند. به این ترتیب با انجام پی در پی گناهان به تدریج غفلت بیش تری از خداوند پیدا می‌کند و کار به جایی می‌رسد که دیگر هرگز به خود نمی‌آید.

۲- اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۱۷.

(نعمت های پیاپی خدا) استدراج باشد، قسم به خدا اگر به خاطر هر کدام از این ها خدا را حمد کنی، استدراج نیست.

خدای کریم- به فضل خود- به واسطه شکر زبانی، بدون این که انسان را دچار استدراج کند، او را در اقیانوس نعمت های خود غوطه ور می سازد. انسان عاقل، با این عمل، نه تنها خود را از عقوبت ناسپاسی می رهاند، بلکه می تواند خود را مشمول وعده بهشت الهی هم قرار دهد. امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لَيَشْرَبُ الشَّرْبَةَ مِنَ الْمَاءِ فَيُوجِبُ اللَّهُ بِهَا الْجَنَّةَ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ لَيَأْخُذُ الْإِنَاءَ فَيَضَعُهُ عَلَى فِيهِ فَيَسْمِي، ثُمَّ يَشْرَبُ فَيُنْحِيهِ، وَ هُوَ يَشْتَهِيهِ فَيَحْمِدُ اللَّهَ، ثُمَّ يَعُودُ فَيَشْرَبُ، ثُمَّ يَنْحِيهِ فَيَحْمِدُ اللَّهَ، ثُمَّ يَعُودُ فَيَشْرَبُ، ثُمَّ يَنْحِيهِ فَيَحْمِدُ اللَّهَ، فَيُوجِبُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهَا لَهُ الْجَنَّةَ. (۱)

یکی از شما مقداری آب می نوشد، پس خدا به سبب این کار، بهشت را بر او واجب می کند، سپس فرمودند: او ظرف را برمی دارد، پس آن را نزدیک دهانش می آورد و در این حال نام خدا را بر زبان جاری می کند (بسم الله می گوید). سپس مقداری آب می نوشد، پس در حالی که هنوز اشتهای آب خوردن دارد، ظرف را از دهانش دور می کند پس خدا را حمد می کند و بار دیگر مقداری آب می نوشد، سپس ظرف را دور کرده، حمد خدا را می گوید، سپس (برای بار سوم) آب می نوشد و ظرف را دور کرده، خدا را حمد می کند. پس خدا به سبب این عمل، بهشت را برای او واجب می کند.

انسان می تواند با توجه به این که آب، نعمتی الهی است، نعمت «آب نوشیدن» را برای خود احیاء کند. بدین ترتیب، با زنده کردن یک نعمت و شکر قلبی و زبانی نسبت به آن، در معرض رحمت الهی قرار می گیرد.

پس باید از خدا خواست که به انسان معرفتی بدهد تا روحیه شکرگزاری در او تقویت شود. وقتی در یک عمل ساده و تکراری مانند آب خوردن، ابتدا «بسم الله» بگویند و تا پایان آن هم سه بار «الحمد لله» بگویند. و این روحیه را در کارهای دیگر ۶.

ص: ۵۰

خود هم داشته باشد، بدین ترتیب دنیا برای او رنگ دیگری پیدا می کند و زندگی، شادابی معنوی خاصی می یابد. حق شکر، همین است که انسان وقتی به نعمتی توجه می کند، قلباً به آن معتقد شود و بعد به زبان «الحمد لله» بگوید. به زبان آوردن این ذکر، نه تنها انسان را در معرض الطاف دنیوی و اخروی متعدّد قرار می دهد، بلکه اعتقادات و اظهارات قلبی او را قوی تر می سازد. همین اظهارات قلبی، او را به شکر زبانی راهنمایی کرده، ارزش اظهار زبانی او را بیش تر می سازد. بنابراین، اظهار زبانی از یک مرتبه از شکر قلبی آغاز شده، به مرتبه بالاتری از آن می انجامد. البته مراحل شکر منعم هنوز پایان نیافته است، ولی خدای مهربان همین مقدار از آن را پذیرفته و آثار باطنی و ظاهری بسیاری بر آن مترتب ساخته است.

سجده شکر

عمل دیگری که خداوند متعال برای ادار شکر بندگان نسبت به نعمت های خود قرار داده «سجده شکر» است. این عمل، به صرف گذاشتن قسمت جلوی پیشانی بر روی زمین (یا بنا بر احتیاط هر چیزی که سجده بر آن صحیح است (۱)) به نیت شکر خدا تحقق می یابد. ذکر زبانی در تحقق آن شرط نیست، هر چند مستحب است که در سجده، ذکر «شکراً لله» یا «شکراً شکراً» را یک بار یا سه بار و یا صد بار به زبان آورد، هم چنان که می تواند به جای لفظ «شکراً»، کلمه «عفواً» را به همان تعداد بگوید.

برای ادای سجده شکر، یک بار انجام آن کفایت می کند، ولی دو بار انجام دادن آن مستحب است. برای فاصله انداختن بین دو سجده، کافی است که ابتدا طرف راست پیشانی و سپس طرف چپ آن را روی زمین گذارد و آن گاه گونه راست و سپس گونه چپ را روی زمین قرار دهد، یا این که ابتدا طرف راست پیشانی و گونه راست، و سپس طرف چپ پیشانی و گونه چپ را روی زمین بگذارد. (۲) همه این موارد در ادای سجده شکر، پسندیده و خوب است. تفصیل بیش تر را هم از کتب فقهی و احکام ۸.

ص: ۵۱

۱- منهاج الصالحین / ج ۱ / مسأله ۶۵۷.

۲- العروه الوثقی / ج ۱ / ص ۶۸۸.

باید جست و جو کرد. این سنت پسندیده را خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مکرر انجام می دادند. امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ فِي سَفَرٍ يَسِيرُ عَلَى نَاقَةٍ لَهُ إِذَا نَزَلَ، فَسَجَدَ خَمْسَ سَجَدَاتٍ فَلَمَّا أَنْ رَكِبَ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا رَأَيْنَاكَ صَنَعْتَ شَيْئًا لَمْ تَصْنَعْهُ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، اسْتَقْبَلَنِي جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَشَّرَنِي بِبِشَارَاتٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَسَجَدْتُ لِلَّهِ شُكْرًا، لِكُلِّ بُشْرَى سَجَدَهُ. (۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسیری با همراهان خود در حرکت بودند که این بشارت ها به ایشان رسید. می توانستند همان جا روی مرکب به صورت لفظی «الحمد لله» یا «شکراً لله» بگویند، ولی از مرکب پیاده شدند و به خاک افتاده، سجده به جا آوردند. با این عمل خویش، نوع دیگری از شکر را به ما آموزش داده، اهمیت آن را به ما گوشزد فرمودند. امامان بزرگوار ما نیز نسبت به این نوع شکرگزاری، در عمل مقید بودند:

عَنْ هِشَامِ بْنِ أَحْمَرَ، قَالَ: كُنْتُ أَسِيرُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَعْضِ أَطْرَافِ الْمَدِينَةِ، إِذْ تَنَى رِجْلَهُ عَنِ دَابَّتِهِ، فَخَرَّ سَاجِدًا فَأَطَالَ وَاطَالَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَرَكِبَ دَابَّتَهُ، فَقُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ قَدْ أَطَلْتَ السُّجُودَ؟ فَقَالَ: إِنِّي ذَكَرْتُ نِعْمَةَ اللَّهِ بِهَا عَلَيَّ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَشْكُرَ رَبِّي. (۲)

هشام بن احمر گوید: همراه امام هفتم علیه السلام به یکی از اطراف مدینه می رفتم. ناگاه حضرت، پای خود را از روی چارپای (مرکب) خود خم کرده، به سجده افتادند، و مدتی آن را طول دادند. سپس سرشان را بلند کردند و سوار مرکب ۶.

ص: ۵۲

۱- اصول کافی / کتاب الایمان والکفر / باب الشکر / ح ۲۴.

۲- اصول کافی / کتاب الایمان والکفر / باب الشکر / ح ۲۶.

خود شدند. گفتم: فدایتان شوم، سجده را طولانی کردید. فرمودند: به یاد نعمتی افتادم که خدا به من عطا فرموده، پس مایل شدم که خدایم را شکر گزارم.

در زندگی روزمره، ممکن است به یاد یکی از نعمت های خدا بیفتیم و یا نعمت بودن امری بر ما آشکار شود. در این حال، وظیفه داریم با قلب و زبان، سپاسگزار آن نعمت باشیم. و چه بهتر که به مربیان توحید اقتدا کرده، از روی تواضع، سر بر خاک گذاشته، خدا را بدین طریق شکر گزاریم.

به سفارش امام صادق علیه السلام در این گونه احوال توجه کنیم. ایشان فرمودند:

إِذَا ذَكَرْتُمْ نِعْمَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَلْيَضَعْ خَدَّهٗ عَلَى التُّرَابِ شُكْرًا لِلَّهِ، فَإِنْ كَانَ رَاكِبًا فَلْيَنْزِلْ، فَلْيَضَعْ خَدَّهٗ عَلَى التُّرَابِ، وَإِنْ لَمْ يَكُمْ يَقْدِرُ عَلَى التَّنَزُّلِ لِلشُّهْرَةِ، فَلْيَضَعْ خَدَّهٗ عَلَى قَرْبُوسِهِ. وَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ فَلْيَضَعْ خَدَّهٗ عَلَى كَفِّهِ ثُمَّ لِيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَى مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ. (۱)

وقتی کسی از شما یاد نعمت خدا افتاد (متذکر شد)، پس باید گونه اش را به عنوان شکر خدا، روی خاک بگذارد. و اگر سواره بود، پیاده شود و گونه اش را روی خاک بگذارد. و اگر به خاطر انگشت نما شدن نمی تواند پیاده شود، صورتش را روی برآمدگی زین (مرکب) خود بگذارد. و اگر نمی تواند، گونه اش را روی کف دستش بگذارد. سپس خدا را به خاطر نعمتی که به او داده، حمد کند.

از سیره اهل بیت علیهم السلام برداشت می شود که به محض رسیدن به نعمت یا تذکر به آن، بهتر است سجده شکر به جا آورده شود. ولی گاهی شرایط مکانی و اجتماعی به گونه ای است که نمی توان پیشانی یا گونه را روی خاک قرار داد، زیرا با این عمل ممکن است شخص انگشت نما شود و افراد کم ظرفیت او را مورد تمسخر قرار دهند. ائمه علیهم السلام به ما یاد داده اند که حتی در چنین مواقعی از سجده شکر صرف نظر نکنید و به شکل های دیگر، مانند صورت گذاشتن روی بلندی زین مرکب و یا حداقل کف ۵.

ص: ۵۳

دست، خدا را حمد کنید.

از این حدیث شریف، می توان استفاده کرد که سجده شکر، به صرف این که انسان گونه اش را روی زمین بگذارد، تحقق می یابد و احتیاج به گذاشتن پیشانی روی خاک نیست. (۱)

شکر عملی

دانستیم که حقیقت شکر از قلب آغاز می شود. هرچند که خدای متعال از روی فضل خود اظهار قلبی صرف را به عنوان شکر می پذیرد، ولی بندگان وظیفه شناس، خدا را با زبان نشان نیز شکر می گویند.

علاوه بر این دو مرحله، خداوند متعال، به واسطه ائمه هدی علیهم السلام ما را نسبت به مرحله عملی شکر نیز آگاه نموده و آثار بسیاری را بر آن مترتب کرده است. (۲)

همان طور که از تعبیر «اظهار عملی» برمی آید، در این مرحله باید شکر خدا در عمل ظاهر شود. یعنی نعمت بودن نعمت خدا، در عمل نشان داده شود، به این ترتیب که نعمت در مسیری استفاده شود که منطبق بر خواسته خداوند از اعطای آن باشد. مثلاً خدای عزوجل نعمت سلامتی را عطا کرده تا با عافیت، طاعت او را انجام دهیم. استفاده از این نعمت در انجام معصیت، چیزی جز کفران نعمت نخواهد بود.

انسان ها در روابط روزمره خود عقلاً به این مهم توجه دارند. به عنوان نمونه، عمل جراحی پزشکی که وسیله شفای چشم کودکی شده است، در صورتی ارج نهاده می شود که در حفظ سلامت آن توجه لازم به عمل آید. در مقابل، عملی که موجب معیوب شدن آن چشم می شود، از نظر همه عقلاً زشت است. عدم مراقبت والدین از چشم فرزندشان، حمل بر کفران و نادیده گرفتن زحمات پزشک می شود.

خدای متعال از روی فضل خویش نعمت های بسیاری در اختیار مخلوقات خود قرار داده است. یکی از این نعمت ها که گاهی از آن غفلت می شود، همین نعمت «زبان» د.

ص: ۵۴

۱- العروه الوثقی / ج ۱ / ص ۶۸۹.

۲- حتی اگر تنبیهات اهل بیت علیهم السلام در خصوص شکر عملی به ما نرسیده بود، عقل به وجوب آن حکم می کرد و مخالفت با آن را قبیح می شمرد.

است که انسان‌ها به وسیله آن می‌توانند با یکدیگر تفاهم و ارتباط داشته باشند. هم‌چنین می‌توانند خدای سبحان و اهل بیت علیهم‌السلام را یاد کنند. اما گاهی این نعمت در مسیر خلاف رضای الهی به کار می‌رود. مثلاً خدای ناکرده به وسیله آن آبروی مؤمنی ریخته می‌شود یا وسیله غیبت و دروغی قرار می‌گیرد. علاوه بر این که هر یک از این اعمال، معصیت محسوب می‌شود، این نوع استفاده در حقیقت، کفران عملی نعمت «زبان» می‌باشد و لذا سوء استفاده نامیده می‌شود.

اما جهت ادای شکر عملی این نعمت، می‌توانیم لب به ثنای الهی گشوده، با زبان خود ذکر «الحمد لله» بگوییم و بدین ترتیب عملاً نیز از این نعمت در جهت کسب رضای مُنعم استفاده کنیم.

از راه‌های دیگر شکر عملی نعمت زبان، این است که به وسیله آن دین خدا تبلیغ شود:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) (۱)

قَالَ: الَّذِي أَنْعَمَ عَلَيْكَ بِمَا فَضَّلَكَ وَ أَعْطَاكَ وَ أَحْسَنَ إِلَيْكَ. ثُمَّ قَالَ: فَحَدِّثْ بِدِينِهِ وَ مَا أَعْطَاهُ اللَّهُ وَ مَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيْهِ. (۲)

از امام صادق علیه‌السلام راجع به این آیه که: «و اما بنعمت پروردگارت را بازگو» سؤال شد. فرمودند: همان کسی منظور است که به تو این نعمت‌ها را داده است: تو را برتر از دیگران قرار داده و در حق تو لطف و احسان کرده است. حال که چنین است، پس تو هم «دین» او را بیان کن و آن چه را خدا عطا فرموده و نعمت‌هایی را که به سبب دینش ارزانی داشته، بازگو.

کسانی که به لطف و فضل الهی در مسیر دین‌شناسی قدم برداشته‌اند، با آشکار کردن آن چه درباره دین آموخته‌اند، می‌توانند به طور عملی، شکر خدا را به جای آورند و کدام اظهار و بازگویی از این بالاتر که انسان به دین پروردگارش عمل کند، تا با گفتار و ۵.

ص: ۵۵

۱- ضحی / ۵.

۲- اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۵.

کردار به تبلیغ دین بپردازد؟ امر مقدّس تعلیم و تربیت که بسیار مورد سفارش پیشوایان دین قرار گرفته، از آشکارترین مصادیق اظهار و بازگو کردن دین در قول و عمل است. امام صادق علیه السلام فرمودند:

كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ السِّتْرِ كُمْ. (۱)

مردم را بدون (استفاده از) زبان های تان دعوت (به دین خدا) کنید.

بدیهی است که جهت انجام شکر عملی خدای عزّوجلّ، در درجه اول باید از انجام معاصی خودداری کنیم؛ یعنی نعمت های الهی را در جهتی که موجب سخط و ناخشنودی اوست، به کار نبریم. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ما را نسبت به این وظیفه عقلی، تبه داده اند:

لَوْ لَمْ يَتَوَاعَدِ اللَّهُ عِبَادَهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ لَكَانَ الْوَاجِبُ أَلَّا يُعْصَى شُكْرًا لِنِعْمِهِ. (۲)

اگر خداوند، بندگانش را نسبت به ارتکاب معصیت خود تهدید نکرده بود (عقابی مقرّر نکرده بود) واجب بود که به جهت شکر نعمت هایش معصیت نشود.

آیات ذیل که منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام است، به همین مطلب فطری تذکر می دهد:

هَبِ الْبَعَثَ لَمْ تَأْتِنَا رُسُلُهُ * * * * * وَ جَاحِمُهُ النَّارِ لَمْ تُضْرَمِ

أَلَيْسَ مِنَ الْوَاجِبِ الْمُسْتَحَقَّ * * * * * حَيَاءُ الْعِبَادِ مِنَ الْمُنْعِمِ (۳)

به فرض اگر پیامبران الهی به سوی ما فرستاده نشده بودند و شعله های آتش (جهنّم برای گناهکاران) افروخته نشده بود. آیا حیا کردن و شرم نمودن بندگان از مُنعم، ضروری و شایسته نبود؟!

بنابراین حساب شکر را باید از وعید خدا، جدا دانست و اطاعت خدا را به دلیل ۱.

ص: ۵۶

۱- بحارالانوار/ ج ۷۰ / ص ۳۰۹ / ح ۳۸.

۲- بحارالانوار/ ج ۷۸ / ص ۶۹ / ح ۲۱.

۳- بحارالانوار/ ج ۷۸ / ص ۶۹ / ذیل حدیث ۲۱.

و جوب عقلی آن- نه فقط برای گریز از عقاب و عذاب- در پیش گرفت. البته متذکر شدن به این مطلب، فطرتی بیدار می خواهد.

برای تبه به این حقیقت مثالی ذکر می شود: پذیری را در نظر بگیرید که سرمایه ای در اختیار فرزندش برای منظور خاصی قرار داده است، بدون آن که این فرزند استحقاقی برای دریافت آن داشته باشد. یعنی شرایط به نحوی است که اگر پدر این سرمایه را در اختیار فرزند نمی گذاشت، هیچ کس او را سرزنش نمی کرد و پدر، فقط از روی فضل و لطف به فرزندش کمک کرده است تا او این سرمایه را در جهت تحقق هدف پدر به کار گیرد. البته عملی شدن این هدف، فوائد زیادی برای خود فرزند در پی دارد. پدر می تواند به فرزندش تذکر دهد که سرمایه اش را با عیش و نوش و خوش گذرانی هدر ندهد. یا او را تهدید کند که اگر چنین کنی، سرمایه را از تو می گیرم و یا فلان بلا بر سرت می آید و فلان گرفتاری را پیدا می کنی. ولی حتی اگر پسر را تهدید نکند، همه عقلاً از پسر انتظار دارند که از سرمایه ای که پدر به او داده است، در مسیر مورد رضایت پدر استفاده کند. اگر فرزند از این امر عقلی تخلف کند، هم عمل خطایی مرتکب شده و هم آن نعمت را کفران کرده است. یعنی هم سرمایه اش را از دست می دهد و هم مقابل پدر و سایر عقلاً شرمنده می شود. پس کسی که نعمت بودن نعمت را درک می کند، با عقل خود می فهمد که نباید از آن نعمت در مسیر خلاف خواسته مُنعم استفاده کند.

این وظیفه، در مقابل «رَبِّ الْعَالَمِينَ»- مُنعم اصلی همه مخلوقات- به صورت بارزتری نمایان می شود. همه بندگان همواره باید متوجه باشند که از نعمت های خدا در مسیری استفاده نکنند که مرتکب کفران نعمت های الهی گردند. ترک معاصی، حداقل مرتبه شکر عملی است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

أَقْلُ مَا يَجِبُ لِلْمُنْعِمِ أَنْ لَا يُعْصَى بِنِعْمَتِهِ. (۱)

کم ترین چیزی که برای مُنعم واجب می باشد (باید در حق مُنعم انجام شود) این است که با نعمت او معصیت نشود. ۲.

ص: ۵۷

اولین مرتبه خروج از حد کفران نعمت، این است که با نعمت وهبی از جانب خدای رحمان، معصیت او انجام نشود. کاملاً روشن است که فرد نمی تواند مدعی شکر باشد، ولی در عمل با همان نعمت، مخالفت امر خدا کند. مثل این که فرزندی به زبان از پدر و مادرش تشکر کند، ولی در عمل، از هیچ آزار و اذیتی فروگذار نکند. بدین ترتیب هر شاهد عقلی، فرزند را ناسپاس در حق پدر و مادر می داند و او را منافق می شمرد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

شُكْرُ الْمُؤْمِنِ يَظْهَرُ فِي عَمَلِهِ (۱)

شکر مؤمن در عملش آشکار می شود.

شُكْرُ الْمُنَافِقِ لَا يَتَجَاوَزُ لِسَانَهُ (۲)

(ولی) شکر منافق از زبانش تجاوز نمی کند.

گفتن «الحمد لله رب العالمین» تمام شکر است، به شرط آن که حکایت از معرفت قلبی انسان نسبت به نعمت و ولی نعمت بکند که در این صورت، این معرفت و شکر قلبی در عمل او هم ظاهر و آشکار می گردد. بنابراین حمد گفتن مؤمن با منافق تفاوت دارد. به صرف «الحمد لله» گفتن، نمی توان فهمید که این شکر زبانی از قلب برخاسته است، بلکه اگر کلام از دل برآید، در عمل هم ظهور و بروز پیدا می کند. حضرت علی علیه السلام فرموده اند:

شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ الْوَرَعُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ (۳)

شکر هر نعمتی پرهیز از چیزهایی است که خدا حرام کرده است.

از هر نعمتی می توان استفاده حلال و یا سوءاستفاده در جهت حرام کرد، ولی سوءاستفاده از نعمت، کفران آن می باشد. شکر هر نعمتی در صورتی گزارده می شود که در مسیر رضایت منعم مورد استفاده قرار گیرد. در غیر این صورت، مورد کفران قرار گرفته است و کفران نعمت، سبب از دست رفتن نعمت می شود. امام رضا علیه السلام، ضمن ۹.

ص: ۵۸

۱- غررالحکم و دررالکلم / فصل ۴۰ / ح ۹.

۲- غررالحکم و دررالکلم / فصل ۴۰ / ح ۱۰.

۳- بحارالانوار / ج ۷۱ / ص ۴۲ / ح ۳۹.

خطبه ای به مردم خراسان، فرمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ فِي نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، فَلَا تُنْفِرُوا عَنْكُمْ بِمَعَاصِيهِ، بَلِ اسْتَدِيمُوا بِطَاعَتِهِ وَ شُكْرِهِ عَلَى نِعْمِهِ وَ آيَادِيهِ. (۱)

ای مردم! در مورد نعمت های خدا که بر شما فرو فرستاده، تقوا پیشه کنید. پس با ارتکاب معصیت های الهی، نعمت های او را از خود گریزان نکنید. بلکه با انجام طاعات الهی و سپاسگزاری از او واسطه های (نعمت) او دوام نعمت ها را از خدا بخواهید.

امام رضا علیه السلام راه شکرگزاری خدا را عمل به طاعات، و کفران او را به ارتکاب معصیت ها دانسته اند که باعث گریز نعمت های او می شود. حضرت در ادامه همین خطبه فرموده اند:

وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَا تَشْكُرُونَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِشَيْءٍ - بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ بَعْدَ الْإِعْتِرَافِ بِحُقُوقِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ رَسُولِ اللَّهِ - أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ مُعَاوَنَتِكُمْ، لِإِخْوَانِكُمُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى دُنْيَاهُمْ الَّتِي هِيَ مَعْبَرَةٌ لَهُمْ إِلَى جَنَّاتِ رَبِّهِمْ، فَإِنَّ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ مِنْ خَاصَّةِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى. (۲)

بدانید که در مقام شکرگزاری از خدای عزوجل - پس از ایمان به خدا و پس از اعتراف به حقوق اولیاء خدا از اهل بیت پیامبر علیهم السلام - هیچ چیز برای شما، از کمک رساندن به برادران ایمانی خود در انجام امور دنیوی آن ها - که گذرگاه ایشان به سوی بهشت پروردگارشان است - دوست داشتنی تر نیست. پس هر کس به این کمک رسانی موفق گردد (از لحاظ درجه و ثواب) امتیاز ویژه ای نزد خدا دارد.

امام علیه السلام در این خطبه، بالاترین مراتب شکر خدا را معین فرموده اند. طبق این بیان، هیچ شکری نسبت به خدا، برتر از ایمان به او نیست. سپس اعتقاد و اعتراف به حقوقی ۲.

ص: ۵۹

۱- بحارالانوار/ ج ۴۹/ ص ۱۸۲.

۲- بحارالانوار/ ج ۴۹/ ص ۱۸۲.

که پیامبر و اهل بیت گرامی حضرتش علیهم السلام بر همه مخلوقات دارند. این دو مرتبه، اعمال قلبی هستند که البته در زبان و عمل هم ظاهر می گردند. در مرتبه سوم، بهترین مصداق شکر عملی خدای سبحان، همکاری و مؤمنان با یکدیگر در کارهای روزمره زندگی، و بی تفاوت نماندن و احساس مسؤولیت نسبت به مشکلات مادی یکدیگر است.

اگر خدای عزوجل به کسی نعمت سلامت و روزی فراوان و امکانات مادی و ... بخشیده است، تنها زمانی شکر این نعمت ها ادا می شود که انسان، از آن ها برای کمک به کسانی که نیاز به رسیدگی دارند، استفاده کند. او باید توجه داشته باشد که این نعمت ها که خدای سبحان به او بخشیده، وسیله امتحان او است. ممکن بود خدای مَنان همین نعمت ها را به جای او به فردی فقیر و محتاج می بخشید که در آن صورت، خود این شخص، نیازمند به او می شد. پس حال که چنین نشده، شکر این نعمت ها به این است که از افراد نیازمند و محتاج، دستگیری کند. در غیر این صورت، کفران نعمت کرده و مستحق سلب آن شده است.

به هر حال شرط لازم برای ادای شکر نعمت های الهی انجام واجبات و ترک محرمات است. ولی شرط کامل کننده آن، همراهی شکر عملی با اظهار زبانی است. امام صادق علیه السلام فرمودند:

شُكْرُ النِّعْمَةِ اجْتِنَابُ المَحَارِمِ. وَ تَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».^(۱)

شکر نعمت، پرهیز از محرمات است. و شکر وقتی کامل می شود که شخص بگوید: «الحمد لله رب العالمین».

گفتن حمد زبانی، کامل کننده شکر عملی است. استفاده از نعمت در مسیر رضای مُنعم، جای اظهار زبانی را نمی گیرد. چون شکر زبانی از معرفت قلبی برمی خیزد، پس روح اظهار زبانی همان تسلیم قلبی است. اظهار زبانی بدون این فعل قلبی، مانند جسم بدون روح، مُرده و بی ارزش است. ولی اگر روح معرفت در آن دمیده شود، گفتن ۰.

ص: ۶۰

«الحمد لله» بسیار ارزشمند و پر ارج خواهد شد. این گونه «الحمد لله» گفتن، شکر عملی را کامل و تمام می کند و درجه بالاتری از آن است؛ چرا که ممکن است کسی از حرام پرهیز کند، اما به این نکته توجه نکند که همه نعمت ها از جانب خدا به او می رسد و این به دلیل ضعف معرفت قلبی او نسبت به نعمت و منعم خویش است. امّا کسی که در مقام شکر قلبی، متذکر همه نعمت های الهی باشد، حتی در اجتناب از حرام نیز خود را مدیون خدای خود می بیند و بیش از خودش او را در توفیق دوری از گناه مؤثر می داند، آن گاه برای اداء شکر این نعمت، «الحمد لله» می گوید. پس گفتن حمد، یک اظهار زبانی خشک و بدون روح نیست، بلکه از کمال عنایت و توجه و تصدیق شخص نسبت به انعام الهی حکایت می کند که چه بسا در مقام عمل و پرهیز از محرمات، این توجه و عنایت وجود نداشته باشد.

به هر حال، فرد شاکر تنها به شکر عملی اکتفا نکرده، بلکه با قلب و زبان هم خدا را شکر می کند و با تمام وجود نیک می داند و می یابد که هرگز نمی تواند شکر نعمت های خدا را به جا آورد.

عجز از شکر

اگر بخواهیم شکر یکی از نعمت های الهی را به جا آوریم، باید همزمان با معرفت قلبی نسبت به آن نعمت، به زبان هم سپاسگزار باشیم و در عمل نیز آن نعمت را در جهت رضای خدا به کار ببریم. همه این مراتب، اعمال اختیاری ما هستند، ولی «معرفت حمد خدا» و «توفیق سپاسگزاری» از او را مدیون خود او هستیم و لذا باید بگوییم:

فَكَيْفَ لِي بِتَحْصِيلِ الشُّكْرِ؟! وَ شُكْرِي إِيَّاكَ يَفْتَقِرُ إِلَى شُكْرٍ، فَكُلَّمَا قُلْتُ لَكَ الْحَمْدُ، وَجَبَ عَلَيَّ لِذَلِكَ أَنْ أَقُولَ لَكَ الْحَمْدُ. (۱)

خدایا! چگونه می توانم حق شکر (تو) را ادا کنم، در حالی که هرگونه شکرگزاری من از تو، احتیاج به شکر دیگری دارد!!؟ پس هرگاه تو را حمد گویم، بر من لازم می شود که به خاطر آن حمد تو را باز گویم.

این که ما بتوانیم خدا را حمد گوئیم، نعمتی است بزرگ تر از آن نعمتی که به خاطر آن خدا را حمد گفته ایم: «كَانَ الْحَمْدُ أَفْضَلَ مِنْ تِلْكَ النَّعْمَةِ» (۲) ۳.

ص: ۶۳

۱- بحار الانوار/ ج ۹۴ / ص ۱۴۶: مناجات الشاکرین، از دعاهای خمس عشره.

۲- اصول کافی / کتاب الایمان والکفر / باب الشکر / ح ۱۳.

پس با هر شکر نعمتی، بیش تر مدیون خداوند می شویم. حتی اگر سجده شکر به جا آوریم، شناخت و توفیق انجام این عمل نیز نعمتی است که نسبت به آن هم وظیفه شکرگزاری داریم. حال اگر بخواهیم شکر آن را به جا آوریم، هر عملی که به عنوان شکر انجام دهیم، ما را بیش تر مدیون لطف بی پایان الهی می سازد. بدین ترتیب، به روشنی می یابیم که هیچ گاه قادر به شکرگزاری خدای متعال نیستیم. امام صادق علیه السلام می فرماید:

فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا مُوسَى أَشْكُرُنِي حَقَّ شُكْرِي. فَقَالَ: يَا رَبِّ وَ كَيْفَ أَشْكُرُكَ حَقَّ شُكْرِكَ، وَ لَيْسَ مِنْ شُكْرِ أَشْكُرُكَ بِهِ إِلَّا وَ أَنْتَ أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ؟ قَالَ: يَا مُوسَى الْآنَ شَكَرْتَنِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّكَ مِنْنِي! (۱)

خدای عزوجلّ به حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود: ای موسی! حقّ شکر مرا ادا کن. حضرت موسی عرضه داشت: ای پروردگار من! گونه حقّ شکر تو را ادا کنم، در حالی که هیچ شکری نیست که با آن، شکر تو را به جا آورم، مگر این که در همین شکرگزاری هم نعمت تو شامل حال من شده است (که توانسته ام شکر کنم). (خداوند) فرمود: ای موسی! حال که فهمیدی (معرفت و توفیق) شکرگزاری، نعمتی از جانب من است، شکر مرا به جا آورده ای!

بنده باید چنان معرفتی پیدا کند تا بفهمد در هر کار نیکی از جمله شکر خداوند، مدیون لطف او می باشد. در این صورت است که خود را نسبت به شکر نعمت های بیکران الهی عاجز می یابد و بالاترین حدّ شکرگزاری رسیدن به همین مرحله است و می توان گفت حقّ شکر خدا تنها در این صورت ادا می شود. تا وقتی که انسان هنوز به این حدّ نرسیده، در شکر پروردگارش کوتاهی کرده است. ۷.

ص: ۶۴

قرآن می فرماید:

إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا. (۱)

اگر نعمت های خدا را بشمارید، نمی توانید بر تعداد آن ها احاطه پیدا کنید.

از امام سجّاد علیه السلام ذیل این آیه شریفه روایت شده است:

سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَجْعَلْ فِي آخِذٍ مِنْ مَعْرِفَةِ نِعْمِهِ إِلَّا الْمَعْرِفَةَ بِالتَّقْصِيرِ عَنْ مَعْرِفَتِهَا، كَمَا لَمْ يَجْعَلْ فِي آخِذٍ مِنْ مَعْرِفَةِ إِدْرَاكِهِ أَكْثَرَ مِنَ الْعِلْمِ بِأَنَّهُ لَا يُدْرِكُهُ، فَشَكَرَ عَزَّوَجَلَّ مَعْرِفَةَ الْعَارِفِينَ بِالتَّقْصِيرِ عَنْ مَعْرِفَتِهِ، وَجَعَلَ مَعْرِفَتَهُمُ بِالتَّقْصِيرِ شُكْرًا، كَمَا جَعَلَ عِلْمَ الْعَالَمِينَ أَنَّهُمْ لَا يُدْرِكُونَهُ إِيْمَانًا، عِلْمًا مِنْهُ أَنَّهُ قَدْ وَسِعَ الْعِبَادَ فَلَا يُجَاوِزُونَ ذَلِكَ. (۲)

منزه است آن که قرار نداده است در کسی از معرفت نعمت هایش (این که نعمت های خدا را بشناسند) مگر شناخت این که از «معرفت آن نعمت ها» ناتوان هستند (یعنی بالاترین مرتبه شناخت نعمت های خدا این است که انسان بفهمد نمی تواند آن ها را بشناسد)، همان گونه که معرفت درک خود را بیش از دانستن این که خدا را ادراک نمی کند، در کسی قرار نداده است (یعنی بالاترین حد شناخت خدا این است که انسان عجز و ناتوانی خود را نسبت به معرفت او بیابد) آن گاه خدای عزوجل از معرفت عارفین به عجز از معرفتش (یا نعمت هایش) (۳) قدردانی کرده (از آن ها همین را پذیرفته) و معرفت آن ها را به این عجز، شکر محسوب نموده است. همان گونه که علم دانایان به این کهد.

ص: ۶۵

۱- ابراهیم/۳۴.

۲- بحار الانوار/ ج ۷۸/ ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

۳- در عبارت «فَشَكَرَ عَزَّوَجَلَّ مَعْرِفَةَ الْعَارِفِينَ بِالتَّقْصِيرِ عَنْ مَعْرِفَتِهِ»، با توجه به مرجع ضمیر «معرفته» احتمال دو معنا وجود دارد: اول این که مرجع ضمیر، خدا باشد. دوم این که مرجع ضمیر «كُلِّ نِعْمَةٍ» یعنی هر نعمت خدا باشد که معنای آن در عبارت قبل موجود است. بنابر احتمال دوم، مرجع ضمیر معنوی است و چون لفظ «كُلِّ» مذکر است با ضمیر «معرفته» تناسب دارد. احتمال دوم با صدر و ذیل حدیث از جهت معنای آن مناسب تر به نظر می رسد، هرچند که احتمال اول هم می تواند قابل قبول باشد.

نمی‌توانند او را درک کنند را ایمان قرار داده است، زیرا (خدا) می‌داند که خودش به بندگان قدرت داده است (بندگان در همان سعه و گستره‌ای که خدا برای آن‌ها قرار داده می‌توانند عمل کنند) و از آن حد نمی‌توانند بگذرند.

شناخت ما از نعمت‌های الهی، نسبی است. به علاوه، ما بسیاری از نعمت‌های خدا را نشناخته‌ایم. حتی نعمت‌هایی را که می‌پنداریم نسبت به آن‌ها معرفت پیدا کرده‌ایم، معرفت شایسته را نسبت به آنان نداریم. وقتی بخواهیم نعمت‌های خدا را برشماریم، مثلاً می‌گوییم نعمت سلامت، امتیث و ... ولی آیا همین نعمت سلامت واقعاً شناخته شده و نعمت بودنش - آن چنان که شایسته است - روشن گردیده است؟! حق این است که تا انسان مریض نشود، نعمت سلامتی را - آن گونه که باید - نمی‌شناسد. و این در مورد هر نعمتی وجود دارد که تا وقتی هست، ناشناخته می‌ماند و آن گاه که از دست برود، قدر آن شناخته می‌شود. از حضرت امام مجتبی علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

تُجْهَلُ النِّعْمُ مَا أَقَامَتْ، فَإِذَا وَلَّتْ عُرِفَتْ. (۱)

نعمت‌ها تا وقتی که باقی هستند، شناخته نمی‌شوند. وقتی از دست بروند، آن گاه شناخته می‌شوند.

نعمت بودن سلامتی باید برای انسان کاملاً ملموس شود. ولی هر اندازه که این نعمت بر انسان معلوم شود، باز هم آن چنان که شایسته است، قدرش را نمی‌داند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

نِعْمَتَانِ مَكْفُورَتَانِ: الْأَمْنُ وَالْعَافِيَةُ. (۲)

دو نعمت است که قدر آن‌ها ناشناخته مانده و شکر آن‌ها گزارده نمی‌شود: امتیث و عافیت.

در حدیث دیگری از آن حضرت چنین آمده است:

الصِّحَّةُ وَالْفَرَاغُ نِعْمَتَانِ مَكْفُورَتَانِ. (۳)

ص: ۶۶

۱- بحار الانوار/ ج ۷۸/ ص ۱۱۵/ ح ۱۲.

۲- بحار الانوار/ ج ۸۱/ ص ۱۷۰/ ح ۱.

۳- بحار الانوار/ ج ۷۷/ ص ۱۷۰.

سلامت و گرفتار نبودن، دو نعمت ناشناخته هستند که شکر آن‌ها گزارده نمی‌شود.

قدر نعمت امتیّت نیز معمولاً مورد غفلت قرار می‌گیرد. در حالی که اگر ذره‌ای در آن اختلال ایجاد شود، زندگی - با همه زیبایی‌ها و شیرینی‌هایش - به کام همه تلخ می‌شود. مثلاً اگر در یک منطقه، چند بار پشت سر هم زلزله بیاید، نعمت‌های دیگر زندگی همه تحت الشعاع قرار می‌گیرد. در این شرایط، افراد، امتیّتی را به یاد می‌آورند که قبلاً از آن بهره‌مند بوده‌اند، در حالی که هنوز هم به حقیقت آن پی نبرده‌اند. اگر به نوع دیگری در معرض خطر قرار گیرند، باز نعمت بودن آن برای آن‌ها بیش‌تر روشن می‌شود. بنابراین نه تنها نعمت‌های بسیاری وجود دارد که ما نسبت به آن‌ها به کلی غافلیم، بلکه از شناخت عمیق بقیه نعمت‌ها نیز عاجز هستیم.

پس همه نعمت‌های خدا مجهول‌القدر هستند و به قدرشان به خوبی شناخته نشده است. امام سجّاد علیه السلام به همین نکته تذکر داده‌اند:

سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَجْعَلْ فِي أَحَدٍ مِنْ مَعْرِفَةِ نِعْمِهِ إِلَّا الْمَعْرِفَةَ بِالتَّقْصِيرِ عَنْ مَعْرِفَتِهَا.

خدای عزوجلّ، به بندگان، آن مقدار از معرفت نعمت‌هایش عطا کرده که بفهمند در معرفت نعمت‌های خدا مقصّر هستند. یعنی خدا لطف کرده و به آن‌ها فهمانده است که هر اندازه نعمت‌های خدا را بشناسند، باز از حقیقت معرفت آن‌ها عاجز هستند.

امام سجّاد علیه السلام برای بیان این مطلب، با مثال بسیار زیبایی، عجز ما از معرفت نعمت‌های خدا را تشبیه به ناتوانی ما از ادراک خدا کرده‌اند:

كَمَا لَمْ يَجْعَلْ فِي أَحَدٍ مِنْ مَعْرِفَةِ إِدْرَاكِهِ أَكْثَرَ مِنَ الْعِلْمِ بِأَنَّهُ لَا يُدْرِكُهُ.

یعنی در مقام ادراک خدا به جایی نمی‌رسیم، جز این که بدانیم نمی‌توانیم خدا را بشناسیم. همین‌گونه در مقام معرفت نعمت‌های الهی نیز، در نهایت به عجز خود از معرفت نعمت‌هایش می‌رسیم. پس همان‌طور که خدا را نمی‌توانیم بشناسیم، نعمت‌های خدا نیز برای ما ناشناخته می‌مانند. حدّاکثر بهره‌بندگان از معرفت خدا و

نعمت های او، این است که بفهمند که از درک آن ها عاجز هستند و به عجز خود اعتراف کنند. این پذیرش و اعتراف به ناتوانی، وظیفه بنده است، ولی خدای سبحان، به لطف و فضل خود، چنان می کند که عمل بنده در دستگاه الهی گم نشود و تفضلاً - بدون هیچ استحقاقی - کار بنده را نعمت به حساب می آورد و خود نیز مقابل بنده اش «اظهار نعمت» (شکر) می فرماید:

فَشَكَرَ عَزَّوَجَلَّ مَعْرِفَةَ الْعَارِفِينَ بِالتَّقْصِيرِ عَنِ مَعْرِفَتِهِ.

خداوند شکرگزار کسانی است که عجز از معرفت (نعمت های) خدا را یافته اند. و به آن اعتراف و اقرار کرده اند.

«شاکر» یکی از اسماء الهی است. (۱) شکرگزاری پروردگار بزرگ نسبت به بندگان، از الطاف ویژه او بر آن ها است. چرا که وقتی بنده، وظیفه بندگی خود را بدرستی انجام می دهد، خدای سبحان، عمل او را با همه کاستی هایش، به عنوان اداء واجب می پذیرد. حتی برای او جایزه و پاداش هم مقرر می کند. در حالی که انجام وظیفه، کسی را مستحق پاداش نمی سازد.

مثلاً- در بین انسان ها کودکی که به حرف پدر و مادر یا مربی خود گوش کند، این اطاعت کردن، وظیفه اوست. حال اگر بزرگ تر به او «أحسن» و «آفرین» بگوید و به او جایزه بدهد، در حقیقت از اطاعت او تشکر کرده است. یعنی کار خوب کودک را ظاهر کرده و به اصطلاح: «آن را تحویل گرفته است.» آن فرد بزرگ تر (پدر یا مادر یا مربی) می تواند این خیر را اظهار نکند، یعنی کار خوب او را اصلاً به روی او نیاورد و هیچ عکس العمل مثبتی در برابر آن از خود نشان ندهد. زیرا آن عمل، وظیفه فرزند بوده است و به رو نیاوردن پدر و مادر یا مربی از نظر هیچ عاقلی ناپسند شمرده نمی شود. مفهوم شکر، چیزی جز اظهار عمل خوب دیگری نیست و این اظهار (ظاهر کردن) در مثال فوق، به صورت تشویق کودک و آفرین گفتن یا جایزه دادن به او جلوه کرده است.

خدای متعال هم، در مقابل انجام وظیفه شکرگزاری بندگان، وعده هایی فرموده است.

ص: ۶۸

۱- إِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ؛ بقره/ ۱۵۸.

است. بدین ترتیب، نسبت به بندگان خود، «شاکر» می باشد. چون برای شکرگزاری بندگان، شأن و ارزش قائل شده و بر انجام آن ثواب و پاداش قرار داده است، گرچه شکرگزاری نعمت ها، وظیفه قطعی بندگان بوده و هست.

کسانی که خود را در معرفت (نعمت های) خدا مقصیر می بینند و به تقصیر خود در این امر قرار دارند، مورد ستایش خدا قرار گرفته و پروردگار متعال برای همین معرفت آن ها (معرفت به تقصیر) ارزش قائل شده و برای آن پاداش و اجر قرار داده است. پس بندگان با این که تنها جزئی از وظیفه بندگی خود را انجام داده اند، ولی خداوند مَنَّان به نوعی عمل آن ها را ظاهر و آشکار ساخته و از آن ها قدردانی نموده است. قدردانی خدای مهربان، به این است که همین اعتراف آن ها به عجز خود را به عنوان شکر نعمت تلقی کرده است:

وَ جَعَلَ مَعْرِفَتَهُمْ بِالتَّقْصِيرِ شُكْرًا.

کسی که با همه وجودش می یابد از معرفت (نعمت های) خدا عاجز است، همین معرفت او به عجز از شناخت نعمت، به عنوان شکر پذیرفته می شود. خداوند کریم، از سر لطف، وظیفه شکرگزاری چنین بنده ای را ادا شده می داند؛ چنان که بنده ای را که به عجز از معرفت او اعتراف دارد، مؤمن می شمارد:

كَمَا جَعَلَ عِلْمَ الْعَالَمِينَ أَنَّهُمْ لَا يُدْرِكُونَهُ إِيمَانًا.

خدای عزوجل، علم دانیان را به این که او را ادراک نمی کنند، ایمان قرار داده است.

بالاترین مرتبه علم بندگان نسبت به خداوند این است که به عجز خود از شناخت او اعتراف کنند و همین حد از علم را، خداوند، ایمان آن ها نسبت به خود قرار داده است. در مورد شکر نیز چنین است. یعنی انسان با اعتراف به عجز از شناخت نعمت، می تواند به وظیفه خود درباره شکر خداوند عمل کند.

البته خالق انسان ها می داند که چه مقدار به آن ها قدرت داده است. بندگان از خودشان هیچ چیز ندارند و اگر مالک چیزی هستند، از طرف خدا به آن ها عطا شده است. لذا تنها در محدوده ای که خدای بزرگ به آن ها قدرت داده است، می توانند عمل کنند:

عِلْمًا مِنْهُ أَنَّهُ قَدْ وَسَّعَ الْعِبَادَةَ فَلَا يُجَاوِزُونَ ذَلِكَ.

نهایت علم انسان، این است که بفهمد از ادراک خدای سبحان و نعمت های او (به طور شایسته) عاجز است. خدا نیز همین اعتراف به عجز را به عنوان ایمان و شکر خود پذیرفته است و این خود فضلی بزرگ از طرف خدای متعال بر بندگان است. درک عجز از شکر، نهایت فهم انسان است و خدا هم بیش تر از طاقت و توانایی بنده از او چیزی نمی خواهد. امام سجّاد علیه السلام خدای خویش را چنین ستوده اند:

سُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ الْإِعْتِرَافَ بِالنِّعْمَةِ لَهُ حَمْدًا. سُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ الْإِعْتِرَافَ بِالْعِزِّ عَنِ الشُّكْرِ شُكْرًا. (۱)

منزه است آن (خدایی) که اعتراف به نعمت خود را حمد قرار داده است. منزه است آن (خدایی) که اعتراف به عجز از شکر را شکر قرار داده است.

اگر انسان با معرفت قلبی نسبت به نعمت، اعتراف کند که آن نعمت از جانب خداست، در حقیقت حمد خدا را به جای آورده است و با اعتراف به «عجز از شکر»، می تواند بالاترین حدّ شکر را به جا آورد. البته رسیدن به این مقام، وجدان بیدار می خواهد. انسان اگر معرفت عمیق نسبت به نعمت های خدا داشته باشد، تقصیر خود را از شکرگزاری او می فهمد. ولی اگر قدر نعمت های خدا را نداند، چه بسا از روی جهل و غفلت گمان کند که شکر آن ها را به جا آورده است.

به عنوان مثال، وقتی مقابل شخص بزرگی قرار بگیریم که به ما الطاف بسیاری کرده است، هر قدر به مقام آن بزرگ و قدر الطافش بیش تر آگاه باشیم، در شکرگزاری از او، احساس کوچکی و تقصیر عمیق تری می کنیم. لذا اگر هدیه ای هم جهت سپاسگزاری برای او تهیه کرده باشیم، از همان هدیه خود هم عذر می خواهیم و با همه وجود، احساس می کنیم که هدیه ما شایسته او و جوابگوی اندکی از الطاف او نمی باشد. آن گاه که به عبارت های مختلف از او تشکر می نماییم، از تشکر خود هم خجالت می کشیم و احساس قصور می کنیم. ولی کسی که آن شخص بزرگ را نمی شناسد و قدرش را.

ص: ۷۰

الطاف او را نمی داند، در نهایت به اندازه معرفت خود، شکر می کند. چه بسا ادعا کند که حق او را به جا آورده است و دیگر هیچ دینی از او به گردن ندارد. درست مانند کودکی که به ارزش اشیاء آگاهی ندارد، طلا و سنگ سیاه برای او یکسان است؛ لذا تشکر او از لطف مُنعم به اندازه فهم خودش است.

بنابراین هرچه فهم و درک شخص از خدای مَنان و نعمت هایش بیش تر باشد، خود را در ادای شکر او ناتوان تر می یابد. از این رو معصومان علیهم السلام بیش تر از هر کس به درگاه خدا اظهار عجز می کردند. معرفت والای آن بزرگواران، در دعاها و مناجات هایشان جلوه گر است. ما نمی توانیم حدود معرفت ایشان را درک کنیم، ولی با الهام گرفتن از بیانات و رهنمودهای نورانی آن بزرگواران علیهم السلام، می توانیم به عجز خود در شکر پروردگار آگاه تر شویم.

امام زین العابدین علیه السلام در مناجات الشاکرین به خدای خود چنین عرضه می دارند:

إلهی اذهلنی عن إقامه شکرک تتابع طولک، و أعجزنی عن إحصاء ثنائک فیض فضلیک، و شغلنی عن ذکر محامدک تراؤف عوائدک، و أعیانی عن نشر عوارفک توالی آیادیک، و هذا مقام من اعترف بسبوغ النعماء و قابلها بالتقصیر. (۱)

خدایا! پی در پی بودن نعمت هایت، مرا از برپا داشتن شکر تو غافل کرده است. و فراوانی فضل تو، باعث شده که نتوانم تو را به طور کامل ستایش کنم. و پیاپی آمدن الطاف تو، مرا از ذکر خوبی هایت غافل کرده است. و پشت هم قرار گرفتن وسائلی که برایم قرار داده ای، مرا از این که بتوانم خوبی های تو را منتشر سازم، ناتوان ساخته است. و این جایگاه کسی است که به فراگیر بودن نعمت ها اعتراف دارد، و می پذیرد که در مقابل آن ها (از سپاسگزاری) کوتاهی کرده است.

امام سجاد علیه السلام با توجه به شناخت و معرفتی که دارند، این گونه خدا را حمد می گویند. ایشان به ما تذکر می دهند که نعمت های خدا ما را در بر گرفته و ن.

ص: ۷۱

به هر طرف که می نگریم، نعمت های خدا بر ما می بارد. همین پشت سر هم بودن نعمت های خداست که ما را به غفلت می اندازد. یعنی به دلیل شدت و فراوانی نعمت ها، از آن ها غافل می شویم. در ادامه دعای حضرت سیدالشاجدین علیه السلام آمده است:

فَالأُوْكَ جَمَّةٌ ضَعْفَ لِسَانِي عَنِ إِحْصَائِهَا، وَ نَعْمَاؤُكَ كَثِيرَةٌ قَصِيرَةٌ فَهَمِي عَنِ إِدْرَاكِهَا فَضلاً عَنِ اسْتِقْصَائِهَا، فَكَيْفَ لِي بِتَحْصِيلِ الشُّكْرِ وَ شُكْرِي إِيَّاكَ يَفْتَقِرُ إِلَيَّ شُكْرًا...

پس نعمت های تو، آن قدر فراوان است که زبان من از شمارش آن ها احساس ناتوانی می کند. و نعمت های تو، آن قدر زیاد است که فهم من از ادراک آن ها قاصر است، چه رسد به این که بتوانم آن ها را بشمارم. پس چگونه می توانم شکر تو را به جای آورم؟! در حالی که هر شکر من نسبت به تو به شکر دیگری نیاز دارد...

خلاصه این که ما از اولین مرتبه شکر - یعنی شناخت نعمت - عاجز هستیم. نعمت های خدا آن قدر زیاد است که برای ما قابل شمارش نیست. انسان اگر متوجه باشد، به واقع از این همه نعمت الهی متحیر و مبهوت می گردد، تا آن جا که امام معصوم علیه السلام هم به قصور خود از ادراک آن ها اعتراف می نماید. می دانیم که اهل بیت علیهم السلام اهل مبالغه بی جا نیستند و شدت معرفت خدا و نعمت هایشان را به آن جا رسانده که بفهمند از درک آن ها عاجز هستند. لذا اگر ما خود را مقصیر در فهم نعمت های خدا نمی دانیم، ناشی از جهل مرگب ماست. باشد که با تذکرات ائمه علیهم السلام به عجز خود پی ببریم.

شکر امام حسین علیه السلام در دعای عرفه

پدر گرامی امام زین العابدین یعنی حضرت سیدالشهدا علیهما السلام در دعای روز عرفه به ذکر برخی از نعمت های الهی پرداخته اند که بسیاری از انسان ها در غفلت کامل از آن ها بسر می برند:

إِبْتَدَأْتَنِي بِنِعْمَتِكَ قَبْلَ أَنْ أَكُونَ شَيْئاً مَذْكُوراً. (۱)

قبل از آن که من چیز قابل ذکری باشم، نعمت های خود را (بدون هیچ استحقاقی) نصیبم کردی.

لَمْ تُخْرِجْنِي لِرَأْفَتِكَ بِي وَ لُطْفِكَ لِي وَ إِحْسَانِكَ إِلَيَّ فِي دَوْلِهِ أَيَّامِ الْكُفْرِ الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَكَ وَ كَذَّبُوا رُسُلَكَ. (۲)

به خاطر لطف و مهربانی و احسان خود، مرا در زمان سلطنت کفار- که پیمان تو را شکستند و پیامبران را تکذیب کردند- به دنیا نیاوردی.

أَخْرَجْتَنِي إِلَى الدُّنْيَا تَامّاً سَوِيّاً.

مرا کامل و تندرست به دنیا آوردی.

حَفِظْتَنِي فِي الْمَهْدِ طِفْلاً صَبِيّاً.

مرا در دوران کودکی در گهواره محافظت نمودی.

رَزَقْتَنِي مِنَ الْغِذَاءِ لَبَناً مَرِيّاً.

شیر گوارایی غذای من قرار دادی.

عَطَفْتَ عَلَيَّ قُلُوبَ الْحَوَاضِنِ.

دل های دایه ها را نسبت به من مهربان ساختی.

كَفَلْتَنِي الْأُمَشَهَاتِ الرَّحَائِمِ.

مادران دلسوزی را برای رسیدگی به من گماشتی.

فَرَبَّيْتَنِي زَائِداً فِي كُلِّ عَامٍ.

پس هر سال بر رشد من افزودی.

تا این جا مربوط به قبل از بلوغ عقلی است. بعد از این مرحله، نعمت های جدیدی شروع می شود که سبب اتمام حجّت بر انسان است: ۵.

١- اقبال الاعمال / ج ٢ / ص ٧٤.

٢- اقبال الاعمال / ج ٢ / ص ٧٥.

أَوْجِبْتَ عَلَيَّ حُجَّتَكَ بِأَنْ أَلْهَمْتَنِي مَعْرِفَتَكَ.

با الهام کردن معرفت خود به من، حجت خود را بر من تمام نمودی.

تَبَهَّتَنِي لِذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ.

نسبت به (لزوم) یاد کردن و سپاسگزاری از خود، مرا هشیار و متنبه ساختی.

فَهَمَّتَنِي مَا جَاءَتْ بِهِ رُسُلُكَ.

آن چه را پیامبرانت آورده اند، به من فهماندی.

رَزَقْتَنِي مِنْ أَنْوَاعِ الْمَعَاشِ وَصُنُوفِ الرِّيَاشِ (۱).

از همه انواع اسباب و وسائل زندگی برخوردار ساختی.

این ها برخی از نعمت هایی است که امام حسین علیه السلام در مناجات با خدای خود متذکر شده اند. بسیاری از انسان ها از این نعمت های الهی به کلی غافلند. حضرت در ادامه دعا عرضه می دارند:

فَمَا أَىٰ أَنْعَمِكَ يَا إِلَهِي أَحْصَىٰ عِدْدًا أَوْ ذِكْرًا؟ أَمْ أَىٰ عَطَايَاكَ أَقَوْمٌ بِهَا شُكْرًا؟ وَهِيَ يَا رَبِّ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحْصِيَ بِهَا الْعَادُّونَ، أَوْ يَبْلُغَ عِلْمًا بِهَا الْحَافِظُونَ. (۲)

خدایا پس کدام نعمت هایت را به شمارش یا به بیان آورم؟ یا کدام یک از عطایای تو را شکر بگزارم؟ در حالی که تعداد آن ها بیش از آن است که حساب کنندگان به شمار آورند، یا حفظ کنندگان به آن ها علم پیدا کنند.

سپس به یک سری نعمت های دیگر- که اکثر انسان ها از آن غافل هستند- اشاره می کنند:

مَا صَرَفَتْ وَدَرَأَتْ عَنِّي اللَّهُمَّ مِنَ الضَّرِّ وَالضَّرَاءِ أَكْثَرَ مِمَّا ظَهَرَ لِي مِنَ الْعَافِيَةِ وَالسَّرَاءِ. (۳) ۶.

ص: ۷۴

۱- اقبال الاعمال/ ج ۲ / ص ۷۵.

۲- اقبال الاعمال/ ج ۲ / ص ۷۶.

۳- اقبال الاعمال/ ج ۲ / ص ۷۶.

خدایا آن زبان ها و گرفتاری هایی که از من بازداشتی و دور نمودی، بیش از همه آسایش ها و راحتی هایی است که برایم آشکار گردید.

انسان معمولاً به بلاها و گرفتاری هایی که بر سرش نیامده، توجه نمی کند، در حالی که کاملاً امکان داشت بیماری، نگرانی و ناامنی به جای سلامت، آرامش و امتیث، دامنگیر انسان گردد. ممکن بود به جای هر نعمت شیرینی، یک نکت تلخ گریبان گیر انسان شده باشد و اکنون همه این ها به لطف خدا از ما دور شده و هیچ اطمینانی نیست که در آینده هم چنین بماند. در ادامه، حضرت سیدالشهدا علیه السلام با ایمان و عقیده و یقین خود و همه اعضاء و جوارح و هستی خویش، خدای خود را شاهد می گیرند و عرضه می دارند:

وَ أَنَا أَشْهَدُكَ يَا إِلَهِي... أَنْ لَوْ حَاوَلْتُ وَ اجْتَهَدْتُ مَيْدِي الْأَعْصَارِ وَ الْأَحْقَابِ لَوْ عُمَرْتُهَا أَنْ أُؤَدِّيَ شُكْرَ وَاحِدَةٍ مِنْ أَنْعَمِكَ مَا اسْتَطَعْتُ ذَلِكَ إِلَّا بِمَنْكَ الْمُوجِبِ عَلَيَّ شُكْرَكَ آتِئاً جَدِيداً وَ ثَنَاءً طَارِفاً عَتِيداً.

خدایا! و من تو را شاهد می گیرم... که اگر عمرم به اندازه همه عصرها و روزگاران بود، و در طول آن مدت، کوشش و تلاش می کردم تا شکر یکی از نعمت هایت را به جا آورم، توان انجام این کار را نداشتم، مگر به سبب لطف و منت دیگری از جانب خودت، که شکر جدید و ستایش تازه ای برای همیشه و به صورت قطعی بر من لازم می آورد.

و بالأخره امام علیه السلام به این حقیقت اعتراف می کنند که:

أَجَلٌ، وَ لَوْ حَرَصْتُ وَ الْعَادُونَ مِنْ أَنَامِكَ أَنْ نُحْصِيَ مَيْدِي إِنْعَامِكَ سَالِفَةً وَ آتِيَةً، لَمَا حَصَيْتُهَا عَدَدًا وَ لَا أَحْصَيْتُهَا أَبَدًا، هَيْهَاتَ، أَنِّي ذَلِكَ وَ أَنْتَ الْمُخْبِرُ عَنِ نَفْسِكَ فِي كِتَابِكَ النَّاطِقِ وَ النَّبِيُّ الصَّادِقِ: (وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا)، صَدَقَ كِتَابُكَ. (۱)

آری چنین است که - به فرض - من و دیگر حساب کنندگان از خلق تو، بر شمارش نعمت های گذشته دور و نزدیک تو حریص باشیم، نمی توانیم.

ص: ۷۵

تعداد آن‌ها را به دست آورده و به نهایت آن دست یابیم. چنین نیست! چگونه چیزی چنین ممکن است؟! در حالی که تو در کتاب گویای خود و خبر راستین از جانب خود، چنین خبر داده‌ای که: «اگر نعمت‌های خدا را حساب کنید، به شماره شما در نمی‌آید». کتاب تو راست گفته است.

اعتراف به تقصیر در ادای شکر

در صحیفه سجّادیه، دعایی از امام زین العابدین علیه السلام نقل شده که عنوان آن چنین است: «كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْإِعْتِرَافِ بِالتَّقْصِيرِ عَنِ تَأْدِيَةِ الشُّكْرِ». دعای حضرت در اعتراف به تقصیر از ادای شکر است. در آغاز دعا آمده است:

اللَّهُمَّ إِنَّ أَحَدًا لَا يَبْلُغُ مِنْ شُكْرِكَ غَايَةَ إِلَّا حَصَلَ عَلَيْهِ مِنْ إِحْسَانِكَ مَا يَلْزِمُهُ شُكْرًا، وَ لَا يَبْلُغُ مَبْلَغًا مِنْ طَاعَتِكَ وَ إِنِ اجْتَهَدَ إِلَّا كَانَ مُقْصِرًا دُونَ اسْتِحْقَاقِكَ بِفَضْلِكَ، فَأَشْكُرُ عِبَادِكَ عَاجِزٌ عَنِ شُكْرِكَ، وَ أَعْبُدُهُمْ مُقْصِرٌ عَنِ طَاعَتِكَ... تُثِيبُ عَلَيَّ قَلِيلًا مَا تُطَاعُ فِيهِ، حَتَّى كَأَنَّ شُكْرَ عِبَادِكَ الَّذِي أَوْجَبَتْ عَلَيْهِ ثَوَابُهُمْ وَ أَعْظَمَتْ عَنْهُ جَزَاءَهُمْ أَمْرٌ... لَمْ يَكُنْ سَبَبُهُ بِيَدِكَ، فَجَازَيْتَهُمْ. (۱)

خدایا! هیچ کس در شکر تو، به مرتبه‌ای نمی‌رسد، مگر این که احسان تو، شکر دیگری بر او لازم می‌آورد، و هر چه قدر تلاش کند، به هیچ درجه‌ای از طاعت و بندگی تو نمی‌رسد، مگر آن که در برابر استحقاق تو، به خاطر فضل و احسانت (یا فضیلت و برتری‌ات) کوتاهی کرده است. بنابراین شاکرترین بندگان تو، از شکرت ناتوان و عابدترین آن‌ها در اطاعت از تو مقصّرند... طاعت کم را پاداش می‌دهی، تا آن جا که گویی شکرگزاری بندگان که به خاطر آن برایشان ثواب قرار داده‌ای و پاداش آن‌ها را بزرگ داشته‌ای، کاری است... که سبب آن به دست تو نبوده و به این جهت به ایشان پاداش داده‌ای! ۷.

ص: ۷۶

هر درجه از شکر که کسی به آن برسد، شکر بیش تری می طلبد و هر اندازه در راه رضای خدا بکوشد، خودش می یابد که کم گذاشته است. حتی در عبادت ها خودش را مقصر می داند و می فهمد که نتوانسته حق فضل خدا را ادا کند.

ولی خدای ما، آن قدر کریم و صاحب فضل است که به خاطر یک طاعت بسیار کوچک، ثوابی بزرگ عنایت می کند. اگر بندگانش در مقام شکرگزاری او برآیند، به گونه ای شکر ایشان را ارج می نهد که گویی در این شکرگزاری مدیون لطف خدا نیستند، در حالی که به خاطر هر شکری انسان بیش تر مدیون لطف الهی می شود. اما خدای مهربان، این حقیقت را در عمل به روی بنده اش نمی آورد و با او به گونه ای رفتار می کند که گویی اصلاً حقی بر گردن بنده ندارد. عجب خدای کریمی و عجب پروردگار مهربانی!

به این ترتیب، تنها راهی که برای بنده در مقابل این همه بزرگواری و فضل خدا باقی می ماند و تنها سخنی که او با آفریدگار مهربان خودش می تواند به زبان آورد، همان اعترافی است که حضرت سیدالشهدا علیه السلام به بارگاه ربوبی عرضه می دارد، یعنی: اعتراف و اقرار به عجز از شکرگزاری کوچک ترین نعمت خدا. این اقرار، بزرگ ترین توشه انسان در سلوک الی الله و فوز به لقاء الله است. خدای ما، آن قدر رحیم و مهربان است که اگر بنده به عجز و ناتوانی خود اقرار کند، نه تنها این اقرار را به عنوان شکر می پذیرد، بلکه از شاکر بودن او هم قدردانی می کند و به فضل خود، او را در معرض بقاء نعمت و قزونی آن قرار می دهد.

شکر، سبب فزونی نعمت

هر انسان عاقلی، به نور عقل خویش، می یابد که به باید قدردان ولی نعمت خویش باشد. حتی اگر خدای عزوجل، وعده یا وعیدی بر آن مترتب نساخته بود، حکم عقل بر وجوب شکر مُنعم، حجت را بر انسان تمام می کرد. با این همه، خداوند متعال وعده هایی در مورد پاداش انجام این وظیفه قرار داده و در مورد سرپیچی از آن نیز تهدید به کیفر (وعید) نموده تا انسان ها به سپاسگزاری تشویق و از ناسپاسی گریزان شوند:

(لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ) (۱)

اگر (نعمت های مرا) شکر کنید، برای شما (آن ها را) می افزایم. و اگر (آن ها را) کفران نمایید، همانا عذاب من شدید است. در این آیه شریفه، خداوند بشارت داده که اگر شکر نعمتی را که به شما عطا کرده ام، به جا آورید، این نعمت را برایتان باقی نگاه می دارم و افزون می سازم و اگر کفران نعمت کنید، چه بسا آن نعمت زوال یابد و گرفتار عذاب شدید الهی شوید. بنابراین - صرف نظر از وظیفه ای که هر کس در مقابل ولی نعمت خویش دارد - اگر ۷.

ص: ۷۹

بخواهد بهره بیش تری از نعمت‌های الهی ببرد، باید شکرگزار او باشد. در غیر این صورت، استحقاق سلب نعمت و عذاب سخت خدای قهار را پیدا می‌کند. امام صادق علیه السلام فرموده اند:

مَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ أُعْطِيَ الزِّيَادَةَ، يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: (لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ). (۱)

کسی که توفیق شکر کردن به او داده شود، زیادی (نعمت) هم به او عطا می‌شود (خدا نعمت را بر او زیاد می‌کند)، خدای عزوجل می‌فرماید: اگر مرا شکر کنید، بر شما زیاد می‌کنم.

امام صادق علیه السلام تعبیر «أُعْطِيَ» را برای شکر به کار برده‌اند. چون برای این که بنده بتواند شکر خدا کند، باید مورد تفضل او قرار گیرد. شکر، توفیقی است که مقدمات انجام آن تنها با موهبت الهی فراهم می‌شود.

اعطای معرفت نعمت و شناخت حمد پروردگار، کار خداست. خدای متعال، از روی فضل، باب شکر را بر روی بنده اش می‌گشاید تا اگر بنده قدر بداند، نعمت‌هایش را بر او فزونی بخشد. حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

مَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بَابَ الشُّكْرِ فَخَزَنَ عَنْهُ بَابَ الزِّيَادَةِ. (۲)

خدا بر بنده ای باب شکر را نگشود که باب افزایش (نعمت) را بر او بسته باشد.

این افزایش شامل نعمت «توفیق شکرگزاری» هم می‌شود؛ یعنی این که خداوند باب شکر خویش را بر بنده باز نگه دارد.

در واقع اگر خدا بخواهد نعمتی را بر انسان زیاد فرماید، باب شکر را بر او می‌گشاید؛ هم چنان که اگر بخواهد انسان را بیمارزد، باب توبه را بر او باز می‌کند. لذا اگر انسان توفیق شکرگزاری نعمتی را پیدا کرد، می‌تواند آن نعمت را زیاد کند، زیرا خداوند منان وعده فرموده که ادای شکر الهی به سرعت نعمت را افزون می‌دارد. امام صادق علیه السلام فرمودند: ۲.

ص: ۸۰

۱- اصول کافی / کتاب الایمان والکفر / باب الشکر / ح ۸.

۲- اصول کافی / کتاب الایمان والفکر / باب الشکر / ح ۲.

أَيُّمَا عَبْدٍ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ - وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى فَأَقْرَبَ بِهَا بِقَلْبِهِ - وَ حَمِدَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِلِسَانِهِ، لَمْ يَنْفُذْ كَلَامُهُ حَتَّى يَأْمُرَ اللَّهُ لَهُ بِالزِّيَادَةِ. (۱)

هر بنده ای که خدا به او نعمتی بدهد، پس معرفت قلبی به آن نعمت پیدا کند [در روایت دیگری است که قلباً به آن نعمت اقرار کند] و با زبان هم خدا را بر آن نعمت حمد گوید، کلامش تمام نمی شود، مگر این که خدا امر می فرماید که آن نعمت بر او زیاد شود.

وعدۀ بالاتری هم امام هادی علیه السلام از پدران گرامی خود، از امیرالمؤمنین علیهم السلام نقل فرمودند:

مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً فَشَكَرَهَا بِقَلْبِهِ إِلَّا اسْتَوْجَبَ الْمَزِيدَ فِيهَا قَبْلَ أَنْ يُظَهَرَ شُكْرُهَا عَلَى لِسَانِهِ. (۲)

خدا نعمتی را بر بنده ای فراهم نکرد که او نیز شکر قلبی آن را انجام داده باشد، مگر این که قبل از اظهار زبانی شکر، مستوجب ازدیاد نعمت می شود.

در این روایت، بشارت بالاتری آمده است؛ چرا که شخص، صرفاً با شکر قلبی - طبق وعده الهی - مستحقّ مزید نعمت می شود.

در این جا باید یاد آور شد که بیان امام هادی علیه السلام، به معنای بی اهمیّت دانستن شکر زبانی نیست و اجازه بی توجهی نسبت به آن را انسان نمی دهد؛ همان طور که قبلاً - اهمیّت شکر زبانی را با الهام از سخنان نورانی اهل بیت علیهم السلام گوشزد کرده ایم.

از این سخن، دو مطلب فهمیده می شود: نخست، اهمیّت شکر قلبی نسبت به مراتب دیگر شکرگزاری که در واقع روح و جان همه آن هاست. دوم، سرعت تحقّق وعده خدا نسبت به ازدیاد نعمت، که به محض انجام اولین مرتبه شکر، صورت می پذیرد. ۳.

ص: ۸۱

۱- بحار الانوار/ ج ۷۱ / ص ۵۳ / ح ۸۰.

۲- بحار الانوار/ ج ۷۱ / ص ۵۳ / ح ۸۳.

خداوند مَنَّان، عمل به وعده خود را موكول به انجام همه مراتب شكر نفرموده، ولی البتّه وظیفه بنده این است که نسبت به شكر عملی هم کوتاهی نکند و به انجام آن نیز مبادرت ورزد. سرعت بخشیدن خدای سبحان به تحقّق وعده خویش، به معنای تجویز سستی در انجام مراتب مختلف شكر نیست. امام صادق علیه السلام فرمودند:

ما مِنْ عَبْدٍ تَظَاهَرَتْ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ نِعْمَةٌ إِلَّا اشْتَدَّتْ مَوُونُهُ النَّاسِ عَلَيْهِ، فَمَنْ لَمْ يَقُمْ لِلنَّاسِ بِحَوَائِجِهِمْ فَقَدْ عَرَضَ النِّعْمَةَ لِلزَّوَالِ. (۱)

هیچ بنده ای نیست که نعمتی برای او از جانب خدا برسد، مگر آن که خرج (بار) مردم بر او فزونی و شدّت می یابد. پس هر کس نیازهای مردم را برآورده نسازد، آن نعمت را در معرض نابودی قرار داده است.

هر نعمتی که خدای عزّوجلّ به انسان عطا می فرماید، مسؤولیت خاصّی - متناسب با آن نعمت - در قبال دیگران برای او پدید می آید. مثلاً اگر ثروت و امکاناتی پیدا کند، مسؤولیت رسیدگی به فقرا و نیازمندان برعهده اش می آید. اگر آبرویی نزد مردم داشته باشد، نسبت به کسانی که احتیاج به این آبرو دارند، مسؤولیت خواهد داشت و ... در صورت کوتاهی کردن در انجام این مسؤولیت ها، آن نعمت خدا در معرض زوال قرار می گیرد. این مضمون با تعابیر مختلفی در روایات آمده است که حکایت از اهمیّت شكر عملی نسبت به نعمت های خدا می کند. در حدیث دیگری امیرالمؤمنین علیه السلام به جابر فرموده اند:

يا جابر! مَنْ كَثُرَتْ نِعْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَثُرَتْ حَوَائِجُ النَّاسِ إِلَيْهِ، فَإِنْ قَامَ بِمَا يَجِبُ لِلَّهِ مِنْهَا عَرَضَ نِعْمَتُهُ لِتَدَوَامِهَا، وَإِنْ ضَاعَ مَا يَجِبُ لِلَّهِ فِيهَا عَرَضَ نِعْمَتُهُ لِزَوَالِهَا. (۲)

ای جابر! هر کس نعمت های خدا بر او زیاد شود، نیازهای مردم هم نسبت به ۹.

ص: ۸۲

۱- وسائل الشّیعه/ ج ۱۱/ ص ۵۴۹/ ح ۲.

۲- وسائل الشّیعه/ ج ۱۱/ ص ۵۵۰/ ح ۹.

او زیاد می گردد. پس اگر حق واجب خدا را در آن نعمت ها ادا کند، آن ها را در معرض دوام و استمرار قرار داده و اگر حقوق الهی را در مورد آن ها تباه سازد، نعمت او را در معرض تباهی قرار داده است.

رسیدگی به نیازهای گوناگون مردم، در واقع ادای حقوق الهی در مورد نعمت اوست که شکر عملی آن محسوب می شود. عدم التزام به شکر عملی نعمت، می تواند موجب سلب آن گردد.

شکل های گوناگون «ازدیاد نعمت»

ازدیاد نعمت شکل های مختلفی دارد. گاهی خداوند نعمتی را به نعمت های قبلی می افزاید. مثلاً اگر تا امروز، از نعمت علم به اندازه فهم یک مسأله به کسی عطا کرده است، فردا میزان توانایی و آگاهی او را بیش تر نموده، قدرت درک چند مسأله را به او عطا فرماید.

گاهی هم ازدیاد نعمت به شکل ادامه یافتن آن در امتداد زمان می باشد. مثلاً سلامت را که خداوند امروز داده است، فردا هم بدهد. باید توجه داشته باشیم که همه نعمت هایی که در حال حاضر از آن ها استفاده می کنیم، لحظه به لحظه به ما عطا می شود و ما می یابیم که هیچ کدام از توانایی های لحظه آینده، الآن در اختیار ما نیست. به عبارتی هیچ نعمتی در ما ذخیره نشده است. بنابراین اگر لحظه بعد، واجد نعمت سلامت و بینایی و شنوایی و ... گردیم، این ها نعمت هایی هستند که خدای عزوجل در همان لحظه به ما لطف فرموده است و این عنایتی افزون بر نعمت سلامت لحظه قبل می باشد. به همین ترتیب، نعمت های الهی ممکن است در بستر زمان گسترده شوند. پس، ازدیاد نعمت سلامت، لزوماً به این نیست که سلامت فردا از سلامت امروز بیش تر باشد.

در نتیجه، تداوم نعمت از لحاظ زمانی مصداق وعده «لَأَزِيدَنَّكُمْ» می باشد، که در بعضی روایات، تعبیر به «بقای نعمت» شده است. بقای نعمت، نقطه مقابل «زوال نعمت» است. طبق وعده الهی، تا وقتی که شکر نعمتی گزارده شود، زوال نمی یابد. حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ: أَشْكُرُ مَنْ أَنْعَمَ عَلَيْكَ، وَ أَنْعِمَ عَلَيَّ مَنْ شَكَرَكَ، فَإِنَّهُ لَا- زَوَالَ لِلنَّعْمَاءِ إِذَا شُكِرَتْ وَلَا- بَقَاءَ لَهَا إِذَا كُفِرَتْ، الشُّكْرُ زِيَادَةٌ فِي النِّعَمِ وَ أَمَانٌ مِنَ الْغَيْرِ. (۱)

در تورات نوشته شده است: شکر کسی را که به تو نعمتی عطا کرده است، بگزار. و اگر کسی تو را شکر کرد، به او نعمت بده. اگر شکر نعمت ها گزارده شود، زوال نمی یابد. و اگر کفران شوند، باقی نمی مانند. شکر، سبب زیاد شدن نعمت ها می شود و آن ها را از تغییر یافتن، مصون و محفوظ می دارد.

به بندگان خدا توصیه شده که اگر به کسی لطف کردید و او از شما تشکر کرد، در مقابل شکری که او انجام داده است، لطف خود را به او زیاد کرده، دوباره به او نعمت دهید. این عمل مود رضای خدای متعال است و خود نیز این گونه عمل می کند.

بقاء و زوال نعمت

شکر، باعث «بقاء» نعمت می شود و تا وقتی که انسان کفران نکرده است، نعمت الهی «زوال» نمی یابد. امام باقر علیه السلام فرموده اند:

لَا يَنْقَطِعُ الْمَزِيدُ مِنَ اللَّهِ حَتَّى يَنْقَطِعَ الشُّكْرُ مِنَ الْعِبَادِ. (۲)

فزونی نعمت از جانب خدا منقطع نمی شود، مگر این که شکر از جانب بندگان قطع شود.

ازد یاد نعمت، یک امر دائمی است. خدای تعالی، پیوسته در حال اعطای نعمت های مختلف به بندگان می باشد. تا وقتی که شکر قطع نشود، این روال ادامه می یابد، ولی در صورت قطع شدن شکر، ممکن است سلب نعمت شود؛ چرا که مصونیت از تغییر، فقط تا زمانی است که شکر ادامه یابد. سنت الهی چنین است که وقتی افراد خودشان در برابر نعمت خدا کفران نکنند، مبتلا به سلب آن نعمت نمی شوند: ۶.

ص: ۸۴

۱- اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۳.

۲- بحار الانوار / ج ۷۱ / ص ۵۶ / ح ۸۶.

(إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ) (۱)

خداوند وضعیت گروهی را تغییر نمی دهد، مگر این که خودشان وضع خود را دگرگون کنند.

پس اگر خدا نعمتی بخشید، تا زمانی که کفران نشده، آن را سلب نمی کند. البته اگر افراد کفران نعمت کردند، لزوماً سبب نعمت صورت نمی گیرد؛ چرا که زوال نعمت، وعید خداوند است و تخلف از وعید نه تنها قبحی ندارد، بلکه نتیجه فضل الهی است.

بسیاری اوقات، خدای مهربان از روی فضل خود گناهکاران را عفو کرده، از تقصیرهای آنان می گذرد. ولی اگر خدای سبحان سلب نعمت کرد، باید دانست که حتماً ناشکری صورت گرفته است و اگر کفران نعمت نبود، زوالی صورت نمی گرفت. امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ قَضَىٰ قَضَاءً حَتْمًا لَا يُنْعَمُ عَلَىٰ عَبْدِهِ نِعْمَةً فَيَسْلُبُهَا إِيَّاهُ قَبْلَ أَنْ يُحَدِّثَ الْعَبْدُ ذَنْبًا يَسْتَوْجِبُ بِذَلِكَ الذَّنْبِ سَلْبَ تِلْكَ النِّعْمَةِ، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ: (إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ). (۲)

قضای حتمی خدا، این است که اگر به بنده اش نعمتی عنایت فرماید، آن نعمت را از او نمی گیرد، مگر آن که گناهی مرتکب شود که استحقاق سلب آن نعمت را پیدا کند. و این مطلب، همان قول خداوند است که فرمود: «خداوند وضعیت یک گروه را تغییر نمی دهد، مگر آن که آن ها خودشان وضع خود را دگرگون کنند».

این سنت الهی، یکی از مصادیق سبقت گرفتن رحمت خدا بر غضب اوست. بنابراین هرچند گرفتن نعمت از امت، ظلم به آن ها نیست، اما طبق آن چه خدای سبحان مقرر فرموده، تا زمانی که امتی در برابر نعمت الهی کفران و قدرناشناسی نکند، مبتلا به سلب آن نعمت نمی شوند:

(ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا ۝۰)

ص: ۸۵

۱- رعد/ ۱۱.

۲- تفسیر نور الثقلین / ج ۲ / ص ۴۸۸ / ح ۵۰.

این به دلیل آن است که خداوند نعمتی را که به یک گروه عطا فرموده، تغییر نمی دهد، مگر این که آن ها وضع خود را دگرگون سازند.

سنت الهی این است که تا وقتی کفران نعمت نشده، نعمت را نگیرد. ولی اگر کفران صورت گرفت، ممکن است با عدلش رفتار کرده، نعمت را بگیرد؛ و یا با فضلش برخورد نموده، چشم پوشی کند. پس اگر تغییر در نعمت صورت گرفت، باید مطمئن بود که ناشی از کوتاهی بنده است. امام نهم حضرت جواد علیه السلام می فرمایند:

نِعْمَةٌ لَا تُشْكُرُ كَسَيْبُهُ لَا تُغْفَرُ. (۲)

نعمتی که شکرش به جا آورده نشود، مانند گناهی است که آمرزیده نشود.

گناهی که بخشوده نشوده، وبال گردن انسان است و مانع رسیدن بسیاری از نعمت های خدا به انسان می شود. لذا فرموده اند که اگر روزی خدا به شما نرسید، استغفار کنید. چون ممکن است نرسیدن روزی از باب عقاب الهی باشد و خدای تعالی به دلیل گناهانی که مرتکب شده اید، نعمت خود را تغییر داده باشد. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

إِذَا اسْتَبَطَّاتِ الرَّزْقَ فَأَكْثِرْ مِنَ الْإِسْتِغْفَارِ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ: اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً وَ يُمِدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ (یعنی فی الدنيا) وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً (یعنی فی الآخِرَةِ). (۳)

اگر دیدی که روزی کُند شده است، زیاد طلب مغفرت کن، چرا که خدای متعال فرموده است: «از خدایتان طلب مغفرت کنید، زیرا که او بسیار بخشاینده است تا از آسمان، به صورت سیل آسا بر شما ببارد، و شما را به وسیله اموال و پسران کمک کند (امام صادق علیه السلام فرمود: منظور در ۶.

ص: ۸۶

۱- انفال / ۵۳.

۲- بحار الانوار / ج ۷۱ / ص ۵۳ / ح ۸۴ و ج ۷۸ / ص ۳۶۵ / ح ۵.

۳- آیه: نوح / ۱۰-۱۱، حدیث: بحار الانوار / ج ۷۸ / ص ۲۲۶ / ح ۹۶.

دنیاست) «و برای شما باغ ها و رودهایی قرار دهد» (امام علیه السلام فرمود: منظور در آخرت است).

گناه، نعمت های خدا را از انسان قطع می نماید. بنابراین اگر انسان، دوام و ازدیاد نعمت را می خواهد، باید قدردان ولی نعمت خود باشد و از او درخواست کند که نعمتش را بیفزاید. امام صادق علیه السلام به سفیان ثوری فرمودند:

يَا سَفِيَانُ! إِذَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْكَ بِنِعْمَةٍ، فَأَحْبَبْتَ بَقَاءَهَا وَ دَوَامَهَا، فَأَكْثِرْ مِنَ الْحَمْدِ وَ الشُّكْرِ عَلَيْهَا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ فِي كِتَابِهِ: (لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ). (۱)

ای سفیان! اگر خدا نعمتی به تو بخشید پس دوست داشته کن که این نعمت، باقی بماند و دوام داشته باشد، حمد و شکر آن را زیاد انجام بده، زیرا خدای عزوجل در کتابش فرموده است: «اگر شکر کنید، من (نعمت هایم را) بر شما افزون می گردانم».

پس اگر واقعاً طالب بقاء و زیاد شدن نعمت هستیم، باید از راهش وارد شویم، همان طور که خداوند متعال امر فرموده است:

(وَ اتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا) (۲)

و خانه ها را از درهایش وارد شوید. ۹.

ص: ۸۷

۱- بحارالانوار/ ج ۷۸/ ص ۲۲۶/ ح ۹۶. سفیان ثوری از اهالی کوفه و در عصر حضرت امام باقر و امام صادق علیهما السلام می زیسته است و مجادلات و مباحثات او و اصحابش با حضرت صادق علیه السلام در کتاب کافی آمده است. در روایتی آمده است که امام باقر علیه السلام به سدید فرمودند: آیا می خواهی راهزنان دین خدا را به تو نشان دهم؟ سپس اشاره کردند به ابوحنیفه و سفیان ثوری که عده ای در مسجدالحرام دور آن ها حلقه زده بودند. (کافی ۳۹۳/۱). و در روایت دیگری چنین آمده است: سفیان ثوری به امام صادق علیه السلام گفت: خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در مسجد خیف برای ما بیان کن... حضرت خطبه را خواندند و سفیان نوشت، وقتی شخص همراه سفیان، او را به مضمون حدیث متوجه کرد و فهمید که با مسلک او سازگاری ندارد، آن چه را نوشته بود پاره کرد و به دوستش گفت: از این قضیه با هیچ کس سخن مگو! (کافی ۴۰۳/۱، نقدی بر مثنوی؛ انتشارات انصاریان) برای شناخت بیش تر سفیان ثوری به کتاب «الاثنی عشریه» شیخ حرّ عاملی صفحات ۳۵، ۳۶ و ۱۷۴ و تفسیر صافی ذیل آیه ۳۲ سوره اعراف مراجعه فرمایید.

۲- بقره/ ۱۸۹.

راه افزایش نعمت نیز، شکر آن است. اگر از غیر این طریق بخواهیم به ما نعمت برسد، مانند این است که کسی به جای وارد شدن از در، بکوشد که از دیوار، داخل خانه شود. این چیزی است که هیچ عقل سلیمی آن را نمی پسندد؛ چون برای انجام هر کاری باید به دنبال سبب و راه متناسب با آن رفت. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند:

لَا تَكُم مِّمَّن ... يَعِجُزُ عَنِ شُكْرِ مَا أُوتِيَ وَ يَبْتَغِي الزِّيَادَةَ فِيمَا بَقِيَ. (۱)

از کسانی مباش که... از شکر آن چه به او داده شده عاجز است (ولی به دنبال افزایش نعمت است) و در آن چه باقی مانده افزایش را طلب می کند.

زیاد شدن نعمت و تداوم آن، در حقیقت کار خداست. ولی سنت خدا چنین است که هرکاری از طریق سبب متناسب با آن انجام شود. هرکس که طلب زیادتی نعمت دارد، باید حمد خدا را به جای آورد که خود وعده فرموده به سبب شکر، نعمت را افزایش دهد و آن را از بنده سلب نکند. بنابراین اگر در انجام وظیفه شکر، مرتکب کوتاهی شده ایم و خود را مستحق تغییر نعمت پروردگار می دانیم (که یقیناً چنین است) باید دست به دعا برداریم و به پیشگاه الهی عرضه بداریم:

إِغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النِّعَمَ. (۲)

(خدایا) ببخش گناهایی که نعمت ها را تغییر می دهد.

از خدای غفور رحیم می خواهیم که کوتاهی ما در شکر نعمت های خود را ببخشاید و بدین ترتیب ما را از سلب آن ها و نزول بلا یا مصون بدارد. ۱.

ص: ۸۸

۱- نهج البلاغه / شرح مرحوم فیض الاسلام / حکمت ۱۴۲.

۲- بحار الانوار / ج ۹۷ / ص ۳۴۱.

می دانیم که هر خیر و برکتی به انسان می رسد، از جانب خداست و همه کمالات مخلوقات، از طرف خدا نصیبتان شده است. بنابراین باید شکرگزار الطاف الهی باشند. اما توجه به این نکته ضروری است که هرچند خداوند می تواند همه نعمت ها را بدون واسطه نصیب بندگان کند، ولی سنت خود را چنین قرار داده که از طریق اسباب و وسائط، نعمت های خود را به ایشان برساند. (۱) البته، این خداست که نعمت ها را به بندگان می رساند، ولی او خود، واسطه هایی برای این کار قرار داده و این وساطت را هم خودش به آن ها بخشیده است. وقتی نعمتی به وساطت واسطه ای به ما می رسد، در حقیقت خدا او را واسطه رسیدن نعمت به ما قرار داده است. لذا در مقام شکرگزاری، در درجه اول باید اعطاکننده اصلی (خدای منعم) را شکرگزاریم و بعد توجه کنیم که به واسطه چه کسی این نعمت به دست ما رسیده است.

بدون این که بخواهیم بین خدا و بنده شباهتی قائل شویم، برای فهم مطلب، مثالی ذکر می کنیم. در نظر بگیرید که مدیرعامل شرکتی به واسطه معاون خود، به کارمندان خدمات ویژه ارائه می کند. این خدمات، از طرف مدیرعامل است؛ ولی).

ص: ۸۹

۱- اَبَى اللّٰهُ اَنْ يُجْرِىَ الشَّيْءَ اِلَّا بِالْاَسْبَابِ - امام صادق عليه السلام (بحار الانوار ج/ ۲ ص ۹۰/ ح ۱۵).

کارمندان، خود را موظف می دانند که از معاون نیز- به خاطر وساطت در ارائه خدمات- تشکر کنند.

پس بعد از توجه و قدردانی از مُنعم اصلی، نخستین امر واجب، تشکر از واسطه نعمت است. امیرالمؤمنین علیه السلام به این حقیقت تذکر فرموده اند:

أَوَّلُ مَا يَجِبُ عَلَيْكُمْ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ شُكْرُ آيَادِيهِ وَابْتِغَاءُ مَرْضِيَّتِهِ. (۱)

اولین (حق) واجب خدای سبحان بر شما، این است که ایادی او را شکر گزارید، و (به این وسیله) رضای او را طلب کنید (دنبال کسب رضای خدا بروید).

«ایادی» جمع «آیدی» و «ایدی» هم جمع «یید» است. کلمه «یید» به معنای «دست» به کار می رود. بنابراین «ایادی» جمع الجمع است.

دست، «واسطه» عمل انسان است، چون انسان با دستش کار می کند. «ایادی خدا» واسطه هایی هستند که خدای عزوجل به وسیله آن ها، نعمت هایش را به بندگان می رساند. (۲)

با وجود این که همه چیز از ناحیه خدا به مخلوقات می رسد، ولی گاهی مخلوقی در این امر واسطه می شود. مثلاً روزی رسان، خداست. ولی پدر، واسطه این کار می شود. بنابراین پدر، جزو ایادی خدا قرار می گیرد و باید شکر او هم ادا شود.

خدای سبحان به بندگانش تذکر داده که شکر واسطه های نعمت خود را فراموش نکنند و شکر واسطه ها را لازمه شکر خودش دانسته است؛ تا آن جا که بدون شکر ایادی، شکر خدا هم ادا نمی شود. امام رضا علیه السلام فرموده اند:

مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ. (۳)

کسی که رساننده نعمت از مخلوقات را شکر نگذارد، خدای عزوجل را شکر نکرده است. ۴.

ص: ۹۰

۱- غررالحکم و دررالکلم / فصل ۸ / ح ۵۰۴.

۲- کلمه «ایادی» به معنای نعمت ها هم می باشد که بنابراین معنا این فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام شاهد این بحث نمی باشد.

۳- عیون اخبار الرضا علیه السلام / ج ۲ / ص ۲۴.

در این روایت بر «واسطه های نعمت»، تعبیر «منعم» اطلاق شده است؛ به اعتبار این که ما نعمت را از طریق واسطه نعمت دریافت می کنیم.

کسی که نسبت به شکر واسطه نعمت بی توجه باشد، در حقیقت در ادای شکر الهی کوتاهی کرده است. پس شکر خدا بدون انجام شکر نسبت به واسطه های نعمت، محقق نمی گردد. اگر بنده بخواهد در زمره شاکرین قرار گیرد، نمی تواند نسبت به واسطه های نعمت بی توجه باشد. انسان با کوتاهی در این وظیفه مهم، در حقیقت مرتکب کفران نعمت می شود و استحقاق سلب نعمت پیدا می کند. در مقابل، راه حفظ کردن و باقی نگهداشتن نعمت، سپاسگزاری از خدا و واسطه های نعمت اوست.

امام رضا علیه السلام فرموده اند:

أَيُّهَا النَّاسُ! اتَّقُوا اللَّهَ فِي نِعْمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ فَلَا تَنْفَرُوا عَنْكُمْ بِمَعَاصِيهِ، بَلِ اسْتَدِيمُوهَا بِطَاعَتِهِ وَ شُكْرِهِ عَلَى نِعْمِهِ وَ آيَادِيهِ. (۱)

ای مردم! در مورد نعمت های خدا که بر شما فرو فرستاده، تقوا پیشه کنید، پس با ارتکاب معصیت های الهی، نعمت های او را از خود گریزان نکنید. بلکه با انجام طاعات الهی و با سپاسگزاری از نعمت های او و واسطه های (نعمت) او، دوام نعمت را (از خدا) بخواهید.

چگونگی شکر واسطه های نعمت

حال باید ببینیم که چگونه می توان شکر واسطه های نعمت را به جا آورد؟ امام سجّاد علیه السلام در رساله حقوقیه خود، خطاب به صحابی وفادار خود ابو حمزه ثمالی، ضمن برشمردن صاحبان حق و بیان حقوق هریک، نحوه قدردانی از آن ها را آموزش داده اند. سفارش ایشان در مورد کسی که کار خوبی در حق انسان انجام داده، این است:

وَ أَمَا حَقُّ ذِي الْمَعْرُوفِ عَلَيْكَ فَإِنَّ تَشْكُرَهُ، وَ تَذْكُرُ مَعْرُوفَهُ، وَ تَكْسِبُهُ الْمَقَالَهَ الْحَسِنَةَ، وَ تُخْلِصَ لَهُ الدُّعَاءَ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَإِذَا جَلَّ، ۲۱.

ص: ۹۱

فَعَلْتَ ذَلِكَ كُنْتَ قَدْ شَكَرْتَهُ سِرًّا وَعَلَانِيَةً، ثُمَّ إِنَّ قَدْرَتَ عَلَيَّ مُكَافَأَتِهِ يَوْمًا كَافَأَتْهُ. (۱)

حَقِّ کسی که کارهای خوبی در حَقِّ تو انجام داده، این است که از او شکرگزاری کنی، و کار خوبش را ذکر کنی، و سخنان نیکو درباره او به کار ببری، و در ارتباطی که با خدا داری، او را خالصانه دعا کنی، اگر چنین کنی، از او به صورت پنهان و آشکار سپاسگزار کرده ای، و اگر روزی توانایی بر تلافی (کار خوب) او پیدا کردی، آن را تلافی کنی.

یکی از صاحبان حق، «ذی المعروف» است؛ یعنی کسی که کار خیری - کوچک و یا بزرگ - برای ما انجام دهد. هرکس کار خوبی برای ما انجام داد، صاحب حَقِّی بر ما می شود. مثلاً اگر کسی برای ما دعائی کند، بر گردن ما حق پیدا می کند و ما نمی توانیم نسبت به حَقِّ او بی تفاوت باشیم.

اولین مرحله ادای وظیفه نسبت به چنین شخصی، این است که کار خوب او، به زبان آورده شود، از کار خیرش به خوبی یاد شود، به زبان اظهار گردد و در حقیقت شکر زبانی نسبت به او ادا شود.

علاوه بر این که انسان کار خوب «ذی المعروف» را به زبان می آورد، باید کاری کند که به واسطه عمل خیرش، همه جا حُسن او بیان شود و ذکر خیر او عمومیت یابد، تا دیگران هم، سخن خوب درباره او بگویند.

از دیگر حقوق او این است که خالصانه برایش دعا شود. وقتی حال معنوی خوبی پیدا شد و انسان احساس کرد که وقت مناسبی برای دعا کردن است، باید از روی اخلاص برای او دعا کند.

بدین ترتیب انسان موفق خواهد شد که در «آشکار» و «پنهان»، شکر «ذی المعروف» را ادا کند. چرا که هم در بین مردم لب به ثنای او گشوده است و هم در خفاء در حالت های معنوی خود با خدایش - بدون تظاهر و خودنمایی - او را دعا کرده و برایش طلب خیر نموده است. ۷.

ص: ۹۲

البته مراحل شکرگزاری نسبت به او این جا تمام نمی شود، بلکه باید درصدد باشد که اگر روزی توانایی تلافی کار خوب او پیدا شد، حتماً این کار را انجام دهد.

مراتب شکر واسطه نعمت

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز مراتب شکر نسبت به واسطه های نعمت را بیان فرموده و کوتاهی از آن را جایز ندانسته اند. حتی اگر کسی از انجام برخی مراحل شکر عاجز باشد، راه دیگری را جایگزین آن کرده اند، تا چیزی از حق منعم کاسته نشود. ایشان فرموده اند:

حَقُّ عَلَيَّ مَنْ أُنِعِمَ عَلَيْهِ أَنْ يُحْسِنَ مُكَافَاةَ الْمُنْعِمِ، فَإِنْ قَصُرَ عَنِ ذَلِكَ وَسَعَهُ فَعَلَيْهِ أَنْ يُحْسِنَ الثَّنَاءَ، فَإِنْ كَلَّ عَنِ ذَلِكَ لِسَانُهُ فَعَلَيْهِ مَعْرِفَةُ النِّعْمَةِ وَ مَحَبَّةُ الْمُنْعِمِ بِهَا، فَإِنْ قَصُرَ عَنِ ذَلِكَ فَلَيْسَ لِلنِّعْمَةِ بِأَهْلٍ. (۱)

این حق بر عهده کسی که نعمتی به او داده شده هست که به صورت زیبایی (کار خوب) منعم را تلافی کند. پس اگر چنین کاری در حدّ توانش نبود، (از او) به خوبی تعریف و تمجید کند. پس اگر زبانش توانایی انجام این کار را به طور شایسته نداشت، باید حداقل، قدر آن نعمت را بشناسد و نسبت به کسی که این نعمت را به او رسانده، قلباً محبت داشته باشد. پس اگر از این هم کوتاهی کند، اصلاً شایستگی برخورداری از آن نعمت را ندارد.

کسی که به او نعمتی داده شده، باید به بهترین نحو، آن خوبی را جبران کند؛ یعنی به منعم خود احسان کند. در روایت، واژه «يُحْسِنُ» به کار رفته است؛ یعنی ضمن این که به لطف او «اقرار قلبی» دارد، باید «خوبی» او را به «خوبی» پاسخ دهد و احسانش را با احسان مقابله نماید. چرا که جزا و مکافات خوبی، جز خوبی نیست.

(هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ) (۲)

آیا پاداش خوبی کردن، جز خوبی کردن است؟!.

ص: ۹۳

۱- بحارالانوار / ج ۷۱ / ص ۵۰ / ح ۶۷.

۲- الرّحمن / ۶۰.

در مقابل «اسائه» یعنی مرتکب «سوء» یا «بدی» شدن نسبت به محسن، از مصادیق کفران نعمت او می باشد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه روایت به ما آموخته اند که اگر توان این کار را ندارید و نمی توانید به همان اندازه که مورد لطف قرار گرفته اید، نیکی کنید و از عهده تلافی آن بر نمی آید، باید ثنای او را به جای آورید؛ یعنی فضائلش را یاد کنید و خوبی های او را تعریف و تحسین کنید.

گاهی ممکن است نتوانید به خوبی از وی تعریف کنید و آن چه به زبان می آورید، مناسب و شایسته حقّ او نباشد. در این صورت، حدّ اقل موظّف هستید که قدر نعمت او را خوب بدانید؛ یعنی بعد از این که نعمت بودن آن را متذکّر هستید که قدر نعمت او را خوب بدانید؛ یعنی بعد از این که نعمت بودن آن را واقعاً «نعمت» بدانید و از طریقی به نعمت بودن آن اقرار و اعتراف کنید و نقش واسطه را در رسیدن آن نعمت به خود تصدیق نمایید. هم چنین نسبت به او- از آن جهت که به شما انعام کرده- محبت ورزید و قلباً او را دوست بدانید. این عمل قلبی یعنی محبت داشتن نسبت به مُنعم، کم ترین درجه شکر است که در هیچ صورتی نباید نسبت به آن کوتاهی کرد. امام علیه السلام در این مورد تعبیر «قَصْر» را به کار برده اند، چون این نوع کوتاهی کردن- برخلاف «قَصْر»- فعل اختیاری انسان است و به فردی که از انجام عملی «قاصر» (ناتوان) است، اطلاق نمی شود. شخص، در کم گذاشتن محبت، مقصّر است و لذا فرموده اند که اصلاً شایستگی برخوردار بودن از آن نعمت را ندارد.

کوتاهی کردن در انجام وظیفه شکر نسبت به واسطه نعمت، عمل ناپسندی است. خداوند متعال- که ولی نعمت اصلی ما است- به وسیله اهل بیت علیهم السلام ما را نسبت به آن متذکّر نموده و بدین ترتیب حجت را بر هر انسان عاقلی تمام کرده است.

غفلت از شکر واسطه های نعمت

برای این که بتوانیم حقیقت شکر را نسبت به پروردگار به جای آوریم، نباید از شکر ایادی او غافل شویم. اگر نسبت به این امر کوتاهی کنیم، روز قیامت مورد سؤال خدای عزوجل قرار خواهیم گرفت. از امام سجّاد علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ... يُحِبُّ كُلَّ عَبْدٍ شَاكِرٍ، يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِعَبْدٍ مِنْ عِبِيدِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَشَكَرْتَ فَلَانًا؟ فَيَقُولُ: بَلْ شَكَرْتُكَ يَا رَبِّ. فَيَقُولُ: لَمْ تَشْكُرْنِي إِذْ لَمْ تَشْكُرْهُ. ثُمَّ قَالَ: أَشْكُرُ لِلَّهِ أَشْكُرُّكُمْ لِلنَّاسِ. (۱)

خدا... هر بنده بسیار شاکری را دوست دارد. خداوند تبارک و تعالی روز قیامت به یکی از بندگانش می فرماید: آیا از فلان شخص (از مخلوقات) تشکر کردی؟ پس می گوید: (از او تشکر نکردم) ای پروردگار من، شکر تو را به جای آوردم. خداوند متعال می فرماید: چون از او تشکر نکردی، مرا هم شکر نکردی. سپس امام علیه السلام فرمودند: شاکرترین شما نسبت به خدا، شاکرترین شما نسبت به مردم است.

امام علیه السلام، درس بسیار خوبی به ما داده اند، تا ما یاد بگیریم که شکر واسطه های نعمت، شکر خداست و کوتاهی کردن از آن، کفران نعمت های خدا است. اگر از طرف بنده ای به ما نعمتی رسید، باید توجه داشته باشیم که او واسطه نعمت است و منعم اصلی خداست، ولی باید به امر خدا، این واسطه را- برای رضای خدا- شکر گزارییم. خدای عزوجل، شکر واسطه های نعمت را از مصادیق شکر خودش دانسته است.

پس برای این که ما در زمره شاکرین واسطه های نعمت قرار بگیریم و بتوانیم بدین وسیله شکر خدا را بیش تر و بهتر ادا کنیم، باید واسطه های نعمت را بشناسیم. چرا که اولین مرحله شکر نسبت به هر نعمتی، معرفت و اظهار قلبی نسبت به آن است.

شکر نعمت والدین

«والدین» از مصادیق واسطه های نعمت هستند که خداوند عزوجل در قرآن کریم، ما را نسبت به حقوق ایشان متذکر کرده است. به دنبال سفارش حضرت لقمان به فرزندش، در مورد این که به خدا شرک نرزد، چنین آمده است:

(وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالَهُ فِي ۰.

ص: ۹۵

ما انسان را به پدر و مادرش سفارش کردیم (مخصوصاً به مادرش) که او را با ضعف شدید حمل کرد، در حالی که جدا شدنش (از مادر) دو سال طول کشید. (سفارش کردیم) که: شکر من (خدا) و پدر و مادرت را به جای آور، بازگشت (انسان ها) به سوی من (خدا) است.

خداوند متعال در این آیه، نسبت به پدر و مادر- و خصوصاً مادر- سفارش کرده است. چرا که مادر برای پرورش فرزند، دچار ضعف و ناتوانی می شود. «وَهْنٌ» به معنای سستی و ضعف، و عبارت «وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ» به معنای ضعف روی ضعف است.

هرچه از مدت بارداری مادر می گذرد و به زمان وضع حمل نزدیک تر می شود، سستی و ضعفش بیش تر می گردد. کودک بعد از متولد شدن نیز به مادر وابسته است و جدا شدنش از مادر، دو سال طول می کشد تا دوران شیرخوارگی او طی شود.

خداوند متعال بعد از طرح این مطلب می فرماید که ما سفارش کردیم: «أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ». واژه «أَنْ» در این جا «تفسیریّه» و برای تفسیر سفارش الهی و توضیح «وَصَّيْنَا» است. یعنی سفارش خدا این است که من (خدا) و پدر و مادرت را شکر کن.

در نتیجه پس از اولین سفارش لقمان که در مورد شکر خدا بود، دوباره مسأله شکر خدا و پدر و مادر- که از ایادی نعمت او هستند- مطرح شده است و در آخر آیه آمده است: «إِلَيَّ الْمَصِيرُ» یعنی به این توصیه ها عمل کنید، چرا که بالأخره به سوی من و به درگاه من محشور خواهید شد و باید جوابگوی من باشید.

در تفسیر این آیه، روایات بسیاری در خصوص نیکی کردن به والدین - خصوصاً مادر- نقل شده است. امام صادق علیه السلام فرمودند:

جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَبْرُّ؟ قَالَ: أُمَّكَ. قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أُمَّكَ. قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أُمَّكَ. قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أُمَّكَ. (۲)

فردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و پرسید که به چه کسی نیکی کنم؟ حضرت ۵.

ص: ۹۶

فرمودند: به مادرت. سپس پرسید: در مرتبه بعد به چه کسی نیکی کنم؟ فرمودند: به مادرت. برای بار سوم پرسید: به چه کسی؟ فرمودند: به مادرت. پرسید: سپس به چه کسی؟ فرمودند: به پدرت.

پس نیکی کردن به مادر، سه درجه بر نیکی کردن به پدر مقدم است. هرچند که فرزند بیش تر به پدر منسوب می شود، ولی حقّ مادر از این جهت بزرگ تر است. امام رضا علیه السلام ذیل همین آیه فرموده اند:

وَ أَمَرَ بِالشُّكْرِ لَهُ وَ لِلوَالِدَيْنِ، فَمَنْ لَمْ يَشْكُرْ وَالِدَيْهِ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ تَعَالَى. (۱)

(خدای عزوجل) امر فرموده که شکر او و پدر و مادر انجام شود. پس کسی که شکر پدر و مادرش را ادا نکند، شکر خدای متعال را به جا نیاورده است.

خدای سبحان، شکر ایادی نعمت را شکر خودش قرار داده است. پس کسی که در انجام آن کوتاهی کند، در حقیقت در حقّ خدا کوتاهی کرده است. به دنبال سفارش به پدر و مادر، در آیه بعد چنین آمده است:

(وَ صَاحِبَهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا) (۲)

و در دنیا با آن ها برخورد خوب داشته باش.

خدای متعال امر فرموده که در دنیا با پدر و مادر، مصاحبت به «معروف» داشته باشیم. «معروف» به معنای پسندیده و در مقابل «منکر» است. یعنی وظیفه فرزند، این است که نسبت به پدر و مادر خود خوش رفتاری کند و به گونه ای عمل کند که در عرف انسان های فهمیده و عاقل، بدرفتاری محسوب نشود. البته اگر آن ها خواستند فرزند خود را به گناه و معصیت خدا وادار کنند، نباید آن ها را اطاعت کند:

لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ. (۳)

در مورد کاری که معصیت خداست، اطاعت از هیچ مخلوقی روا نیست. ۸.

ص: ۹۷

۱- تفسیر کنزالدقائق / ج ۱۰ / ص ۲۴۷.

۲- لقمان / ۱۵.

۳- تفسیر کنزالدقائق / ج ۱۰ / ص ۲۴۸.

ولی در همین عدم اطاعت هم باید مؤدب و خوش برخورد باشد. همان طور که قبلاً بیان شد، خداوند مهربان، خود شاکر بنده ای است که در انجام وظیفه شکرش کوتاهی نکرده باشد. پس اگر فرزندی قدردان زحمات پدر و مادر خود بود، بهتر است که آن ها نیز کار خوب فرزند خود را شکر کرده، بی تفاوت نباشند.

ص: ۹۸

خدایا دلم خون شد و دیده ریش*** که می بینم انعامت از گفت بیش

نمی دانم، از کدام نعمت و چگونه و با کدامین واژه می شود درباره نعمت های بی کرانت حرف زد؟ نعمت های تو گسترده تر از آن است که بتوان حتی پرتوی از آن ها را به تصویر کشید، و یا به سنجش و مقایسه نشست. لذا هرچه گوئیم بی مایگی خویش هویدا ساخته ایم. و به راستی؛ مورچه می داند که بر خشتی خام می گذرد، یا بر دیواره اهرام. (۱)

اُمّا، «او» که رحمان و رحیم است، انیس است و شفیق... نعمتی رفیع و فرازمند را در بلندای نعمت های خویش، فروزان قرار داده است که به وضوح می بینی و می یابی که دیگر نعمت ها، حیات و بقا و آوازه خود را در پهنه شعاع انوار تابان آن گوهرین نعمت، وام گرفته اند.

نعمتی که هیچ کس در ادراک مقام و منزلت او نمی تواند طمع کند. (۲) نعمتی که کلمه الله است، و از وجودش شمیم معطر اسم اعظم می تراود. نعمتی که زاهدترین، عابدترین، شجاع ترین، عالم ترین، مهربان ترین و سخاوتمندترین آفریده خداست. ه.

ص: ۱۰۱

۱- اشاره به شعری از علی موسوی گرمارودی.

۲- وَلَا يَطْمَعُ فِي إِدْرَاكِهٖ طَامِعٌ / زیارت جامعه.

نعمتی که همه انبیای پیشین بر سر عهد او میثاق بسته اند. نعمتی که هر قلّه سرافراز، آیتی از سرافرازی اوست و هر اقیانوس ژرف، نشانه از وسعت کرامت اوست. نعمتی که ولیّ برگزیده حضرت رحمان و قطب عالم امکان و کشتی نجات امت است.

آری، آن نعمت یکتا، وجود اقدس و اطهر «امام علیه السلام» است. امام، هم چون خورشید فروزنده جهان است. امام، ماه نورانی، چراغ درخشان، نور ساطع و ستاره راهنما در دل تاریکی ها و صحراهای خشک و بی آب و علف و موج های وحشتناک دریاها است. امام هم چون آب گوارا بر تشنگان است. راهنمای هدایت و منجی از هلاکت است. امام، ابر پُر باران و باران پُر برکت است. امام، هم دمی هم راه، پدری مهربان و برادری پشتیبان است. امام، امین خدا بر زمین، حجت او بر بندگان، و جانشین الهی در سرزمین هاست، که مردم را به سوی خدا فراخوانده و پاسدار و مدافع ارزش ها و حرمت های الهی است. امام، مایه استواری و نظم دین و عزّت مسلمین است. امام، یگانه عصر خویش است و کسی را با وی مرتبتی و همانندی نیست، و مثل و نظیر ندارد...^(۱)

اینک، بزرگ ترین نعمت الهی در پهنه آفرینش؛ پیشوای کائنات، فرزند برومند علیّ مرتضی علیه السلام و صدّیقه کبری علیها السلام، حضرت حجّه بن الحسن العسکری علیه السلام است.

از خدای منعم، توفیق آشنایی با ولیّ زمان و ادای وظیفه و شکرگزاری نسبت به آستان بلند حضرتش را خواستاریم.ت.

ص: ۱۰۲

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام / باب ۲۰ / عباراتی از بیان امام رضا علیه السلام درباره امامت.

در میان نعمت‌های بی‌شماری که خداوند به انسان عطا فرموده، برخی را برتر از بقیه شمرده و کوتاهی در شکر آن‌ها را به هیچ‌عنوان جایز ندانسته است. یکی از نشانه‌های مهم‌تر دانستن بعضی از نعمت‌ها این است که بر سؤال از آن‌ها در پیشگاه الهی تأکید شده است. قرآن کریم می‌فرماید:

(لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ) (۱)

در آن روز (قیامت) از نعمت، مورد سؤال قرار می‌گیرید.

وقتی در حضور امام رضا علیه السلام از نعمت مورد سؤال خداوند سخن گفته شد، برخی که خود را صاحب نظر می‌دانستند، مصادیقی برای آن بیان کردند. یکی گفت: مراد، آب خنک است. دیگری گفت: مقصود، غذای خوب است. و بعضی دیگر آن را خواب خوشایند دانستند. امام علیه السلام بر آنان بانگ زدند که: پدرم برایم نقل نمود که در محضر پدرشان - ابو عبدالله امام صادق علیه السلام - این اقوال شما در بیان آیه (ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ) ذکر شد، آن حضرت به خشم آمدند و فرمودند: خداوند عزوجل از آن چه بر بندگانش تفضل فرموده، سؤال نمی‌کند.

البته با توجه به سایر بیانات ائمه علیهم السلام که هر نعمتی ممکن است در قیامت مورد سؤال قرار گیرد (از جمله خرما و آب خنک) (۲)، باید گفت: هرچند که همه (۰)

ص: ۱۰۳

۱- تکاثر / ۸.

۲- امام علی بن ابی طالب علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ...» فرمودند: «الرَّطْبُ وَالْمَاءُ الْبَارِدُ» (عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۲ / ص ۳۸ / ح ۱۱۰)

نعمت های الهی فوق العاده ارزشمند و والا هستند و انسان ها باید نسبت به شکر یک یک آن ها انجام وظیفه نمایند، اما در عین حال نعمت های مادی، نظیر آب و نان با نعمت ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام قابل مقایسه نیستند. به همین جهت حصر نعمت های مورد سؤال در آب و غذا و اهمّیت ندادن به نعمت های بزرگتر، موجب خشم امام صادق علیه السلام شد و درباره معنای «نعیم» در آیه مورد بحث فرمودند:

وَلَكِنَّ النَّعِيمَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ مُؤَالَاتُنَا يَسْأَلُ اللَّهُ عِبَادَهُ عَنْهُ بَعْدَ التَّوْحِيدِ وَ التَّبَوُّهِ. (۱)

امّا نعیم، دوستی و ولایت ما اهل بیت علیهم السلام است که خداوند پس از توحید و نبوت از آن بازخواست و سؤال می فرماید.

این فرمایش در واقع این مطلب را که نعمت های دیگر هم مورد سؤال قرار گیرند، نفی نمی کند؛ بلکه اهمّیت فوق العاده نعمت وجود امام را در مقایسه با سایر نعمت ها گوشزد می کند. به همین جهت ما انسان ها موظّفیم که بیش از هر نعمتی خود را در برابر نعمت وجود ایشان - پس از خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلّم - مسئول بدانیم و ببینیم آیا حقّ آن را ادا می کنیم یا خیر.

در این بخش همین مطلب مورد بحث قرار گرفته است. در فصل اوّل به معرّفی نعمت وجود امام علیه السلام پرداخته ایم و آن را از دو جهت تکوینی و تشریحی توضیح داده ایم. سپس در سه فصل جداگانه، چگونگی شکر این نعمت بی نظیر الهی را مطرح ساخته ایم. فصل دوم به بیان شکر قلبی این نعمت اختصاص یافته که ریشه و اساس دو مرحله بعدی شکر است. مهم ترین رکن این مرتبه از شکر، معرفت اختیاری قلبی نسبت به امام علیه السلام است که در این فصل امام علیه السلام را با ده صفت، معرّفی نموده و کیفیت شکر قلبی نسبت به هر وصف را توضیح داده ایم.

فصل سوم مربوط به شکر زبانی نعمت امام عصر علیه السلام می باشد که مهم ترین راه های آن معرّفی شده است. در آخرین فصل نیز، انواع شکر عملی این یگانه نعمت خداوند را روشن ساخته ایم. ۶.

ص: ۱۰۴

امام علیه السلام؛ نعمت مورد سؤال خداوند

انسان برای این که بتواند در وادی شکر پروردگار قدم گذارد، در درجه اول باید نعمت شناس باشد؛ یعنی بداند خداوند چه نعمت هایی را بر بندگانش ارزانی داشته است و از «نعمت» بودن آن ها غافل نباشد. البته نعمت های الهی، سراسر وجود مخلوقات را فرا گرفته است. ولی خداوند متعال، برخی از نعمت های خویش را نسبت به برخی دیگر، برتر قرار داده و کوتاهی کردن از شکر آن ها را به هیچ عنوان جایز نشموده است و تصریح فرموده که از انسان ها درباره آن سؤال می فرماید:

(لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ) (۱)

در آن روز (قیامت) از نعمت، مورد سؤال قرار می گیرید.

نعمتی که روز قیامت مورد پرسش پروردگار قرار می گیرد، به تصریح مفسران معصوم قرآن، نعمت وجود اهل بیت علیهم السلام است. امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان این نعمت می فرمایند:

نَحْنُ النَّعِيمِ. (۲)

ما نعمت هستیم. ۵.

ص: ۱۰۵

۱- تکاثر / ۸.

۲- بحار الانوار / ج ۲۴ / ص ۵۲ / ح ۵.

و نیز امام صادق علیه السلام تصریح فرموده اند که:

نَحْنُ اهل البیتِ النَّعِیمِ الَّذِیْ اَنْعَمَ اللهُ بِنا عَلَی الْعِبَادِ... وَ هِیَ النِّعْمَةُ الَّتِیْ لَا تَنْقَطِعُ.

ما اهل بیت، آن نعمتی هستیم که خدا به سبب ما بندگان را نعمت داده است... و این نعمتی است که منقطع نمی شود.

و سپس فرمودند:

... وَ اللهُ سَأَلَهُمْ عَنْ حَقِّ النَّعِیمِ الَّذِیْ اَنْعَمَ بِهِ عَلَيْهِمْ وَ هُوَ النَّبِيُّ وَ عِتْرَتُهُ. (۱)

... و خداوند از حق این نعمتی که به ایشان ارزانی داشته - یعنی پیامبر و عترت ایشان علیهم السلام- از آن ها سؤال می کند.

آیا ما به این حقیقت که نعمت امام علیه السلام مورد سؤال قرار می گیرد، توجه داریم؟ آیا برای این که خدای عزوجل ما را با امام زمان خود علیه السلام آشنا ساخته است، تاکنون سجده شکر به جا آورده ایم؟ آیا اصلاً ایشان را به عنوان نعمت می شناسیم؟

اگر معرفت شایسته ای به آن حضرت پیدا کنیم، آن گاه ایشان را بزرگترین نعمت خداوند در زندگی خود می شماریم و بیش از هر نعمت دیگری در صدد شکرگزاری نسبت به وجود پر برکتش برمی آییم. پس باید قبل از هر چیز به تبیین نعمت وجود امام علیه السلام پردازیم که از دو جهت «تکوینی» و «تشریحی» قابل بحث می باشد.

الف- نعمت بودن امام علیه السلام از جهت تکوینی

امام غائب، نعمت باطنی

اصل وجود امام علیه السلام نعمتی است که منقطع نمی شود. پروردگار مهربان، همواره این نعمت را به آفریدگانش بدون هیچ گونه استحقاقی عطا فرموده و می فرماید. البتّه این نعمت، گاهی به صورت آشکار و گاه پنهان نصیب بندگان می شود، ولی آشکار یا پنهان بودن آن، در نعمت بودنش اثری ندارد. خداوند متعال در قرآن کریم به این مطلب ۵.

ص: ۱۰۶

۱- تفسیر نور الثقلین / ج ۵ / ص ۶۶۳ / ح ۱۵.

توجه داده است:

(أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً) (۱)

خدا نعمت های ظاهری و باطنی خود را بر شما کامل کرد.

امام کاظم علیه السلام در تفسیر این آیه، نعمت ظاهر و باطن را چنین معرفی فرموده اند:

النَّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ الْإِمَامُ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنَةُ الْإِمَامُ الْغَائِبُ. (۲)

نعمت ظاهری، امام آشکار است و (نعمت) باطنی، امام غائب است.

از آن جا که امام ظاهر در بین مردم شناخته شده است، آن ها می توانند از طرق مختلف به ایشان رجوع کرده، از وجودشان بهره مند شوند. ولی چون مردم، شخص امام غائب و نشانی حضرتش را نمی شناسند، بنابراین از جنبه های بسیاری، از این نعمت الهی محروم مانده اند. البته غیبت امام، بهره وری از نعمت ایشان را از جهات متعددی سلب کرده است، اما نفس وجود امام علیه السلام از بسیاری جهات دیگر نعمت است که بهره مندی از آن ها، موکول به شناخته شدن ایشان نیست. خداوند متعال بر همه خلائق منت گذاشته و در هر زمانی امامی قرار داده که آثار وجودی این امام - چه ظاهر باشد و چه نعمت ظهور او از مردم سلب شده باشد - مورد استفاده همگان قرار می گیرد و همه مخلوقات - اعم از مؤمن و کافر و مستضعف و ... - از ایشان بهره مند می گردند. از این رو مناسب است که به بررسی برخی جنبه های مشترک نعمت وجودی امام ظاهر و غائب بپردازیم، تا به نعمت بودن ایشان بیش تر پی برده و قلباً شاکر وجودش گردیم. باشد که سرچشمه های شکر، از قلب بر زبان و جوارح ما نیز جاری گردد.

فایده تکوینی بودن امام علیه السلام بر روی زمین

خداوند، نظام دنیا را به گونه ای قرار داده است که بدون وجود امام علیه السلام امکان زندگی روی زمین وجود ندارد؛ چرا که زمین به برکت امام علیه السلام قرار و آرامش پیدا می کند. (۷)

ص: ۱۰۷

۱- لقمان / ۲۰.

۲- کمال الدین / باب ۳۵ / ح ۷.

کرده است. شواهد نقلی این مطلب بسیار است. در کتاب اصول کافی - که یکی از معتبرترین کتب روانی شیعه است - بابی تحت عنوان «انَّ الاثمهَ هم اركان الارض» وجود دارد.

«ارکان» جمع «رکن» است و به چیزهایی گفته می شود که باعث قوام و استواری باشند. ائمه علیهم السلام ارکان زمین هستند، یعنی زمین به وجود ایشان استوار و قائم است. در این باب، سه روایت نقل شده که همگی صراحت در رکن بودن ائمه علیهم السلام دارد. در روایت اول و سوم از قول امام باقر و امام صادق علیهما السلام آمده است که:

جَعَلَهُمُ اللهُ اَرْكَانَ الْاَرْضِ اَنْ تَمِيْدَ بِاَهْلِهَا. (۱)

خدا ایشان را ارکان زمین قرار داده تا اهلش را به اضطراب و تزلزل در نیاورد.

در حدیث دوم امام صادق علیه السلام فرموده اند:

جَعَلَهُمُ اللهُ اَرْكَانَ الْاَرْضِ اَنْ تَمِيْدَ بِهِمْ.

خدا ایشان را ارکان زمین قرار داده است تا این که آن ها را به تزلزل و اضطراب نیندازد.

«یَمید» یعنی به نوسان و لرزش درمی آید و به حرکت کردن زمین در هنگام زلزله گفته می شود. در زمان زلزله، زمین قابل سکونت نیست؛ یعنی اهلش نمی توانند روی آن آرامش پیدا کنند و دیگر، زمین نمی تواند مسکن (محل سکونت) باشد.

پس اگر امام نباشد، زمین قرار و آرامش نخواهد داشت. خداوند به وسیله اهل بیت علیهم السلام زمین را مستقر ساخته، تا در آن آرامش برقرار شود. ارزش این نعمت (امکان سکونت) در شرایط زلزله آشکار می گردد. وقتی که لحظاتی در منطقه ای زلزله می آید، زندگی همه ساکنان آن مختل می شود. این که هم اکنون زمین مثل گهواره زیر پای ما قرار گرفته است، به برکت وجود مقدس حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه می باشد، و گرنه، زمین مسکونی نبود.

امام صادق علیه السلام وضعیّت دنیا را بدون وجود حجّت چنین ترسیم می نمایند: ۳.

ص: ۱۰۸

لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ. (۱)

اگر زمین بدون امام بماند فرو می ریزد.

«ساخت» یعنی «غاص» که از «غوص» می آید. وقتی چیزی در آب فرو می رود، به آن «غوص» گفته می شود (غواص، از همین خانواده است). اگر زمین فرو برود، نمی تواند موجودات را روی خودش نگه دارد؛ یعنی از ارتفاع و بهره برداری به عنوان زمین و محل سکونت خارج می گردد. پس این یک واقعیت است که بقاء زمین به وجود امام علیه السلام است. بالاتر این که نه تنها زمین، بلکه آسمان هم به برکت امام علیه السلام نگه داشته شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی که یکایک امامان را به جابر معرفی فرمودند، تصریح کرده اند که:

بِهِمْ يُمْسِكُ اللَّهُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ بِهِمْ يَحْفَظُ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا. (۲)

خدا به وسیله ایشان، آسمان را از این که بدون اجازه او بر زمین افتد، نگاه می دارد، و به وسیله ایشان، زمین را حفظ می کند که اهل خود را به تزلزل در نیاورد.

افتادن آسمان بر زمین، نشانه به هم خوردن نظام آفرینش است. خدای عزوجل به برکت وجود اهل بیت علیهم السلام آسمان را مانند سقفی بر سر ما نگاه داشته و فاصله مناسبی میان آن با زمین قرار داده است. این که نظام دنیا با حساب دقیق خود اداره می گردد، به برکت نعمت وجود امام علیه السلام است.

علاوه بر این که نظام آسمان و زمین به برکت امام علیه السلام باقی است، بقیه اموری که برای «حیات» انسان ضرورت دارد نیز متوقف بر وجود امام علیه السلام است. امام صادق علیه السلام فرموده اند:

... بِنَا أَثْمَرَتِ الْأَشْجَارُ وَ أَيْبَعَتِ الثَّمَارُ وَ جَرَتِ الْأَنْهَارُ، وَ بِنَا يَنْزِلُ غَيْثُ السَّمَاءِ وَ يَنْبُتُ عُشْبُ الْأَرْضِ ... (۳) ۵.

ص: ۱۰۹

۱- کافی / کتاب الحجّه / باب أنّ الارض لا تخلو من حجّه / ح ۱۰.

۲- بحار الانوار / ج ۲۷ / ص ۱۲۰.

۳- اصول کافی / کتاب الحجّه / باب النّوادر / ح ۵.

به سبب ما است که درختان میوه می دهند و میوه ها به ثمر می رسند و رودها جاری می شوند، و به سبب ما باران از آسمان می بارد، و به سبب ما گیاهان و سبزیجات زمین می رویند.

همه نعمت هایی که در اختیار انسان قرار گرفته، به برکت امام علیه السلام است. اگر میوه ها و درختان و رودها و ... را حذف کنیم، حیاتی باقی نخواهد ماند. این حدیث نعمت هایی را بیان می کند که سبب زنده ماندن موجودات می شود؛ چرا که اگر بارانی از آسمان نبارد و آب نباشد و گاهی نروید، هیچ حیوان و انسانی زنده نمی ماند.

بنابراین بهره بردن از هر یک از نعمت های الهی، بستگی به نعمت وجود امام علیه السلام دارد. به واسطه وجود مقدّس ایشان، همه موجودات زنده-اعم از گیاهان و حیوانات و انسان ها- می توانند زنده و باقی بمانند.

این نوع بهره مندی موجودات از امام علیه السلام فرع بر شناخته شدن ایشان نیست. مخلوقات، چه امام علیه السلام را بشناسند و چه نشناسند، چه تسلیم ایشان بشوند و یا هیچ اعتقادی به ایشان نداشته باشند، در هر حال به «برکت وجود امام علیه السلام» روی زمین سکونت دارند و از نعمت های مختلف آن بهره می برند.

البته باید توجه داشته باشیم که این وساطت ائمه علیهم السلام خواست تکوینی خداست و خواست غیر او هیچ مداخلیتی در این نحوه اداره دنیا ندارد. اگر خدا می خواست، می توانست طریقی دیگر در آفرینش مقرر فرماید. ولی از ابتدای آفرینش، اراده خدا به این تعلق گرفته که در همه نعمت های الهی، اهل بیت علیهم السلام وساطت داشته باشند. بدین ترتیب هر انسان عاقلی بر خود واجب می داند که شکر این واسطه های نعمت را به جای آورد و کوتاهی در این امر را جایز نمی شمارد. ناگفته نماند که وساطت ائمه علیهم السلام در رسیدن نعمت های خدای سبحان به انسان، به صورتی نیست که مشهود و محسوس همگان باشد، بلکه اصولاً یک امر غیبی و خارج از حیطه حواس آدمی است. بنابراین تنها راه اثبات آن، دلایل نقلی (آیات و روایات) است، مگر آن که به طور استثنایی برای بعضی به گونه غیر عادی مشهود شود که این نتیجه لطف و عنایت خاص خدا به ایشان است.

رکن بودن امام علیه السلام نسبت به زمین را دانستیم و روشن شد که نفس وجود امام علیه السلام دارای مجموعه ای از فواید تکوینی است، چه این حقیقت برای کسانی روشن و مورد قبول باشد و چه آن را قبول نداشته باشند و یا این که اصلاً چنین چیزی را ندانند. این علم یا جهل و عقیده داشتن یا نداشتن هیچ اثری در واقعیت امر ندارد. برای دانستن سرّ این مطلب، باید به این حقیقت توجه کنیم که اصولاً خدای متعال زمین را برای امام علیه السلام خلق نموده است و ایشان مالک واقعی زمین و ثمرات آن هستند. در کتاب اصول کافی بابی تحت عنوان «انّ الارضَ کلّها لِلامام علیه السلام» آمده است. روایات این باب بیان می کنند که خداوند زمین را ملک امامان علیهم السلام قرار داده و آن ها را در نحوه استفاده از زمین آزاد گذاشته است. در این قسمت به ذکر چند نمونه از روایات این باب اکتفا می نماییم:

عن ابی جعفر علیه السلام قال: وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (انّ الارضَ لِلّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (۱) اَنَا وَ اَهْلُ بَيْتِي الَّذِيْنَ اُوْرَثْنَا اللهُ الْاَرْضَ، وَ نَحْنُ الْمُتَّقُونَ، وَ الْاَرْضُ كُلُّهَا لَنَا. (۲)

امام باقر علیه السلام فرمود: در کتاب علی علیه السلام چنین یافتیم: «زمین از آن خداست که آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می بخشد و عاقبت از آن متقیان است». (امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته اند: من و اهل بیتم کسانی هستیم که خدا زمین را به ارث به آن ها واگذار نموده است، و ما پرهیزکاران هستیم، و همه زمین از آن ماست.

خدای متعال، زمین را با تمام آن چه در آن هست یا از آن به دست می آید، به امام علیه السلام بخشیده است. پس باید به راستی قبول داشته باشیم که همه نعمت های زمین، ملک امام است. ایشان می توانند برای استفاده دیگران شروطی قرار دهند و تصرف در ملک ایشان بدون رضایت مالک، مسلماً حرام خواهد بود. از طرف دیگر، ۱.

ص: ۱۱۱

۱- اعراف / ۱۲۸.

۲- اصول کافی / کتاب الحجّه / باب انّ الارض کلّها للامام علیه السلام / ح ۱.

ائمه عليهم السلام مجاز هستند که از ملک خود به هر کس که می خواهند ببخشند. حدیث ذیل شاهد این مطلب است:

فردی بنام «مِسمَع» مالی را در مدینه خدمت امام صادق علیه السلام آورد و امام علیه السلام آن را نپذیرفته، برگرداندند. راوی حدیث می گوید: از «مِسمَع» پرسیدم چرا حضرت مالی را که برای ایشان بردی، به خودت برگرداندند؟ جواب داد: من وقتی خدمت امام صادق علیه السلام رفتم، عرض کردم: «آقا این پول هایی که خدمت شما آورده ام، مربوط به امور غواصی بحرین است که به من واگذار شده است. و در غواصی خود، چهارصد هزار درهم پیدا کرده ام. خمس آن، هشتاد هزار درهم می ود که آن را خدمتتان آورده ام. و نخواستم در این حقّ شما که خداوند تبارک و تعالی در اموال ما قرار داده است تصرف کنم. حضرت جواب فرمودند:

أَوْ مَا لَنَا مِنَ الْأَرْضِ وَ مَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا إِلَّا الْخُمْسُ؟!!

آیا حقّ ما از زمین و محصولات آن فقط در حدّ یک پنجم است؟

يا ابا سَيَّارِ إِنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لَنَا. فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ لَنَا.

ای ابا سیّار! همه زمین از آن ماست. پس هر چه خدا از آن بیرون می آورد نیز از آن ماست.

مِسمَع (که تازه متوجه این واقعیت شده و شیعه متعبدی نیز بوده است) عرض کرد: پس من همه مال را خدمت شما بیاورم؟ امام علیه السلام فرمودند:

قَدْ طَيَّبْنَاكَ لَكَ وَ أَحَلَّلْنَاكَ مِنْهُ، فَضُمَّ إِلَيْكَ مَالَكَ.

ما آن را برای تو پاک و حلال قرار دادیم پس مال خود را بردار و ببر. (۱)

در ادامه، حضرت توضیح فرمودند که:

كُلُّ مَا فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا مِنَ الْأَرْضِ فَهَم فِيهِ مُحَلَّلُونَ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا... وَ أَمَا مَا كَانَ فِي أَيْدِي غَيْرِهِمْ، فَإِنَّ كَسْبَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ حَرَامٌ.

ص: ۱۱۲

۱- البته این حرام کردن امام علیه السلام مورد شخصی بوده است نه این که به طور کلی ائمه عليهم السلام حقّ خمس خویش را در زمان غیبت به شیعیان خود بخشیده باشند.

عَلَيْهِمْ، حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا فَيَأْخُذُ الْأَرْضَ مِنْ أَيْدِيهِمْ وَيُخْرِجُهُمْ صَغَرَةً. (۱)

هرچه از زمین در اختیار شیعیان ماست، برایشان حلال است تا روزی که امام عصر علیه السلام قیام کند... ولی دارائی های غیر شیعه، پس بهره ای که از زمین می برند حرام است، تا زمانی که قائم ما قیام کند. پس ایشان زمین را از دستشان می گیرد و آن ها را با خواری بیرون می کند.

به صورت ظاهر، همه انسان ها اعم از شیعه و غیر شیعه، به طور مساوی می توانند از ملک امام علیه السلام استفاده کنند، ولی تصرف در ملک ایشان بدون رضایت شان حرام است. البته رضایت ایشان عین رضایت پروردگار است. یعنی در حقیقت رضای خدا در این است که فقط اهل ولایت، حق استفاده مشروع از زمین و محصولات آن را دارند و خواست اهل بیت علیهم السلام حکایت از خواست خدای متعال می کند:

(وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) (۲)

چیزی نمی خواهید مگر این که خدا بخواهد.

از امام هادی علیه السلام ذیل این آیه شریفه نقل شده:

إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأُمَّةِ مَوْرِدًا لِإِرَادَتِهِ. فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا شَاؤُوا. وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ: (وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) (۳)

خداوند دل های امامان علیهم السلام را محلّ ورود اراده خود ساخته است که اگر خدا چیزی را بخواهد، آن ها هم همان را می خواهند. و این گفته خداوند است که: «و شما جز آن چه خدا می خواهد، نمی خواهید».

پس هرچه امام علیه السلام می خواهد، در حقیقت همان چیزی است که خدا خواسته است. ائمه علیهم السلام هوی و هوس ندارند که مطابق آن اعلام خشنودی یا عدم خشنودی کنند. بلکه رضای ایشان هم رضای خداست. اگر امام علیه السلام از امری خشنود باشد، خداوند هم از آن خشنود است و اگر ناخشنود باشد، خداوند هم از آن ناخشنود است. ۴.

ص: ۱۱۳

۱- اصول کافی / کتاب الحجّه / باب أنّ الارض کلّها للامام علیه السلام / ح ۳.

۲- دهر / ۳۰.

۳- بحار الانوار / ح ۲۴ / ص ۳۰۵ / ح ۴.

در حقیقت رضا و سخط خدا را از طریق رضا و سخط اهل بیت علیهم السلام باید فهمید. (۱)

خلق همه دنیا برای امام علیه السلام

خداوند متعال، نه تنها زمین، بلکه همه دنیا را برای امام علیه السلام آفریده است. امام علیه السلام فرمودند:

الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَالِي وَ لِرَسُولِهِ وَ لَنَا. فَمَنْ غَلَبَ عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا، فَلَيْتَقِيَ اللَّهَ وَ الْيَوْمَ حَقَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ لِيَبْرَ إِخْوَانَهُ. فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ، فَاللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ نَحْنُ بُرَاءٌ مِنْهُ. (۲)

دنیا و هر آن چه در آن است، متعلق به خدا و رسولش و ما (اهل بیت) علیهم السلام است. پس هر که چیزی از مال دنیا به دست آورد، باید تقوای خدا پیشه سازد و حقّ خدای تبارک و تعالی را ادا سازد و با برادرانش نیکی کند. و اگر چنین نکند، خدا و رسولش و ما از او بیزار خواهیم بود.

بنابراین، حوزه مالکیت امام علیه السلام به زمین محدود نمی گردد، بلکه خارج از زمین هم هر چه در دنیا وجود دارد، متعلق به ایشان است. برای نمونه خورشید- به عنوان منبع انرژی- متعلق به امام علیه السلام است. و هر که از این انرژی استفاده می نماید، حداقل باید صاحب آن را بشناسد و خود را مدیون او بداند. در شب اگر به برکت نور مهتاب، راه خود را می یابیم و از دیگر خواصّ ماه بهره مند می شویم، باید به صاحب آن توجه کنیم و رضای او را مدنظر داشته باشیم.

در روایت ذکر شده، معصوم علیه السلام شرط رضای خود در استفاده از نعمت های دنیا را، رعایت حقوق خدا و مؤمنان و دوری از گناه (تقوا) شمرده اند. در حقیقت فرموده اند که با این سه شرط حق دارید در ملک ما تصرف کنید و در غیر این صورت، ما از شما بیزار خواهیم بود. ۲.

ص: ۱۱۴

۱- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا (فضائل الخمسة/ ج ۳/ ص ۱۸۹ به نقل از منابع اهل سنت) به درستی که خداوند، با غضب فاطمه علیها السلام غضبناک شده، با رضایت او راضی می گردد.

۲- اصول کافی / کتاب الحجّه / باب انّ الارض کلّها للامام علیه السلام / ح ۲.

سلطنت امام علیه السلام محدود به دنیا نیست. بلکه خدای تبارک و تعالی آخرت را هم برای ایشان خلق نموده است. همان طور که صاحب اختیار همه دنیا می باشند، اختیار کامل در عطای اخروی نیز به ایشان داده شده است. در حقیقت، ثواب و عقاب اخروی، مطابق خواست امام علیه السلام بین مؤمنان و کافران تقسیم می شود. ایشان از طرف خدا مجاز است که هر که را بخواهد در نجات از عذاب دستگیری کند یا این که فردی را به حال خودش رها سازد و یا ارتقاء درجه و مقام به او بدهد.

به هر حال، تقسیم فضل و رحمت الهی به دست ایشان سپرده شده است، ولی البتّه کاری که ظلم و مخالف عدل باشد، از ایشان هرگز سر نمی زند.

ابوبصیر می گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «آیا امام نباید زکات بدهد؟» فرمودند:

أَحَلَّتْ يَا أبا مُحَمَّدٍ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ لِلْإِمَامِ يَضَعُهَا حَيْثُ يَشَاءُ وَيُدْفَعُهَا إِلَى مَنْ يَشَاءُ جَائِزٌ لَهُ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ. (۱)

سخن محال گفتی، آیا نمی دانی دنیا و آخرت از آن امام است، هر جا بخواهد آن ها را قرار دهد و به هر کس بخواهد واگذار می کند، از طرف خدا چنین حقی به ایشان داده شده است؟!

خدای متعال، دنیا و آخرت را به اهل بیت علیهم السلام بخشیده است و ایشان به هر کس که بخواهند، به هر اندازه که صلاح بدانند، می توانند عطا کنند. خداوند، اعمال هر اراده ای را از ایشان در امور دنیا و آخرت، مجاز شمرده است و آن ها از طرف خدا مجاز هستند که بهشت و جهنم را بین افراد تقسیم کنند.

البتّه چون این بزرگواران، بندگان برگزیده و تربیت شدگان خاصّ الهی هستند، خواست ایشان عین خواست خدا بوده، از روی هوی و هوس شخصی نیست. بنابراین معیارهایی که برای تقسیم ثواب و عقاب الهی دارند، یا این که در چه موردی با عدل و ۴.

ص: ۱۱۵

در چه موردی با فضل رفتار کنند، دقیقاً مبین معیارهای الهی در این موارد است. به تعبیر دقیق تر، اصولاً اراده ثواب یا عقاب خدا و عدل یا فضل او، در هر موردی، از خواست و عمل اهل بیت علیهم السلام معلوم و مشخص می گردد؛ چون اراده ایشان جدا از اراده خدا نیست. با این ترتیب، تقسیم کردن بهشت و جهنم به وسیله امام علیه السلام همان تقسیم خداست، نه چیزی غیر از آن. به همین جهت است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند:

أَنَا قَسِيمُ اللَّهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، لَا يَدْخُلُهَا دَاخِلٌ إِلَّا عَلَى حَدِّ قَسْمِي. (۱)

من از طرف خدا قسمت کننده بین بهشت و دوزخ هستم، به طوری که هیچ کس داخل آن ها نمی شود، مگر به صورتی که من قسمت کرده ام.

پس امیرالمؤمنین و دیگر امامان معصوم علیهم السلام، «قسیم الجنه و النار» از طرف خدای عزوجل هستند. این مطلب را اهل سنت هم درباره حضرت مولی الموحّدين علیه السلام نقل کرده اند. (۲) این شأن بر مبنای معارف نورانی شیعه، اختصاص به امیرمؤمنان علیه السلام ندارد، بلکه سایر ائمه علیهم السلام هم دارای این اختیار هستند. در این جا قسمت کننده، خود امام علیه السلام است و چیزی را که ملک خودشان است، با اجازه ای که خدا به ایشان داده، قسمت می کنند. چون با اذن و خواست خدا این کار را انجام می دهند، در حقیقت «قسیم الله» یعنی قسمت کننده از طرف خدا هستند؛ یعنی قسمت کردن آن ها، در واقع قسمت کردن خداست و کار ایشان در حقیقت کار خداست.::

ص: ۱۱۶

۱- اصول کافی / کتاب الحجّه / باب أنّ الائمه هم ارکان الارض / ح ۳.

۲- در کتاب شریف «فضائل الخمسه من الصّیّحاح السّیّئه» مرحوم فیروزآبادی بابتی را به همین عنوان اختصاص داده اند که در آن احادیثی از کتب معتبر اهل سنت نقل کرده اند. دو حدیث آن عبارتند از «۱) قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم: «يا عَلِيُّ أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» ای علی تو قسمت کننده بهشت و جهنم در روز قیامت هستی. ۲) قال له (علی علیه السلام): «انت قسیم الجنه والنار في يوم القيامة تقول للنار: هذا لي وهذا لك» پیامبر صلّى الله عليه وآله وسلّم به علی علیه السلام فرمود، تو در روز قیامت، قسمت کننده بهشت و جهنم هستی، به آتش می گویی، این از آن من و آن یکی از آن توست. (فضائل الخمسه / ج ۳ / ص ۱۳۲ به نقل از الصّواعق المحرّقه ابن حجر / ص ۷۵.:

از مجموع آن چه در این فصل بیان شد، این نتیجه بسیار مهم به دست می آید که همه نعمت های دنیوی و اخروی به برکت امام علیه السلام و از صدقه سر ایشان به دیگر مخلوقات خدا می رسد. همه این نعمت ها در اصل، متعلق به امام علیه السلام است، و به لطف و عنایت ایشان دیگران حق استفاده از آن ها را پیدا می کنند. لذا می توانیم تعبیر «واسطه» و «وساطت» را در حق امام علیه السلام به کار بریم و بگوییم «ایشان واسطه همه نعمت های الهی بر ما هستند و یا این که همه نعمت های خدا به وساطت ایشان به ما می رسد». چون اهل بیت علیهم السلام ایادی (واسطه های) پروردگار در انعام او به خلق هستند، مناسب است معرفت خود را نسبت به وساطت ایشان در نعمت های الهی عمیق تر کنیم.

امام صادق علیه السلام به یکی از شیعیان خود فرمودند:

یا داوُدُ لَوْلَا اسْمِي وَ رُوحِي مَا اطَّرَدَتِ الْانْهَارُ وَلَا اَيْنَعَتِ الثَّمَارُ وَلَا اخْضَرَّتِ الْاشْجَارُ. (۱)

ای داود! اگر نام و روح من نبود، رودها به هم پیوسته (جاری) نبودند و میوه ها به ثمر نمی نشستند و درختان سبز نمی شدند.

آن چه امام صادق علیه السلام برشمرده اند، نعمت هایی هستند که حیات دنیوی ما را رقم می زنند و اگر این ها را حذف کنیم موجودات نمی توانند زنده بمانند. علاوه بر نعمت حیات که برای موجودات زنده نعمت جانشین ناپذیری است، اصولاً نظم موجود در آسمان و زمین و از این بالا-تر نعمت های روحی و معنوی که از نعمت های مادی مهم تر است نیز به وساطت امام علیه السلام به عالم می رسد. در زیارت جامعه کبیره خطاب به ائمه علیهم السلام چنین می خوانیم:

بِكُمْ يُنَزَّلُ الْغَيْثَ وَ بِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَ بِكُمْ يُنْفَسُ الْهَمُّ وَ يَكْشِفُ الضَّرَّ، بِكُمْ أَخْرَجَنَا اللَّهُ مِنَ الدُّلِّ وَ فَرَّجَ .۰

ص: ۱۱۷

عَنَا غَمَرَاتِ الْكَرُوبِ وَ أَنْقَدْنَا مِنْ شَفَا جُرْفِ الْهَلَكَاتِ وَ مِنْ النَّارِ. (۱)

خدا فقط به سبب شما باران نازل می کند، (۲) به سبب شماسست که خدا آسمان را نگاه می دارد که بدون اجازه اش روی زمین نیفتد (نظم موجود بین آن ها حفظ شود)، به واسطه شماسست که خدا ناراحتی ها را رفع می کند و گرفتاری ها را تنها به وسیله شما از بین می برد. خدا فقط به سبب شما ما را از خواری و پستی بیرون آورده و گرفتاری هایی را که در آن فرو رفته ایم، بر طرف نموده است و (خدا فقط به واسطه شما) ما را از سقوط در وادی هلاکت و آتش (عذاب خویش) نجات داده است.

وساطت اهل بیت علیهم السلام در نعمت هایی مانند نزول باران و قرار گرفتن آسمان بر فراز زمین و ... جنبه مادی دارد. ولی اهل بیت علیهم السلام در نعمت های معنوی و روحی نیز واسطه هستند؛ چرا که خدای عزوجلّ به سبب ایشان آرامش برقرار می کند. ثبات و تعادل روحی انسان و نداشتن ناراحتی و گرفتاری، تنها و تنها به برکت ائمه علیهم السلام است. هرگاه در ورطه گرفتاری ها فرو رویم، منحصراً به سبب ایشان گشایش ایجاد می گردد و در نهایت، فقط با دستگیری معنوی ایشان، انسان می تواند به سعادت اخروی دست یافته، از آتش جهنم نجات یابد.

جناب حسین بن روح نوبختی، نایب سوم امام زمان علیه السلام در دوران غیبت صغری، از قول ایشان در ضمن زیارتی که برای ماه رجب تعلیم فرمودند، نقل کرده است که:

فَبِكُمْ يُجَبَّرُ الْمَهِيضُ وَ يُشْفَى الْمَرِيضُ وَ عِنْدَكُمْ مَا تَرَدُّدُ الْأَرْحَامِ وَ مَا تَغِيضُ. (۳)

شکستگی ها فقط به واسطه شما التیام پیدا می کند، و بیماران صرفاً به وسیله شما بهبودی می یابند، و کم و زیاد شدن آن چه از رحم مادران خارج می شود، نزد شماسست. ۵.

ص: ۱۱۸

۱- بحار الانوار/ ج ۱۰۲ / ص ۱۳۱.

۲- تقدیم «بکم» بر افعالی مانند يُنَزَّلُ، يُمَسِّكُ، يُنْفَسُ، يَكْشِفُ، أَخْرَجْنَا و ... انحصار را می رساند، یعنی [فقط] به سبب شما، [نه غیر شما] خداوند متعال چنین می کند.

۳- بحار الانوار/ ج ۱۰۲ / ص ۱۹۵.

«جبر» به معنای جوش دادن و ترمیم کردن است و در مقابل «کسر» به معنای شکستن می باشد. به ترمیم و جوش دادن استخوان شکسته شده، «جبر کسر» می گویند و معمولاً در التیام شکستگی ها تعبیر «یُجبر» به کار می رود. بنابراین هر نوع شکستگی که در جسم و یا روح و قلب کسی به وجود آید، به واسطه امام علیه السلام جبران می شود. التیام همه زخم ها به دست ایشان است و اگر مریضی شفا پیدا می کند، به برکت اهل بیت علیهم السلام می باشد. هم چنین در روایت تصریح فرموده اند که اگر ارحام زیاد و کم می زایند، یعنی اگر کسی کم می زاید و دیگری فرزند بیش تری به دنیا می آورد و نیز کامل یا ناقص بدنیا آوردن جنین، همه این ها به وساطت ائمه علیهم السلام است. بنابراین نعمت اعطای فرزند یا فرزندان سالم از برکت وجود امام علیه السلام است. نتیجه این که بهره بردن از همه نعمت ها و دفع همه نعمت ها به واسطه امام علیه السلام صورت می پذیرد و خداوند متعال، نعمت های دنیوی و اخروی را تنها از طریق ایشان به مخلوقات ارزانی می دارد.

توضیحی در معنای وساطت فیض

اگر بخواهیم توضیحی درباره نحوه وساطت فیض ائمه علیهم السلام بدهیم، باید ابتدا توجه داشته باشیم که این مطلب فراتر از قلمرو کشف عقلانی است و در واقع عقل، نفیاً و اثباتاً در این موضوع حکمی ندارد. بنابراین اگر چیزی بتوان گفت، صرفاً بر مبنای ادله نقلی - اعم از قرآن و احادیث - است. لذا اصل وساطت ائمه علیهم السلام در نعمت های الهی به وسیله دلایل نقلی اثبات می شود و درباره چگونگی آن هم باید ببینیم آیا در قرآن و روایت توضیحی آمده است یا خیر. اگر مطلب روشنی در این زمینه یافت شود، می تواند در این باره سخن گفت. وگرنه، بهتر است سکوت کرده، علم آن را به اهلش - که ائمه علیهم السلام هستند - واگذار کنیم.

وقتی با این توجه به دلایل نقلی رجوع کنیم، به بیانات مختلفی از ائمه علیهم السلام در نحوه وساطت فیض ایشان برمی خوریم که «ارائه یک معنای مشخص» را به صورت قطعی و نهایی در این مسأله برای ما مشکل می سازد. اینک به تبیین یکی از این

فرمایش ها و توضیح ادله آن اکتفا می کنیم. (۱)

حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که وساطت ملک الموت و ایادی ایشان را در قبض روح زندگان مطرح فرموده اند. مقدمه حدیث چنین است: فردی بی دین خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می آید و به ایشان عرض می کند: اگر در قرآن تناقض نبود، من دین شما را می پذیرفتم! حضرت فرمودند: تناقض قرآن در چیست؟ او آیاتی از قرآن را که به نظرش متناقض آمده، بیان می کند و می گوید: در قرآن، یک جا آمده است:

(قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ) (۲)

بگو فرشته مرگ که بر شما گمارده شده است، شما را قبض روح می کند.

و در جای دیگر چنین است:

(اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا) (۳)

خداوند جان ها را هنگام مرگشان قبض می کند.

و در جای دیگر:

(الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ) (۴)

کسانی که فرشتگان، آن ها را در حال پاکی، قبض روح می کنند.

و شبیه این آیات که خداوند متعال، در جایی گرفتن جان ها را به خودش نسبت داده و در جاهای دیگر کار فرشتگان دانسته است، این ها با یکدیگر تعارض و تناقض دارند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ می فرمایند:

«خداوند قبض روح را بدون واسطه انجام نمی دهد، بلکه این کار را توسط فرستادگان و فرشتگانش انجام می دهد.» ۲.

ص: ۱۲۰

۱- ما در این جا قصد طرح و بررسی همه احادیث مربوط به این بحث را نداریم، سطح این کار بالاتر از حدّ این کتاب است.

۲- سجده/۱۱.

۳- زمر/۴۲.

۴- نحل / ۳۲.

حضرت، سپس به یک قاعده کلی اشاره فرموده اند که:

فَعَلَ رُسُلِهِ وَ مَلَائِكَتِهِ فِعْلَهُ لِأَنَّهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ.

کار فرستادگان و فرشتگان خدا در حقیقت، کار خود اوست، چون آن ها به فرمان او کار می کنند.

این یک قاعده کلی است و ضابطه آن هم مشخص است. اگر کسی به فرمان دیگری، دقیقاً همان چیزی را که او خواسته، انجام دهد، کارش به او منسوب است و می تواند فرمان دهنده را «فاعل حقیقی» آن کار دانست. مثلاً اگر کسی به دستور دیگری مرتکب قتل نفس شود و دقیقاً مطابق آن چه او دستور داده، این کار را انجام دهد، می توان حقیقتاً «آمر به قتل» را قاتل دانست. در این جا خدای متعال نه تنها به فرشتگان امر می کند، بلکه قدرت انجام آن امر را هم به آن ها می دهد و آن ها این قدرت را صرفاً از خدای متعالی می گیرند. سپس فرمودند:

«خدا از فرشتگان و از انسان ها، فرستادگان و سفیرانی - بین خود و آفریدگانش - برگزیده است. و این ها همان کسانی هستند که خدا در وصفشان فرموده است: «خداوند از میان فرشتگان و انسان ها فرستادگانی را برمی گزیند» (۱) پس هر کس که اهل طاعت باشد، فرشتگان رحمت جان او را می گیرند و کسی که اهل گناه باشد، فرشتگان عذاب، جانش را می گیرند. فرشته مرگ، یارانی از فرشتگان رحمت و عذاب دارد که آن ها دقیقاً به فرمان او عمل می کنند. و (به همین دلیل) کار آن ها کار خود اوست و هر کاری انجام دهند به او نسبت داده می شود. پس کار آن ها (اعوان ملک الموت) کار خود ملک الموت است (فِعْلُهُمْ فِعْلُ مَلَائِكَتِهِ). از طرفی کار ملک الموت هم کار خداست (فِعْلُ مَلَائِكَتِهِ فِعْلُ اللَّهِ). و این هر دو یک علت دارد. و آن این که یاران ملک الموت به فرمان او عمل می کنند و او هم به فرمان خدا عمل می کند، پس کار آن ها کار خدا خواهد بود».

سپس به طور کلی می فرمایند: ۵.

ص: ۱۲۱

لِأَنَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ عَلَىٰ يَدٍ مِّنْ يَشَاءُ، وَيُعْطِي وَيَمْنَعُ وَيُثِيبُ وَيُعَاقِبُ عَلَىٰ يَدٍ مِّنْ يَشَاءُ، وَإِنَّ فِعْلَ أَمْنَائِهِ فِعْلُهُ كَمَا قَالَ: وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ. (۱)

چون خدا جان‌ها را به واسطه هر کس که بخواهد می‌گیرد، و به وسیله هر کس که بخواهد، می‌بخشد و باز می‌دارد و ثواب می‌دهد و عقاب می‌کند. و به این علت، کار امین‌های او کار خود اوست، همان‌طور که (خطاب به امناء خود) فرمود: «و شما نمی‌خواهید مگر این که خدا بخواهد».

بدین ترتیب، در مسأله قبض روح، خدای متعال، عملی را که دقیقاً مطابق امر او انجام پذیرد، فعل خود شمرده است. مثل این که اگر کسی را برای انجام کاری بفرستیم و او دقیقاً مطابق نقشه و دستور ما عمل کند، ما هم عمل او را به خود نسبت می‌دهیم. در این مورد، با این که خود مستقیماً آن عمل را انجام نداده ایم، دیگران هم آن را کار ما می‌شمارند و اگر شایسته مدح یا مذمتی باشد، به ما هم مربوط می‌شود. عمل ملک الموت و ملائکه دیگر نیز همین گونه است. ملائکه فاعل‌های مختار هستند؛ یعنی از روی اختیار و آزادانه عمل می‌کنند. ولی چون دقیقاً مطابق امر خدا عمل می‌کنند، کار آن‌ها در حقیقت کار خداست و آن‌ها به منزله دست خدا عمل می‌کنند. به همین ترتیب، بخشش و پاداش یا کیفر دادن نیز می‌تواند به وسیله غیر خدا صورت پذیرد، ولی در عین حال حقیقتاً به خدا منسوب گردد. البته این غیر خدایی که کارش، کار خدا محسوب می‌شود، به دلیل عصمتی که دارد، قطعاً از امناء الهی است که عملش دقیقاً مطابق خواست پروردگار است. مصداق کامل این ایادی، ائمه علیهم السلام هستند که امناء خدا خوانده شده‌اند، در زیارت جامعه کبیره خطاب به اهل بیت علیهم السلام چنین می‌خوانیم:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا ... أَمْنَاءَ الرَّحْمَنِ. (۲)

بنابراین هیچ اشکالی ندارد که معتقد شویم به این که خدای متعال در کلیه ۸.

ص: ۱۲۲

۱- احتجاج طبرسی / ج ۱ / ص ۳۶۷ و ۳۶۸.

۲- بحار الانوار / ج ۱۰۲ / ص ۱۲۸.

انعام های خویش از جمله روزی دادن، کار اختیاری ائمه علیهم السلام را کار خود بدانند و به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام «علی ید» ایشان نعمت هایش را بر مخلوقاتش جاری سازد.

امام سجّاد علیه السلام در روایتی امر تقسیم «روزی» را این گونه تشریح فرموده اند:

یا ابا حمزه! لا تَنَامَنَّ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ، فَإِنِّي أَكْرَهُهَا لَكَ. إِنَّ اللَّهَ يُقَسِّمُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ أَرْزَاقَ الْعِبَادِ وَ عَلِيٌّ أَيْدِينَا يُجْرِيهَا. (۱)

ای ابوحمزه! قبل از طلوع آفتاب نخواب، چون من از خوابیدن تو در این وقت کراهت دارم، (زیرا) خدا روزی بندگان را در این وقت تقسیم می کند و به واسطه ما آن را جاری می سازد.

تعبیر ایشان در این جا «علی آیدینا» است. همان تعبیری که حضرت امیر علیه السلام درباره قبض روح فرمودند: «يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ عَلَيَّ يَدٍ مِّنْ يَشَاء». امام سجّاد علیه السلام در حقیقت مصداق «مَنْ يَشَاء» را در تقسیم روزی معین فرموده اند. بنابراین نحوه روزی دادن خدا به بندگان، می تواند مانند نحوه قبض روح کردن خدا باشد. قبض روح توسط فرشتگان الهی - اما به امر خدا و مطابق خواست او - انجام می شود و به همین دلیل کار آن ها، کار خود خدا محسوب می شود. در مسأله روزی دادن هم ممکن است بگوییم این کار عمل اختیاری ائمه علیهم السلام است، ولی چون به فرمان الهی و دقیقاً مطابق خواست او انجام می دهند، خدای تعالی این کار را به خودش نسبت می دهد. ائمه علیهم السلام به هیچ وجه از خواست الهی تجاوز نمی کنند و خواست ایشان چیزی جز خواست خدا نیست. بنابراین روزی رساندن می تواند کار امام علیه السلام باشد که ایشان - طبق تقدیر و تقسیم الهی و دقیقاً مطابق مشیت او - این کار را انجام دهند.

در بعضی روایات، کار تقسیم روزی به فرشتگان الهی نسبت داده شده است:

قال الرضا صلوات الله عليه في قول الله عز وجل: «فالمُقَسَّماتِ أَمْراً»

قال: الملائكة تُقَسِّمُ أَرْزَاقَ بَنِي آدَمَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ. (۲) .۰

ص: ۱۲۳

۱- بصائر الدرجات / جزء ۷ / باب ۱۴ / ح ۹.

۲- بحار الانوار / ج ۸۶ / ص ۱۳۰.

امام رضا علیه السلام ذیل آیه شریفه «فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا» (۱) فرمودند: فرشتگان، روزی انسان ها را بین طلوع فجر تا طلوع خورشید تقسیم می نمایند.

امام سجّاد علیه السلام خطاب به ابو حمزه فرموده اند که خدا به دست ما روزی را در وقت بین الطلوعین تقسیم می کند و در این روایت آمده است که در این زمان، ملائکه، تقسیم کننده روزی هستند. جمع این دو روایت، مانند بحث «قبض روح» است.

در این جا می گوئیم که در هر حال خدای سبحان، تقسیم کننده روزی است و این امر را به دست امناء خود یعنی ائمه علیهم السلام و ملائکه سپرده است. البته ملائکه هم تحت فرمان اهل بیت علیهم السلام عمل می نمایند. امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند:

مَا مِنْ مَلَكٍ يُهْبِطُ اللَّهُ فِي أَمْرٍ مِمَّا يَهْبِطُ لَهُ إِلَّا يَدَّأُ بِالْإِمَامِ، فَعَرَضَ ذَلِكَ عَلَيْهِ وَ إِنَّ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ. (۲)

هیچ فرشته ای نیست که خدا او را برای کاری فرو فرستد، مگر این که از امام علیه السلام شروع می کند و آن کار را خدمت امام علیه السلام عرضه می کند. و به طور کلی آمد و شد ملائکه از جانب خدای تبارک و تعالی به سوی صاحب این امر (حجت خدا) است.

هرگاه خدای متعال فرشته ای را برای هر منظوری مثل اجابت دعا، روزی دادن و ... به زمین می فرستد، آن فرشته به فرمان الهی ابتدا خدمت امام علیه السلام می رسد و آن چه را که مأمور به آن شده است، خدمت ایشان عرضه می دارد. بعد هم که بخواهد از جانب زمین به سوی پروردگار بازگردد، مجدداً از خدمت امام علیه السلام مرخص می شود. از طرفی خدای متعال، همه مخلوقات را مطیع و فرمانبردار ائمه علیهم السلام قرار داده که فرشتگان هم از این امر مستثنی نیستند. امام حسین علیه السلام فرمودند: ۱.

ص: ۱۲۲۴

۱- ذاریات/۴.

۲- بحار الانوار/ ج ۲۶/ ص ۳۵۷/ ح ۲۱.

و الله ما خلق الله شيئاً إلا و قد أمره بالطاعة لنا. (۱)

قسم به خدا، خدا چیزی را نیافریده، مگر آن که به او امر فرموده تا از ما اطاعت و فرمانبری کند.

بنابراین، فرشتگانی که برای انجام کاری به زمین فرو می آیند، باید مطیع اوامر امام علیه السلام باشند. از این رو در تقسیم روزی بین بندگان، ملائکه الهی باید به فرمان امام علیه السلام عمل کنند.

در زیارت امام حسین علیه السلام می خوانیم:

إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَ تَصْدُرُ مِنْ بُيُوتِكُمْ. (۲)

اراده پروردگار در مقدرات امورش، به سوی شما فرو می آید و از خانه های شما خارج می گردد.

اراده الهی بدون وساطت اهل بیت علیهم السلام صورت نمی پذیرد، بلکه محل ورود و صدور خواست پروردگار ائمه علیهم السلام هستند. بنابراین وقتی ملائکه می خواهند روزی را از طرف خدا قسمت کنند، ابتدا خدمت امام می رسند. چون همه نعمت ها متعلق به امام علیه السلام است، ایشان حق دارند که ملک خود را به کسی ببخشند یا از او باز دارند.

البته بنابر دلائل مستند و فراوان، اراده و خواست امام علیه السلام همان خواست و اراده خداست و رضا و غضب ایشان عین خشنودی و ناخشنودی پروردگار است. (۳) از این رو، هر جا خدا بخواهد ایشان می بخشند، و در حقیقت هر چیزی که ائمه علیهم السلام اعطا کنند می توان گفت که خدا آن را بخشیده است، و بازداشتن ایشان نیز در حقیقت بازداشتن خداست.

فرشتگان هم از طرف خدای عزوجل مأمورند که تحت فرمان امام علیه السلام باشند، در هر کاری به خدمت امام علیه السلام برسند و با اجازه ایشان آن چه را متعلق به امام است، بین خلایق تقسیم کنند. خدا به آن ها امر فرموده که مطیع ائمه علیهم السلام باشند و به فرمان).

ص: ۱۲۵

۱- بحار الانوار / ج ۴۴ / ص ۱۸۳.

۲- کامل الزیارات / باب ۷۹ / ص ۳۶۶ / ح ۲.

۳- و ما تشاؤون إلا أن يشاء الله (دهر / ۳۰).

ایشان عمل کنند. نتیجه کلی بحث این است که امام علیه السلام واسطه فیض الهی در همه نعمت های دنیوی و اخروی، مادی و معنوی است. دقت کنیم که این وساطت، هیچ «ضرورت عقلی» ندارد که ما بخواهیم الزامی برای خدای عزوجل ایجاد کنیم، بلکه خدا خود، چنین خواسته است که همه نعمت ها را به امام ببخشد، تا ایشان آن ها را به خواست خودشان (که همان خواست خداست) بین بندگان تقسیم کنند. تأکید می شود که اگر خدا چنین نمی خواست، می توانست نعمت های خود را مستقیماً و بدون وساطت ائمه علیهم السلام به مخلوقات خود ارزانی دارد. ولی حالا که به دلالت آیات و روایات، می فهمیم مشیت خدا به این امر تعلق گرفته، باید به ولی نعمت بودن اهل بیت علیهم السلام معتقد باشیم.

ناگفته نماند که لازمه بحث فعلی، قول به «تفویض باطل» که در بعضی از احادیث به آن اشاره شده، نمی باشد. «تفویض در امر خلق و رزق» که قائل به آن مشرک دانسته شده،^(۱) این است که کسی معتقد شود حجت های الهی مستقل از مشیت و امر الهی، تدبیر امور تکوینی خلق را به عهده دارند و به عبارتی خداکار را به طور کامل به ایشان «واگذار» کرده و آن ها به جای خدا عمل می کنند. چنین معنایی کاملاً نادرست و در حقیقت شرک به خدای متعال است و هیچ ربطی به آن چه اثبات شد، ندارد.

ولی نعمت بودن امام علیه السلام

دانستیم که همه دنیا و آخرت، ملک امام است و همه نعمت های دنیوی و اخروی به برکت و «وساطت» ایشان به ما می رسد و در نعمت های مادی و معنوی طفیل و ریزه خوار سفره ایشان هستیم. در این جا، به راستی می یابیم که ایشان «ولی نعمت» ما هستند، همان طور که امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه کبیره، اهل بیت علیهم السلام را «اولیاء النعم» خوانده اند.^(۲)

«ولی» به معنای «صاحب اختیار» و «اولی به تصرف» است. «اولیاء النعم» صاحبه.

ص: ۱۲۶

۱- بحار الانوار/ ج ۷۸/ ص ۳۵۴.

۲- بحار الانوار/ ج ۱۰۲/ ص ۱۲۷، مفاتیح الجنان/ باب زیارات جامعه.

اختیار همه نعمت های ما هستند. اگر نخواهند، در دنیا و آخرت به کسی نعمتی نمی دهند و اگر بخواهند، تفضّل نموده، از ملک خود به دیگران عطا می فرمایند. در هر دو حالت، مطابق با رضای کامل خدای تعالی عمل می کنند.

خداوند متعال، ایشان را به واقع «ولی نعمت» همه مخلوقات قرار داده است و همه نیازهای دنیوی و اخروی مخلوقات به وسیله ایشان برطرف می گردد. بدین ترتیب ما به عظمت این نعمت بزرگ یعنی نعمت وجود امام علیه السلام بیش تر پی می بریم. در همه امور- حتی یک عمل ساده آب خوردن هم- خود را مدیون ایشان می دانیم. همان طور که خود را به شکرگزاری خداوند موظف می دانیم، به همان گونه خود را مدیون امام علیه السلام دانسته، می فهمیم که باید حق ایشان را هم ادا نماییم.

ب- نعمت بودن امام علیه السلام از جهت شرعی

تفاوت جنبه شرعی و تکوینی نعمت امام علیه السلام

وجود مقدّس امام علیه السلام از جنبه دیگری هم نعمت است و این جهت از نعمت بودن امام علیه السلام مشروط به معرفت و تسلیم نسبت به ایشان است. این نحوه بهره وری از امام علیه السلام به خواست خود افراد بستگی دارد. هر کس بخواهد از این نعمت استفاده کند، باید در مرحله اول، امام را بشناسد و سپس تسلیم شده، در امور خویش به ایشان رجوع نماید. به عبارت دیگر جنبه شرعی نعمت بودن امام علیه السلام بدون عمل اختیاری افراد، تحقق نمی یابد.

در جنبه تکوینی نعمت بودن امام علیه السلام، شخص به هر حال از نعمت آب و هوا و زمین و میوه و ... استفاده می کند. شناخت یا عدم شناخت ولی نعمت، تأثیری در اصل استفاده او ندارد، هر چند که جایز بودن استفاده به «معرفت داشتن یا نداشتن» او مربوط است. به تعبیر دیگر، حلال یا حرام بودن استفاده از نعمت های الهی، به شناخت یا عدم شناخت امام علیه السلام بستگی دارد.

اما نعمت بودن امام علیه السلام از جهت شرعی دایره مدار معرفت ایشان است.

در این قسمت باید، «معرفت امام علیه السلام» را از جهت نعمت بودنش بررسی کنیم تا بدانیم شناخت امام علیه السلام و سپس تسلیم به ایشان چه نعمت بزرگی است و چه جایگاهی

در مجموعه فرهنگ دینی ما دارد.

برای روشن شدن این امر، ابتدا باید هدف اصلی از انعام خدا به بندگانش را بررسی کنیم، تا سپس ارتباط نعمت «معرفت امام علیه السلام» با این هدف کلی تبیین شود.

هدف از انعام خدا به بندگان

در این که خدای متعال، نعمت های بی شماری به مخلوقات خویش اعطا کرده و می کند، جای هیچ شک و بحثی نیست. بحث در این است که هدف خدای عزوجل، از اعطای نعمت به بندگانش چیست؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت همان هدفی که خداوند در خلقت بندگان قرار داده است، در انعام به ایشان نیز مطرح است. پس هدف از اعطای نعمت به مخلوقات را باید در این آیه شریفه جستجو کنیم:

(ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (۱)

جن و انس را نیافریدم مگر برای این که مرا بندگی و عبادت کنند.

اگر انسان در مسیر بندگی خدا گام بردارد، به آن هدفی که خدا برایش قرار داده، می رسد و در غیر این صورت به بیراهه خواهد رفت. نخستین و اساسی ترین گام در بندگی خدا، معرفت اوست. امام رضا علیه السلام می فرماید:

أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ. (۲)

برای این که بتوانیم عبادت خدا را به جای آوریم، در درجه اول باید او را شناخته، تسلیمش شویم. بنابراین بندگی خدا با معرفه الله شروع می شود. برای ادامه حرکت در این مسیر هم باید از معرفت خدا بهره ببریم. در نهایت اگر حرکت ما در مسیر بندگی پروردگار موفقیت آمیز باشد، امید آن می رود که خدای عزوجل، ما را به درجه بالاتری از معرفت خود برساند.

همه اعمال عبادی- همانند نماز و روزه- کالدهایی هستند که روح موجود در آن ها، چیزی جز معرفت انسان به خدای خودش نیست. اساس و جان همه عبادات، ۲.

ص: ۱۲۸

۱- ذاریات / ۵۶.

۲- توحید صدوق / باب التوحید و نفی التشبیه / ح ۲.

معرفه الله است. هر عبادتی با این معرفت آغاز می شود و با همین معرفت ادامه می یابد و نهایتاً به معرفت بالاتری از پروردگار ختم می شود. عبادت بدون معرفت خدا یک جسم بدون جان است که ارزش و اعتباری ندارد. پس اگر بخواهیم مسیر بندگی خدا را بدون شناخت خدا طی کنیم، در حقیقت به بیراهه رفته ایم. معرفت خدا اصل و ریشه همه عبادات است. (۱)

وقتی می توان به عملی اطلاق عبادت کرد که اعتقاد و نیت فاعل آن، معرفت خدا باشد و عبادت بودن عمل به همین اعتقاد و نیت شخص بستگی دارد. پس بندگی خدا - یعنی هدف از خلقت خدا- تنها با معرفت او محقق می شود. از طرفی، خلقت، در حقیقت همان انعام های پروردگار به مخلوقات است.

بنابراین هدف خدا از نعمت هایی که در اختیار بندگان قرار داده، این است که به وسیله آن ها معرفت بیش تری نسبت به منعم خویش پیدا کنند.

خداوند همه نعمت های مادی و دنیوی را اعطا کرده است تا بندگان، منعم خویش را بشناسند و معرفتشان نسبت به او بالا رود و بهتر و کامل تر او را بندگی کنند. به عبارت دیگر، خدا همه نعمت هایش را به مخلوقاتش عطا فرموده تا این که نعمت «معرفت خدا» در ایشان به وجود آید و با انجام اعمال عبادی آن را تقویت کنند. با این توضیحات، می توان فهمید که هیچ نعمتی بزرگ تر و برتر از «معرفه الله» نیست، به طوری که نعمت بودن همه نعمت ها به این نعمت مربوط می شود. امام صادق علیه السلام در تذکر به این مطلب فرموده اند:

ما أَنْعَمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى عَبْدٍ أَجَلَ مَنْ أَنْ لَا يَكُونَ فِي قَلْبِهِ مَعَ اللَّهِ غَيْرُهُ. (۲)

خداوند عزوجل، نعمتی بزرگ تر از این که در دل بنده با خدا چیز دیگری نباشد، به او عطا نکرده است. ۳.

ص: ۱۲۹

۱- تفصیل این مطلب، در کتاب معرفت امام عصر علیه السلام، ص ۳۹، (چاپ سوم و چهارم)؛ از همین نویسنده رقم خورده است.

۲- بحار الانوار/ ج ۷۰/ ص ۲۱۱/ ح ۲۳.

اگر بنده ای به این درجه نائل گردد که هیچ چیز را شریک خدا قرار ندهد و در قلبش تنها خدا مطرح باشد، بزرگ ترین نعمت خدا به او عطا شده است. این همان حال معرفت خداست که برای تحقق آن باید به درجه ای برسیم که همه چیز را فقط برای خدا بخواهیم و در کنار او برای هیچ چیز «اصالت» قائل نشویم. یعنی به طور مستقل و بدون در نظر گرفتن رضای خدا، هیچ چیزی برای ما ارزش نداشته باشد. در این حال، تنها رضا و خشنودی خدا برای ما مطرح می شود، صرفاً اراده و خواست او برای ما اهمیت می یابد، فقط اطاعت و محبت او نزد ما اعتبار دارد و به خواست و رضای غیر او توجهی نخواهیم کرد.

لذا تمام کسانی که خواست آن ها خواست خداست و رضایشان رضای اوست، اطاعت امرشان، در حقیقت اطاعت خدا است، آنان نیز باید اطاعت شوند و رضایشان مورد توجه قرار گیرد. این افراد، جز حضرات معصومین علیهم السلام اشخاص دیگری نیستند.

اگر مخلوق به درجه ای برسد که چنین اخلاصی در بندگی داشته باشد و همه چیز را برای خدا بخواهد و هر نعمتی را در جهت تذکر و معرفت بیش تر خدا به کار بندد، به بزرگ ترین نعمت الهی دست یافته است. در این صورت همه آن چه خدا در اختیار او قرار داده، برایش نعمت می شود.

تبدیل نعمت به نعمت

همه نعمت های مادی که انسان در لحظه لحظه زندگی خود از آن بهره مند می شود، می توانند در جهت معرفت بیش تر پروردگار برای او مفید باشند؛ چرا که بنده با دیدن این نعمت ها متذکر به منعم خویش می گردد. اگر ما همه چیز را برای خدا بخواهیم، باید نعمت های مورد استفاده ما معرفت ما را نسبت به خدا بالا ببرد. در غیر این صورت، حق نعمت ادا نشده و در حقیقت کفران شده است و ما به واسطه کفران آن نعمت، استحقاق عقوبت پیدا خواهیم کرد و در مقابل خدا باید پاسخگو باشیم.

خداوند کریم می فرماید:

ص: ۱۳۰

(ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ) (۱)

سپس در آن روز (قیامت) از نعمت مورد سؤال قرار می گیرید.

علاوه بر آن چه قبلاً در بیان نعمت مورد سؤال گذشت، باید بدانیم که سؤال پروردگار از این است که آیا حقّ نعمت ادا شده است یا خیر؟ اگر نعمت های مادی در مسیر خداپسندانه قرار گیرد، حقّ آن ها ادا شده است و دیگر مورد سؤال قرار نمی گیرند، زیرا در همان جهت مورد نظر منعم استفاده شده اند. ولی اگر نعمتی در مسیر مورد رضای تعالی قرار نگیرد، از آن سؤال می شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند:

مَنْ ذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ عِنْدَ طَعَامٍ أَوْ شَرَابٍ فِي أَوَّلِهِ وَحَمِدَ اللَّهَ فِي آخِرِهِ لَمْ يُسْأَلْ عَنِ نَعِيمِ ذَلِكَ الطَّعَامِ أَبَدًا. (۲)

کسی که اسم خدا را ابتدای غذا خوردن یا نوشیدن بر زبان آورد و در پایان آن خدا را حمد کند، هرگز از نعمت آن طعام مورد سؤال قرار نمی گیرد.

اگر انسان هنگام استفاده از غذا، نام خدا را بر زبان آورد و پس از اتمام غذا ولی نعمت خود را شکر کند، نسبت به آن نعمت، مورد پرسش قرار نمی گیرد. بنده باید بفهمد که سر سفره چه کسی نشسته است و با چه اجازه ای از نعمت ها استفاده می نماید.

اگر در استفاده از هر نعمتی، متذکر ولی نعمت شدیم، و شکر او را به جای آوردیم، در حقیقت متوجه شده ایم که غرض از اعطای نعمت چه بوده است، بنابراین با بهره گیری از آن نعمت، مرتبه بندگی ما نسبت به خدا بالاتر می رود و دیگر استفاده از آن جای سؤال و مؤاخذه ندارد. ولی اگر بهره برداری از نعمت به این غرض منتهی نشد، آن گاه جای سؤال پیش می آید که این نعمت چگونه صرف شده است.

خداوند نعمت دادن به بندگان را طریقی برای رسیدن آن ها به هدفشان قرار داده است. لذا همه نعمت ها را بر ایشان سرازیر کرده تا آن ها را در جهت معرفت و ۴.

ص: ۱۳۱

۱- تکاثر / ۸.

۲- الکافی / ج ۶ / ص ۲۹۴ / ح ۱۴.

عبادت بیش تر خدا به کار گیرند. اگر نعمت در جهت کسب معرفت و بندگی او صرف نشود، ضایع شده و حق آن ادا نگشته است. نکته بالاتر این که در آن حالت، نعمت به نعمت تبدیل شده است.

نعمت در مقابل نعمت است. هرچه خدای عزوجلّ به بندگانش عطا کرده، می تواند نعمت باشد، تا این که انسان با سوء اختیار خود آن ها را به نعمت تبدیل کند. به عنوان مثال، سلامت که به عنوان نعمتی بزرگی شناخته شده است، گاهی نعمت می شود. اگر سلامت، انسان را در مسیر بندگی خدا پیش ببرد، نعمت است، وگرنه، نعمت خواهد شد و باید در محضر پروردگار پاسخگوی آن باشد.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْعَمَ عَلَى قَوْمٍ فَلَمْ يَشْكُرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ وَبَالًا. (۱)

خدای عزوجلّ به قومی نعمتی بخشید، ولی شکر آن را ادا نکردند، پس آن نعمت وبال ایشان گردید.

نعمت سلامت، اگر در راه معصیت خدا به کار رود، بنده را از خدا دور می کند. گاهی فرد بیمار می شود و به واسطه ناتوانی نمی تواند گناه کند. این حالت بهتر از آن است که از سلامت خویش در جهت خلاف رضای پروردگار استفاده نماید. پس سلامت، موهبتی الهی است که فرد گناهکار، با سوء اختیار خود و انتخاب معصیت به جای طاعت، این نعمت را به نعمت تبدیل می کند.

بنابراین، وقتی به نعمت، اطلاق نعمت می گردد که در جهت بندگی استفاده شود، در غیر این صورت، نعمت ضایع شده، تبدیل به نعمت می شود و انسان گناهکار هرچه بیش تر در مسیر معصیت از آن استفاده کند، او را از خدای عزوجلّ دورتر می سازد.

معرفت امام علیه السلام، تنها راه معرفه الله

اگر بخواهیم حق نعمت های الهی را ادا کنیم - یعنی نعمت بودن آن را برای خود حفظ نماییم - باید روح معرفه الله را در آن نگاه داریم، تا خود آن نعمت نیز مقدمه ۸.

ص: ۱۳۲

معرفت بیش تر خدا شود. بنابراین باید در جستجوی راهی باشیم که از طریق آن، معرفت خدا به طور کامل و صحیح برای ما تأمین و حاصل گردد.

اگر کسی بخواهد راه صحیح و کامل بندگی خدا را بشناسد و پیماید، باید از مربیان و معلمانی که خود او به همین منظور برای بشر قرار داده، بهره مند شود، یعنی خود را تحت تعلیم و تربیت ایشان قرار دهد. این ها کسانی هستند که خود در بالاترین درجات معرفت و بندگی خدا هستند و می توانند از دیگران هم در این مسیر دستگیری کنند. این ها همان هایی هستند که «باب الله» نامیده شده اند.

اهل بیت علیهم السلام بهترین مربیان بشر در خداشناسی هستند و اگر کسی واقعاً بخواهد خداشناس شود، باید صرفاً به ایشان رجوع کند. البته توجه داریم که خود اهل بیت علیهم السلام را به خدا و از طریق معرفتی او شناخته ایم، یعنی خداشناسی بر پیغمبرشناسی و امام شناسی مقدم است. ولی حفظ همین خداشناسی در مسیر صحیح و تکمیل و بارور کردن آن احتیاج به نگرهبانانی دارد که خود در این مسیر، معصوم از خطا و لغزش هستند و این ها جز چهارده معصوم علیهم السلام نیستند. (۱) خدای متعال دستور فرموده است:

(وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا) (۲)

از درهای خانه ها وارد آن ها شوید.

تنها راه خداشناس شدن، ورود از باب «اهل بیت علیهم السلام» است. اگر کسی در این دنیا تحت ولایت و تربیت امام علیه السلام قرار نگیرد، در مسیر بندگی خدا قرار نگرفته است و هر لحظه امکان لغزش و انحراف از فطرت خداشناسی برای او قطعی است. این خواست خود خداست که انسان ها از این طریق به معرفت خدا برسند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَفَ نَفْسَهُ، وَلَكِنْ جَعَلْنَا أَوَابَهُ وَ۹.

ص: ۱۳۳

۱- تفصیل این مطلب در کتاب معرفت امام عصر علیه السلام صفحات ۱۴۰ تا ۱۴۳ (چاپ سوم و چهارم)، رقم خورده است.

۲- بقره/ ۱۸۹.

خداوند متعال، اگر می خواست خودش را مستقیماً و بی واسطه به بندگان می شناساند، ولی ما را باب و راه و طریق خود و آن جهت و سویی که باید از آن داخل شوند، قرار داده است.

مشیت خدا بر این تعلق گرفته که اهل بیت علیهم السلام را طریق منحصر به فرد معرفی خود قرار دهد. پس هر کس طالب هدایت است، «باید» به در خانه ایشان برود. (۲).

البته این «باید» را خدا قرار داده است؛ نه این که ما به فکر ناقص خود برای حضرت باری تعالی، تعیین تکلیف کرده باشیم. در این شکی نیست که اگر خداوند می خواست، خودش را مستقیماً به همه معرفی می کرد. ولی حال که چنین نخواست، هر کس می خواهد موحد شود، باید امام علیه السلام را بشناسد، از راهنمایی های او بهره مند شود و خود را تحت تربیت او قرار دهد.

لذا معرفت امام علیه السلام تنها راه حصول معرفه الله است؛ یعنی شناخت امام علیه السلام، طریق و راه نیل به معرفت خداست. به این معنا که اگر کسی می خواهد به طور کامل و صحیح، خدا را بندگی کند، باید امام شناس بوده، با اعتقاد به ایشان، از قول و عمل آن ها پیروی نماید. در غیر این صورت، بندگی خدا حاصل نخواهد شد.

اگر واقعاً شاگرد مکتب اهل بیت علیهم السلام شویم، می بینیم که در تبیین همه وظایف بندگان، بهترین و عالی ترین و روشن ترین تعالیم را ارائه فرموده اند. در بسیاری از موارد، تبیهات زیبا و ظریفی به احکام عقلی داده اند که هر انسان عاقلی را متذکر می سازد. از سوی دیگر، احکام تعبدی را با دقت به رهروان این راه آموخته اند. با مراجعه به احادیث اهل بیت علیهم السلام می یابیم که به واقع بندگی و معرفت خدا به واسطه ایشان تحقق می یابد، همان طور که امام باقر علیه السلام فرمودند:

بِنَا عِبَادَ اللَّهِ وَ بِنَا عُرْفَ اللَّهِ وَ بِنَا وَحْدَ اللَّهِ. (۳).

ص: ۱۳۴

۱- اصول کافی / کتاب الحجّه / باب معرفه الامام و الردّ الیه / ح ۹.

۲- توضیح بیش تر این روایت در کتاب معرفت امام عصر علیه السلام ص ۱۴۰ (چاپ سوم و چهارم)، از همین مؤلف رقم خورده است.

۳- اصول کافی / کتاب التوحید / باب التوادر / ح ۱۰.

به وسیله ما خدا بندگی می شود، و به وسیله ما خدا شناخته می شود، و به وسیله ما توحید خداوند تحقق می یابد.

امام صادق علیه السلام اضافه فرمودند:

... لَوْ لَا نَحْنُ مَا عُبِدَ اللَّهُ. (۱)

اگر ما نبودیم، خدا عبادت نمی شد.

و باز هم حضرت ایشان علیه السلام تأکید فرمودند:

لَوْ لَا هُمْ مَا عُرِفَ اللَّهُ. (۲)

اگر ایشان (رسول خدا و ائمه هدی و حضرت زهرا علیها السلام) نبودند، خدا شناخته نمی شد.

شناخت خدا امری فطری است، ولی آن شناخت فطری باید توأم با تذکر باشد و خود این تنبّه نیز باید همواره تداوم یابد.

برای این که افراد خداشناس شوند، باید از راهی بروند که ائمه علیهم السلام جلوی پای آن ها می گذارند، تا در آن مسیر، گوهر معرفت خدا را از دست ندهند. به علاوه اگر ما از نعمت وجود ائمه علیهم السلام بهره مند نبودیم، با نحوه عبادت خدا هم آشنا نمی شدیم. چرا که ایشان از طرف خدا آمده اند و می گویند که اعمال عبادی چگونه باید انجام شود، مثلاً به چه طریقی باید نماز خواند، احکام روزه چیست، چه طور باید به حج رفت... و به طور کلی چگونه باید عبادت کرد.

آن بزرگواران می دانند که چه برنامه ای باید در زندگی پیاده شود و اعمال جوارحی و قلبی ما باید چگونه باشد تا بتوانیم بنده خدا باشیم. به عنوان مثال در بحث شکر، بهترین تذکرات درباره نعمت های خدا و نحوه شکرگزاری از آن ها و معرفت حمد و نوع سپاس از خدا و ... همه به تعلیم پیامبر و حضرت فاطمه و ائمه علیهم السلام بوده است.

لذا اگر بخواهیم بنده خدا باشیم و گوهر معرفه الله را حفظ کنیم و بر شدت و عمق آن بیفزاییم، باید دنباله روی روی ایشان باشیم. هیچ کس از بیراهه نمی تواند به سر ۲.

ص: ۱۳۵

۱- اصول کافی / کتاب التوحید / باب التوادر / ح ۵.

۲- اصول کافی / بان انّ الائمه علیهم السلام خلفاء الله عزوجل فی ارضه و ابوابه الّتی ... / ح ۲.

منزل مقصود برسد، بلکه تنها با زانو زدن در مکتب ایشان، می توان به هر خیری- از جمله توحید پروردگار- دست یافت. امام صادق علیه السلام فرمود:

نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ، وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ، فَمَنْ بَرَّ التَّوْحِيدَ وَ الصَّيْلَمَةَ وَ الصِّيَامَ وَ كَظْمَ الْغَيْظِ وَ الْعَفْوُ عَنِ الْمُسِيءِ وَ رَحْمَةَ الْفَقِيرِ وَ تَعَهُدُ الْجَارِ وَ الْإِقْرَارُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ. (۱)

ما ریشه هر خیر هستیم، و هر نیکی از شاخه های ماست، و از جمله نیکی ها است: توحید، نماز، روزه، فرو بردن خشم، گذشت از بدکار، ترحم به فقیر، احساس مسئولیت در برابر همسایه و اعتراف به برتری آن که شایستگی آن را دارد.

تنها راه رسیدن به هر خیری، مراجعه به اصل و ریشه آن یعنی اهل بیت علیهم السلام است. در صدر همه نیکی ها، توحید یعنی اعتقاد به خدای واحد جای دارد و بقیه خوبی ها- که فروع دین هستند- از آن ناشی می شوند.

نتیجه این که معرفت امام علیه السلام نسبت به معرفت خدا طریقیّت دارد. اگر می خواهیم به خداشناسی دست یابیم، باید امام شناس شویم؛ یعنی هم امام را بشناسیم، هم به در خانه او برویم و هم از او طاعت کنیم.

البته ما امام علیه السلام را به معرفی خود خدا می شناسیم. خداست که پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله و سلم را با آیات و بیناتی فرستاده، تا همان آیات، حجت و برهانی برای اثبات رسالتش باشد. جانشینان آن رسول گرامی هم به معرفی ایشان برای ما شناخته شده اند. پس در حقیقت، خدای عزوجل، امام را به بندگان معرفی می کند.

اگر چنین معرفتی نسبت به امام علیه السلام ایجاد گردید و ما امام را شناختیم، به حکم عقل سلیم، باید او را به امامت قبول نماییم؛ یعنی با اختیار خود تسلیم ایشان گشته، از حضرتش پیروی نماییم. در چنین صورتی، این عمل ما می تواند مقدمه ای شود برای این که خداوند متعال، مرتبه بالاتری از معرفت خودش را به ما عطا فرماید و بدین ترتیب در مسیر خداشناسی باقی بمانیم و کاملتر شویم. ۶.

ص: ۱۳۶

از طریق هدایت چهارده معصوم علیهم السلام، همواره متذکر معروف فطری خود می گردیم. در حقیقت، معرفت فطری ما به خدای سبحان، به وسیله «تتهات چهارده نور پاک علیهم السلام» محافظت می شود و تنها با تربیت ایشان، به خداشناسی کامل و صحیح خواهیم رسید.

از طرف دیگر، معرفت بیش تر ما نسبت به خدای عزوجل، ما را با اهل بیت علیهم السلام آشنا تر می سازد؛ یعنی با عبادت صحیح و خالصانه، معرفت ما به ایشان بالاتر می رود. همین می تواند پله و نردبانی برای تسلیم بیش تر به اهل بیت علیهم السلام و در نتیجه معرفت بالاتری نسبت به خدای متعال باشد.

پس نتیجه معرفت بیش تر خدا، معرفت بیش تر امام علیه السلام است و بالعکس، معرفت بالاتر نسبت به امام، ما را به معرفت بالاتر خدای تعالی می رساند. این هر دو، بستگی کامل دارد به اختیار خود انسان، که به آن چه لازمه معرفتش می باشد، تسلیم گردد تا هر دو نتیجه برایش حاصل گردد.

معرفت امام علیه السلام، میوه و نشانه معرفت خدا

تا این جا ارتباط معرفت امام علیه السلام با معرفت خدا فقط از یک جنبه توضیح داده شد: طریقیّت داشتن امام شناسی برای خداشناسی. امّا ارتباط این دو معرفت به این جنبه خلاصه نمی شود و مسأله از جنبه دیگری هم قابل بیان است. آن جنبه، موضوعیّت داشتن و هدف بودن معرفت امام علیه السلام است. (۱) وقتی کسی خدا را شناخت، عقلاً باید تسلیم او شده، به ربوبیّت او گردن بنهد. «خداشناس» کسی است که به اینت.

ص: ۱۳۷

۱- برای درک تفاوت میان طریقیّت و موضوعیّت، مثالی می زنیم. فرض کنید که از تهران به مقصد مشهد حرکت می کنید. گاهی از جاده ای می روید که از میان کویر می گذرد. و گاهی از جاده ای که از شهرهای شمال کشور می گذرد. در حالت اول، راه برای شما فقط طریقیّت دارد، چون جاده ای است برای رسیدن به مقصد مشهد. ولی در حالت دوم، گشت و گذار در جنگل های سرسبز شمال، خود، هدفی است جدا، علاوه بر هدف اصلی که رسیدن به مشهد است. بدین رو، مسیر دوم برای شما علاوه بر این که طریقیّت دارد، موضوعیّت هم دارد چون عبور از این مسیر، صرف نظر از هدف اصلی، یکی از اهداف شما از مسافرت است.

مرحله از پذیرش و تسلیم نسبت به خدا رسیده و در حقیقت، خدا را به خدایی قبول کرده باشد.

چنین کسی لازم است نسبت به باب خدا یعنی پیامبر و ائمه علیهم السلام هم تسلیم شود؛ یعنی ایشان را به همان مقامی که خدا برایشان قرار داده، باور کند، تا توحید از او پذیرفته شود. به تعبیر دیگر، لازمه پذیرش ربوبیت خدای عزوجل، پذیرفتن نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامت ائمه علیهم السلام است. قبول از امام معصوم علیه السلام درباره خدانشناسی می پرسیدند، ایشان در پاسخ تنها به قبول خداوند اکتفا نمی کردند، بلکه پذیرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نبوت و ائمه علیهم السلام به امامت و حتی دشمنی با دشمنان ایشان را در تعریف خدانشناسی مطرح می کردند. ابو حمزه ثمالی به امام باقر علیه السلام عرض می کند:

جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَصَدِيقُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ تَصَدِيقُ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ وَ مُوَالَاةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْإِئْتِمَامُ بِهِ وَ بِأَنْئَمِهِ الْهُدَى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ التَّبَرُّءُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ عَدُوِّهِمْ. هَكَذَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ. (۱)

فدایت شوم معرفت خدا چیست؟ فرمود: باور داشتن خدای عزوجل و باور داشتن پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم و دوستی و همراهی با علی علیه السلام، و پذیرفتن امامت او و ائمه هدی علیهم السلام، و بیزاری جستن از دشمنان ایشان به سوی خدای عزوجل. این است معرفت خداوند عزوجل.

در حدیث دیگری، جابر جعفی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است:

أَنْمَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ يَعْبُدُهُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَرَفَ إِمَامَهُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ. وَ مَنْ لَا يُعْرِفُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَ لَا يُعْرِفُ الْإِمَامَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ فَأَنْمَا يُعْرِفُ وَ يَعْبُدُ غَيْرَ اللَّهِ هَكَذَا - وَاللَّهِ - ضَلَالًا. (۲) ۴.

ص: ۱۳۸

۱- اصول کافی / کتاب الحجّه / باب معرفه الامام والرّدّ الیه / ح ۱.

۲- اصول کافی / کتاب الحجّه / باب معرفه الامام والرّدّ الیه / ح ۴.

تنها کسی اهل معرفت خدا و عبادت اوست که خدا را بشناسد، و اهل معرفت امام خود از ما اهل بیت باشد. و قسم به خدا کسی که خدا را نشناسد و معرفت نسبت به ما اهل بیت نداشته باشد، چنین کسی غیر خدا را شناخته و بندگی غیر او را- این چنین گمراهانه- کرده است.

از این احادیث و نظائر آن ها به صراحت می توان نتیجه گرفت که موخِید (خداشناس) در فرهنگ شیعی به کسی گفته می شود که اعتقاد به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام دارد و اهل ولایت محسوب می شود. این جاست که می فهمیم امام شناسی (به معنای اعتقاد به امام علیه السلام) ثمره و محصول درخت خداشناسی (به معنای اعتقاد به خدا) می باشد. یعنی وقتی معرفت خدا به بار نشیند و میوه دهد، میوه آن معرفت امام علیه السلام است. اگر بر این درخت، چنین میوه ای به ثمر نرسد، معلوم می شود که درخت بی ثمر و بدون فایده ای است؛ زیرا به محصول و ثمره واقعی خود نرسیده است.

امام شناسی میوه درخت خداشناسی است. همان طور که هر درختی به میوه اش شناخته می شود، توحید هم به امامت شناخته می شود. درخت سیب، به این دلیل که میوه سیب بر آن می روید، درخت سیب است و هر کس نوع درخت را به میوه روی آن می شناسد. درخت توحید نیز زمانی درخت توحید خواهد بود که ثمره آن اعتقاد به امام علیه السلام باشد. اگر چنین میوه ای بر آن نروید، دیگر درخت را نمی توان درخت خداشناسی دانست.

بنابراین، معرفت امام علیه السلام نه تنها شرط و لازمه معرفت خدا، بلکه نشانه منحصر به فرد آن است. یعنی با این نشانه- و فقط با همین نشانه- می توان فهمید که چه کسی خداشناس یا خداشناس است. اگر نشانه دیگری برای خداشناسی در احادیث اهل بیت علیهم السلام بیان شده باشد، فرع بر این اصل است. اصل اصول دین، ولایت چهارده نور پاک علیهم السلام است و هر خیر دیگری، از نتایج و ثمرات این اصل، به حساب می آید. چنان که در حدیث حضرت صادق علیه السلام دیدیم، که فرمودند: «نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ» (ما ریشه همه خوبی ها هستیم).

این نوع ارتباط (میوه با درخت یا نشانه با صاحب نشانه) نوع دیگری از ارتباط بین

معرفت امام علیه السلام و معرفت خداست که باید در کنار ارتباط نوع اول (راه و هدف یا وسیله و مقصود) در نظر گرفته شود. به همین عنایت دوم است که امام حسین علیه السلام در پاسخ به فردی که از ایشان پرسید:

ما مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟

معرفه الله چیست؟

پاسخ فرمودند:

مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامِهِمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ. (۱)

معرفت اهل هر زمانی امام خودشان را که طاعت او برایشان واجب است.

حضرت سیدالشهدا علیه السلام در حقیقت درخت توحید را از روی میوه اش تعریف فرمودند، تا سؤال کننده به وسیله نشانه توحید، بتواند آن را بشناسد. در واقع چون معرفت خدا جز به معرفت امام زمان علیه السلام شناخته نمی شود و تحقق نمی یابد، لذا امام حسین علیه السلام معرفه الله را به معرفت امام زمان علیه السلام تفسیر فرمودند.

پس معرفت امام علیه السلام به معنای اعتقاد به ایشان، جزء ناگسستنی معرفه الله می باشد. اگر خداشناسی فرد به امام شناسی ختم نشود، نمی توان او را موحد دانست. شیعه و سنی هر دو، این روایت را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند که:

مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِثَّةً جَاهِلِيَّةً. (۲)

هر کس بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته باشد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به صراحت بیان کرده اند که اگر کسی امام زمان خود را نشناسد، هنوز از جاهلیت و شرک درنیامده است. بنابراین معرفت خدا اگر به معرفت امام.

ص: ۱۴۰

۱- بحار الانوار/ ج ۲۳/ ص ۸۳.

۲- بحار الانوار/ ج ۲۳/ ص ۸۹ و در کافی/ کتاب الحجّه/ باب أنّه من عرف امامه لم يضرّه.../ ح ۵ چنین آمده است: من مات و لیس له إمام فمیتة جاهلیة/ و نیز در بحار الانوار/ ج ۲۳/ ص ۹۴ از طریق عامه نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من مات و لیس فی عنقه بیعه امام أو لیس فی عنقه عهد الامام مات میتة جاهلیة.

عصر علیه السلام منتهی نشود، شخص را دیندار نمی‌کند. (۱) در حقیقت انسان با نشناختن امام علیه السلام و تسلیم نشدن در برابر او، همه چیز را از دست می‌دهد، در حالی که همه نعمت‌ها و اعمال نیک، در صورت وجود معرفت امام علیه السلام سعادت آور می‌شود.

شکر نعمت‌های الهی، فقط با معرفت امام علیه السلام

دانستیم که حق نعمت‌های الهی، تنها در صورتی ادا می‌شود که انسان از آن‌ها در مسیر معرفت خدا و بندگی او استفاده کند. اگر چنین نشود، نعمت خدا مورد کفران قرار می‌گیرد.

هم چنین گفتیم که معرفت امام علیه السلام لازمه و نشانه معرفت خداست. این درخت بدون آن میوه، ثمربخش و مفید نیست و توحید بدون ولایت محقق نمی‌شود.

بنابراین اگر نعمت‌های خدا ما را به معرفت امام علیه السلام نرساند، کفران نعمت‌های خدا صورت پذیرفته است. یعنی با استفاده از هر نعمتی باید ارادت و تسلیم ما نسبت به اهل بیت علیهم السلام بیش تر شود و پس از منعم اصلی که خداست، ولی نعمت خود را که امام علیه السلام است، بشناسیم و به ایشان اعتقاد داشته باشیم.

از هر نعمتی که استفاده می‌کنیم، مثلاً آب می‌نوشیم و غذا می‌خوریم و یا از نعمت سلامت و امتیث بهره‌مند می‌شویم، باید از طریق آن‌ها به ثمره خداشناسی - یعنی معرفت امام علیه السلام - دست یابیم و ارادت ما به امام زمان علیه السلام بیش تر شود. در غیر این صورت، حق نعمت ادا نشده است؛ چرا که خدای عزوجل، نعمت‌های خود را به مخلوقات عطا فرموده، تا آن‌ها خداشناس و امام‌شناس شوند. پس اگر کسی از نعمت‌ها استفاده نمود و با ائمه علیهم السلام دشمنی ورزید، از نعمت‌های الهی سوء استفاده نموده و آن‌ها را ضایع ساخته است.

به همین دلیل، بهره‌برداری از نعمت‌های زمین بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام حرام شده است، چرا که آن‌ها به خاطر دشمنی با ائمه علیهم السلام در واقع خداشناس نیستند. بهره‌برداری از نعمت‌های الهی، برای کسی که به خدا اعتقاد ندارد جایز نیست و ت.

ص: ۱۴۱

۱- توضیح بیش تر این مطلب در کتاب معرفت امام عصر علیه السلام ص ۲۹۰ (چاپ سوم و چهارم)، رقم خورده است.

تصرّف عدوانی و غضبی به شمار می آید. بی اعتقادی آن ها به خداوند سبحان، ناشی از عدم پذیرش آن ها نسبت به مقامات الهی اهل بیت علیهم السلام است.

با این ترتیب روشن می شود که تنها راه ادای شکر نسبت به نعمت های الهی این است که از آن ها در جهت معرفت بیش تر امام علیه السلام استفاده کنیم.

از ارتباطی که میان معرفت خدا با معرفت امام علیه السلام وجود دارد، نتیجه می شود که شکر نعمت های الهی بدون معرفت امام علیه السلام امکان پذیر نیست. این ارتباط چنان که گفتیم، از دو جهت قابل بیان است:

جهت اول: طریقیّت داشتن معرفت امام علیه السلام است؛ به این معنی که امام علیه السلام را شناخته، به او مراجعه کنیم تا راه صحیح و کامل شکرگزاری به درگاه پروردگار را از او بیاموزیم و با اتّکای به ایشان مسیر درست اداء شکر پروردگار را طی کنیم.

جهت دوم: با شناخت امام علیه السلام و پذیرفتن ایشان، در حقیقت به ثمره خداشناسی دست یابیم، تا این که استفاده از نعمت های الهی، ما را در مسیر معرفت خدا و بندگی او پیش برد. این هدف، فقط و فقط با شناخت امام علیه السلام و ارادت و تسلیم نسبت به ایشان محقق می گردد.

از جهت دوم می توان گفت که معرفت امام علیه السلام هدفی است که خداوند از اعطای نعمت هایش به انسان ها، برای ایشان قرار داده، یعنی موضوعیّت دارد. این همان هدف از خلقت ایشان است. بنابراین اگر به این هدف نرسند، نعمت های الهی را ضایع ساخته و آن ها را کفران کرده اند.

تفسیر حکمت لقمان به معرفت امام علیه السلام

از این جا می توانیم معنای دقیق حکمت عطا شده به لقمان را در قرآن بفهمیم.

(وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ) (۱)

ما به لقمان، حکمت را بخشیدیم، که: «خدا را شکرگزار باش».

باید دید راه عملی تحقق این هدف چیست. لقمان باید چه چیزی به دست آورده ۲.

ص: ۱۴۲

باشد تا عملاً توانسته باشد به مرتبه شکر پروردگارش رسیده باشد؟ پاسخ این پرسش به صراحت در فرمایش امام صادق علیه السلام آمده است که در ذیل آیه فوق فرمودند:

أُوتِيَ مَعْرِفَةَ إِمَامٍ زَمَانِهِ. (۱)

معرفت امام زمانش به او (لقمان) داده شد.

با توجه به مطالب پیشین، دلیل این بیان کاملاً روشن است. هیچ کس بدون رسیدن به معرفت امام علیه السلام نمی تواند شکر گزار منعم خود باشد؛ چون تنها راه شکر خدا این است که انسان با استفاده از نعمت های او، به معرفت و بندگی خدا برسد. این هم جز با معرفت امام علیه السلام حاصل نمی شود.

جدا نبودن معرفت امام علیه السلام از معرفت خدا را به دو بیان دانستیم، اکنون می توانیم بفهمیم که خداوند بر جناب لقمان مَنّت گذاشت و برای این که او را عملاً در مسیر شکرگزاری خدایش قرار دهد، معرفت امام زمانش را به او عطا فرمود، تا بتواند هم از راهنمایی ها و ارشادات ایشان در نحوه شکرگزاری بهره برد (طریقت داشتن معرفت امام) و هم با تسلیم و اعتقاد ورزیدن به ایشان، بتواند به ثمره معرفت خدا - که هدف از خلقت لقمان بوده - نائل گردد (موضوعیت داشتن معرفت امام). از این جا می توان به میزان بزرگی نعمت معرفت امام زمان علیه السلام پی برد.

خداوند مَنّان، نعمت ها و خیرات بسیاری را نصیب بندگان خویش نموده است. ولی خود، بعضی از نعمت ها را بر بعضی دیگر برتری داده و آن ها را بزرگ تر شمرده است؛ تا جائی که در قرآن، نعمتی را «خیر کثیر» نامیده است:

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَدْرِكُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (۲)

(خداوند) به هر کس که بخواهد حکمت عطا می نماید. و هر کس به او حکمت داده شد، قطعاً خیر کثیر به او داده شده است. ولی فقط خردمندان (به این حقیقت) متذکر هستند. ۹.

ص: ۱۴۳

۱- تفسیر کنزالدقائق / ج ۱۰ / ص ۲۳۶.

۲- بقره/۲۶۹.

خداوند، حکمت را به هر کس که بخواهد (من یشاء) عطا می کند؛ چرا که اعطای پروردگار سبحان بر مبنای فضل اوست و هیچ استحقاقی از جانب مخلوقات در کار نیست. بنابراین خداوند کریم، به فضل خود، به هر فردی که بخواهد، حکمت می بخشد.

در ادامه آیه، حکمت را «خیر کثیر» (یا سبب آن) دانسته است. وصف این نعمت به خیر کثیر، توسط خداوند، نشان می دهد که این نعمت، بسیار ارزشمند است. به همین جهت، جناب لقمان همواره مورد توجه ائمه اطهار علیهم السلام بوده و ایشان، سفارش های او را مکرر نقل می فرمودند.

خدای متعال در انتهای آیه تأکید فرموده که ارزش و قدر این نعمت را فقط صاحبان خبرد ناب می یابند. پس اگر این خیر کثیر به کسی داده شد، باید قدر آن را بداند و حق شکر آن را به جا آورد و دانستیم که این حکمت ارزشمند و گرانقدر، چیزی جز معرفت امام علیه السلام نمی باشد. همان طور که در تفسیر آیه مربوط به حضرت لقمان گذشت.

بیان دیگری هم از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه شریفه آمده که ایشان حکمت را چنین تفسیر فرموده اند:

طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ. (۱)

این بیان هم مؤید همان تفسیر قبلی است. معرفت امام علیه السلام و اطاعت از خدا، جدای از هم نیستند، بلکه لازم و ملزوم یکدیگرند.

پس به طور خلاصه، امام علیه السلام و معرفت ایشان، سرچشمه خیر کثیری است خدای جلیل با اعطای آن بر بندگان منت گذاشته و آن را از بقیه نعمت های عطا شده، بزرگ تر و مهم تر خوانده است؛ چرا که همه خیرات از این سرچشمه ناشی می شود.

در زیارت جامعه کبیره، همین مطلب به عبارت ذیل آمده است:

إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوْلَاهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرَعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ. (۲)

ص: ۱۴۴

۱- تفسیر کنز الدقائق / ج ۲ / ص ۴۴۴.

۲- بحار الانوار / ج ۱۰۲ / ص ۱۳۲.

اگر از خیر صحبت شود، شما ابتدای آن و ریشه و شاخه آن و سرچشمه و پناهگاه و انتهای آن هستید.

خداوند متعال، عالم هستی را این گونه قرار داده است که هر خیری به هر کس برسد، باید از طریق امام علیه السلام باشد، یعنی ایشان واسطه همه نعمت ها هستند. از طرف دیگر، شکر هر نعمتی موقوف به معرفت امام علیه السلام است که این معرفت، خود بالاترین نعمت خداست و انسان حتی برای رسیدن به معرفت خدا- هدف غایی از خلقت- نیز از این نعمت بی نیاز نمی باشد. بنابراین معرفت امام علیه السلام نعمتی است که نعمت بودن همه نعمت ها وابسته به آن است، به طوری که بدون آن، هیچ نعمتی نعمت نیست، بلکه «نقمت» خواهد بود. زیرا معرفت امام علیه السلام تنها نعمتی است که در صورت وجود آن، هدف پروردگار از اعطای نعمت به بندگانش محقق می شود و در صورت عدم آن، همه آن ها در غیر مسیر رضای الهی قرار می گیرند که در آن صورت «نقمت» می شوند. پس باید قدر این نعمت دردانه الهی یعنی معرفت امام علیه السلام را که سرچشمه خیر کثیر است، بیش تر و عمیق تر بدانیم.

ص: ۱۴۵

معرفت قلبی

از مباحث گذشته، دانستیم که برای شکر یک نعمت، در درجه اول باید نعمت بودن آن را قلباً بپذیریم. اگر نعمت بودن آن را تصدیق کردیم، مراحل بعدی شکر درباره آن قابل طرح خواهد بود. ولی اگر چیزی را اصلاً به عنوان نعمت قبول نکرده باشیم، شکر زبانی و عملی در مورد آن معنا ندارد و اگر هم به ظاهر انجام پذیرد، ارزشی نخواهد داشت، چون حقیقت شکر در آن نیست.

امام حسن عسکری علیه السلام فرموده اند:

نعمت را نمی شناسد جز شاکر، و شکر نعمت را نمی گزارد مگر کسی که معرفت دارد. (۱)

بنابراین، شاکر بودن، مشروط به شناخت نعمت است. در مورد شکر نعمت امام علیه السلام نیز شرط نخست و اصلی، معرفت صحیح نسبت به ایشان می باشد.

حد واجب معرفت امام علیه السلام

امام صادق علیه السلام در حدیثی خطاب به معاویه بن وهب درباره معرفت امام علیه السلام ۸.

ص: ۱۴۷

إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَأَوْجَبَهَا عَلَى الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ وَالْإِقْرَارُ لَهُ بِالْعُبُودِيَّةِ... وَبَعْدَهُ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ الَّذِي بِهِ يَأْتُمُّ، بِنَعْتِهِ وَصِفَتِهِ وَاسْمِهِ فِي حَالِ الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ. (۱)

به درستی که با فضیلت ترین و ضروری ترین واجبات بر انسان، معرفت پروردگار و اقرار به بندگی اوست... و بعد از آن (یعنی پس از معرفت رسول) معرفت آن امامی است که به او اقتدا می کند- هم شناخت ویژگی ها و اوصاف و هم شناخت نامش- چه در سختی و چه در آسایش.

در ابتدای این روایت، تذکر به وجوب معرفت خدای متعال، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام آمده است، و از معرفت به عنوان یک «وظیفه» یاد شده است. استفاده از تعبیر «وجوب»، نشانگر عملی است که هر فرد، مکلف به آن می باشد. همه مخلوقات، باید به خدایی که شناخته اند اقرار کنند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام منصوب علیه السلام را قلباً بپذیرند و زیر بار کمالات آن ها رفته، تسلیم شوند؛ یعنی به مقامات ایشان اعتقاد پیدا کرده، به آن ها اقتدا کنند. این مرتبه تسلیم در حال سختی و آسایش فرقی ندارد و در هیچ حالت، این تکلیف از عهده انسان ساقط نمی شود. (۲) چرا که پذیرش و اعتقاد و تسلیم، حال قلب است و سختی ها قلب شخص را تسخیر نمی کنند.

در ادامه روایت، امام صادق علیه السلام معرفت امام را به دو مرتبه معرفت به اسم و معرفت به وصف و نعت (۳) تقسیم فرموده اند. با توجه به اهمیت و ضرورت آگاهی ازد.

ص: ۱۴۸

۱- بحارالانوار/ ج ۳۶/ ص ۴۰۷/ ح ۱۶.

۲- در حالی که در مورد دیگر واجبات، حالات استثنایی وجود دارد و سختی ها و مشکلات و بیماری ها و ... تغییراتی در وظیفه انسان به وجود می آورد. مثلاً اگر آب نباشد، تکلیف وضو از شخص ساقط شده، مکلف به تیمم می گردد. اگر کسی به دلیل بیماری برایش احتمال ضرر باشد، تکلیف روزه از گردنش برداشته می شود. اگر کسی استطاعت مالی و جانی نداشته باشد، مکلف به حج نیست و همین گونه در فروع احکام. ولی اعتقاد به امام و تسلیم او بودن مانند اعتقاد و ایمان به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم، وظیفه ای است که در هیچ وضعیتی ساقط نشده و هیچ جایگزینی ندارد.

۳- نعت و وصف، تقریباً مرادف یکدیگرند.

این تقسیم، به توضیح و بررسی هریک از این اقسام می پردازیم و سپس هریک از این مراتب را بر وجود مبارک امام زمان علیه السلام تطبیق می دهیم.

معرفت به اسم و صفت

هر شخصی ممکن است از طریق اسم یا صفتش به ما معرفی شود. «اسم» در لغت به معنی نشانه است که وسیله شناخت فرد می باشد و به هر چیزی که فرد موردنظر را از غیر او جدا سازد، اطلاق نشانه و یا اسم می توان کرد.

گاهی ممکن است کسی را به اسم لفظی او بشناسیم. مثلاً بدانیم که نامش «علی» است. دانستن نام خانوادگی او، به طور مشخص تری از دیگران متمایزش می کند. اگر بخواهیم اطلاعات دقیق تری درباره اش داشته باشیم، باید نام پدر، سال تولد، محل تولد و ... او را بدانیم. اصطلاحاً به خصوصیات شناسنامه ای او آگاهی پیدا کنیم.

بدین ترتیب او را از طریق اسم «لفظی» اش می شناسیم و از این لحاظ او را با دیگری اشتباه نمی کنیم؛ هرچند که اگر خودش را ببینیم و یا صدایش را بشنویم، چه بسا او را نشناسیم.

نوع دیگری از معرفت به اسم، شناخت نشانه های تکوینی و ظاهری فرد است. مثلاً شکل و قیافه یا قد و قامت او را بدانیم و یا او را از طریق صدایش بشناسیم. بدین ترتیب، شکل و صدا و دیگر خصوصیات تکوینی او برای ما نشانه می شود و ما او را با دیگران اشتباه نمی گیریم. این ها مصادیق معرفت به اسم هستند.

این مرتبه از معرفت، سطحی ترین رتبه شناخت ما نسبت به کسی است که می خواهیم نسبت به او معرفت پیدا کنیم.

معرفت به نعت و صفت، مرتبه بالاتری از معرفت است. در این معرفت، ما شخص را تنها از روی اسم و شکل و لباس و دیگر خصوصیات ظاهری نمی شناسیم، بلکه به یک سلسله ویژگی ها و کمالات باطنی او آگاه می شویم. مثلاً از اخلاق و رفتار، علم و آگاهی، ایمان و عمل صالح و دیگر توانایی ها و نقصان های او مطلع می شویم.

به این ترتیب حوزه معرفت به صفت و نعت، خیلی گسترده تر از معرفت به اسم

می شود و عمق بیش تری هم دارد. چه بسا ما کسی را بارها و بارها دیده باشیم و خصوصیات شناسنامه ای او را به خوبی بدانیم؛ ولی بسیاری از جنبه های شخصیتی و اخلاقی و دینی و دیگر خصوصیات او بر ما مخفی باشد. عمق معرفت - که برخاسته از مراتب معرفت به نعت و صفت است - گاهی آنقدر تفاوت دارد که گویی شناخت اسمی فرد، اصلاً به عنوان معرفت مطرح نمی شود. مثلاً - ما فردی را به نام می شناسیم، نمی دانیم که چه فرد عالم و متقی و درست کار و خیری است. ولی فرد دیگری که حتی یک بار هم او را ندیده است، از این ویژگی هایش اطلاع دارد. در این فرض کسی که معرفت به اوصاف این فرد عالم دارد، معرفتش از ما بیش تر است. اگر ما روزی با این فرد عالم همسفر و همراه شویم، ممکن است صفاتی از او برای ما روشن شود که اعتراف کنیم: «من تا به حال او را نشناخته بودم و تازه او را شناختم». بنابراین عمق معرفت به وصف، با معرفت به اسم، اصلاً قابل مقایسه نیست.

مراتب معرفت به صفت

معرفت نعت و صفت هم مراتب دارد و هر کدام از این مراتب اثری متفاوت با دیگری دارد.

مرتبۀ «اول»، معرفتی است که از طریق «شنیدن اوصاف» فرد حاصل می شود؛ یعنی وقتی که صفت و خصوصیات فرد را از دیگری می شنویم و یا در نوشته ای می خوانیم. این مرتبه، معرفت «غیابی» است؛ زیرا آن فرد، خود حاضر نیست و با توصیف دیگران به ما معرفی می گردد. مثلاً می شنویم که پزشکی در کار خود بسیار حاذق است و عمل های جراحی مشکلی را با موفقیت انجام داده یا بیماران سخت را مداوا کرده است. یا می شنویم که عالمی در مسائل دینی بسیار متخصص و خودش نیز اهل عمل است و موعظه اش بسیار به دل می نشیند، هم چنین افراد بسیاری را تحت تأثیر قرار داده است و یا در کتابی فضائل و کرامات او را می خوانیم.

بدین ترتیب نسبت به آن عالم یا پزشک معرفت پیدا می کنیم. این شناخت ها آثاری در قلب ما ایجاد می نماید و حال قلبی ما نسبت به وقتی که این اوصاف را نشنیده

بودیم، دگرگون می شود. البته این معرفت که از راه شنیدن حاصل می شود، خود، درجات مختلفی دارد. هرچه این شنیدن ها بیش تر باشد و هر قدر که وصف کننده موثق تر و عالم تر باشد، وصفش اثر بیش تری در دل می گذارد.

مثلاً اگر کسی پزشکی را به ما معرفی کند، علاوه بر نوع توصیف او، وضعیت خود وصف کننده را هم در نظر می گیریم. اگر بدانیم او را استگوست و اهل اغراق و غلو نمی باشد، اثر معرفی او عمیق تر خواهد بود. هم چنین اگر بفهمیم که خودش پزشک است و حتی پزشک متخصص در همان رشته می باشد، در ما اطمینان بیش تری حاصل می شود. از نظر ما معرفی متخصص با توصیف شخص غیر وارد، کاملاً متفاوت است و ما بر اثر توصیف فرد متخصص، اطمینان خاطر می یابیم که در حالات دیگر، این اطمینان هرگز حاصل نمی شود.

عامل دیگری که اثر معرفت به وصف از راه شنیدن را افزون می سازد، این است که معرفت، خود، اثر آن وصف را چشیده باشد. مثلاً کسی که از پزشکی تعریف می کند، اگر بگوید من ده سال است که فرزندم را نزد او می برم و نتیجه دیده ام، بیش تر اثر دارد تا این که بگوید یک ماه است که با او آشنا شده ام و یا خودم نیز تعریف او را شنیده ام ولی تا به حال مراجعه نداشته ام. در این صورت کلام و تعریف او اثر کم تری در شنونده ایجاد خواهد کرد.

بنابراین ویژگی های معرفت و سنخیت او با شخص تعریف شده و کیفیت شناخت خود او از عوامل، ناخودآگاه، در میزان تأثیر تعریف و توصیف، مؤثر می باشد. این عوامل باعث می شود که عمق تأثیر شنیدن ها متفاوت گردد. این تأثیرات به صورت غیر اختیاری در دل فرد ایجاد می شود و ارتباطی به عمل او ندارد.

در «مرتب دوم» می توانیم با «مشاهده» یا «دیدن» آثار، نسبت به اوصاف چیزی معرفت پیدا کنیم؛ یعنی تأثیر عمل و فعالیت او را روی دیگران ببینیم. فرض کنید یکی از نزدیکان شما ناراحتی خاصی داشته و شما شاهد رنج بردن او و مراجعه او به پزشکان مختلف بوده اید، تا این که با چشم خود می بینید که مراجعه به پزشک خاصی باعث بهبود و سلامت بیمار شده است.

یا ممکن است بینیم که جوانی دچار سرگردانی و حیرت شده، و قدرت تشخیص ارزش‌ها را از دست داده است و در عمل نسبت به انجام وظایف شرعی و اخلاقی خود کوتاهی می‌نماید. سپس مصاحبت او با فرد عالمی را مشاهده می‌کنیم و به دنبال این معاشرت، می‌بینیم که این جوان تغییر رویه داده و نسبت به انجام وظایف خود کوشا شده است. این «دیدن»ها باعث می‌شود که ما شناختی نسبت به این فرد عالم پیدا کنیم.

بدین ترتیب با دیدن اثر یکی از اوصاف شخص در دیگران، پی به صفت او می‌بریم. این مرتبه از معرفت، از جهتی «حضوری» می‌باشد؛ چون اثر صفت آن شخص نزد شناسا حاضر است و می‌تواند آن را ببیند. اثری که از این طریق در قلب انسان ایجاد می‌شود، بسیار عمیق‌تر از معرفت از راه شنیدن می‌باشد.

«مرتبه سوم» معرفت به وصف، شناخت چیزی از راه «چشیدن» آن می‌باشد. در این نوع معرفت، از طریق مواجهه با واقعیت چیزی، آن را می‌شناسیم و خود، تجلی‌گاه آن صفت می‌شویم. مثلاً وقتی به بیماری سختی دچار می‌شویم و به رنج بسیاری می‌افتیم، پس از مراجعه به پزشک‌های مختلف، اثری از بهبود در ما ایجاد نمی‌شود. در اوج سختی و ناراحتی، به پزشک متخصصی مراجعه می‌کنیم و او واسطه بهبود بیماری صعب‌العلاج ما می‌شود و با معالجه او، از آن درد و ناآرامی به حالت سلامت و آرامش می‌رسیم. در این حالت، خیلی خوب به متخصص بودن این پزشک پی می‌بریم و نسبت به این صفت او معرفت بیش‌تری پیدا کرده، این معرفت، تأثیر بسیار زیادی در قلب ما می‌گذارد.

مثال دیگر: در مسائل دینی به حیرت می‌افتیم، در تشخیص تکالیف خود ناتوان می‌شویم، حق و باطل‌ها در نظرمان مخلوط شده و از دستیابی به شیوه صحیح زندگی عاجز می‌گردیم. ناگهان متوجه می‌شویم که عمرمان بیهوده تلف شده و در گام برداشتن در مسیر بندگی خدا ناموفق هستیم و نمی‌توانیم راه را از بیراهه تشخیص دهیم. در این زمان به هر کوی و برزنی برای یافتن «صراط مستقیم» سر می‌زنیم. در این میان دستگیری عالمی را چشیده، به وسیله او نسبت به وظایف خود، تبه می‌یابیم. در این صورت ما گوشه‌ای از علم این عالم را چشیده ایم و او به ما معرفی شده است.

این مرتبه از معرفت را که خود شناسا، یکی از اوصاف شخص را وجدان می کند، می توان «معرفت شهودی» نامید؛ چرا که او خود، شاهد صفت آن شخص می شود و البته می تواند مبین آن هم باشد. عمق و میزان تأثیری که این مرتبه از معرفت در قلب انسان ایجاد می کند، با مراتب قبلی قابل مقایسه نیست.

پس به طور کلی می توانیم برای معرفت، چهار مرحله قائل شویم:

۱- معرفت به اسم.

۲- معرفت غیابی به وصف.

۳- معرفت حضوری به وصف.

۴- معرفت شهودی به وصف.

معرفت در هر مرحله نسبت به مرحله قبلی عمیق تر است و در هر درجه آن، نسبت به مرتبه بعدی، می توان اطلاق عدم معرفت (نشناختن) کرد. انسان با رسیدن از یک مرحله به مرحله بعدی، در واقع معرفت جدیدی نصیبش می گردد و ضعف خود را که در مرحله قبل داشته، با تمام وجود خویش می یابد.

مراتب معرفت اختیاری (اعتقاد)

در مورد یک پزشک، سه درجه معرفت به وصف وجود دارد:

۱- شنیدن اوصاف او.

۲- دیدن آثار طبابت او.

۳- معالجه شخص به وسیله او.

هر کدام از این درجات معرفت که برای ما حاصل شود، متوجه می شویم که آن ها در حقیقت به ما شناسانده شده اند و شناختن آن ها کار خود ما نبوده است.

مثلاً وقتی وصف یک پزشک متخصص و متعهد را می شنویم، شرایطی فراهم شده که ما در روز خاصی به محلّ معینی رفته، با فرد مشخصی برخورد کنیم که قبلاً با پزشک مورد نظر برخوردی داشته است. خدای تعالی به دل او انداخته تا از آن پزشک تعریف کند و به یاد او آورده است که خاطره خود را برای ما بیان نماید. البته در این

حالت، توجه کردن به صحبت های گوینده اختیاری ما بوده است. ولی علم و فهمی که بر اثر این توجه حاصل می شود و انسان را تحت تأثیر قرار می دهد، امری است که به اختیار شنونده نیست و کار خداست.

بنابراین، شناخت اوصاف دیگران کار خود شناسا نیست و این مطلب در همه مراتب معرفت صادق است. امّا عمل و نحوه برخورد شناسا بعد از معرفت شروع می شود. یعنی وقتی وصف پزشکی را شنید و فهمید و یا طبابت او را دید و یا به وسیله او معالجه شد و تخصّص او را چشید، این تعریف ها آثاری در قلب او ایجاد می کند که بنا به شدّت و نوع معرفت، عمق آن تفاوت دارد.

این اثرگذاری ها کار خود شخص نیست، ولی بعد از این که قلب او تحت تأثیر این معرفت ها قرار گرفت، او ممکن است پذیرای این شناخت قلبی خود باشد و یا این که از آن روی گرداند. مثلاً اگر برخوردی با آن پزشک داشت، می تواند به او احترام بگذارد، جلو برود و به او سلام کند و یا این که بی توجهی کرده، هیچ احترامی برایش قائل نشود.

به خوبی روشن است که بین شناخت قلبی فرد با عملکرد اختیاری او تفاوت زیادی وجود دارد و فرد می تواند عملکردی متناقض با معرفت قلبی خود داشته باشد. البته عملکرد اختیاری انسان، ممکن است در حدّ گفتن به زبان باشد. در این صورت، شخص می تواند زبان به مدح آن پزشک بگشاید و یا از او بسیار بدگویی کند.

ظریف ترین و حسّاس ترین - و در عین حال مهم ترین - عمل اختیاری در برابر معرفت، مربوط به قلب می باشد. در این مرحله با وجود این که شخص فهمیده است که این پزشک، متخصّص و متعهد و متقی و ... است و عقلش گواهی می دهد که باید نسبت به او خاضع باشد و به او احترام بگذارد، ولی شخص می تواند قلباً برای او ارزشی قائل نشود و نزد خود، او را پست شمارد. پس اعتقاد داشتن به او یا بی اعتقادی نسبت به او، یک عمل اختیاری قلبی است که جایگاه آن پس از حصول معرفت می باشد.

بدین ترتیب، معرفت به اسم و وصف، به صورت غیر اختیاری برای انسان حاصل می شود. ولی پس از معرفت، اعتقاد یا عدم اعتقاد به آن، اختیاری اوست و همین اعتقاد داشتن را معرفت اختیاری می نامیم.

هرچه درجه معرفت فرد بالاتر باشد، اگر تسلیم شود و زیر بار معرفت خود برود، اعتقاد قلبی او عمیق تر خواهد بود.

به عنوان مثال، اگر انسان اثر معالجه پزشکی را بر روی بیماری ببیند، در صورت عناد نداشتن، اعتقاد قوی تری به آن پزشک می یابد تا نسبت به وقتی که فقط وصف مهارت او را شنیده است. نیز اگر خودش حاذق بودن او را چشیده باشد، در صورتی که تسلیم معرفت شهودی خود گردد، اعتقاد عمیق تری نسبت به آن پزشک در مقایسه با حالت قبلی پیدا می کند.

این اعتقاد مراتب مختلفی دارد که همگی اختیاری اند، اما معمولاً با عمیق تر شدن معرفت ها، شدیدتر و عمیق تر می شوند؛ البته در صورتی که شخص اهل عناد و انکار واقعیات نباشد و بخواهد در برابر آن چه فهمیده و شناخته است، تسلیم شود. انسان پس از شناخت هر حقیقتی، این دو موضع کاملاً مختلف را می تواند داشته باشد. هر جا که معرفت صفت و جوب پیدا کند، مقصود از آن تسلیم و اعتقاد داشتن به چیزی است که معرفتش به صورت غیر اختیاری حاصل شده است.

معرفت قلبی به امام علیه السلام

در بحث «شکر» هم که یک عمل اختیاری است، معرفت قلبی عبارت از همین اعتقاد ورزیدن است که یک عمل اختیاری می باشد.

همه مراتب معرفت که به طور کلی توضیح داده شد، درباره معرفت امام علیه السلام نیز صدق می کند. در درجه اول می توانیم نسبت به ایشان معرفت به اسم داشته باشیم که از طریق روایات، اطلاعاتی در این زمینه به ما رسیده است و وظیفه داریم که از خصوصیات اسمی و نشانه ای ولی نعمت خود آگاه باشیم؛ حداقل در این حد که ایشان را از دیگران تمیز داده، کسی را به جای حضرت اشتباه نگیریم. نام پدر و اجداد طاهرین ایشان و این که در چه تاریخی و در کجا متولد شده اند و نیز خصوصیات ظاهری ایشان مانند قد و اندام و شکل صورت و ... اگر تشخیص امام زمان علیه السلام به دانستن این اطلاعات بستگی دارد، لازم است انسان این ها را بداند و در غیر این صورت

شناخت این ها ضرورت ندارد؛ هرچند که معرفت انسان را به امامش شدیدتر و عمیق تر می سازد. البته لزوم و ضرورت در این جا، به اعتقاد پیدا کردن انسان تعلق دارد که جایگاه آن پس از حصول شناخت است.

به عنوان مدخلی برای بیان و معرفی بعضی از اوصاف امام عصر عجل الله تعالی فرجه به این حقیقت توجه می دهیم که همه امامان ما، وارث کمالات پیامبران الهی از آدم ابوالبشر تا حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند. این مطلب در احادیث به صراحت آمده است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

أَلَا إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَطَ بِهِ آدَمُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ جَمِيعَ مَا فَضَّلَتْ بِهِ النَّبِيُّونَ إِلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ فِي عِتْرَةِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ. (۱)

بدانید آن علمی که حضرت آدم علیه السلام از آسمان به زمین آورد، و همه فضائل پیامبران الهی تا حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم، در عترت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم وجود دارد.

البته از عترت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کدام «نبی» نیستند. بنابراین باید همه کمالات و فضائل انبیاء علیهم السلام را بجز «نبوت» برای همه امامان قائل شویم. این همان مطلبی است که در حدیث امام صادق علیه السلام آمده است. ایشان پس از تذکر به وجوب معرفت امام به اسم و وصف، به پائین ترین حد معرفت امام به وصف اشاره فرموده اند:

وَ أَدْنَى مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ أَنَّهُ عِدْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ إِلَّا دَرَجَةَ النَّبُوَّةِ وَ وَارِثُهُ. (۲)

پائین ترین حد معرفت امام این است که او همتای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و وارث ایشان غیر از درجه نبوت می باشد.

بنابراین، اگر بخواهیم امام شناس باشیم، باید امام علیه السلام را دارای مقامات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدانیم؛ یعنی معتقد باشیم که امام علیه السلام همه مقامات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را جز نبوت دارا هستند. در واقع همه خصوصیات پیامبر در امام علیه السلام هم یافت می شود و تنها مقام نبوت از این قاعده استثنا است. منظور از «درجه نبوت»، تأسیس شریعت و ۶.

ص: ۱۵۶

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی / ج ۱ / ص ۳۶۸.

۲- بحار الانوار / ج ۳۶ / ص ۴۰۷ / ح ۱۶.

مخاطب شدن به وحی تشریحی از طرف خدا است.

وحی شریعت اسلام به طور کامل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابلاغ شده است. و آن چه ائمه علیهم السلام در بیان احکام و اعتقادات دینی ابلاغ می کنند، همه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرفته اند و به طور مستقیم به خود ائمه علیهم السلام، «وحی تشریحی» نمی شود.

غیر از این شأن، بقیه کمالات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اعم از علم، عصمت، ولایت و ... همگی را ائمه علیهم السلام دارا هستند. از طرف دیگر، آن چه برای یک امام ثابت شده، برای سایر ائمه علیهم السلام هم ثابت می شود. این حقیقت در کلام امام صادق علیه السلام اشاره شده است:

إِنَّهُ لَا يَجِدُ عَبْدًا حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّ لِآخِرِنَا مَا لِأَوَّلِنَا. (۱)

بنده ای به حقیقت ایمان نمی رسد، مگر این که برای آخرین فرد ما (امامان) همان را که برای اولین ما بوده، قائل شود.

پس اگر صفتی برای یک امام ثابت شود، برای بقیه امامان هم، آن ویژگی وجود دارد. این مطلب با آن چه درباره اختصاصات هر یک از ائمه علیهم السلام یا برتری خمس طیبیه بر امامان دیگر آمده است، منافاتی ندارد. چون در بحث فعلی، از اوصافی سخن می گوئیم که به امامت امامان مربوط می شود و بین ایشان در بعد امامت تفاوتی وجود ندارد. با استفاده از این مقدمه، به معرفی برخی اوصاف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می پردازیم.

۱- طیب دواز بطنه

اشاره

آیات و روایات بسیاری را می توان یافت که در آن اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است. از آن جا که امام علیه السلام عدل (همتای) پیامبر می باشد، با مراجعه به این اقوال، می توانیم اوصاف امام علیه السلام را بشناسیم. یعنی آن چه درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده، در مورد همه امامان معصوم علیهم السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام تا حضرت حجه بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف صدق می کند.

با توجه به این مطلب، به یکی از اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را ۴۱.

ص: ۱۵۷

نقل فرموده اند، توجّه می کنیم. اما قبل از بیان حدیث، این نکته را یادآور می شویم که هرچه معرّف، بهتر و عمیق تر معروف را بشناسد، معرّفی او بسیار اثربخش تر خواهد بود. حال بنگریم که در این روایت، معرّف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم کیست؟! و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام چگونه و تا چه حد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم را می شناخته اند؟! حضرت علی علیه السلام در خطبه قاصعه می فرمایند:

من مانند بچه شتری که به دنبال مادرش راه می افتد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم را پیروی می کردم، در هر روزی حضرت یکی از خصوصیات اخلاقی خود را ارائه کرده و به من دستور دنباله روی از آن را می دادند. (۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم، تربیت شده خداست. و امیرالمؤمنین علیه السلام دست پرورده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم بوده اند. حضرت علی علیه السلام خطاب به کمیل رحمه الله فرموده اند:

یا کمیلُ انّ رسولَ الله صلی الله علیه و آله و سلّم اَدَبُهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ، و هو اَدَبُنِي، و انا اُؤدِّبُ الْمُؤْمِنِينَ. (۲)

ای کمیل! به درستی که خداوند پیامبرش را تربیت فرمود و ایشان هم مرا تربیت فرمودند و من مؤمنان را تربیت می کنم.

پس وقتی ایشان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم را توصیف می فرمایند، در واقع استاد خویش را معرّفی می کنند.

نکته مهمّ دیگر، این است که حضرت علی علیه السلام اهل مسامحه و مبالغه گویی هم نبوده اند. مسلماً معرفتی که معرّفی چنین فردی ایجاد می کند، عمق و تأثیر بیش تری خواهد داشت. اکنون به کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم گوش جان می سپاریم:

طَيْبٌ دَوَارٌ بِطَبِّهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ، يَضَعُ مِنْ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ: مِنْ قُلُوبٍ عُمِيٍّ وَ آذَانٍ صُمٍّ وَ أَلْسِنَةٍ بُكْمٍ، مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْعَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ... (۳) ۷.

ص: ۱۵۸

۱- نهج البلاغه/ فیض الاسلام/ خطبه ۲۳۴.

۲- بحار الانوار/ ج ۷۷/ ص ۲۶۹.

۳- نهج البلاغه/ فیض الاسلام/ خطبه ۱۰۷.

(پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) طبیعی است که (در بیماری‌ها و یا بین بیماری‌ها) طب خود را می‌گرداند (در حالی که) مرهم‌های خود را به خوبی ساخته و داغ‌هایش را آماده کرده است. آن‌ها را هر جا که نیاز باشد قرار می‌دهد: بر دل‌های کور و گوش‌های ناشنوا و زبان‌های لال، با داروهای خود موارد غفلت و سرگردانی را می‌جوید (و معالجه می‌کند).

در ابتدای روایت اشاره شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طبیعی است که طب خود را می‌گرداند. دو معنا برای «دوار بطنه» می‌توان در نظر گرفت: یکی این که طیب دلسوز، طب خود را بین بیماران می‌گرداند؛ یعنی خود سراغ بیماران می‌آید. حتی اگر آن‌ها به او مراجعه نکنند، طیب با طب خود برای مداوای آن‌ها اقدام می‌نماید. معنای دیگر این که طب خود را در میان بیماری‌های مختلف می‌گرداند؛ یعنی طب او نسبت به انواع بیماری‌ها جریان پیدا می‌کند و هر نوع بیماری را مداوا می‌کند.

این طیب، مرهم‌های خود را آماده کرده است و برای جایی که مرهم کارساز نباشد و احتیاج به ریشه کن کردن بیماری باشد، «مواسم» خود را داغ کرده است. «مواسم» جمع «میسَم» و از «و س م» می‌باشد. «وسم» به داغی گفته می‌شود که به حیوان زنده می‌شود و جای آن روی بدنش باقی می‌ماند. «وسم» نیز نشانه گذاشتن از طریق داغ کردن است. (۱) کلمه «میسَم» (۲) اسم ابزاری است که به وسیله آن بر حیوان داغ می‌زدند. در قدیم برای ریشه کن کردن عفونت‌ها، شیء داغی را روی زخم می‌گذاشتند و این عمل با وجود این که خیلی دردناک بود، ولی ریشه عفونت‌ها را می‌سوزاند و آن‌ها را به کلی از بین می‌برد. (۳)

بنابراین، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طبیعی است که همه ابزارهای طبابت خود را آماده کرده‌ت.

ص: ۱۵۹

۱- کلمه «اسم» هم از «وسم» ریشه گرفته و به معنای «نشانه» است.

۲- «میسَم» در اصل «موسَم» بر وزن مِفْعَل بوده که واو در آن قلب به یاء شده است. سپس برای جمع بستن «میسَم»، حرف یاء به اصل خود برمی‌گردد و جمع آن مواسم می‌شود. البتّه میاسم هم در جمع «میسَم» گفته می‌شود. لسان العرب/ج ۱۵/ص ۲۱۴.

۳- ضرب المثل مشهور عربی «آخر الدّواءِ الکئی» (آخرین دارو، داغ گذاشتن است)، از همین واقعیت ریشه گرفته است.

است و هر جا که مرهم کارساز نباشد، با داغ، بیماری را ریشه کن می سازد. این طیب، هم بیماری های جسمی و هم بیماری های روحی را مداوا می کند. دل های کور، گوش های ناشنوا و زبان های لال را شفا داده، افراد سرگردان و غافل را از غفلت و سرگشتگی نجات می بخشد.

«طیب بودن» یکی از اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که انسان، با معرفت به این وصف، می فهمد که دوی همه دردهای جسمانی و روحانی به دست ایشان بوده، آمادگی کامل برای شفای همه درها را دارند. اگر این معرفت برای کسی حاصل شد، می تواند همین مقام را برای همه امامان در نظر گرفته، قائل به مقام طبابت برای حضرت علی و اولاد گرامی ایشان علیهم السلام باشد.

طیب جسم

امام عصر علیه السلام هم چون پدران گرامی خود طیب جسم و روح می باشند؛ طیبی که با طب خود به سراغ بیماران مختلف می روند و بر زخم های ایشان مرهم می گذارند. خواندن شرح حال کسانی که از این جهت مورد عنایت امام علیه السلام قرار گرفته و شفا یافته اند، می تواند وسیله ای برای ایجاد معرفت بیش تر امام زمان علیه السلام به وصف طبابت باشد. با این هدف، به ذکر نمونه هایی از دستگیری های حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف می پردازیم. باشد که نور معرفت به قلب های ما تابیده، با اعتقاد عمیق تر به این وصف، مرتبه ای از شکر قلبی نسبت به ایشان تحقق یابد.

نمونه اول

یکی از اعضاء هیأت امناء مسجد مقدّس جمکران «آقای-ل» که توفیق بیش از بیست سال خدمت در این مسجد را دارد چنین نقل می کند:

«سنه ۵۱ یا ۵۲ بود. دقیقاً خاطرم نیست. شب جمعه بود و من طبق معمول به مسجد مشرف شده بودم. جلو ایوان مسجد قدیمی، کنار مرحوم ابوالقاسم، کارمند مسجد که داخل دکه مخصوص قبض می داد و پول می گرفت نشسته بودم. نماز مغرب و عشاء تمام شده بود و جمعیت کم و بیش مشرف می شدند. در همین حدیث بودیم که

ص: ۱۶۰

ناگهان خانمی جلو آمد. او دست دخترش را که ۱۲ تا ۱۳ سال نشان می داد گرفته بود و یک پسر بچه تقریباً ۹ ساله هم در بغل داشت. پاهای بچه فلج بود. نگاهی به آن ها کردم و گفتم امری داشتید؟ خانم سلام کرد و من هم جواب دادم. بدون هیچ مقدمه ای گفت: من نذر کردم که امام عصر علیه السلام بچه ام را امشب شفا بدهد، پنج هزار تومان بدهم. حال می خواهم اول هزار تومان بدهم.

من گفتم: آمدی امتحان کنی؟ گفت: پس من چه کنم؟ بی درنگ به او گفتم: نقدی معامله کن، با قاطعیت بگو: این پنج هزار تومان را می دهم و شفای بچه ام را می خواهم. کمی فکر کرد و گفت: خیلی خوب، قبول است، پنج هزار تومان را داد و قبض گرفت و رفت. بعد از سه چهار ساعت، آخر شب بود. من اصلاً قضیه را فراموش کرده بودم، دیدم خانمی آمد و این بار دست پسر بچه اش و دخترش را گرفته بود. ابتدا به نظرم رسید که دختر بچه را قبلاً دیده ام، ولی یادم نیامد تا این که خانم شروع کرد به دعا کردن. هی می گفت: خدا به شما طول عمر بدهد حاج آقا، ان شاء الله خدا به شما توفیق بدهد.

گفتم: چه شده خانم؟ گفت: این بچه همان بچه است، که اول شب آمدم خدمتان و توی بغلم بود. پاهایش را نشان داد. کاملاً خوب شده بود. اصلاً آثاری از ضعف و فلج در او نبود و گفت، شما را به خدا کسی نفهمد.

گفتم: خانم، این وقایع برای ما غیر منتظره نیست و تقریباً همیشه از این جور چیزها می بینیم. گفت: هفته دیگر ان شاء الله با پدرش می آییم و گوسفندی می آوریم و خداحافظی کرد و رفت. هفته بعد آمد و گوسفندی آوردند و ذبح کردند و خیلی اظهار تشکر کردند. من خودم بچه را دیدم. بغلش کردم و بوسیدم. این مطلب را خودم دیدم» (۱).

وقتی این داستان را می شنویم یا می خوانیم، ناخودآگاه معرفت ما نسبت به امام زمان علیه السلام بیشتر می شود؛ چون ایشان را به وصف «طبابت» بیش تر می شناسیم؛ در حالی که چه بسا قبلاً این معرفت را در حدّ ضعیف تری داشتیم. اما کسی که شاهد این ۶.

ص: ۱۶۱

قضیه بوده (مادر با آن کارمند مسجد) و با چشم خود دیده که بچه فلج در مدت کوتاهی به عنایت و توجه امام زمان عجل الله تعالی فرجه شفا یافته است. دیدن این امر تأثیر بیش تری در او داشته و از معرفت بالاتری برخوردار شده و حال او با ما بسیار متفاوت است. بدین ترتیب ارادتی که او از این طریق به امام عصر علیه السلام پیدا کرده، بیش تر از ماست.

بالاترین مرتبه معرفت در این داستان، نصیب همان بچه ۹ ساله ای شده که طبابت حضرت را چشیده است. عمق معرفت او با دیگران قابل مقایسه نیست. چه بسا هر وقت اسم مسجد جمکران را بشنود، منقلب شود؛ چرا که او اثری در آن جا دیده و چشیده که دیگران نچشیده اند.

نمونه دوم

مرحوم علامه حاج شیخ علی اکبر نهاوندی قدس سره شرح توسل یکی از علماء و بزرگان نجف به نام شیخ حسین آل رحیم را از قول دو شیخ جلیل القدر و مورد اعتماد- شیخ باقر کاظمی و شیخ محمد طه- چنین نقل کرده است:

«در نجف شخصی به نام شیخ حسین آل رحیم زندگی می کرد که مردی پاک طینت و از مقدسین و مشغول به تحصیل علم بود. ایشان به مرض سل مبتلا شد؛ به طوری که با سرفه کردن، از سینه اش اخلاط و خون خارج می شد. با همه این احوال در نهایت فقر و پریشانی بود، و قوت روز خود را هم نداشت. غالب اوقات نزد اعراب بادیه نشین در حوالی نجف اشرف می رفت تا مقداری قوت- هرچند که جو باشد- به دست آورد. با وجود این دو مشکل، دلش به زنی از اهل نجف تمایل پیدا کرد؛ اما هر دفعه که او را خواستگاری می کرد، نزدیکان زن به خاطر فقرش جواب مثبت به او نمی دادند و همین خود علت دیگری بود که در هم و غم شدیدی قرار بگیرد.

مدتی گذشت. و چون مرض و فقر و ناامیدی از آن زن، کار را بر او مشکل کرده بود. تصمیم گرفت عملی را که در بین اهل نجف معروف است انجام دهد؛ یعنی چهل شب چهارشنبه به مسجد کوفه برود و متوسل به حضرت بقیه الله ارواحنا فداه بشود، تا به مقصد برسد.

شیخ حسین می گوید: من چهل شب چهارشنبه بر این عمل مواظبت کردم. شب چهارشنبه آخر شد. آن شب تاریک و از شب های زمستان بود. بادی تند می وزید و باران هم اندکی می بارید. من در دکه مسجد که نزدیکی در است، نشسته بودم؛ چون نمی شد داخل مسجد شوم؛ به خاطر خونی که از سینه ام می آمد و چیزی هم نداشتم که اخلاط سینه را جمع کنم و انداختن آن هم که در مسجد جایز نبود. از طرفی چیزی نداشتم که سرما را از من دفع کند؛ لذا دلم تنگ و غم و اندوهم زیاد گشت و دنیا پیش چشمم تاریک شد.

فکر می کردم شب ها تمام شد و امشب، شب آخر است؛ نه کسی را دیدم و نه چیزی برایم ظاهر شد. این همه رنج و مشقت دیدم، و بار زحمت و ترس بر دوش کشیدم تا بتوانم چهل شب از نجف به مسجد کوفه بیایم. با همه این زحمات، جز یأس و ناامیدی نتیجه ای نگرفتم.

در این کار تفکر می کردم، در حالی که در مسجد احدی نبود. آتشی برای درست کردن قهوه روشن کرده بودم و چون به خوردن آن عادت داشتم، مقدار کمی با خودم از نجف آورده بودم؛ ناگاه شخصی از سمت در اول مسجد متوجه من شد. از دور که او را دیدم، ناراحت شدم و با خود گفتم: این شخص، عربی از اهالی اطراف مسجد است و نزد من می آید تا قهوه بخورد. اگر آمد، بی قهوه می مانم و در این شب تاریک، هم و غم زیاد خواهد شد.

در این فکر بودم که به من رسید و سلام کرد. نام مرا برد و مقابلم نشست. از این که اسم مرا می دانست تعجب کردم! گمان کردم او از آن هایی است که اطراف نجف هستند و من گاهی میهمانشان می شوم. از او سؤال کردم: از کدام طایفه عرب هستی؟

گفت: از بعضی از آن هایم.

اسم هر کدام از طوایف عرب را که در اطراف نجف هستند، بردم. گفت: نه، از آن ها نیستم. در این جا ناراحت شدم و از روی تمسخر گفتم: آری، تو از طری طره ای؟ (این لفظ یک کلمه بی معنی است).

از سخن من تبسم کرد و گفت: من از هر کجا باشم، برای تو چه اهمیتی خواهد

داشت؟ بعد فرمود: چه چیزی باعث شده که به این جا آمده ای؟

گفتم: سؤال کردن از این مسائل هم به تو سودی نمی رساند.

گفت: چه ضرری دارد که مرا خبر دهی؟

از حسن اخلاق و شیرینی سخن او متعجب شدم و قلبم به او مایل شد و طوری شد که هر قدر صحبت می کرد، محبتم به او زیادتر می شد؛ لذا یک سیل از دخانیات ساخته و به او دادم.

گفت: خودت بکش، من نمی کشم.

برایش یک فنجان قهوه ریختم و به او دادم. گرفت و کمی از آن خورد و بعد فنجان را به من داد و گفت: تو آن را بخور. فنجان را گرفتم و آن را خوردم، و متوجه نشدم که تمام آن را نخورده است. خلاصه طوری بود که لحظه لحظه محبتم به او زیادتر می شد.

به او گفتم: ای برادر امشب خداوند تو را برای من فرستاده که مونس من باشی. آقای من! حاضری با هم کنار حضرت مسلم علیه السلام برویم و آن جا بنشینیم؟

گفت: حاضریم. حال جریان خودت را نقل کن.

گفتم: ای برادر، واقع مطلب را برای تو نقل می کنم. از روزی که خود را شناخته ام، شدیداً فقیر و محتاجم و با این حال چند سال است که از سینه ام خون می آید و علاجش را نمی دانم. از طرفی عیال هم ندارم و دلم به زنی از اهل محله خودمان در نجف اشرف مایل شده است؛ ولی چون دستم از مال و ثروت خالی است گرفتنش برایم میسر نمی شود. این آخوندها مرا تحریص کردند و گفتند: برای حوائج خود متوجه حضرت صاحب الزمان علیه السلام بشو و چهل شب چهارشنبه در مسجد کوفه بیتوته کن؛ زیرا آن جناب را خواهی دید و حاجت را عنایت خواهد کرد. و این آخرین شب از شب های چهارشنبه است و با وجود آن که این همه زحمت کشیدم اصلاً چیزی ندیدم. این است علت آمدنم به این جا، و حوائج من هم همین ها است.

در اینجا در حالی که غافل بودم، فرمود: سینه ات که عافیت یافت؛ اما آن زن، پس به همین زودی او را خواهی گرفت، و اما فقرت، تا زمان مردن به حال خود باقی است.

در عین حال من متوجه این بیان و تفضلات نشدم و به او گفتم: به طرف مزار جناب

مسلم علیه السلام نرویم؟ گفت: برخیز.

برخاستم و ایشان جلوی من به راه افتاد. وقتی وارد مسجد شدیم، گفت: آیا دو رکعت نماز تحیت مسجد را نخوانیم؟ گفتم: چرا.

او نزدیک شاخص (سنگی که میان مسجد است) و من پشت سرش با فاصله ای ایستادم. تکبیره الاحرام را گفتم و مشغول خواندن فاتحه شدم. ناگاه قرائت فاتحه او را شنیدم به طوری که هرگز از احدی چنین قرائتی را نشنیده بودم. از حسن قرائتش با خود گفتم: شاید او حضرت صاحب الزمان علیه السلام باشد و کلماتی شنیدم که به این مطلب گواهی می داد. تا این فکر در ذهنم افتاد، به سوی او نظری انداختم؛ امّا در حالی که آن جناب مشغول نماز بود، دیدم نور عظیمی حضرتش را احاطه نمود، به طوری که مانع شد که من شخص شریفش را تشخیص دهم.

همه این ها وقتی بود که من مشغول نماز بودم و قرائت حضرت را می شنیدم و بدنم می لرزید؛ امّا از بیم ایشان نتوانستم نماز را قطع کنم؛ ولی به هر صورتی که بود نماز را تمام کردم. نور حضرت از زمین به طرف بالا می رفت.

مشغول گریه و زاری و عذرخواهی از سوء ادبی که در مسجد با ایشان داشتم، شدم و عرض کردم: آقای من وعده شما راست است. مرا وعده دادید که با هم به قبر مسلم علیه السلام برویم. این جا دیدم که نور متوجه سمت قبر مسلم علیه السلام شد. من هم به دنبالش راه افتادم، تا آن که وارد حرم حضرت مسلم علیه السلام گردید و توقف کرد و پیوسته به همین حالت بود و من مشغول گریه و ندبه بودم، تا آن که فجر طالع شد و آن نور عروج کرد.

صبح، متوجه کلام آن حضرت شدم که فرمودند: امّا سینه ات که شفا یافت، و دیدم سینه ام سالم است و ابداً سرفه نمی کنم. یک هفته هم طول نکشید که ازدواج با آن دختر من حیث لا احتسب (از جایی که گمان نداشتم) فراهم شد و فقر هم به حال خود باقی است؛ همان طوری که آن جناب فرمودند. [والحمد لله» \(۱\)](#).

مسلماً مرحوم شیخ حسین آل رحیم، پس از آن واقعه مبارک، معرفت و ارادت ۷.

ص: ۱۶۵

۱- برکات حضرت ولی عصر علیه السلام / ص ۱۴۱-۱۴۴ / به نقل از کتاب: العبقری الحسان / ج ۲ / بساط چهارم / ص ۱۴۷.

خاصی به حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف پیدا کرده بود که مایل بود هر جا می نشیند، از ایشان سخن بگوید. سخن کسانی که این گونه معرفت های شهودی به امام علیه السلام پیدا کرده اند، معمولاً اثر عمیقی بر شنوندگان می گذارد و چه بسا آن ها را منقلب کند. کسانی که مرحوم شیخ حسین را دیده بودند، هم قطعاً معرفت بالاتری نسبت به وصف طبابت امام عصر علیه السلام پیدا کرده اند، اما هیچ یک از این دو دسته - آن ها که او را دیده یا وصفش را شنیده اند - معرفتی را که خود آن مرحوم نصیص شد، هرگز نچشیده اند. تا کسی در معرض آن گونه حوادث قرار نگیرد، چنان معرفتی نصیص نمی گردد. بله، اگر به همین درجه معرفتی که نائل شده است، ملتزم باشد، امید است که خداوند، معرفت های بالاتر را روزی او بگرداند.

نمونه سوم

مرحوم علامه حاج شیخ علی اکبر نهایندی قدس سره از قول مرحوم علامه آقا میرزا محمد حسین شهرستانی در «زوائد الفرائد» نقل کرده است:

«از جمله کرامت حضرت حجت منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف، که در سرداب مقدس ظاهر شد، آن است که شخص لالی در آن جا شفا یافت. این خبر کم کم شایع شد تا این شنیدیم که آن شخص وارد کربلا شده است.

به قصد ملاقات او و تحقیق حال به منزلش رفتیم؛ اما در خانه نبود و چون بعد از مراجعت به خانه خبردار شد که حقیر به قصد ملاقات او رفته بودم، عصر خود با رفقاییش به منزل ما آمدند.

از جمله رفقای او حاج کربلایی اسماعیل تاجر شیرازی، ساکن کاظمین است. غالب رفقاییش از معتمدین هستند و با او از هند در کشتی بوده و کمال معاشرت را با هم دارند. همه شهادت دادند که او لال بوده و از قراین هم یقین به لال بودن او حاصل شد.

اسم خود آن شخص آقا مهدی است. شیرازی الاصل، که ساکن ملینه، از نواحی چین است.

حاج کربلایی اسماعیل بیان کرد: آقا مهدی پسر عموی من است. حدود دو هزار تومان سرمایه تجارت داشت، ولی کم کم در طی معاملات مختلف تلف شد و حالش

به خاطر غصه این امر و فکر و خیالات، کم کم منجر به جنون گردید. و مدتی مجنون بود تا این که با معالجه و غیره، به مرور جنون او تخفیف یافت؛ ولی لکنت در زبان او پیدا شد تا این که جنون کاملاً رفع شد؛ ولی زبان کاملاً لال گشت، و به جز با اشاره نمی توانست مطالب را تفهیم کند. سه سال و اندی به این حالت بود، تا این که ما عازم زیارت عتبات شدیم. او هم به قصد توّسل و استشفاء و ملاقات مادرش که در عتبات بود، طالب زیارت گشت؛ لذا با ما به کشتی تا به بغداد رسیدیم. در این حال قطار به سامرا می رفت. من او را به زیارت آن جا روانه کردم و خود در کاظمین ماندم.

بعد خود آقا مهدی در بیان قضیه سامرا گفت:

رو پنج شنبه، نهم ماه جمادی الثّانیه ۱۲۹۹، که همین امسال است وارد سامرا شدم و بعد از زیارت حرم مطهر پای منبر روضه خوانی نشستم.

سید عباس بغدادی روضه خواند و من گریه کردم و در دل ملتجی و متوسّل بودم. صبح جمعه نیز به منزل بعضی از طلباب که مجلس روضه خوانی داشتند، رفتم. و از آن جا به منزل حجّه الاسلام حاج میرزا محمد شیرازی سلّمه الله تعالی رفته، و با اشاره التماس دعا کردم. ایشان نیز اظهار محبت نمودند و دعا کردند.

بعد از منزل میرزای شیرازی، به سرداب مشرف شدم. اما کسی را نیافتم که برایم زیارت بخواند. به منزل مراجعت کردم و دوباره رفتم و کنار در سرداب ایستادم و بر دیوار نوشتم که من لالم؛ برای من زیارت بخوانید. شیخ علی روضه خوان از سرداب بیرون آمد. آن نوشته را به ایشان نشان دادم. او به سیدی گفت: این شخص را زیارت بده. گفت: پول نیاورد.

شیخ علی پولی از خود به او داد و سید مرا به سرداب برد و زیارت داد... پس از زیارت... ایستادم که نماز زیارت را بخوانم. تکبیر را مثل همیشه به اشاره گفتم و شروع به قرائت کردم. در این هنگام ناخودآگاه زبانم به «بسم الله الرحمن الرحیم» جاری شد. قرائت و اذکار را با تجوید خواندم و بعد از نماز، دو تسیح استغفار کرده و صیغه توبه را خواندم. بیرون آمدم و به هر که رسیدم، سلام کردم تا آن که اشخاصی که حالت قبلی مرا دیده بودند، رسیدند و مطلب را فهمیدند. آن ها اطرافم را گرفتند و

جامه ام را پاره کردند و ازدحام نمودند. عاقبت به منزل گریختم.

صبح به منزل جناب حجّه الاسلام میرزای شیرازی رفتم؛ چون دنبال من فرستاده بودند، قضیه را سؤال نمودند و فرمودند: قرائت خود را بخوان.

وقتی خواندم، عرض کردم: من چند سال است که قرائت نکرده ام، طبعاً پسند سرکار نخواهد بود.

فرمودند: بسیار خوب خواندی.

جمعی از زوّار که در آن جا بودند، خواهش کردند که چراغانی کنند. و چون اجازه یافتند، چراغانی باشکوهی انجام دادند.

آقا میرزا محمّد عسکری تهرانی، صاحب مستدرکات بحارالانوار، فرمودند: در شب اول چراغانی که آیه الله مجاهد مرحوم میرزای شیرازی، حضور داشتند، طنابی که از گلدسته شرقی به گلدسته غربی بسته بودند و تعداد زیادی فانوس های شیشه ای به آن آویخته بود، گسیخته شد؛ ولی فانوس ها چه آن ها که روی پشت بام ایوان افتادند و چه آن ها که روی هم ریختند، از اعجاز ائمه عسکریین علیهما السلام هیچ آسیبی ندیدند» (۱).

این که انسان بفهمد حضرت حجّه بن الحسن علیه السلام او را شفا داده اند، نعمت بسیار بزرگی است در غیر حال بیماری نصیب انسان نمی شود. معرفت این نعمت، انسان را از حال غفلت و بی توجهی نسبت به ولی نعمت واقعی خود، خارج می سازد و او را بیش از پیش به خاطر افاضه این نعمت بزرگ قدردان خدای متعال قرار می دهد.

نمونه چهارم

آقای متقی امام جماعت یکی از مساجد قم، برای مرحوم حضرت آیه الله شیخ مرتضی حائری یزدی؛ نوشته اند که: «روز دوشنبه هیجدهم ماه صفر از سال ۱۳۹۷، (۲) حادثه مهمی پیش آمد که سخت مرا و ده ها نفر دیگر را نگران نمود، یعنی همسر اینی.

ص: ۱۶۸

۱- برکات حضرت ولی عصر علیه السلام/ ص ۳۲۷-۳۲۹ به نقل از کتاب العبقری الحسان/ ج ۱ بساط دوم/ ص ۱۰۰.

۲- مطابق با سال ۱۳۵۶ شمسی.

جانب محمّد متقی همدانی، در اثر غم و اندوه و گریه و زاری دو ساله که از داغ دو جوان خود- که در یک لحظه در کوه های شمیران جان سپردند- در این روز مبتلا به سکنه ناقص شدند. البته طبق دستور دکترها مشغول معالجه و مداوا شدیم. ولی نتیجه ای به دست نیامد، تا شب جمعه ۲۲ ماه صفر یعنی چهار روز بعد از حادثه سکنه، شب جمعه تقریباً ساعت یازده، رفته در غرفه خود استراحت کنم. پس از تلاوت چند آیه از کلام الله و خواندن دعای شب جمعه، از خداوند تعالی خواستیم که امام زمان حجّه بن الحسن ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء را مأذون فرماید که به داد ما برسد.

و جهت این که متوسّل به آن بزرگوار شدم و از خداوند تبارک و تعالی مستقیماً حاجت خود را نخواستیم این بود: تقریباً از یک ماه قبل از این حادثه، دختر کوچکم فاطمه از من خواهش می کرد که من قصّه ها و داستان های کسانی که مورد عنایت حضرت بقیّه الله ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء قرار گرفتند و مشمول عواطف و احسان آن مولا شده اند برای او بخوانم. من هم خواهش این دخترک ده ساله را پذیرفتم و کتاب «نجم الثاقب» حاجی نوری را برای او خواندم. در ضمن من هم به این فکر افتادم که مانند صدها نفر دیگر چرا متوسّل به حجّت منتظر امام ثانی عشر علیه السلام سلام الله الملک الاکبر نشوم.

لذا همان طور که در بالا تذکر دادم، در حدود ساعت یازده شب متوسّل شدم به آن بزرگوار، و با دلی پر از اندوه و چشمی گریان به خواب رفتم. ساعت چهار بعد از نیمه شب جمعه طبق معمول بیدار شدم. ناگاه احساس کردم از اطاق پائین که مریض سکنه کرده در آن جا بود، صدای مهممه می آید. سر و صدا قدری بیش تر شد و ساکت شدند. و ساعت پنج و نیم که آن روزها اول اذان صبح بود، به قصد وضو آمدم پائین. ناگهان دیدم صبیّه بزرگم- که معمولاً در این وقت در خواب بود- بیدار و غرق در نشاط و سرور است.

تا چشمش به من افتاد، گفت: آقا مژده بدهم به شما؟ گفتم: چه خبر است؟ من گمان کردم خواهر یا برادرم از همدان آمده اند، گفت: بشارت، مادرم را شفا دادند! گفتم: کی شفا داد؟ گفت: مادرم چهار بعد از نیمه شب، با صدای بلند و شتاب و اضطراب ما را

بیدار کرد. چون برای مراقبت مریض، دخترش و برادرش حاج مهدی و خواهرزاده اش مهندس غفاری که این دو نفر اخیراً از طهران آمده بودند تا مریضه را به تهران ببرند برای معالجه، این سه نفر در اطاق مریضه بودند که ناگهان داد و فریاد مریضه (بلند می شود) که می گفت: «برخیزید آقا را بدرقه کنید، برخیزید آقا را بدرقه کنید.»

می بیند که تا این ها از خواب برخیزند آقا رفته، خودش که چهار روز بود که نمی توانست حرکت کند، از جا می پرد، دنبال آقا تا دم در حیاط می رود. دخترش که مراقب حال مادر بود و در اثر سر و صدای مادر که آقا را بدرقه کنید بیدار شده بود، دنبال مادر تا دم در حیاط می رود که ببیند مادرش کجا می رود. دم در حیاط، مریضه به خود می آید، ولی نمی تواند باور کند که خودش تا این جا آمده، از دخترش زهرا می پرسد که: زهرا من خواب می بینم یا بیدارم؟!

دخترش پاسخ می دهد که: مادر جان تو را شفا دادند، آقا کجا بود که می گفتی آقا را بدرقه کنید؟ ما کسی را ندیدیم. مادر می گوید: آقای بزرگوار در زنی اهل علم، سید عالی قدری که خیلی جوان نبود، پیر هم نبود، به بالین من آمد، گفت: برخیز خدا تو را شفا داد. گفتم: نمی توانم برخیزم، با لحن تندتر فرمود: شفا یافتید برخیز، من از مهابت آن بزرگوار برخاستم... چون خواست از اطاق بیرون رود من شما را صدا زدم که او را بدرقه کنید، ولی دیدم شما دیر جنیدید، خودم از جا برخاستم و دنبال آقا رفتم.

بحمدالله تعالی، پس از این توجه و عنایت، حال مریضه فوراً بهبود یافت، چشم راستش که در اثر سکنه غبار آورده بود، برطرف شد. پس از چهار روز میل به غذا کرد. در همان لحظه گفت: گرسنه ام برای من غذا بیاورید. یک لیوان شیر که در منزل بود به او دادند. با کمال میل تناول نمود، رنگ رویش به جا آمد. و در اثر فرمان آن حضرت که گریه مکن، غم و اندوه از دلش برطرف شد. (۱)

در پاورقی کتاب، ذیل این داستان آمده است که: «و ضمناً خانم مذکور از پنج سال قبل روماتیسم داشت. از لطف حضرت علیه السلام شفا یافت، با آن که اطباء نتوانستند معالجه کنند». ۸.

ص: ۱۷۰

۱- سرّ دلبران (یادداشت‌های مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری) ص ۱۷۴ تا ۱۷۸.

در این داستان هم، مراتب مختلف معرفت امام علیه السلام به چشم می خورد، مرتبه اول برای همه کسانی است که این ماجرا می شنوند. در مرتبه بعد، معرفت کسانی است که شاهد ماجرا بوده اند و حال بیمار را قبل و بعد از بهبود دیده اند. این ها بیش تر از گروه اول تحت تأثیر «طبابت» امام علیه السلام قرار می گیرند. اما بالاترین حد معرفت را خود آن بیمار دارد که «طبابت» امام زمانش را چشیده است. معرفت او با دو گروه قبلی اصلاً قابل مقایسه نیست و او نمی تواند عمق تأثیری را که عنایت امام علیه السلام در او گذاشته به آن ها منتقل کند. دیگران خودشان باید بچشند و گرنه، با شنیدن از او فقط مرتبه ضعیفی از معرفت برایشان حاصل می شود که شدت و عمق آن، تفاوت زیادی با معرفت خود آن بیمار شفا یافته دارد.

این نمونه ها، گوشه ای از تجلی وصف طبابت امام زمان علیه السلام است. پس از حصول این معرفت، اعتقاد و عدم اعتقاد به این صفت برای امام علیه السلام به اختیار خود انسان بستگی دارد و شکر قلبی نعمت امام علیه السلام به این است که انسان به این صفت در امام خود معتقد باشد و در حقیقت ایشان را طیب دردها بداند.

چنین کسی وقتی بیماری را می بیند، بیش از هر کس و پیش از هر کس، به دستگیری امام عصر علیه السلام دل می بندد. آن گاه که به اسباب و عوامل عادی و طبیعی تمسک می جوید، قلباً از آن طیب واقعی، شفا می طلبد و این اسباب را صرفاً وسیله شفا دادن ایشان می داند و امیدی به آن ها - مستقل از عنایت امام علیه السلام - نمی بندد.

در مقابل، برخی افراد، طبابت امام علیه السلام را شنیده یا دیده و یا چشیده اند، اما اعتقادی شایسته و مناسب آن چه فهمیده اند، به حضرتش نداند، یا این که به شکلی، از تسلیم قلبی به این وصف امام علیه السلام، طفره می روند و می خواهند آن را توجیه خلاف واقع کنند. این گونه افراد، در واقع کفران نعمت «طبابت» امام علیه السلام را کرده، قلباً ناشکری می نمایند.

مرتبه بالاتر طبابت اهل بیت علیهم السلام،

در مورد روح افراد متجلی می شود. چه بسیار افرادی که به وسیله ایشان از غفلت و حیرت درآمده اند! و چقدر افراد سرگردان که

نجات یافته اند! کاملاً روشن است که تربیت روح نسبت به تربیت جسم، سطح بالاتری دارد. اگر همه بیماری های جسمی مداوا شود و همه بدن ها سالم گردند، اما اهل عبادت پروردگار نباشند، چه فایده ای برای ایشان دارد؟ سلامت جسم، وقتی ارزش می یابد که از آن در جهت بندگی خدا استفاده شود. در غیر این صورت، بهبود و شفا یافتن، نعمت نخواهد بود. ولی معمولاً به بیماری های جسمی بیش از ناراحتی ها و دردهای معنوی و روحی توجه می شود.

به عنوان مثال اگر بشنویم کسی به بیماری صعب العلاجی مثل سرطان دچار شده، خیلی ناراحت می شویم. ولی اگر شاهد انحرافات فکری و عقیدتی دیگران باشیم، کم تر نگران می شویم؛ در حالی که گرفتاری های روحی و اخلاقی به مراتب خطرناک تر بوده، هلاکت واقعی افراد به این جنبه مربوط می شود.

وقتی می شنویم یا می بینیم که امام عصر عجل الله تعالی فرجه از گمراهان یا افراد سست ایمان دستگیری کرده و آن ها را در مسیر صحیح دینداری قرار داده اند، باید بیش از شفا دادن یک بیمار سرطانی، برای ما اهمیت داشته باشد؛ در حالی که متأسفانه چنین نیست. نوع افراد، شفا دادن جسم بیمار را مهم تر می دانند تا نجات روح فرد از هلاکت و بیماری گمراهی و انحرافات عقیدتی. وقتی می بینیم یا می شنویم که امام علیه السلام افراد را از جهل و غفلت نجات داده، آن ها را به مسیر هدایت و توحید راهنمایی می فرمایند، نسبت به «طیب روح» بودن امام علیه السلام معرفت پیدا می کنیم. اگر بخواهیم نسبت به این نعمت بزرگ شکر گزار باشیم، در درجه اول باید شکر قلبی به جای آوریم؛ یعنی شأن «طبابت روح» را برای امام علیه السلام پذیرفته، به این صفت امام معتقد شویم. اکنون به یکی دیگر از اوصاف امام عصر عجل الله تعالی فرجه که به طبابت روحی ایشان مربوط است، اشاره می کنیم:

۲- علم مصبوب

جهل، از امراض روحی است که انسان را به غفلت و حیرت و نهایتاً به بیراهه می کشاند. شفای این درد، علم است که به دست امام علیه السلام می باشد. یکی از اوصافی که

امام رضا علیه السلام برای معرّفی امام معصوم علیه السلام به کار برده اند، تعبیر: «المخصوص بالعلم»^(۱) است؛ یعنی علم، اختصاص به امام علیه السلام دارد. بنابراین هرکس بخواهد عالم شود، باید سراغ امام برود؛ چرا که ایشان تنها منبع علم هستند. در فرازی از زیارت آل یس نیز امام زمان علیه السلام، خود را «العلم المصوب» یا «علم سرازیر شده» معرّفی فرموده اند.^(۲) به کار بردن تعبیر علم به جای عالم، نشانه مبالغه است.^(۳) یعنی امام علیه السلام علم مجسم است. پس تشنگان علم، باید سراغ ایشان بروند؛ چرا که طبق فرمایش امام هشتم علیه السلام:

الامامُ الماءُ العذبُ علی الظّماءِ.^(۴)

امام، آب شیرین در حال تشنگی (برای شخص تشنه) است.

آب مایه حیات است و حیات مادّی و معنوی انسان به آن وابسته است. آب، فقط آن مایع نوشیدنی که جسم ما را سیراب می کند، نیست. بلکه به هرچه انسان تشنه را سیراب کند، اطلاق آب می شود. البتّه آبی که تشنگی قلبی انسان را سیراب می کند و باعث حیات روح انسان می شود، اهمّیت بیشتری دارد.

(وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا)^(۵)

و هرچیز زنده را از آب (زنده) قرار دادیم.

کسی که قلبش به نور علم امام علیه السلام هدایت شده، «حیّ» یعنی «زنده» است. در مقابل، کسی که قلبش منور به نور هدایت الهی و علم امام علیه السلام نشده باشد، «میت» است.

(أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ...)^(۶)

و آیا کسی که مرده (گمراه) است، پس زنده اش کردیم (هدایتش نمودیم)...؟^۲

ص: ۱۷۳

۱- اصول کافی / کتاب الحجّه / باب نادرّ جامع فی فضل الامام و صفاته / ح ۱.

۲- احتجاج طبرسی / ج ۲ / ص ۳۱۶.

۳- در ادبیات عرب اگر بخواهند بگویند صفتی در حدّ کمال و تمام است، به جای اسم فاعل، مصدر یا اسم مصدر به کار می برند. مثلاً اگر بخواهند بگویند کسی خیلی عادل است، می گویند عدل است.

۴- اصول کافی / کتاب الحجّه / باب نادرّ جامع فی فضل الامام و صفاته / ح ۱.

۵- انبیاء / ۳۰.

۶- انعام / ۱۲۲.

حقیقت حیات، زنده شدن قلب به نور معرفت و علم امام علیه السلام، و حقیقت موت، تاریکی قلب از این نور است. بنابراین اگر علم امام را بچشیم، خاصیت «الماء العذب» یا «آب گوارا» بودن امام علیه السلام را چشیده ایم.

راه چشیدن آن، همان است که در ذیل آیه شریفه «وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ» (۱) فرموده اند؛ یعنی استقامت و پایداری در مسیر ولایت ائمه علیهم السلام؛ که اگر کسی چنین کند، طبق وعده الهی از علم امام علیه السلام به او بسیار می چشاند و او را کاملاً سیراب می کنند. آب نوشیدنی، سبب حیات جسمانی انسان است، اما آب به «علم» هم تفسیر شده، که سبب حیات روح انسان می باشد. در قرآن می فرماید:

(وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا) (۲)

و این که اگر بر آن روش، پایدار بودند، هر آینه از آب فراوان، ایشان را سیراب می کردیم.

از حضرت صادق علیه السلام، در تفسیر این آیه، پرسیدند. حضرت «الطَّرِيقَةُ» را به «ولایت» تفسیر کرده، در مورد «لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا» فرمودند:

لَأَذِقْنَاهُمْ عِلْمًا كَثِيرًا يَتَعَلَّمُونَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. (۳)

علم فراوانی که از ائمه علیهم السلام بیاموزند، به ایشان می چشاندیم.

هم چنین در آیه شریفه دیگر می فرماید:

(قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاءٌ كُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ) (۴)

بگو، اگر ببیند که آب شما (در زمین) فرو رود، پس چه کسی برایتان آب جاری ظاهر می سازد؟

امام رضا علیه السلام، آیه را چنین تفسیر فرموده اند:

مَاءُكُمْ أَبْوَابُكُمْ أَيْ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَالْأَئِمَّةُ أَبْوَابُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ. ۰.

ص: ۱۷۴

۱- جن ۱۶ / ۱۶.

۲- جن ۱۶ / ۱۶.

۳- بحار الانوار / ج ۲۴ / ص ۲۹ / ح ۲.

۴- ملک / ۳۰.

(فمن يأتيكم بماء معين) یعنی بَعْلِمِ الْإِمَامِ (۱).

منظور از «ماء کم» در آیه شریفه، درهای شما یعنی امامان علیهم السلام هستند. و امامان علیهم السلام درهای خدا میان او و آفریدگانش هستند. منظور از «ماء معین» هم علم امام علیه السلام است.

ملاحظه می شود که در این آیه شریفه، آب به علم- و آن هم علم امام علیه السلام- تفسیر شده است. این علم، باعث حیات روح آدمی می گردد.

پس هر چیزی که مصداق پایداری در طریق ولایت اهل بیت علیهم السلام باشد، در چشیدن انسان از علم امام علیه السلام می تواند مؤثر باشد. یکی از مهم ترین این موارد، مراجعه جدی به احادیث اهل بیت علیهم السلام و مآخذ قرار دادن آن ها در همه مسائل و تسلیم شدن به مفاد آن هاست. این امر خصوصاً در زمان غیبت حضرت بقیه الله ارواحنا فداه که به طور عادی دسترسی به ایشان و درس گرفتن از محضرشان میسر نیست، اهمیت ویژه ای دارد. البته در همین زمان غیبت، کسانی بوده اند که با استفاده حضوری، از امامشان بهره علمی برده اند که آگاهی از این موارد، معرفت ما را نسبت به همین ویژگی امام علیه السلام بالاتر می برد.

۲- دستگیری علمی امام عصر علیه السلام

اشاره

در این جا نمونه هایی از دستگیری علمی امام عصر ارواحنا فداه را در همین زمان غیبت یاد می کنیم، تا با شناخت این موارد، معرفت بیش تری را به وصف «علم مصبوب» بودن ایشان پیدا کنیم.

نمونه اول

مرحوم مقدس اردبیلی یکی از علمای بزرگ شیعه است. شاگرد ایشان میر علم نقل می کند که:

«شبى در صحن مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام گردش می کردم، در حالی که بسیاری از شب گذشته بود. ناگاه شخصی را دیدم که به سمت روضه مقدسه می آید. من نیز به ۹.

ص: ۱۷۵

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی / ج ۲ / ص ۳۷۹.

سمت او رفتم. چون نزدیک شدم، دیدم استاد ما مولی احمد اردبیلی است. خود را پنهان داشتم، تا این که به نزدیکی در روضه مبارکه رسید، در حالی که در روضه بسته بود، سپس گشوده گردید و مقدّس داخل روضه شد. دیدم که گویا با کسی سخن می گوید. بعد از آن بیرون آمد و در روضه بسته شد. من پشت سر او روانه شدم، به نوعی که مرا نمی دید، تا آن که از نجف اشرف بیرون آمدیم. مقدّس به سمت کوفه رفت، تا آن که داخل مسجد کوفه گردید. و در محرابی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شربت شهادت نوشیده، قرار گرفت. با شخصی در مسأله ای سخن گفت و زمان طولی درنگ نمود. آن گاه از مسجد بیرون آمد و به سمت نجف اشرف روانه شد. من نیز پشت سر او می رفتم، تا آن که به نزدیک مسجد حنّانه رسیدیم. مرا سرفه گرفت، چنان که نتوانستم خودداری کنم. چون صدای سرفه مرا شنید، متوجّه من گردید و فرمود: آیا تو میرعلّامی؟ عرض کردم: بلی. فرمود: در این جا چه کار داری؟ گفتم: از وقتی که داخل روضه مقدّسه شده اید تا حال، با شما بودم. شما را به حقّ صاحب این قبر قسم می دهم که این ماجرا را که در این شب برای شما اتفاق افتاد از اوّل تا به آخر، به من خبر دهید.

گفت: خبر می دهم به شرط آن که تا زمانی که من زنده ام آن را به کسی نگویی. من هم در این مورد با او عهد و میثاق نمودم. چون مطمئن شد، فرمود: بعضی از مسائل بر من مشکل شد و در آن ها درمانده و در فکر بودم. ناگاه بر دلم افتاد که به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام روم و آن ها را از ایشان پرسم. وقتی که به روضه مقدّسه رسیدم، در بر روی من گشوده شد، چنان که مشاهده نمودی. داخل شدم و به درگاه الهی تضرّع نمودم تا حضرت، جواب مسائل مرا بفرماید. در آن حال، صدایی از قبر مطهّر شنیدم که برو مسجد کوفه و آن ها را از قائم علیه السلام پرس، زیرا که او امام زمان تو است. این بود که آمدم در نزد محراب، و آن ها را از حضرت حجّت علیه السلام پرسیدم و جواب شنیدم و اکنون برمی گردم» (۱).

شنیدن این ماجرا در معرفت انسان نسبت به وصف «علم مصبوب» امام عصر علیه السلام مؤثّر است. بالاتر از آن، دیدن افرادی مانند مقدّس اردبیلی که از جهت علمی موردت.

ص: ۱۷۶

۱- العبقريّ الحسان/ ج ۲/ الياقوت الاحمر/ ص ۶۴، با کمی تصرّف و بازنویسی عبارات.

توجه امام زمانشان قرار گرفته اند، معرفت ما را نسبت به علم امام علیه السلام بالاتر می برد. اما بالاترین معرفت را خود مقدس اردبیلی داشته است که قطره ای از «علم مصبوب» را چشیده و کسانی که شاگرد ایشان بوده اند، این واقعیت را بهتر از دیگران درک کرده اند.

نمونه دوم

در زمره افرادی که مورد عنایت امام زمان علیه السلام قرار گرفته اند، می توان از مرحوم شیخ مرتضی انصاری رحمه الله یاد کرد. ایشان با امتیاز فوق العاده در علم و تقوا، مرجعیت عالم تشیع را در زمان خود به عهده داشتند. مقامشان به جایی رسیده بود که وقتی برایشان مشکل علمی پیش می آمد، گاهی خدمت امام زمان علیه السلام می رسیدند و سؤالات خود را از منبع علم می پرسیدند.

آقا میر سید محمد بهبهانی به دو واسطه از یکی از شاگردان شیخ نقل می کند که گفت:

«در یکی از زیارات مخصوصه که به کربلا مشرف شده بودم، شبی بعد از گذشتن نیمه شب، برای رفتن به حمام از منزل بیرون آمدم. و چون کوچه ها گل بود، چراغی با خود برداشتم. از دور شخصی را شبیه شیخ دیدم. چون قدری نزدیکش رفتم، دیدم شیخ است. در فکر افتادم که شیخ در این موقع شب، آن هم در این گل و لای، با چشم ضعیف به کجا می رود. من برای این که مبادا کسی در کمین او باشد، آهسته پشت سر او روانه شدم، تا بر در خانه ای مخروبه ایستاد، و زیارت جامعه را با حالت توجه خاصی خوانده و سپس داخل آن منزل گردید. من دیگر چیزی نمی دیدم، ولی صدای شیخ را می شنیدم که گویا با کسی تکلم می کند. پس به حمام رفتم و بعد به حرم مطهر مشرف گشتم، و شیخ را در آن مکان شریف دیدم.

بعد از پایان این مسافرت، در نجف اشرف خدمت شیخ رسیدم و قضیه آن شب را معروض داشتم. ابتدا شیخ منکر شد، تا پس از اصرار زیاد فرمود: گاهی برای رسیدن خدمت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مأذون می گردم. و به درب آن منزل - که تو آن را پیدا نخواهی کرد- می روم، و زیارت جامعه می خوانم. چنان چه بار دیگر اجازه

رسد، خدمت آن حضرت شرفیاب می شوم و مطالب لازمه را از آن سرور می پرسم. سپس شیخ فرمود: تا زمانی که در قید حیات هستم، این مطلب را پنهان دار، و به کسی اظهار مکن» (۱).

مشاهده زندگی افرادی که در مکتب اهل بیت علیهم السلام تربیت شده اند و علم امام را چشیده اند، باعث می شود که ما نسبت به منبع علمی که آن ها را سیراب کرده است، معرفت بیش تری پیدا کنیم. چون در واقع شاگرد، به نوعی - هرچند بسیار محدود- می تواند معرفت استاد خویش باشد. اگر ما افرادی مثل شیخ مرتضی انصاری را درک کرده بودیم، در معرفت ما نسبت به امام عصر عجل الله تعالی فرجه هم تفاوت ایجاد می شد. البته دانستن کرامات و برخی از احوال ایشان نیز می تواند در این زمینه مؤثر باشد. شناخت بیش تر یک امام شناس واقعی نظیر شیخ انصاری، در شناخت بیش تر خود امام علیه السلام قطعاً مفید است.

گرامتی از مرحوم شیخ انصاری

مرحوم میرزا حبیب الله رشتی از شاگردان برجسته مرحوم شیخ انصاری بود و مسجد و منبر تدریس شیخ در نجف اشرف، پس از ایشان به آن بزرگوار واگذار شد. ایشان از پسر مرحوم حاجی سید علی شوشتری (۲) نقل کرد:

«در وبائی که در نجف حدود سال ۱۲۷۰ هجری قمری واقع گردید، در مرحوم سید، اواسط شب آثار بیماری و با عارض شد. چون حال ایشان را پریشان دیدم و ضعف پیری و عبادت هم مزید بر علت بود، از خوف آن که مبادا تا صبح از دنیا برود و شیخ مؤاخذه فرماید، که چرا اطلاع ندادی؛ فانوس را برای خبر دادن به شیخ روشن کردیم. چون سید متوجه شد، فرمود: چه خیال دارید؟ عرض کردیم: می خواهیم شیخ».

ص: ۱۷۸

۱- زندگانی و شخصیت شیخ انصاری / ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

۲- ایشان از اولاد سید نعمت الله جزائری و مجاور نجف اشرف بودند. در زهد و ورع و تقوا سلمان عصر و مقداد زمان بودند و بر جنازه مرحوم شیخ انصاری اقامه نماز کردند و بعد از وفات شیخ تقریباً یک سال زنده بودند که امور معنوی مردم را اداره می کردند. (العبقری الحسان / ج ۲ / الیاقوت الاحمر / ص ۷۴).

را باخبر کنیم. فرمود: احتیاجی به این کار نیست، شیخ حالا تشریف می آورند، چراغ را خاموش کنید و بنشینید. چون فانوس را خاموش کرده و نشستیم، چیزی نگذشت که صدای حلقه در بلند شد. سید فرمود که شیخ است، در را بگشائید. چون در راه گشودیم، شیخ را در حالی که ملّا احمد همراه ایشان بود، پشت در دیدیم.

شیخ فرمود: حاجّ سید علی چطور هستند؟ عرض کردیم: حالا که مبتلا شده خدا رحم کند، فرمود: ان شاء الله باکی نیست، و داخل گردید. چون سید را مشوّش و مضطرب دید، فرمود: مضطرب نشو، ان شاء الله خوب می شوی. جناب سید فرمود: از کجا می گوئی؟ شیخ اظهار کرد: من از خدا خواسته ام که تو بعد از من زنده بمانی و بر جنازه من نماز بگذاری، گفت که چرا این را خواستی؟ جواب داد: حالا که شده است. آن گاه نشست و قدری سؤال و جواب و شوخی کردند، و شیخ برخاست و رفت. فردای آن روز، شیخ بعد از درس در منبر فرمود: می گویند حاجی سید علی ناخوش است. هر کس از طلباب که مایل است از او عیادت کند، همراه من بیاید. آن گاه از منبر به زیر آمده، با جمعی از طلباب به خانه سید رفت. میرزا حبیب الله فرمود که من هم در آن مجلس بودم و این سخن را از شیخ شنیدم، و لیکن کاری ضروری مانع از همراهی با ایشان شد. راوی گوید که چون شیخ وارد شد، مانند کسی که خبر ندارد، احوال پرسید فرمود. من خواستم عرض کنم: شیخنا! شما که دیشب خود تشریف آوردید و دیدید. ناگاه سید را دیدم که انگشت به دندان گزید و اشاره کرد.

دانستم که بر افشاء آن رضا ندارند، سکوت کردم و بعد هم سید عافیت یافت، و سال ها بعد بر جنازه شیخ نماز کرد. اعلی الله مقامهما» (۱).

گرامتی دیگر از شیخ انصاری

جناب شیخ عبدالرحیم شوشتری - که از شاگردان شیخ مرتضی انصاری بوده - نقل می کند که:

«در حرم سیدالشهدا علیه السلام بودم. مرد و زنی از اعراب بادیه وارد حرم مطهر شدند.»

ص: ۱۷۹

در حالی که کودک فلجی همراهشان بود، به آن حضرت توسل جستند و زیارت نموده بیرون رفتند. من پس از زیارت و نماز به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام مشرف شدم. دیدم آن مرد و زن، کودک علیل خود را آن جا برده و می گویند: «دَخِيلُكَ (۱) باین امیرالمؤمنین علیه السلام»، و پشت ضریح مقدس رفتند. ولی کودک را روبروی ضریح مقدس حضرت عباس علیه السلام گذاشتند، در حالی که قادر بر حرکت نبود. وقتی مشغول خواندن نماز بودم، کودک شفا یافته و حرکت کرد و به اطراف نگاه کرد، اما پدر و مادر خود را ندید. از حرم بیرون رفت. بعد والدین به او ملحق شدند، بدون آن که شفای کودک خود را امر عجیبی شمارند. من حاجتی داشتم که همیشه در مشاهد مشرفه عرض می کردم، ولی اجابت نمی شد. در آن زمان بی تاب شده و با جسارت عرض کردم: یا ابوالفضل! هرگاه اعراب بادیه، نزد شما عزیزترند، و بیش تر از ما طلب علم دینیته حرمت دارند، دیگر من خدمت شما نمی مانم و به اعراب ملحق می شوم.

اما بلافاصله به خود آمده، متوجه شدم که خواسته اعراب به خاطر ضعف ایمان ایشان زود اجابت می شود. لذا از گفته خود عذرخواهی کردم. پس از مراجعت به نجف اشرف، به محض ورود من، خادم مرحوم آقا شیخ مرتضی به ملاقاتم آمد و گفت: «أَجِبْ أَسْتَاذَكَ» (۲).

چون به خدمت ایشان رسیدم، فرمود: دو حاجت داری: یکی این که در نزدیک صحن مقدس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منزلی خریداری نمائی، و دوم این که مگه مشرف شوی. آن گاه مقداری پول به من عطا فرمود که در آن موارد خرج کنم و فرمود: تا من زنده ام، به کسی اظهار مکن. من ابتدا قرض خود را از آن پول پرداخت کردم و بعد از آن خانه خریده و سفر حج نمودم (۳).

افرادی نظیر مقدس اردبیلی و شیخ انصاری، عنایت شدگان خاص امام عصر ارواحنا فداه هستند؛ کسانی که حضرت از آن ها دستگیری فرموده اند. و «علم مصبوب» ت.

ص: ۱۸۰

۱- به شما متوسل شده ام.

۲- یعنی دعوت استاد خود را پاسخ بده.

۳- العبقري الحسان/ ج ۲/ الياقوت الاحمر/ ص ۷۴/ کرامت سوم با اندکی تصرف ادبی در عبارات.

بودن خود را به ایشان چشاندند.

اما باید توجه داشت که برای چشیدن علم امام علیه السلام ضرورت ندارد که انسان حتماً خدمت حضرتش مشرف شود و سؤالات علمی خود را به صورت حضوری پرسد. این تشرف، توفیق بسیار عظیمی است، ولی لزومی ندارد کسی به این درجه برسد تا از علم امام علیه السلام بهره گیرد. بلکه از طریق رجوع به احادیث اهل بیت علیهم السلام و به طور کلی استقامت در طریق ولایت ایشان، می توان از این سرچشمه علم سیراب شد.

برای این که در معرض تابش انوار علم و هدایت امام علیه السلام قرار گیریم، باید وظایف خود را نسبت به ایشان به طور کامل ادا کنیم. از جمله این که نسبت به سخنان ایشان تسلیم باشیم، همه مسائل و مشکلات علمی، فکری و قلبی خود را به امام علیه السلام ارجاع دهیم و در حقیقت همه امور خود را «ردّ به سوی امام»^(۱) کنیم. وقتی که انسان در همه امور، امام علیه السلام را مرجع قرار دهد و نسبت به راهنمایی های ایشان تسلیم گردد، خداوند کریم به لطف عمیم خود، شیرینی علم امام را به او می چشاند. بدین ترتیب، مراجعه او به احادیث اهل بیت علیهم السلام و عمل به آن ها، وسیله چشیدن علم دین از سرچشمه وجود امام علیه السلام می گردد. در این حال نور هدایتی که از کلام امام علیه السلام بر می آید، چراغ راه او گشته، از سرگردانی نجاتش می دهد. همان کلامی که در وصف آن فرموده اند: «كَلَامُكُمْ نُورٌ»^(۲) اگر قلب انسان را منور کند، علم امام علیه السلام برایش شهودی می شود. به این ترتیب بدون تشرف ظاهری خدمت امام عصر ارواحنا فداه و استفاده حضوری عادی از ایشان، می تواند به مرتبه چشیدن علم امام علیه السلام برسد. این چیزی ۲.

ص: ۱۸۱

۱- امام صادق علیه السلام در روایتی جنبه عملی معرفت را تسلیم محض بودن نسبت به امام و همه امور را به سوی ایشان ارجاع دادن، معرفی فرموده اند: ادنی معرفه الامام انه عدل النبی علیه السلام الا درجه النبوه - و وارثه و ان طاعته طاعه الله و طاعه رسول الله و التسليم له فی کل امر و الرد الیه و الاخذ بقوله. بحارالانوار/ ج ۳۶ / ص ۴۰۷. پایین ترین حد معرفت امام علیه السلام این است که ایشان همتای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - مگر در نبوت - و وارث آن حضرت می باشد، و این که اطاعت از امام (در حقیقت) اطاعت از خدا و از رسول خدا است، (و دیگر آن که باید) در هر چیز، تسلیم محض نسبت به امام بود، و (همه امور را) به ایشان ارجاع داد و نظر ایشان را برگرفت.

۲- زیارت جامعه کبیره/ بحارالانوار/ ج ۱۰۲ / ص ۱۳۲.

است که تا انسان راهش را طی نکند و به مقصود نرسد، آن را تصدیق نمی کند.

به هر حال، شناخت علم امام علیه السلام یا معرفت حضرتش به صفت «علم مصبوب» به هر درجه ای برای انسان حاصل شود، شکر قلبی نسبت به آن تفاوت می کند. شکر قلبی، در مورد علم امام علیه السلام، یعنی معتقد بودن به این که حقیقت علم به طور کامل در وجود ایشان یافت می شود.

عمق این اعتقاد و باور قلبی کاملاً اختیاری است، اما به طور کامل، بستگی به عمق معرفت شخص نسبت به علم امام علیه السلام دارد. کسی که فقط نمونه هایی از دستگیری علمی امام علیه السلام را شنیده، اعتقادش به این وصف حجت خدا، معمولاً ضعیف تر از کسی است که اثر این دستگیری را در فرد یا افرادی مشاهده کرده است. این شخص دوم نیز در مقایسه با کسی که خودش مواردی از تجلیات علمی امام علیه السلام را چشیده است، معمولاً باور ضعیف تری دارد.

کسانی مانند مرحوم شیخ انصاری در مقام اعتقاد قلبی خود به امام زمان ارواحنا فداه بهتر و عمیق تر می توانند شکر گزار نعمت علم آن حضرت باشند. از این رو، شکر قلبی این گونه افراد، کامل تر و بهتر از دو گروه قبلی است.

۳- سفینه نجات

اشاره

یکی از مهم ترین اوصاف امام علیه السلام، «کشتی نجات» بودن ایشان است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در معرفی خود و فرزندان گرامیشان فرموده اند:

نَحْنُ... سَفِينُ النَّجَاةِ (۱)

ما... سفینه های نجات هستیم.

کشتی نجات در دریا به دنبال غریق می گردد، تا او را از غرق شدن نجات دهد. امامان ما کشتی نجات هستند؛ یعنی برای نجات کسانی که در حال غرق شدن هستند، می گردند تا آن ها را پیدا کرده، نجات دهند. اگر کسی به ایشان پناه ببرد، از او دستگیری می کنند، اما علاوه بر آن خودشان هم به دنبال کسانی هستند که نیاز به کمک دارند و ۲.

ص: ۱۸۲

دوست دارند به فریاد کسانی برسند که از لحاظ روحی یا جسمی در معرض خطر و غرق شدن می باشند.

این تعبیر در زیارت امام زمان ارواحنا فداه در روز جمعه نقل شده است:

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا سَفِينَةَ النَّجَاهِ (۱)

هر قدر کشتی نجات بودن امام علیه السلام برای انسان روشن تر شود، اعتقاد و باور او به این ویژگی حضرتش بیش تر و قوی تر می گردد. در نتیجه شکر قلبی - که همان معرفت اختیاری است - نسبت به کشتی نجات بودن امام زمان ارواحنا فداه بهتر گزارده می شود. بنابراین مناسب است که به بعضی از موارد که این صفات ائمه علیهم السلام ظهور و بروز بیش تری پیدا کرده، اشاره شود، تا با عمق بخشیدن به معرفت امام علیه السلام بهتر بتوانیم شکر قلبی این نعمت را ادا کنیم.

داستان دعای مشلول

امام حسین علیه السلام می فرمایند: من در خدمت پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام برای طواف خانه خدا رفته بودم. شب بسیار تاریکی بود و نور کمی می تابید. مَطَاف خالی بود و زائران خانه خدا هم خواب بودند. دیدگان مردم به خواب رفته بود. در همین اثناء، پدرم شنیدند که کسی با صدای غمناک و ناراحت از یک دل پُر درد استغاثه می کند، دنبال پناه می گردد و طلب مرحمت می کند. وی اشعاری می خواند که ترجمه آن ها این است:

ای اجابت کننده دعای بیچاره در تاریکی ها؛ ای رفع کننده گرفتاری و بلا و بیماری؛ زائران خانه ات خوابیدند و بیدار شدند؛ آن ها مشغول دعا هستند، اما چشم تو خواب ندارد؛ با بزرگواری و کرم خود از گناه من در گذر؛ ای آن که اهل حرم او را خطاب کرده اند؛ اگر عفو و بخشایش تو گناهکار را در بر نگیرد؛ پس چه کسی به گناهکاران انعام می کند؟

حضرت حسین بن علی علیهما السلام فرمودند: پدرم به من گفتند: یا ابا عبدالله! شنیدی؟

ص: ۱۸۳

۱- بحارالانوار/ ج ۱۰۲ / ص ۲۱۵. در دعای پس از زیارت آل یس نیز به این صفت امام علیه السلام اشاره شده است: «سَفِينَةَ النَّجَاهِ وَ عَلَمَ الْهُدَى» احتجاج طبرسی / ج ۲ / ص ۳۱۸.

صدای گناهکاری را که به گناهِش اقرار کرده و از خدا فریاد خواهی می کند؟ عرض کردم: بلی شنیدم. فرمودند: برو جستجو کن، بلکه او را ببینی. من در تاریکی راه افتادم و در میان افرادی که خواب بودند، رفتم. تا این که وقتی بین رکن (حجرالاسود) و مقام (ابراهیم) رسیدم، به شخصی که ایستاده بود، برخورد کردم. به او گفتم: سلام بر تو، ای بنده اقرار کننده ای که (از خدا) گذشت و مغفرت و پناه می طلبی. تو را به خدا پسر عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اجابت کن. او (که در حال نماز بود) سجده و تشهّد و سلامش را به سرعت به جا آورد، اما سخنی نگفت تا این که با دست به من اشاره کرد که جلوی او حرکت کنم. او را خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بردم. عرض کردم: آن کسی که صدای مناجاتش می آمد، همین است. حضرت به او نظری افکندند و دیدند که جوانی زیبا روی با لباس های پاکیزه است. پرسیدند: از کدام قبیله هستی؟ عرض کرد: عرب هستم. فرمودند: حالت چگونه است و گریه و استغاثه ات برای چیست؟ جوان گفت: حالم حال کسی است که گرفتار عقوق (ناراحتی) پدر شده و به تنگنا افتاده است؛ به مصیبت مبتلا گشته و به غم و اندود دچار شده است، پس دعایش مستجاب نمی شود.

حضرت فرمودند: چرا این طور شدی؟ گفت: من خیلی اهل بازی (قمار) و طرب بودم و در ماه رجب و شعبان نیز به معصیت ادامه می دادم و از خدا نمی ترسیدم. پدر دلسوز و مهربانی داشتم که مرا از بالا و پائین شدن روزگار بر حذر می داشت و از آتش جهنم می ترساند و می گفت: روشنایی و تاریکی و روزها و شب ها و ماه ها و سال ها و نیز فرشتگان بزرگوار، از (این کارهای) تو، به ستوه آمده و فریادشان به هوا بلند است.

اما وقتی پدرم با اصرار مرا نصیحت می کرد، به او نهیب می زدم، او را منع می کردم. به او می پریدم و او را کتک می زدم. تا این که یک روز به خانه آمدم و سراغ پول هایی که پنهان بود رفتم، تا آن ها را بردارم و در کارهای خودم استفاده کنم. ولی پدرم جلوگیری کرد. من هم پدرم را کتک زدم، دستش را پیچاندم، پول ها را گرفتم و دنبال کارم رفتم. همان وقت، پدرم وقتی می خواست از جایش بلند شود، دست روی زانوهایش گذاشت تا بلند شود ولی از شدت درد و ناراحتی نتوانست برخیزد. همان جا شروع به سرودن اشعاری کرد که مضمون قسمتی از آن، این است:

«من همان گونه که مردم از خدا طلب باران می کنند، پسر من را از خدا خواستم. سپس او را تربیت کردم و بهترین غذاها را در کودکی به او دادم تا بزرگ شد. اکنون وقتی می ایستد، سرش به کوهان شتر می رسد. امّا متأسّفانه وقتی به کمال جوانی رسیده است، اموال مرا به زور ستانده، دستم را می پیچاند. (الهی) خدایی که قدرتش بر او غلبه دارد، دستش را بیچاند.»

سپس پدرم به خدا قسم خورد که به سوی کعبه خواهد رفت و از من به خدا شکایت خواهد کرد. او هفته ها روزه گرفت، نمازهای زیادی خواند و دعا کرد. سپس سوار بر مرکبش به سوی خانه خدا روانه شد. بیابان ها را طی کرد و درّه ها و کوه ها را پشت سر گذاشت، تا این که در ایام حجّ اکبر به مکه رسید. به سوی خانه خدا رفت، و طواف و سعی به جا آورد، آن گاه پرده های کعبه را گرفته، از خدای کعبه خواست تا حقّ او را از فرزندش بگیرد و یک طرف بدن او را فلج کند.

جوان گفت: قسم به آن که آسمان را به پا داشته و آب را از زمین بیرون آورده است، به محض پایان یافتن دعای ایشان، آن چه می بینید بر سرم آمد. بعد طرف راست جامه اش را کنار زد، آن طرف بدنش فلج شده بود. سپس اضافه کرد، من از سه سال پیش، از پدرم می خواستم که بیاید همان جا که مرا نفرین کرده، برایم دعا کند تا خدا شفایم دهد. امّا او نمی پذیرفت، تا امسال بر من منت گذاشت و قبول کرد که بیاید. وی را سوار شتری کردم تا بتوانم او را به این جا بیاورم و برای سلامت من دعا کند.

در راه به منطقه ای رسیدیم که پرنده ها آن جا شب پرواز می کردند و به حرکت در می آمدند. یکی از پرنده ها به شتر پدرم نزدیک شد. شتر رم کرد. و ایشان را از بالای درّه به پائین پرتاب کرد، پدرم میان دو سنگ افتاد و از دنیا رفت. او را همان جا دفن کردم. همه امیدم را از دست دادم. از این بدتر، آن که مردم، مرا به کسی که گرفتار نفرین پدرش شده است، می شناسند.

در این جا امیرالمؤمنین علیه السلام به آن جوان فرمودند: فریادرس به سوی تو آمد (أَتَاكَ الْغَوْتُ). می خواهی دعایی به تو بیاموزم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم به من یاد داده و در آن اسم اکبر اعظم عزیز خداست! هر کس آن را بخواند، خدا دعایش را مستجاب می فرماید و آن چه خواسته است، به او عطا می فرماید. ناراحتی او را برطرف

می سازد، گرفتاریش را رفع می کند، غم و نگرانی او را از بین می برد، بیماری اش را شفا می دهد، شکستگی اش را جبران می کند، فقیر را به وسیله این دعا بی نیاز می سازد، قرض هایش را پرداخت می نماید، چشم زخم را برطرف می کند، گناهان را به این دعا می بخشد و عیب ها را به وسیله آن می پوشاند، به وسیله این دعا هر کس را که از شیطانی یا زورگویی بترسد، پناه و اهمّیت می دهد. اگر یک بنده واقعاً مطیع خدا این دعا را بر کوهی بخواند، آن کوه از جای خودش حرکت می کند. یا اگر بر مرده ای بخواند، خدا او را پس از مرگ زنده اش می کند. اگر بر روی آب بخواند، می تواند روی آب قدم بگذارد و حرکت کند، به شرط آن که دچار عجب نشود.

پس ای جوان! تقوای خدا داشته باش، دلم برای تو سوخت. برای این که صدق نیت تو برای خدا روشن شود، نباید این دعا را برای انجام گناه بخوانی و اطمینان در دین و اعتقاد است که باعث مفید واقع شدن این دعا می گردد. پس اگر با خلوص نیت بخوانی، خدا آن را مستجاب می فرماید و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب می بینی که به تو بهشت و اجابت دعا را بشارت می دهد.

امام حسین علیه السلام فرمودند: خوشحالی من از فوائد این دعا، بیش از تر خوشحالی آن جوان از سلامت و سرنوشتش بود... سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: دوات و کاغذی بیاورید و آن چیزی را که من به شما املاء می کنم، بنویسید. سیدالشهدا علیه السلام فرمودند: من این دعا را نوشتم. (۱)

در ادامه روایت آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام به جوان فرمودند: «در پایان دعا، آن چه دوست داری از خدا می خواهی، و حاجت خود را نام میبری و جز با طهارت (وضو یا غسل)، این دعا را نمی خوانی».

سپس فرمودند: شب، این دعا را ده بار بخوان و فردا صبح خبر خوش را برایم بیاور.

سیدالشهدا علیه السلام فرمودند: من آن دعا را نوشتم و جوان نوشته را گرفت و رفت. فردا صبح دیدیم که با سلامت کامل آمد. نوشته در دستش بود. می گفت: «قسم به خدا اینت»

ص: ۱۸۶

۱- دعائی که امیرالمؤمنین علیه السلام انشاء فرمودند، همان دعای مشلول است که مرحوم محدّث قمی در مفاتیح الجنان آن را نقل کرده اند. مشلول به معنای فلج شده است و در پایان دعا آمده: «این دعا مربوط به جوانی که گرفتار گنااهش شده است»

اسم اعظم است، قدم به پروردگار کعبه که دعایم مستجاب شد».

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند، بگو چه شد؟ گفت: همه خوابیده بودند و هوا تاریک بود. این نوشته را روی دستم گرفتم و مکرر این دعا را خواندم. دفعه دوم شنیدم صدایی می گوید: «بس است، خدا را به اسم اعظمش خواندی». سپس خوابیدم. در خواب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که دست مبارکش را بر من کشید و فرمود: از اسم اعظم عظیم خدا محافظت کن که تو در مسیر خوبی هستی. پس با سلامت و عافیت بیدار شدم. خدا جزای خیر به شما بدهد. (۱)

با قدرت دقت و تأمل در این روایت، می توان به برخی از اوصاف امام علیه السلام پی برد. امیرالمؤمنین علیه السلام، «کشتی نجاتی» بودند که خود به دنبال غریق می گشتند. می بینیم که در آن شب تاریک، چگونه به جستجوی آن جوان رفته، از او دستگیری نمودند. به علاوه نقش «طبابت» حضرت روشن می گردد؛ آن هم طیبی که با طب خود به دنبال بیمار می گردد تا او را پیدا کرده، شفا دهد. از طرفی این جوان از همه جا منقطع شده و با حال اضطرار به در خانه خدا آمده و استغاثه کرده است.

ائمہ علیہم السلام «الغوث والرحمة الواسعة» (۲) هستند؛ چون رحمت خدا از طریق ایشان بر خلق جاری می شود. جوان به درگاه خدا استغاثه کرده بود، ولی از آن جا که امیرالمؤمنین علیه السلام «أذن الله» بودند، صدای فریادخواهی او را شنیدند و صفت «غیث الممطر المستکین» بودن خود را به آن جوان چشانند.

۴- داعی الله

نکته بسیار مهم و شایسته توجه، این است که آن شخص فلج، درخواست شفای جسمی نموده بود. امیرالمؤمنین علیه السلام که «یدالله» بودند، می توانستند دستی بر اعضاء فلج او بکشند تا بدنش شفا پیدا کند. ولی از آن جا که ایشان، رحمت واسعه الهی بودند، او را با خدا آشنا کردند و دعائی به او آموختند که مملو از «معارف الهی» است و به ۶.

ص: ۱۸۷

۱- مهج الدعوات / ص ۱۵۱ تا ۱۵۷.

۲- در زیارت آل یس نیز با تعبیر «والغوث والرحمة الواسعة» به امام زمان علیه السلام عرض سلام می نمایم. احتجاج طبرسی /

ج ۲ / ص ۳۱۶.

وسيله آن، جوان را به سوی خدا هدايت فرمودند.

البته رسالت اصلي پيامبر و ائمه عليهم السلام همين است كه به هر مناسبتى مردم را متذكر به خداى متعال كنند و اين نعمت فراموش شده را به ياد آن ها بياورند. خداوند در قرآن، پيامبر صلى الله عليه و آله و سلبم را به همين صفت معرفي کرده است:

(يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ) (۱)

اى پيامبر ما تو را شاهد و بشارت دهنده و بيم دهنده و دعوت كننده به سوى خدا با اجازه او فرستاديم.

از آن جا كه امام عليه السلام، عدل و همتاى پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم مى باشد، همه اين مقامات براى ايشان هم محفوظ است. در اين داستان هم ديديم كه اميرالمؤمنين عليه السلام وقتى وضع آن جوان را ديدند، ابتدا شفائش را به او بشارت دادند و سپس او را به در خانه خدا فرستادند و با اين كار، مهم ترين رسالت خود را به انجام رساندند.

سراسر دعائى مشلول كه حضرت به آن جوان آموزش دادند، اسامى خداى عزوجل است و اگر لطف الهى شامل حال انسان شود، با خواندن آن، معارف بسيار نصيب او مى گردد كه ارزش آن، مهم تر از شفائى دردى است كه انگيزه خواندن دعا شده است. اگر آن جوان مبتلا نبود، هيچ وقت آن طور استغاثه نمى كرد. پس او براى گرفتن شفائى جسمى به در خانه خدا آمده بود و اميرالمؤمنين عليه السلام كه دعوت كننده به سوى خدا بودند، به جاى اين كه به سرعت او را شفا دهند، او را با خداى خود آشنا كردند و نعمت بزرگى به او عطا فرمودند كه به مراتب از شفائى بدنش مهم تر بود. او با خواندن اين دعا، هم لذت انس و مناجات با خدا را احساس كرد و هم صفت «داعياً الى الله» بودن امام عليه السلام را چشيد.

در زيارت جامعه، هنگام سلام دادن به ائمه معصومين عليهم السلام مى گوييم:

السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ. (۲) ۸.

ص: ۱۸۸

۱- احزاب/ ۴۵ و ۴۶.

۲- بحار الانوار/ ج ۱۰۲/ ص ۱۲۸.

ما ایشان را به صفت «داعی الله»^(۱) می خوانیم. ولی معرفت پیدا کردن نسبت به این صفت امام علیه السلام مراتب دارد. با «شنیدن»، «دیدن» و یا «چشیدن»، درجات مختلفی از معرفت این وصف نصیب انسان می شود. در هر درجه باید شکر قلبی مناسب آن را بجای آورد. وظیفه ما این است که برای شناخت اوصاف ائمه علیهم السلام به قرآن کریم و احادیث پیامبر و عترت ایشان علیهم السلام مراجعه کنیم تا بهتر بتوانیم شکرگزار نعمت عظمای این بزرگواران گردیم.

۵- فریاد رس بیچارگان

اشاره

حضرت زین العابدین علیه السلام در صلوات «شعبائیه»، صفات پیامبر و اهل بیت گرامی ایشان علیهم السلام را چنین بیان فرموده اند:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْكَهْفِ الْحَصِينِ وَغِيَاثِ الْمُضْطَرِّ الْمُسْتَكِينِ وَمَلْجَأِ الْهَارِبِينَ وَمُنْجِي الْخَائِفِينَ وَعِصْمَةِ الْمُعْتَصِمِينَ. (۲)

خدایا! بر محمد و آل محمد درود بفرست که ایشان غار محکم و نفوذناپذیر، و فریادرس بیچارگان، و پناهگاه فرارکنندگان، و نجات دهنده افراد ناامن، و حفظ کننده افرادی هستند که به دامان ایشان چنگ می زنند.

طبق معرفی امام سجّاد علیه السلام حجّت حق، کهف حصین یا همان «غار محکم و نفوذناپذیر است». «غار» جای پناه آوردن از شرّ درندگان و خطرات مختلف است؛ خصوصاً غاری که استحکام کافی داشته باشد و بتواند پناه آورندگان را از خطرات مصون بدارد. امام علیه السلام نیز از هرکسی که به ایشان پناه آورد، محافظت می نمایند. در سایه ایشان، افراد می توانند از شرّ خطرات آسوده باشند. بنابراین محلّ پناه آوردن فرارکنندگان (ملجأ الهاربین) هستند.

امام علیه السلام غاری است که هرکس را که به ایشان رجوع نماید، حفظ می کنند؛ بلکه به فریاد هر بیچاره و درمانده ای که از ایشان یاری بخواهد، می رسند و خود به ۸.

ص: ۱۸۹

۱- در زیارت آل یس به امام زمان علیه السلام این طور سلام می دهیم: «السلام علیک یا داعی الله» احتجاج طبرسی / ج ۲ / ص

یاری او می شتابند؛ چرا که ایشان «غوث» (۱) می باشند.

انسان، غوث بودن امام علیه السلام را وقتی می یابد که واقعاً به حال اضطرار افتاده باشد؛ یعنی وجدان کرده باشد که دستش از همه جا کوتاه است. آن گاه می فهمد که تنها امام علیه السلام است که می تواند از او دستگیری کند.

حقیقت «استغاثه» این است که فرد در نهایت سختی، از همه جا قطع امید کرده، در واقع مستأصل و بیچاره و «مضطّر» شده باشد. در این حال فریادخواهی می کند. لازمه اضطرار، انقطاع و بریدن از غیر امام علیه السلام است. دستگیری امام علیه السلام در این حال، منجر به چشیدن صفت «غوث» می گردد. از همین جهت است که فرموده اند: «غیاث المضطّر المستکین». یعنی اگر انسان به حال اضطرار و بیچارگی رسیده باشد، هر زمانی که فریادخواهی از امام علیه السلام کند، اثر دستگیری ایشان را می بیند. (۲)

به نمونه روشنی از این دستگیری اشاره می کنیم:

«شیخ ابراهیم تُرک روضه خوان از اتقیاء و ابرار بود و سال ها پناهنده ناحیه مقدّسه امام زمان علیه السلام (در شهر سامرا) بود و رابطه خاصی با آن حضرت داشت. دائماً به یاد آن بزرگوار بود و به همین دلیل معروف به شیخ ابراهیم صاحب الزّمانی شده بود و می گفت: من هر روز برای حضرت گریه می کنم. در یکی از سفرهای زیارت ثامن الائمه علیه السلام معجزه ای از توّسل به حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه دیده بود.

جناب آقا میرزا هادی خراسانی حائری از ایشان حکایت فرمود که در مراجعت از مشهد مقدّس، یکی از سادات به همراهی من از رشت به سمت ترکستان حرکت می کرد. یک لنگه جوال ابراشیم همراه خود داشت و در کنار رود آرس می رفتیم. راهت.

ص: ۱۹۰

۱- در زیارت آل یس امام زمان علیه السلام خود را «غوث» معرّفی فرموده اند...: و الغوث والرحمه الواسعه... (احتجاج طبرسی / ج ۲ / ص ۳۱۶).

۲- مرحوم مجلسی نقل فرموده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم در عالم رؤیا به شخصی به نام ابوالوفاء فرمودند: ... و أما الحُجَّةُ فاذا بَلَغَ السَّيْفُ مِنْكَ المَدْيَحَ - و أوماً بَيِّدَهُ الى حَلِقِهِ - فاستَغِثْ به فهو يُغِيثُكَ و هو كَهْفٌ و غياثٌ لِمَنْ استَغَاثَ به. بحارالانوار / ج ۹۴ / ص ۳۵ و ۳۶. هر گاه شمشیر به گلویت رسید- و با دست مبارک به گلوی خویش اشاره فرمودند- پس به حضرت مهدی علیه السلام استغاثه کن که او به فریاد می رسد. او برای هر کس که به گناه او برود و به او استغاثه کند، پشت و پناه و فریادرس است.

حرکت در آن چند فرسخ، در خاک روس است.

آن سید، بسته ابریشم را به من وا گذاشت و خود پیاده از طرف خاک ایران راه پیمود. شیخ گفت: من از ممنوعیت ورود ابریشم به خاک روس و این که احتیاج به گمرک و تذکره دارد، غافل بودم. یک مرتبه چهار نفر از مأمورین روس با سلاح از میان درخت ها بیرون آمدند. صیحه زدند: «نگاه دارید». مکاری (۱) ما مرد ترک مؤمنی بود. گفت این آقا آخوند است، چیز گمرکی ندارد، بگذار برویم. یکی از آن کفار با چوب به پای آن بیچاره زد. او نعره ای زد و بر زمین خورد، پایش شکست. پس به سراغ من آمدند و من تنها در بیابان، همسر جوانی همراه داشتم و طفل کوچکی که از مشاهده آن ها می ترسید و فریاد می زد. من گفتم: چه می گوئید و چه می خواهید؟ گفتند: بارها و اسباب ها را باز کن، بینم چه داری. بقیه ها را باز کردم. تک تک لباس ها و خورده ریزه ها حتی اسباب زن ها را یکی یکی نظر می کردند و می گفتند: ابریشم داری؟

من چون دیدم همه قصد این ها ابریشم است، فهمیدم کار سخت است. به کنار رفتم و یقین کردم الآن بر سر لنگه ابریشم سید می آیند و مرا خواهند برد. بر خود نترسیدم، ولی بر همسر جوان و بچه خود، در این بیابان در چنگ این کافران، ترسیدم که چه خواهد شد.

اشک از چشمم سرازیر شد، امیدم از همه جا منقطع شد. قرآن مجید را به دست گرفتم. متوسل به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه شدم و عرضه داشتم: این جا محلی است که جز شما ملجأ و پناهی نیست. به کنار ایستادم و تسلیم شدم.

آن چهار نفر، خودشان همه اثاثیه را زیر و بالا کردند تا رسیدند به لنگه ابریشم، آن را باز کردند. دیدم ابریشم اعلا و خوش رنگی است. آن کافران، کلاف کلاف آن ها را بیرون می کشیدند و نظر می کردند و به یکدیگر نشان می دادند و می گفتند: این چیست؟! و می انداختند. تا آخر نفهمیدند آن همه کلاف هاه ابریشم است، تا آن که از همه گذشتند و کنار رفتند و گفتند: «آخوند بار کن و برو، چیزی نبود».د.

ص: ۱۹۱

۱- مکاری: کسی که چارپایان را کرایه می دهد.

من اسباب ها را بستم. دیدم نمی توانم بار کنم. سراغ مکاری آمدم. دیدم پایش خیلی ورم کرده است، آن قدر ورم کرده که بیچاره نزدیک به مرگ رسیده است. او را صدا کردم: برخیز. گفت: پایم شکسته، الآن می میرم. فریاد زد، بگو «یا صاحب الزمان» و برخیز، و هم چنان اشکم جاری و سرازیر بود. گفت: محال است، نمی توانم برخیزم. دست او را گرفتم و گفتم: بگو یا صاحب الزمان!؛ برخاست.

مأمورین به ما نظر می کردند که چه می کنیم. آن مکاری بیچاره، خرده خرده پا بر زمین گذاشت و راه افتاد، ولی مثل مشک پُر از هوا بود تا آن که بارها را بار گذاشتیم.

چند قدمی راه رفتیم. پای او که مثل مشکی بود که آن را باد کرده بودند، هوای آن بیرون رفت. پرسیدم: پایت چگونه است؟ نشان داد که ابداً نشانه ای از شکستگی نداشت و در کمال صحت و سلامت و آسودگی راه را طی کردیم و آن مکاری اعتقاد عجیبی به حقیر پیدا نمود.

بعد از دو ساعتی، از خاک روس بیرون شدیم. ایرانیان ما را دیدند، خیلی تعجب کردند که چگونه ابریشم را از آن راه آورده بودیم، گفتند: اگر شما را می گرفتند، ده سال زندان داشت و فلان مقدار باید جریمه می دادید».^(۱)

این داستان، مربوط به فردی است که ارتباط عمیق روحی با امام زمانش داشته و در سختی ها به عنوان نقطه امید و پناهگاه و فریادرس جز ایشان را نمی خوانده است. کسی که هر روز به یاد مولای غریب خود می گرید، انقطاع کامل به سوی امامش دارد و در گرفتاری ها سراغ کسی جز ایشان نمی رود.

اما باید توجه داشت که این انقطاع - قطع تعلق از غیر خدا و اهل بیت علیهم السلام - فقط در حال اضطرار و بیچارگی نیست، بلکه اگر شخص به مقام و منزلت امام عصر ارواحنا فداه در عالم هستی و آگاهی داشته باشد، به همان حال «انقطاع» نائل می گردد؛ بدون آن که به گرفتاری و سختی محسوس مبتلا شود؛ زیرا انسان همواره نیازمند به نظر عنایت امام زمان خود علیه السلام است، نه تنها در حالت خاصی که خود، احساس اضطرار می کند.

با توجه به آن چه در فصل اول همین بخش مطرح شد، می توان گفت که اگر کسی درب.

ص: ۱۹۲

حال عافیت و سلامت و امتیّت به سر می برد، جز به عنایت و توجّه امام زمان ارواحنا فداه نیست و اسباب عادی و معمولی، به اذن و خواست ایشان اثر می گذارند. بنابراین انسان با معرفت، به وجود امکانات عادی و فراهم بودن وسایل عادی زندگی، دل خوش نمی کند و امیدی نمی بندد؛ چوب خوب می داند که اگر لطف و اراده امام علیه السلام نباشد، در یک لحظه تمام آن اسباب و امکانات از بین رفته، او به اضطرار و بیچارگی می افتد.

از این رو، همه توجّه و امید او به دستگیری و عنایت مولا و سرور او عجل الله تعالی فرجه است و به هیچ چیز جز آن حضرت اتکاء و اعتماد نمی کند. چنین کسی در حال عافیت، همان حال انقطاعی را دارد که شخص مضطرّ و بیچاره در مصیبت و گرفتاری دارد و با همان سوز دل به درگاه امامش استغاثه می کند. چیزی که این حال را در او به وجود می آورد، اعتقاد عمیق و مؤثر او به جایگاه و منزلت امام عصر ارواحنا فداه در عالم هستی است. هرچه این عقیده راسخ تر و وجدانی تر باشد، انقطاع از غیر امام علیه السلام در او قوی تر و شدیدتر می گردد.

بنابراین توسّل به امام عصر ارواحنا فداه، اختصاص به حال درماندگی و از کار افتادن اسباب و وسایل عادی و طبیعی ندارد، بلکه انسان در هر حال باید امیدش به دستگیری امام زمانش باشد و توجّه کند که دستگیری ایشان از افراد لازم نیست که همیشه به صورت مشهود یا از طریق تشرفّ به حضور ایشان باشد. بلکه دوستداران حضرت، با اندکی توجّه می توانند دست عنایت امام زمانشان را در حوادث عادی و معمولی زندگی خود مشاهده کنند.

این عنایت - به خصوص در بعد روحی و معنوی - بسیار روشن است. مسیری که بدون خواست انسان جلوی پایش گذاشته می شود، مربّی خوب، کتاب مناسب و مجلس درس یا محیط خانوادگی مساعدی که زمینه تربیت دینی صحیح را برای انسان فراهم می کنند، همه این ها از مصادیق دستگیری روحی و فکری امام زمان ارواحنا فداه است که دوستان و ارادتمندانش را هیچ گاه فراموش نمی کند و همواره در حال رسیدگی به ایشان است. آن بزرگوار، خود در توقیع مبارک به مرحوم شیخ مفید، فرمودند:

إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ. (۱)

ما، در توجّه و رسیدگی به شما از چیزی فروگذار نمی کنیم و یاد شما را از خاطر نمی بریم، و اگر غیر از این بود، قطعاً در زندگی به سختی می افتادید، و دشمنان، شما را از ریشه نابود می کردند.

پس باید توجّه و عنایت و دستگیری امام زمان ارواحنا فداه را در همه لحظات زندگی مادی و معنوی خود ببینیم و از این امر غفلت نکنیم و برای حصول یقین به این صفت حضرت منتظر باشیم که معجزه ای از طریق تشرّفی به محضر ایشان مشاهده کنیم. اگر بینا باشیم، معجزات ایشان را در سراسر زندگی می بینیم.

چه بسیار بوده اند افرادی که بر مبنای علل و عوامل عادی، نمی بایست در مسیر معرفت و ارادت به امام عصر ارواحنا فداه قرار می گرفتند، ولی با یک پیشامد خاص، مسیر زندگی آن ها متحوّل شده است.

اکثر افراد بدون این که خودشان متوجّه شوند، به مسیر صحیح اعتقادی هدایت می شوند. این ها همگی به برکت توجّه و دستگیری آن امام غایب از دیدگان ماست که غیبتش مانع لطف و عنایتش نمی گردد. چنین عنایاتی همواره وجود دارد، اما گاهی خداوند متعال، به لطف فراوان خود، نمونه هایی از دستگیری های آشکار امام زمان علیه السلام را به کسانی می چشاند تا دیگران هم با شنیدن شرح حال آن ها، معرفتشان نسبت به حضرتش فزونی می یابد.

شاهد این مطلب، همین داستان شیخ ابراهیم صاحب الزّمانی است که با اعتقاد راسخ خود بر سر آن مُکاری- در حالی که پایش شکسته بود و قادر بر حرکت نبود- فریاد زد که: بگو یا صاحب الزّمان و برخیز؛ یعنی اطمینان داشت که با نام حضرت و به عنایت ایشان، درد او برطرف می شود و همین طور هم شد. کسی که یقین دارد امام زمانش، «غیاث المضطرّ المستکین» است، با قاطعیّت به او متوسّل می شود و اطمینان به دستگیری او هم دارد. ۵.

ص: ۱۹۴

این اطمینان، برخاسته از ایمان و اعتقاد به احادیث اهل بیت علیهم السلام در معرّفی اوصاف خودشان است. هرچه این ایمان قوی تر باشد، معرفت شخص نسبت به امامش عمیق تر خواهد بود. همین اعتقاد و یقین سبب می شود تا معرفت انسان به امام زمانش از حدّ شنیدن، به دیدن آثار و چشیدن برسد.

تشرّف مرحوم آیه الله حاج سید ابوالحسن اصفهانی

نمونه اعتقاد و یقین والا نسبت به حضرت بقیّه الله ارواحنا فداه داستانی است که مرحوم آقای میرجهانی(۱) از حضرت آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی مرجع تقلید شیعیان در نجف اشرف نقل کرده اند که خود شاهد قضیه بوده اند و بدون واسطه، داستان را نقل کرده اند:

«روزی ما، در منزل مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی نشسته بودیم. بسیاری از آقایان دیگر هم بودند. آسید ابوالقاسم اصفهانی مترجم عروه الوثقی، شیخ محمّد کاظم شیرازی، دامادهای مرحوم سید ابوالحسن (سید میرباد کوبه ای و آسید جواد اشکوری) نیز حضور داشتند. در آن هنگام یک پستیچی آمد و یک پاکت نامه به دست مرحوم آسید ابوالحسن داد.

ایشان نامه را باز کردند و داخل آن دو ورقه بود. یکی از آن ها نامه ای بود که نویسنده آن درباره اعتقاد شیعه به حضرت مهدی علیه السلام از مرحوم سید، دلیل و استدلال خواسته بود.

مرحوم سید، نامه را خواندند و خندیدند. سپس آن نامه را با صدای بلند خواندند. نامه از طرف بحرالعلوم(۲) یمنی بود که از سادات حسنی و از علمای شیخیه(۳) بود. در اینت.

ص: ۱۹۵

۱- مرحوم میرجهانی، خود از دانشمندان بزرگ شیعه و از ارادتمندان خاصّ حضرت بقیّه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف بودند که پس از گذراندن عمری در خدمتگزاری به آستان اهل بیت علیهم السلام، در شهر خود- اصفهان- دیده از دنیا فرو بستند، و در کنار مقبره مرحوم علامه مجلسی به خاک سپرده شدند.

۲- وی غیر از مرحوم آیه الله العظمی سید مهدی بحرالعلوم است که از علمای بزرگ شیعه بودند.

۳- علمای شیخیه تابع شیخ احمد احسائی بودند. او اعتقاداتی بر خلاف ضروریات شیعه داشت. تفصیل عقاید شیخیه و انحرافات آن ها در رساله «هدیه النمله الی مرجع الملّه» نوشته مرحوم میرزا محمدرضا همدانی- از دانشمندان شیعه و شاگرد مرحوم میرزای شیرازی- بیان شده است. نویسنده، این رساله را به امر استادش میرزای شیرازی نوشته است.

نامه، بحرالعلوم یمنی دلیلی برای وجود امام زمان علیه السلام درخواست کرده بود. مرحوم آسید ابوالحسن همان وقت جواب نامه او را نوشتند و در ضمن نوشتند: «شما به نجف مشرف شوید تا من امام زمان را به شما نشان دهم». نامه را مهر کردند و به دامادشان آسید جواد اشکوری دادند و فرمودند: «ببر و در پست بپرداز».

دو ماه از این قضیه گذشت. شبی بعد از این که مرحوم آسید ابوالحسن در صحن امیرالمؤمنین علیه السلام نماز مغرب و عشاء را خواندند، یکی از شیوخ عرب به نام عبدالصاحب آمد و به ایشان گفت: بحرالعلوم یمنی به نجف آمده است، در محله و شراق، در فلان جا منزل کرده است. مرحوم آسید ابوالحسن فرمودند: باید همین حالا به دیدنش برویم.

ایشان همراه با عده ای از علما برای دیدن بحرالعلوم حرکت کردند. دامادهایشان و پسرشان مرحوم آسید علی هم همراهشان بود. ما هم رفتیم. بالأخره وقتی رسیدیم و تعارف به عمل آمد، بحرالعلوم یمنی شروع به صحبت در آن زمینه کرد. مرحوم آسید ابوالحسن فرمود: الآن وقت صحبت کردن نیست، چون من مستعجل هستم و کار دارم. فردا شب برای شام به منزل ما بیاید تا آن جا با هم صحبت کنیم.

سپس مرحوم سید برخاستند و همه با هم به منزل بازگشتیم. فردا شب بحرالعلوم با پسرش سید ابراهیم به منزل مرحوم آسید ابوالحسن آمدند. پس از صرف شام، مرحوم سید خادمشان را صدا زدند و فرمودند: مشهدی حسین چراغ را روشن کن. می خواهیم بیرون برویم. مشهدی حسین چراغ را روشن کرده، آورد. در این هنگام مرحوم آسید ابوالحسن و بحرالعلوم و فرزندش سید ابراهیم و مشهدی حسین آماده بیرون رفتن شدند. ما هم می خواستیم همراهشان برویم، اما مرحوم سید فرمودند: نه هیچ کدامتان نیاید. هر چهار نفر آن ها بیرون رفتند. و چون تا برگشتن آن ها زمان زیادی گذشت، ما آن شب نفهمیدیم که کجا رفتند.

فردا صبح از سید ابراهیم پسر بحرالعلوم یمنی سؤال کردیم: دیشب کجا رفتید؟ سید ابراهیم خندید و با خوشحالی گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ اسْتَبَيْرْنَا بِبَرَكَهِ الْإِمَامِ السَّيِّدِ أَبِي الْحَسَنِ» (۱). به برکت امام (۲) سید ابوالحسن، شیعه شدیم. گفتم: کجا رفتید؟ گفت: «رُحْنَا بِالْوَادِي مَقَامِ الْحُجَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام» به وادی السَّلام به مقام حَجَّتِ علیه السلام رفتیم. وقتی به حصار مقام رسیدیم، سید ابوالحسن چراغ را از خادمشان گرفتند و گفتند: این جا بنشین تا ما برگردیم. مشهدی حسین همان جا نشست و ما سه نفر وارد مقام شدیم.

وقتی در فضای مقام داخل شدیم، سید چراغ را زمین گذاشتند و کنار چاه رفتند و وضو گرفتند و داخل مقام شدند. و ما در بیرون مقام قدم می زدیم. سپس سید ابوالحسن مشغول نماز شدند. پدرم چون معتقد به مذهب شیعه نبود، لبخند می زد و می خندید. ناگهان صدای صحبت کردن بلند شد. پدرم با تعجب به من گفتم: کسی این جا نبوده است. آقا با چه کسی صحبت می کند؟ دو سه دقیقه صدای صحبت ها را می شنیدیم، تشخیص نمی دادیم که صحبت درباره چیست. هیچ یک از مطالب مشخص نبود.

ناگهان سید صدا زد: بحرالعلوم! داخل شو. پدرم داخل شد. من هم خواستم به داخل مقام بروم، اما سید فرمود: نه، تو نیا. باز به قدر چهار پنج دقیقه صدای صحبت می شنیدم، اما صحبت ها را تشخیص نمی دادم.

ناگهان یک نوری که از آفتاب روشن تر بود، در مقام «حَجَّت» تابش کرد، و صیحه پدرم به صدای عجیبی بلند شد. یک صیحه زد و صدایش خاموش شد. سید ابوالحسن مرا صدا زد: سید ابراهیم! بیا پدرت حالش به هم خورده است، آب به صورتش بزن و شانه هایش را بمال تا به حال بیاید. آب به صورت پدرم زدم و شانه هایش را مالیدم.

پدرم چشم هایش را باز کرد و بنا کرد با صدای بلند گریه کردن، و بی اختیار از جا بلند شد و روی قدم های سید ابوالحسن افتاد و پاهای سید را می بوسید و دور سید طوافد.

ص: ۱۹۷

۱- مستبصر شدن به معنای بینا شدن پس از کوری است و به کسی گفته می شود که از گمراهی خارج شده و به مذهب شیعه درآمده است.

۲- عرب ها به مراجع تقلید، امام می گویند.

می کرد و می گفت: یابن رسول الله، یابن رسول الله، یابن رسول الله! التوبه، التوبه، التوبه! طریقه مذهب را به من تعلیم بده، من توبه کردم.

سپس آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی، مذهب شیعه را به او تعلیم دادند و او شیعه شد و من هم شیعه شدم.

به هر حال، این قضیه گذشت و بحرالعلوم هم به یمن برگشت. چهار ماه بعد، زوّار یمنی به نجف آمدند و بحرالعلوم نامه ای توسط زوّار به حضرت سید فرستاده بود و از سید تشکر و قدردانی کرده بود: «از برکت عنایت و هدایت شما تاکنون دو هزار و اندی از مقلّدین من، شیعه دوازده امامی شده اند.»

(بعد مرحوم میر جهانی فرمود): مردم باید به این مطلب اهمّیت بدهند که اگر انسان حقیقتاً خلوص پیدا کرد، امام زمان ارواحنا فداه به فریاد می رسد. ما خالص نیستیم. حبّ دنیا نمی گذارد ما کاری بکنیم»^(۱).

منظور از نقل این داستان، توجّه دادن به اعتقاد شدید مرحوم آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی به امام زمان علیه السلام بود. باید توجّه کنیم که اعتقاد، چه اندازه مؤثر است. شیعه باید چنین اعتقادی به امام زمان ارواحنا فداه داشته باشد، تا توفیق چشیدن اوصاف امام به او عطا شود.

هر مرتبه ای از معرفت که نصیب شخص شد، باید با اعتقاد و تسلیم در برابر آن، آماده رسیدن به مرتبه بالاتری از معرفت گردد. هر قدر اعتقاد در مراحل پایین قوی تر شود، شخص می تواند امیدوار باشد که مراتب بعدی هم به او عنایت گردد تا بتواند اثر اوصاف امام را در دیگران ببیند و یا حتی مورد فضل بیش تری قرار گرفته، وصف امام علیه السلام را بچشد. در قضیه یاد شده دیدیم که اعتقاد مرحوم آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی چگونه باعث شد که امام عصر ارواحنا فداه حاجت ایشان را برآورد و به این وسیله حجّت را بر مخالفان آشکار سازد.

البته باید توجّه داشت که هر کسی نمی تواند به خود جرأت چنین کاری را بدهد؛ یعنی به خودش یا دیگران از طرف امام زمان علیه السلام وعده هایی بدهد و آن گاه از ایشان ۲.

ص: ۱۹۸

انتظار داشته باشد که حتماً طبق وعده های او عمل کنند. این گونه حالات در انسان به طور مصنوعی ایجاد نمی شود، بلکه باید شخص با عمل به وظایف دینی خود، آن قدر نزد امام زمانش آبرو کسب کند و آن قدر پیش ایشان عزیز و محترم گردد که اگر در شرایطی قرار گرفت که چنین تقاضایی از حضرتش کرده، دست ردّ به سینه اش نخورد.

اما کسانی که خودشان می دانند رابطه صمیمانه و خالصانه ای با امام عصر علیه السلام ندارند و آن قدر در اداء تکالیف دینی خود کوتاهی کرده اند که در مقابل حجّت خدا، احساس خجالت می کنند، نباید خودشان را با امثال مرحوم آیه الله سیّد ابوالحسن اصفهانی قیاس کنند و چنان انتظاراتی از امام زمان علیه السلام داشته باشند. بله، اگر کسی بین خود و خدا احساس می کند که آن چه شایسته است در ارتباط با امام علیه السلام و دوستان ایشان انجام داده و در پیشگاه خداوند، خود را بی آبرو نمی بیند، از چنین فردی، آن گونه توقّعات بعید نیست.

هم چنین از این قضیه می آموزیم که توسّیل به امام زمان عجل الله تعالی فرجه، نباید فقط در گرفتاری های مادی و ناراحتی های جسمی باشد، بلکه امور معنوی و نیازهای روحی انسان مهم تر است. باید در این گونه امور هم متوسّیل به حضرتش شویم، تا بتوانیم مسیر هدایت را به سلامت طی کنیم و از دام های شیطان که برای فریب انسان ها گسترده است، رهایی یابیم. این جاست که باید اهمیت پناه بردن به امام علیه السلام را قدری مورد تأمل قرار دهیم.

۶- پناه از شیطان

یکی از مهم ترین شئون امام علیه السلام که تأمین کننده اساسی ترین نیاز ما به ایشان است، ملجأ و پناه بودن امام علیه السلام برای انسان در برابر خطراتی است که او را در مسیر هدایت، تهدید می کند.

لغزشگاه های مختلف و متعدّدی برای انسان در طریق بندگی پروردگار وجود دارد که بسیاری از آن ها برای او ناشناخته و فریبنده است؛ یعنی به سادگی برای او قابل تشخیص و پرهیز نیستند. انسان بدون آن که خودش بفهمد و بخواهد، در معرض

سقوط و انحراف قرار می گیرد. چه بسا در مواردی گمان کند که تقریبی به سوی پروردگارش پیدا می کند، ولی در همان حال، گرفتار تسویل و فریب شیطان باشد. اصولاً شناخت شیاطین و راه های فریب دادن آن ها در مسیر هدایت انسان، لازمه سلوک و طی طریق بندگی خداست.

یکی از کمالاتی که خداوند در امام علیه السلام به عنوان مربی بشر در مسیر هدایت قرار داده، شناخت شیطان و راه های فریب دادن او و نیز توانایی نجات انسان ها از دام اوست. هر کس به این حقیقت آگاه شو، مطمئن ترین پناهگاه برای حفظ شدن از شر شیاطین را یافته، که باید با التجاء به ائمه علیهم السلام خود را از انواع و اقسام خطرات در این مسیر نجات دهد. این است که استعاذه (پناه آوردن) به امام علیه السلام یکی از مهم ترین وظایف انسان نسبت به ایشان است. شناخت امام علیه السلام به این وصف (پناه از شیطان) گاهی مؤثر در استعاذه به ایشان می باشد.

برای آشنایی با این صفت امام علیه السلام به قسمت هایی از وصیت امیرمؤمنان علیه السلام به کمیل بن زیاد- که جزء تربیت شدگان خاص حضرت بوده اند- مراجعه می کنیم که در این خصوص دستورالعمل های مهمی به او داده اند.

سعید بن زید نقل می کند که کمیل بن زیاد را دیدم و از او در مورد فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدم. کمیل به من گفت: آیا می خواهی آن وصیت و سفارشی که امیرالمؤمنین علیه السلام یک روز به من فرمودند، به تو باز گویم که برای تو، از دنیا و هر آن چه در آن است، بهتر است؟ گفتم: بلی. او گفت: روزی حضرت، به من وصیت فرمودند که:

يَا كَمِيلَ بْنَ زِيَادٍ سَمِّ كُلَّ يَوْمٍ بِاسْمِ اللَّهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، وَاذْكُرْنَا وَ سَمِّ بِأَسْمَائِنَا وَصَلِّ عَلَيْنَا وَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ بِنَا، وَادْرَأْ بِذَلِكَ عَن نَفْسِكَ وَ مَا تَحَوُّهُ عَنَّا يُتُّكَ، تُكْفَى شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

ای کمیل بن زیاد! هر روز نام خدا و «لا حول و لا قوه الا بالله» را بر زبان جاری ساز، و بر خدا توکل کن، و ما را یاد کن و ما را به اسم نام ببر و بر ما

درود بفرست، و به واسطه ما به خدا پناه آور، و به این وسیله (آفات را) از خود و آن چه مورد توجه توست، دفع کن تا ان شاء الله از شر آن روز در امان باشی.

در قدم اول باید دانست که در هر روز شروری توجه خود انسان و چیزهایی که به نحوی مورد عنایت اوست، می باشد که باید از آن ها به خدای متعال پناه برد. سفارش امیرمؤمنان علیه السلام به کمیل این است که به واسطه اهل بیت علیهم السلام به خدا پناهانده شود؛ در واقع با پناه آوردن به ایشان خود را در پناه پروردگار متعال قرار دهد.

پناهانده شدن کار کسی است که با اتکاء به توان و تدبیر خود، توانایی رویارویی با خطرات را ندارد و لذا باید به قدرتی برتر از خود پناه آورد تا بتواند با بزرگ ترین دشمن خدا و خود- شیطان لعین- به مقابله برخیزد. بر همین اساس راه استعاذه از وساوس شیطانی این است که با پناه آوردن به وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، به قدرت خدادادی ایشان خود را از شرور مقدرات حفظ کند.

يا كَمِيلُ إِذَا وَسَّسَ الشَّيْطَانُ فِي صَدْرِكَ فَقُلْ: أَعُوذُ بِاللَّهِ الْقَوِيِّ مِنَ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ وَأَعُوذُ بِمُحَمَّدٍ الرَّضِيِّ مِنْ شَرِّ مَا قُدِّرَ وَقُضِيَ وَأَعُوذُ بِإِلَهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ... تُكْفِي مَوْوَنَهُ ابْلِيسَ وَالشَّيَاطِينَ مَعَهُ، وَ لَوْ أَنَّهُمْ كُلَّهُمْ أَبَالِسَهُ مِثْلَهُ.

ای کمیل! هنگامی که شیطان در دل تو را وسوسه می کند، بگو: از (شر) شیطان گمراه به خدای توانا پناه می برم، و از شر قضا و قدر به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که مورد خشنودی (خدا) است پناه می برم، و از شر تمام جن و انس به معبود همه مردم (خدا) پناه می آورم... در این صورت از خطر کارهای ابلیس و شیاطینی که با او هستند حفظ می شوی، هر چند همه آن ها شیطان هایی مانند خود او باشند.

در هر روز و هر ساعت ممکن است اموری برای انسان مقدر شده باشد که واقع شدنش به ضرر او باشد؛ چون به دین و سعادت اخروی او لطمه می زند. معمولاً خود شخص از شروری که متوجه او می باشد، بی خبر است و لذا با نیروی عقل و دوراندیشی

خود نمی تواند از شرّ آن ها در امان بماند؛ پس چاره ای جز پناه آوردن به کهف حصین الهی - پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام - ندارد. خداوند ایشان را ملجأ و معاذ بندگان قرار داده است.

يَا كَمِيلُ إِنَّ لَهُمْ خُدَعًا وَ شَقَاشِقَ وَ زَخَارِفَ وَ وَسَاوِسَ وَ خِيَلَاءَ، عَلَي كُلِّ أَحَدٍ قَدَرٌ مَنَزَلَتِهِ فِي الطَّاعَةِ وَ الْمَعْصِيَةِ، فَبِحَسَبِ ذَلِكَ يَسْتَوْلُونَ عَلَيْهِ بِالْغَلْبَةِ.

ای کمیل! همانا شیاطین نسبت به هر کس، متناسب منزلتشان در انجام طاعات و ارتکاب معاصی، خدعه ها و فریب ها و ظاهرسازی ها و وسوسه ها و خودستایی دارند. و بر هر کس متناسب با همان منزلت غلبه می کنند.

وسوسه های شیاطین برای هر کس متناسب با منزلت ایمانی اوست. اگر به جمع آوری مال دنیا علاقه مند باشد، با ایجاد علاقه به پول فریبش می دهند. اگر به حفظ موقعیت خود نزد دیگران دل بسته است، با زیبا جلوه دادن آن مقام فریبش می دهند. اگر اهل معنویت و بندگی خداست، با بزرگ نمایاندن عبادتش او را به عجب و خودستایی گرفتار می کنند و اهل هر عبادتی باشد، از همان راه برای زمین زدنش وارد می شوند. چه بسا انسان از وجود شیاطین و میزان دشمنی آن ها با خود غافل شود، لذا امیرمؤمنان علیه السلام به کمیل تذکر داده اند:

يَا كَمِيلُ لَا عَدُوَّ أَعَدَى مِنْهُمْ وَ لَا ضَارًّا أَضُرُّ بِكَ مِنْهُمْ أُمَّيَّتُهُمْ أَنْ تَكُونَ مَعَهُمْ غَدًا إِذَا اجْتَنُّوا فِي الْعَذَابِ الْإِلِيمِ.

ای کمیل هیچ دشمنی دشمن تر از آنان و هیچ ضرر زننده ای، پُر ضررتر از آنان برای تو نیست. آرزوی آن ها این است که تو فردا (قیامت) وقتی که در عذاب دردناک به زانو درآمده اند، همراهشان باشی.

چون این ها خطر بزرگی در راه هدایت انسان به شمار می آیند، خداوند از سر لطف به بندگان، پناهگاه هایی قرار داده تا آن ها را از خطرات شیاطین مصون و محفوظ بدارد. این پناهگاه ها چنانند که بندگان خدا باید به نام او و به نام پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم به آن ها پناهنده شوند تا مورد لطف و عنایت پروردگار خود قرار گیرند و در غیر این

صورت مورد خشم او واقع شده، به دام شیاطین گرفتار می آیند.

يَا كَمِيلُ سَيَخْطُ اللَّهُ تَعَالَى مُحِيطٌ بِمَنْ لَمْ يَحْتَرِزْ مِنْهُمْ بِاسْمِهِ وَبِنَبِيِّهِ وَجَمِيعِ عَزَائِمِهِ وَعُوْذِهِ جَلَّ وَعَزَّ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَي نَبِيِّهِ وَآلِهِ وَ
سَلَّمَ.

ای کمیل! هرکس از شیاطین، به نام خدا و پیامبرش و همه آن چه (خدا) برای پناه آوردن قرار داده، پرهیز نکند، مشمول ناخشودی خدای متعال می باشد.

روشن است که پناه آوردن به امام علیه السلام نیز در حکم پناهنده شدن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و همان آثار و برکات را در بر دارد. ائمه علیهم السلام انواع فریب های شیطانی را می شناسند و هشدارهایی که در این خصوص داده اند، یکی از ثمرات ملجأ بودن ایشان برای دوستانشان است. مولا امیرالمؤمنین علیه السلام برای کمیل راه هایی را که شیاطین برای گمراه کردن انسان طی می کنند، به این ترتیب توصیف فرموده اند:

الف- نیرنگ مستقیم و بی واسطه: در قدم اول خودشان وارد میدان خدعه و نیرنگ می شوند و به طور مستقیم و رو در رو سعی در فریب دادن انسان دارند. در این روش از خود او برای گمراه کردنش بهره نمی برند، امّا اگر کسی در مقابل ایشان مقاومت کند، راه مؤثرتری را پیش می گیرند.

ب- فریب دادن انسان به وسیله خودش: شیاطین با توجه به نفوذی که در دل انسان ها دارند و قدرت فوق بشری که خدا به آن ها داده است، می توانند از خود انسان واسطه ای برای فریب دادن خودش به وجود آورند و در واقع از او علیه خودش سوء استفاده کنند. واسطه هایی که در فرمایش امیرمؤمنان معرفی شده اند، از این قرار هستند:

۱) زیبا جلوه دادن امیال و شهوات نفسانی: شهوات و امیال نامشروعی که برآوردن آن ها انسان را به هلاکت می اندازد، بر اثر فریب کاری های شیطانی برای انسان موجه و مقبول جلوه می کند. مثلاً شهوت جنسی حرام با القائات نادرست و فلسفه بافی های غلط شیطان تحت عنوان، «عشق پاک و عقیف!» مقدّس و محبوب شمرده می شود. (۱)۲.

ص: ۲۰۳

۲) برآوردن خواسته‌ها و آرزوهای انسان: شیاطین چنان قدرتی دارند که زمینه را برای رسیدن انسان به آرزوهایش فراهم کنند تا از این طریق، او را به طریّ مسیر معصیت تشویق و دلگرم نمایند. گاهی شرایطی فراهم می‌شود که زمینه ساز انجام گناهانی می‌شود و انسان بی‌خبر از کید و مکر شیطان، جور شدن زمینه‌ها را به حساب خواست خدا می‌گذارد؛ غافل از این که همه آن شرایط را دشمن خدا برایش هموار ساخته است تا او را از مسیر صحیح خارج گرداند.

۳) آسان کردن انجام گناهان: یکی از کارهای زشت شیطان «تسویل» است. یعنی انجام معصیت را برای انسان ساده و آسان می‌گرداند؛ به طوری که گناه کردن برایش هیچ گونه سختی پیدا نمی‌کند.

۴) به فراموشی انداختن انسان: یاد خداوند و مرگ و در نظر داشتن موقف حساب در پیشگاه الهی، عوامل مؤثری برای حفظ انسان در مسیر طاعت و بندگی خدا هستند و کسی که از این گونه امور غافل باشد، به راحتی تن به انجام گناه می‌دهد. از خطرناک‌ترین حربه‌های شیطان این است که انسان را نسبت به این مسائل به فراموشی می‌اندازد و لذا مانعی در راه انحراف شخص وجود نخواهد داشت.

۵) امر به منکر و نهی از معروف: از جمله القائنات شیطان در دل انسان این است که به کار زشت فرمان می‌دهد و از عمل پسندیده، نهی می‌کند. این حقیقت را هر کس می‌تواند وجدان کند که در بعضی شرایط خاص، یک عامل درونی او را به ارتکاب گناه دعوت می‌کند یا از انجام طاعت باز می‌دارد.

۶) ایجاد حُسن ظنّ به خداوند: انسان عاقل با وجود تلاش همه جانبه‌ای که در طاعت و بندگی خداوند انجام می‌دهد، هرگز به اعمال خود اتکاء نمی‌کند و پس از همه کوشش‌ها امیدش به حسن ظنّ خود نسبت به پروردگار است تا با فضل خویش با او رفتار نماید و از نقائص و ناخالصی‌های اعمالش درگذرد. بنابراین بالاترین سرمایه یک مؤمن بعد از اجتهاد و سخت کوشی در انجام عبادات، گمان خوب داشتن به خداوند است که این خود، برترین عبادت قلبی او به شمار می‌آید. شیطان رجیم از سر مکر و حيله همین تنها مایه دلخوشی را هدف قرار می‌دهد تا با تحریف آن از

مسیر صحیح، انسان را به خودش مغرور نماید و او را از جدیت داشتن در انجام طاعات سست کند و کاری کند که امید به خداوند به جای آن که مشوق انسان به بندگی باشد، جرأت او را در ارتکاب معاصی بیش تر گرداند.

این موارد از روش های اضلال شیطان، همگی در عبارات ذیل جمع شده است:

يَا كُمَيْلُ إِنَّهُمْ يَخْدَعُونَكَ بِأَنْفُسِهِمْ. فَإِذَا لَمْ تُجِبْهُمْ مَكْرُوا بِحِكِّكَ وَبِنَفْسِكَ بِتَحْسِينِهِمْ إِلَيْكَ شَهَوَاتِكَ وَإِعْطَائِكَ أَمَانِيَّتِكَ وَإِرَادَتِكَ، وَ يُسَوِّلُونَ لَكَ وَ يُنْسُونَكَ وَ يَنْهَوْنَكَ وَ يَأْمُرُونَكَ وَ يُحْسِنُونَ طَنُوكَ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، حَتَّى تَرْجُوهُ فَتَغْتَرَّ بِذَلِكَ فَتَعْصِيَهُ وَ جَزَاءُ الْعَاصِي لَطْفِي.

ای کمیل! شیاطین ابتدا خودشان تو را فریب می دهند. و اگر پاسخ مساعد از تو نگیرند، تو را به وسیله خودت فریب می دهند. به این صورت که امیال و خواسته های تو را برایت زیبا جلوه می دهند و آرزوها و خواسته ات را برآورده می سازند، و (انجام کارهای زشت را) برای تو آسان می کنند و (واقعیات را) از یاد تو می برند. و تو را امر (به ارتکاب بدی ها) و نهی (از انجام خوبی ها) می کنند. و آن قدر تو را نسبت به خدای عزوجل خوش گمان می کنند، تا این که بیش از اندازه به او امیدوار شوی، و به خاطر امید زیاد، به خود مغرور شده و به گناه بیفتی، در حالی که کیفر گناهکار، آتش است.

۷) وعده دادن از جانب خداوند: یکی از مرموزترین حيله های شیطان، وعده هایی است که از طرف خدای متعال به انسان گناهکار می دهد. مثلاً برای آن که بدون دغدغه و عذاب وجدان مرتکب گناه بشود، به او چنین وانمود می کند که چون خداوند کریم بزرگوار است، به خاطر گناهی از آن قبیل بر او سخت نخواهد گرفت.

یا این که چون زائر قبر حضرت سیدالشهدا علیه السلام می باشد، هر گناهی که مرتکب شود به او ضرر نمی رساند. یا این که چون در غم مصیبت اهل بیت علیهم السلام اشک ریخته است، دیگر نباید ترسی از انجام گناه داشته باشد. شیطان این گونه وعده ها را از جانب خدای متعال می دهد تا ترس انسان را از عدل خداوند بریزد. انسان مؤمن با این که هم خداوند را کریم می داند و هم معتقد است که زیارت مقبول امام حسین علیه السلام، گناهانش را پاک

می کند و هم گریه بر مصائب اهل بیت علیهم السلام را در صورت فقدان موانع، آمرزنده گناهایش می داند؛ اما به شرایط خود خیلی امیدوار نیست و همواره نگران است که نکند مشمول کرم الهی واقع نشود، یا این که زیارتش پذیرفته نباشد و یا مانعی در راه پاک شدنش از گناهان وجود داشته باشد؛ پس هیچ گاه فریب وعده های شیطان را نمی خورد و خود را از حيله و مکر او مصون نمی داند.

يَا كَمِيلُ إِنَّ إِبْلِيسَ لَا يَعُدُّ عَنْ نَفْسِهِ، وَ إِنَّمَا يَعُدُّ عَنْ رَبِّهِ، لِيَحْمِلَهُمْ عَلَى مَعْصِيَتِهِ فَيَوْرُطَهُمْ.

ای کمیل! همانا ابلیس از جانب خودش وعده نمی دهد. بلکه از طرف پروردگارش وعده می دهد (وعده خود را از جانب خدا وانمود می کند)، تا این که (انسان ها را) به گناه کشانده و آن ها را به هلاکت برساند.

يَا كَمِيلُ إِنَّهُ يَأْتِي لَكَ بِالْطُّفِ كَيْدِهِ، فَيَأْمُرُكَ بِمَا يَعْلَمُ أَنَّكَ قَدْ أَلْفَتَهُ مِنْ طَاعَةٍ لَا تَدْعُهَا، فَتَحْسَبُ أَنَّ ذَلِكَ مَلَكٌ كَرِيمٌ، إِنَّمَا هُوَ شَيْطَانٌ رَجِيمٌ. فَإِذَا سَكَنْتَ إِلَيْهِ وَ اطْمَأْنَنْتَ، حَمَلَكَ عَلَى الْعِظَائِمِ الْمُهْلِكَةِ الَّتِي لَا نَجَاةَ مَعَهَا.

ای کمیل! شیطان بسیار ظریف و ماهرانه تو را فریب می دهد: تو را به عمل خوبی فرمان می دهد که به انجام آن عادت کرده ای و از انجام آن فروگذار نمی کنی، به طوری که تو می پنداری فرشته بزرگواری به سراغ تو آمده، در حالی که او یک شیطان رانده شده است. آن گاه وقتی به او اطمینان کردی و نسبت به او خیالت آسوده شد (دیگر نگران فریب شیطان نبودی!)، در آن زمان تو را به ورطه های خطرناک تباهی می اندازد که راه نجاتی از آن ها پیدا نمی کنی.

۸) دعوت به انجام عبادت به عنوان مقدمه ارتکاب معصیت: این روش از همه حيله های قبلی ظریف تر و مخفیانه تر است؛ زیرا شیطان معمولاً به انجام طاعت فرمان نمی دهد و همیشه به سوی معصیت دعوت می کند. اما گاهی برای فریب دادن یک فرد با ایمان از این حربه خطرناک استفاده می کند. چون می بیند که او به انجام

بعضی عبادات مقیّد است و با آن ها اُنس گرفته، از طریق تشویق به همان عبادات وارد می شود تا اعتماد فرد را به خود جلب نماید.

او هم از همه جا بی خبر به دلیل عادت و اُنسی که به آن عبادت خاص پیدا کرده و نمی تواند آن را ترک کند، به فرمان شیطان مشغول به عبادت می شود! اما خودش متوجه نیست که دستور این کار از جانب رانده شده در گاه الهی صادر شده است، بلکه آن را از القائنات فرشتگان مقرب خداوند می شمارد!

او نمی داند که شیطان انجام این کار خوب را مقدمه ای برای سقوط او در وادی یک گناه مُهلک قرار داده است و لذا با خوشحالی تمام و طیب خاطر به اداء آن طاعت می پردازد. پس از مدّتی که به خود می آید، متوجه می شود که کار از کار گذشته و او مرتکب گناهی شده است که هرگز فکر ارتکاب آن را نمی کرد. به عنوان مثال یک مرد مؤمن که علاقه وافری به تبلیغ دین و خدمتگزاری به ساحت مقدّس حضرت ولی عصر علیه السلام دارد، پس از مدّتی که به انجام کار تبلیغی و هدایت کردن دیگران اُنس می گیرد، برای نجات دادن یک زن جوان نامحرم و تصحیح عقاید او دست به کار می شود و این اقدام خود را یک مأموریت الهی می پندارد که فرشته ای کریم آن را به دل او انداخته است! غافل از این که خود شیطان این فکر را به او القاء نموده تا از این طریق او را به گناهی گرفتار سازد که هرگز از راه دیگر نمی توانست او را به آن گناه مبتلا گرداند.

او چون علاقه شدیدی به کار دستگیری از افراد سست ایمان داشته است، هیچ گاه در محیط های فاسد قدم نمی گذاشته تا این که کاری ضدّ اخلاقی مرتکب شود. شیطان نقشه ای می ریزد که همین جوان پاک با نیت خیر، وارد میدانی می شود که در آن حریف شهوت و نفس اماره خود نیست و لذا پس از مدّتی خودش را می بازد و به گناه مهلک گرفتار می گردد.

اشتباه او در این بود که صرفاً به خاطر علاقه و بدون محاسبات عقلی و شرعی لازم، وارد چنین میدان خطرناکی شد. درست است که انسان باید به انجام طاعات علاقه مند شود و از آن لذّت ببرد و عادت کردن به کارهای خوب هیچ گونه قُبّحی ندارد؛ اما این

خطر وجود دارد که در مواردی انسان صرفاً به خاطر علاقه اش - و نه برای خدا و با نیت خالصانه - به سوی آن عبادت خاص برود.

شیطان از همین علاقه فرد، سوء استفاده می کند و اخلاص در عبادت را از او می گیرد. لذا او بدون آن که خودش متوجه شود، در دام شیطان گرفتار می گردد.

مثال دیگر: جوانی خوش آواز با نیت خالص به کار مدّاحی و نوحه خوانی در مجالس عزا و مصیبت اهل بیت علیهم السلام آغاز می کند. کم کم به این عبادت بزرگ - که اگر خالصانه انجام شود، بسیار ارزشمند است - خو می گیرد و به آن عادت می کند؛ به طوری که نخواندن در یک مجلس برایش سخت می شود! خطر درست از همین جا شروع می شود؛ چون او به انجام عبادتی چنان انس گرفته که ترک آن برایش مشکل است، لذا شیطان از همین طریق وارد می شود. آرام آرام اخلاص در نیت را از او می گیرد و او هم غافل از مکر شیطان به تصوّر این که گرم کردن مجلس امام حسین علیه السلام به هر قیمتی و از هر راهی صحیح است، به خودنمایی و نشان دادن هنر خویش در مدّاحی می افتد. دیگران هم با تعریف و تحسین، خود او را بیش تر به اشتباه می اندازند و او همه این کارها را به خیال عرض ارادت و نوکری در دستگاه سیدالشّهدا علیه السلام انجام می دهد!

ممکن است کار این جوان به جایی برسد که به نیت تأثیرگذاری بیش تر در دل های مردم به آوازه خوانی همراه با موسیقی و ارکستر کشیده شود و این مقدمه ای شود برای آن که کم کم به وادی خوانندگی و اجرای برنامه های مبتذل تحت عنوان خدمت فرهنگی! کشیده شود. بعد از گذشت مدّتی مشاهده می شود که این جوان با اخلاص که در ابتدا از مدّاحی قصدی جز خدمتگزاری به آستان مقدّس سیدالشّهدا علیه السلام نداشت، به یک خواننده لآبالی تبدیل شده که برای کسب شهرت و پول از انجام هیچ گناهی کوتاهی نمی ورزد!

شیطان هرگز نمی تواند از غیر مسیر عبادت - همان عبادتی که به انجامش خو گرفته بود - آن مؤمن پاک را به این ابتذال بکشاند. این چیزی است که امیرمؤمنان علیه السلام به «کید لطیف شیطان» از آن نام برده اند. هر کس ممکن است مشمول این کید لطیف

قرار گیرد و از طریق عبادتی که به آن انس گرفته است، به فریب شیطان مبتلا گردد.

این فریب اختصاص به مؤمنانی دارد که اهل عبادت هستند. باید مراقب باشند که هیچ عبادتی را صرفاً به دلیل علاقه و میل قلبی انجام ندهند و همیشه اخلاص خود را در اعمال عبادی حفظ نمایند. هر کس در هر رتبه ای از ایمان باید خودش را در معرض انواع انحرافات و گناهان بداند و نسبت به هیچ معصیتی احساس مصونیت و معصومیت نکند. ما هیچ کدام بیش از حضرت یوسف صدیق نمی توانیم از خود مطمئن باشیم. ایشان با همه وجود اقرار کردند که:

(و ما أَبْرِيْ نَفْسِيْ اِنْشِ النَّفْسَ لَأَمَّارَةً بِالسُّوْءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي) (۱)

و من خود را تبرئه نمی کنم چرا که هر آینه نفس به بدی زیاد فرمان می دهد مگر آن که خدایم به من رحم کند.

اگر خدا به انسان رحم نکند، هر گونه لغزشی برای او امکان پذیر است. بنابراین هیچ گاه نباید بر خود تکیه کند و همیشه باید از مکر شیطان و ضعف خود در مقابله با نیرنگ های او بترسد. برای مصون ماندن از کید شیطان (به خصوص کید لطیف او) باید به ملجأ و پناهی که خدای متعال قرار داده، متشبث شود تا در وقت لازم که خودش متوجه مکر شیطان نیست، با دستگیری و عنایت اهل بیت علیهم السلام، خطر را تشخیص دهد و با لطف ایشان از سقوط در مهلکه نجات یابد. البته عمل کردن کامل به احکام شرع لازمه تشبث به امامان علیهم السلام در حفظ شدن از خطر شیطان است.

يا كَمِيْلُ اِنَّ لَهٗ فِخَاخًا يَنْصِبُهَا، فَاحْذَرِ اَنْ يُّوَقِعَكَ فِيْهَا.

ای کمیل! همانا شیطان تله هایی دارد که آن ها را (بر سر راه افراد) قرار می دهد. پس مواظب باش که تو را در آن نیندازد.

يا كَمِيْلُ اِنَّ الْاَرْضَ مَمْلُوَّةٌ مِنْ فِخَاخِهِمْ. فَلَنْ يَنْجُوَ مِنْهَا اِلَّا مَنْ تَشَبَّثَ بِهَا. وَ قَدْ اَعْلَمَكَ اللهُ اِنَّهٗ لَنْ يَنْجُوَ مِنْهَا اِلَّا عِبَادَةُ و عِبَادَةُ
اولیائنا. (۲)

ای کمیل! همانا زمین از تله های شیاطین پر است. تنها کسانی از آن ها نجات ۴.

ص: ۲۰۹

۱- یوسف / ۵۳.

۲- بحار الانوار / ج ۷۷ / ص ۲۶۸ تا ۲۷۴.

پیدا می کنند که به ما متشَبِّث شوند (بچسبند) و خداوند تو را آگاه فرموده که از آن تله ها فقط بندگانش نجات پیدا می کنند، که بندگان او اهل ولایت ما (اهل بیت علیهم السلام) هستند.

همان طور که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند، تنها راه محفوظ ماندن از خطرات شیطان، تشبُّث به اهل بیت علیهم السلام است. تشبُّث یعنی چسبیدن. وقتی انسان در همه امور خود را به ایشان بچسباند و در هیچ موردی از ایشان فاصله نگیرد، آن وقت می تواند اطمینان یابد که در دام شیطان نمی افتد. ولی اگر چنین نکند- هرچند که مقید به انجام طاعات الهی و اهل عبادت باشد- مصون ماندنش از شرّ شیطان تضمین نشده است. بلکه همان طاعت ها و عبادت ها، ممکن است وسیله ای در دست شیطان شوند که نیرنگ خود را از طریق آن ها اعمال کند.

کسی که در دام شیطان افتاده، چه بسا گمان کند که کار خوب انجام می دهد و به خدا تقرب می جوید، اما در واقع اسیر شیطان باشد و پیوسته از خدا دور شود. پس انسان روی اعمال خوب و عبادت هایش هم نمی تواند حساب کند و به دلیل انجام دادن آن ها خود را مصون از شرّ شیاطین بداند؛ چون ممکن است این عبادات را هم به دستور شیطان انجام دهد؛ در حالی که به خیال خودش گمان کند که از فرشته الهی فرمان می برد.

این است که استعاذه به اهل بیت علیهم السلام- که باب استعاذه به خداوند سبحان است - تنها راه تأمین سلامت انسان از آفات و خطراتی است که بر اثر اغوای شیطان، تهدیدش می کند.

این که امام علیه السلام، چگونه متشَبِّثین به خود را حفظ می نماید، امری است وجدانی که هرکسی آن را بچشد، معرفتش به امام علیه السلام- از جهت این وصف خاص- عمیق تر و بیش تر می شود.

البته دانستن و اعتقاد به این که امام علیه السلام چنین دستگیری هایی از خطر شیاطین می کنند، آن معرفت اولیه را در انسان ایجاد می کند، تا زمینه ساز مراتب بالاتر شود. بنابراین سفارش هایی نظیر آن چه امیرالمؤمنین ارواحنا فداه به کمیل فرمودند، می تواند تأثیر بسزایی در بالا بردن درجه انسان در معرفت امام علیه السلام داشته باشد.

هر قدر اعتقاد انسان به شأن پناه دهندگی امام علیه السلام قوی تر باشد، تشبث او به ایشان بیش تر و کامل تر می گردد و در دل و عمل به سفارش های شرح و احکام نورانی دین مقیدتر می گردد. در غیر این صورت نسبت به این شأن امام علیه السلام، کفران نعمت کرده است.

۷- شاهد خدا بر خلق

خدای متعال در قرآن پیامبرش را این گونه معرفی فرموده است:

(يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا)^(۱)

(ای پیامبر) ما تو راه گواه (بر خلق) و بشارت دهنده و بیم دهنده و دعوت کننده به سوی خدا به اجازه اش و چراغی روشنایی بخش فرستادیم.

در این آیه، خدای عزوجل، پیامبرش را به عنوان «شاهد» معرفی کرده است. چون به فرمایش حضرت صادق علیه السلام، امام علیه السلام، عدل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، باید این وصف را برای ایشان هم قائل شویم و بدانیم که امام علیه السلام هم شاهد بر امت هستند. این وصف برای ائمه علیهم السلام در آیات دیگر قرآن ذکر شده است:

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا)^(۲)

و این چنین شما را امت وسط قرار دادیم، تا شما بر مردم شاهد باشید و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر شما شاهد باشد.

در این آیه، چند نکته باید روشن شود:

اول این که منظور از «امت» چه کسانی می باشند؟ آیا همه مسلمانان، مخاطب این آیه هستند؟ با مراجعه به روایات اهل بیت علیهم السلام می بینیم که مراد از امت، مردم و یا همه مسلمانان نیستند. بلکه منظور، گروه خاصی هستند که همان ائمه علیهم السلام^۳.

ص: ۲۱۱

۱- احزاب / ۴۵ و ۴۶.

۲- بقره / ۱۴۳.

می باشند. خداوند در آیه دیگری از قرآن، این امت را معرّفی فرموده است: (۱)

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ (۲)

شما بهترین امتی بوده اید که برای مردم آشکار شده اید، در حالی که امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان دارید.

امر به معروف و نهی از منکر یک وظیفه عمومی است، ولی در این آیه، سخن از عده خاصی است که خدای تعالی آن ها را به طور مطلق برای تصدّی این منصب معرّفی کرده است. اهل بیت علیهم السلام این عده خاص را معرّفی فرموده اند:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ...» يَعْنِي الْأُمَّةَ الَّتِي وَجَبَتْ لَهَا دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُمْ الْأُمَّةُ الْوُسطَى... (۳)

امام صادق علیه السلام فرمودند: منظور از امت در این آیه، امتی هستند که دعای ابراهیم علیه السلام (که از خدا درخواست امامت کرد) در حق ایشان مستجاب شده... و ایشان امت وسط هستند.

نکته دوم این است که منظور از «وسط» بودن این امت چیست؟ خود آیه نشان می دهد که ائمه علیهم السلام بر مردم، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر ائمه علیهم السلام گواه هستند. بنابراین ائمه علیهم السلام، امت وسط بین مردم و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشند.

عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا نَا عَنِي بِقَوْلِهِ: «لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَيَّ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً» فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شَاهِدٌ عَلَيْنَا، وَنَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَحُجَّتُهُ فِي أَرْضِهِ، وَنَحْنُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا). (۴) ۹.

ص: ۲۱۲

۱- البته باید توجه داشت که تعریف معنای «امت» به وسیله آیه دیگری از قرآن، باید با توجه به کلام معصوم علیه السلام- نه صرفاً مبتنی بر برداشت شخصی- صورت پذیرد.

۲- آل عمران / ۱۱۰.

۳- تفسیر عیاشی / ج ۱ / ص ۱۹۵.

۴- تفسیر کنز الدقائق / ج ۲ / ص ۱۷۹.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدای متعال با گفتار خود (لتکونوا...) تنها ما را قصد فرمود. پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گواه بر ما است، و ما گواهان خدا بر آفریدگانش و حجت او در زمینش هستیم. و ما هستیم آنان که خدای تعالی درباره آن‌ها فرمود: «و کذلک جعلناکم امةً وسطاً».

نکته سوم این که وصف شاهد که به امام علیه السلام نسبت داده شده، به چه معناست؟ و چه اثری در اعتقادات ایجاد می نماید؟

وقتی کسی را شاهد بر امری می دانیم، در حقیقت عقیده داریم که او بر آن امر، ناظر و از آن، آگاه است. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام از احوال مردم آگاهی دارند و اعمال آن‌ها را می بینند.

(و قُلِ اَعْمَلُوا فَنَسِيرَى اللّٰهُ عَمَلِكُمْ و رَسُوْلُهُ و الْمُؤْمِنُوْنَ) (۱)

و (ای پیامبر) بگو عمل کنید که خدا و رسولش و مؤمنان، عمل شما را می بینند.

در این آیه، وصف شاهد و شهید بودن پیامبر و اهل بیت علیهم السلام با تعبیر «دیدن اعمال» بیان شده است. برای روشن شدن مطلب، به تفسیر اهل بیت علیهم السلام ذیل این آیه شریفه مراجعه می نمایم:

عن محمد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام قال: سئل عن الأعمال. هل تُعرض على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟ فقال: ما فيه شك. أرايت قول الله عز وجل «و قل اعملوا...». قال «لله شهداء في أرضه». (۲)

محمد بن مسلم گفت: از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام سؤال شد: آیا اعمال بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرضه می شود؟ فرمودند: در آن شکی نیست. آیا این قول خدای عزوجل را ندیده ای که: عمل کنید... (تا آخر آیه) حضرت فرمودند: خدا روی زمین خود شاهدانی دارد.

خداوند، پیامبر و اهل بیت علیهم السلام را شاهدان خود بر روی زمین قرار داده است. آن‌ها ۱.

ص: ۲۱۳

۱- برائت/ ۱۰۵.

۲- تفسیر کنز الدقائق/ ج ۵/ ص ۵۳۴/ ح ۱.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و «مؤمنون» هستند. منظور خداوند از «مؤمنون» چیست؟ راوی می گوید:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى «وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ». قَالَ: إِيَّانَا عَنِّي. (۱)

نزد امام صادق علیه السلام بودم، پس نظر ایشان را درباره آیه «و قل اعملوا...» پرسیدم. امام علیه السلام فرمودند: (خداوند) فقط ما را قصد کرده است. (۲)

بنابراین در این آیه شریفه، منظور از مؤمنون، ائمه علیهم السلام هستند. در روایت دیگری، امام صادق علیه السلام در پاسخ به همین سؤال فرموده اند:

هُمُ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. (۳)

ایشان ائمه علیهم السلام هستند.

پس همان طور که خدای عزوجل اعمال بندگان را می بیند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام نیز ناظر بر آن ها هستند. اثر اخلاقی این باور و اعتقاد قلبی، توجه انسان به نظارت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامش بر اعمال او است و مسلماً در پیشگاه ایشان، بسیاری از اعمال انسان، احتیاج به تجدیدنظر خواهد داشت.

در کتاب گران سنگ و سائل الشیعه، روایاتی در این باب نقل شده است که توجه به عنوان باب نیز مفید است: «بَابُ وُجُوبِ الْحَيْدَرِ مِنْ عَرَضِ الْعَمَلِ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» (۴) باب لزوم ترس و نگرانی از عرضه شدن اعمال به پیشگاه خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام. نظارت پیامبر و اهل بیت علیهم السلام بر اعمال بندگان، از طرفی آن ها را مراقب و نگران رفتارشان می سازد و از طرف دیگر، سبب می شود که ایشان پیروان خود را در انجام کارهای نیک و استغفار از گناهان یاری فرمایند. حضرت باقرالعلوم علیه السلام می فرماید: ۶.

ص: ۲۱۴

۱- بصائر الدرجات / جزء ۹ / باب ۵ / ح ۱.

۲- «عنی» به معنی «قصد» است. و مقدم شدن «ایانا» بر آن، دلالت بر حصر می کند.

۳- بصائر الدرجات / جزء ۹ / باب ۵ / ح ۱۱.

۴- وسائل الشیعه / ج ۱۱ / ص ۳۸۶.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ فِي نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ؛ إِنَّ مَقَامِي بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ، وَإِنْ مُفَارَقَتِي آيَاكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ. فقام إليه جابر بن عبد الله الانصاري وقال: يا رسول الله أَمَا مَقَامُكَ بَيْنَ أَظْهُرِنَا فَهُوَ خَيْرٌ لَنَا، فَكَيْفَ يَكُونُ مُفَارَقَتُكَ آيَانَا خَيْرًا لَنَا؟ فقال: أَمَا مَقَامِي بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ، لِأَنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يَقُولُ: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ (١)... فَاَمَّا مُفَارَقَتِي آيَاكُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ، لِأَنَّ أَعْمَالَكُمْ تُعْرَضُ عَلَيَّ كُلَّ اثْنَيْنِ وَخَمِيسٍ، فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنٍ، حَمِدْتُ اللَّهَ عَلَيْهِ، وَمَا كَانَ مِنْ سَيِّئٍ اسْتَغْفَرْتُ لَكُمْ. (٢)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان جمعی از اصحاب خود فرمودند: بودن من در میان شما، برای شما خیر است، و جدایی من از شما هم برایتان خیر است. جابر بن عبدالله انصاری از ایشان پرسید: ای رسول خدا، بودن شما در میان ما که البته برای ما خیر است. ولی چگونه جدایی شما از ما، برای ما خیر می شود؟ حضرت فرمودند: اما بودن من در میان شما برای شما خیر است، چون خدای عزوجل فرمود: «تا وقتی تو در میان آن ها هستی خدا ایشان را عذاب نمی کند»... و اما جدایی من از شما برایتان خیر است، چون در هر دوشنبه و پنجشنبه اعمال شما بر من عرضه می شود. آن گاه برای کارهای خوب شما خدا را سپاس می گویم و برای کارهای بد شما (از خدا) طلب مغفرت می کنم.

عذاب های عمومی - آن گونه که بر امت های پیشین نازل می شد - هیچ کدام بر امت اسلام نازل نشد؛ چرا که خدای متعال به پیامبر خود صلی الله علیه و آله و سلم وعده داده بود که تا وقتی ایشان میان امت هستند، آن ها را عذاب نکند.

نکته دیگر این روایت، تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است بر این که دو روز از هفته، اعمال بندگان را رسیدگی می فرمایند و از آن جایی که ائمه علیهم السلام عدل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند، این خصوصیت درباره ایشان هم صادق است. در سیره و گفتار ائمه علیهم السلام نیز، ۴.

ص: ۲۱۵

۱- انفال / ۳۳.

۲- تفسیر کنز الدقائق / ج ۵ / ص ۳۳۴.

به طور مکرر، آگاهی ایشان از اعمال بندگان دیده می شود.

یکی از یاران امام صادق علیه السلام به نام «داود بن کثیر رقی» نقل می کند که: نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم، ایشان بدون آن که من سخنی بگویم، به من فرمود:

يا داود لقد عُرِضَتْ عَلَيَّ أَعْمَالُكُمْ يَوْمَ الْخَمِيسِ، فَرَأَيْتُ فِيمَا عُرِضَ عَلَيَّ مِنْ عَمَلِكَ صِلَتَكَ لِابْنِ عَمِّكَ، فَلَانَ، فَسَيَّرَنِي ذَلِكَ. إِنِّي عَلِمْتُ أَنَّ صِلَتَكَ لَهُ أَسْرَعُ لِفَنَاءِ عُمَرِهِ وَقَطْعِ أَجَلِهِ. (۱)

ای داود! روز پنج شنبه اعمال شما بر من عرضه شد. پس در آن چه به من عرضه شده بود، دیدم که تو به پسر عمویت - فلانی - رسیدگی کرده ای. این کار، مرا خوشحال کرد. من اطمینان دارم که رسیدگی تو، به او، سبب می شود که عمر او با سرعت بیش تری به پایان برسد و مهلتش ناتمام بماند. (عمر طبیعی نکند)

داود گفت: من پسر عمویی داشتم که ناصبی خبیث و دشمن اهل بیت علیهم السلام بود. شنیدم که خود و خانواده اش در سختی زندگی می کنند. پس قبل از این که به مکه بروم، برایش پولی فرستادم. وقتی به مدینه برگشتم، امام صادق علیه السلام این خبر را به من دادند.

امام صادق علیه السلام این گونه از اعمال شیعیان خود آگاه بودند. بدین ترتیب، داود بن کثیر رقی، شاهد بودن امام زمانش را نسبت به اعمال خود چشید و به بیان دیگر امام علیه السلام را به وصف «شاهد» شناخت.

مسئلاً عمق معرفت او با کسی که این داستان را می شنود، بسیار تفاوت دارد و قطعاً این اختلاف در عمق معرفت، در اعتقاد او هم مؤثر است. احتمالاً داود تا آخر عمر، در کوچکترین عمل خویش، همواره امام صادق علیه السلام را شاهد و گواه می دید و سعی می کرد که همه اعمالش مورد رضای ایشان باشد.

ولی کسانی که توفیق چشیدن این وصف امامشان را نیافته اند، با مطالعه سیره ائمه پیشین علیه السلام و روایات ایشان، می توانند از راه شنیدن، معرفت غیابی نسبت به شاهد بودن امام زمان خویش پیدا کنند و همواره خود را در حضور او بدانند و معتقد ۵.

ص: ۲۱۶

باشند که امام علیه السلام نه تنها روزهای دوشنبه و پنجشنبه، بلکه همیشه و در هر شب و روز، شاهد بر اعمال او هستند. در این زمینه، به داستانی درباره امام رضا علیه السلام توجه می‌کنیم:

عبدالله بن ابان، روغن فروشی بود که مدتی خدمت امام رضا علیه السلام مجاور شده بود. او یک بار که به محضر ایشان شرفیاب شد، عرض کرد: برای خود و خانواده ام از شما التماس دعا دارم.

فقال: أَوْ لَسْتُ أَفْعَلُ؟! إِنَّ أَعْمَالَكُمْ لَتَعَرَّضُ عَلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ.

حضرت علیه السلام فرمودند: آیا من این کار را نمی‌کنم؟ (فکر می‌کنی من شما را دعا نمی‌کنم؟! همانا اعمال شما در هر روز و شب بر من عرضه می‌شود. عبدالله گفت: پذیرفتن این مطلب برای من سنگین آمد.

فقال لي: أما تقرأ كتاب الله عز وجل: «وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسِيرَى اللَّهِ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ» (۱).

قال: هُوَ وَ اللَّهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام.

حضرت فرمودند: آیا در کتاب خدای عزوجل نمی‌خوانی: «و بگو عمل کنید که خدا و رسولش و مؤمنان عمل شما را می‌بینند». فرمودند: قسم به خدا منظور از «مؤمنان»، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

عبدالله بن ابان، با وجود این که مدتی مجاور امام علیه السلام بوده، ولی هنوز ایشان را به این وصفشان نشناخته بود. از این رو، وقتی حضرت برای او توضیح می‌دهند که من هر روز و شب اعمال شما را دیده، برایتان اعمال می‌کنم، تعجب کرد و پذیرش مطلب برایش سنگین آمد. امام علیه السلام ناچار برای او از قرآن دلیل آوردند و سپس یکی از مصادیق «مؤمنون» را که «امیرمؤمنان» علیه السلام است، معرفی فرمودند.

ناگفته نماند که احادیث مربوط به عرضه اعمال بر پیامبر و ائمه علیهم السلام که بعضی دو روز در هفته و بعضی هر صبح و شام را معین کرده‌اند، با یکدیگر تعارضی ندارند؛ ۵.

ص: ۲۱۷

چون هر دو صورت آن امکان پذیر است و پذیرفتن یک گروه از روایات، مانع از قبول دسته دیگر نیست. احتمال دارد که نحوه عرضه اعمال در این دو صورت، با یکدیگر متفاوت باشد.

علاوه بر این، طبق احادیث، اعمال بندگان بر همه اهل بیت علیهم السلام عرضه می شود. عمل «عبدالله بن ابان»، نه فقط به امام رضا علیه السلام که امام زمان او بودند، بلکه بر همه امامان علیهم السلام عرضه می شد. امام باقر علیه السلام در مورد آیه «اعملوا فسیری الله... والمؤمنون» فرمودند:

مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَمُوتُ وَلَا كَافِرٍ فَيُوضَعُ فِي قَبْرِهِ، حَتَّى تُعْرَضَ عَمَلُهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَهَلُمَّ جَزَاءً، إِلَى آخِرِ مَنْ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ عَلَى الْعِبَادِ. (۱)

هیچ مؤمن و کافری نمی میرد که در قبرش گذاشته شود، مگر این که کارهایش به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام- تا آخرین کسی که خدا اطاعتش را بر بندگان واجب کرده است- عرضه می شود.

امام شناس کسی است که معتقد باشد امام علیه السلام شاهد و ناظر بر اوست. وقتی کسی این وصف امام علیه السلام را شنید، نباید مانند وقتی باشد که نشنیده است. او باید با اعتقاد به این صفت، امام علیه السلام را بشناسد. مسلماً اگر امام شناس شد، نحوه عملکرد او باید متأثر از معرفتش باشد.

کسی که خدای عزوجل و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین و امامان خود علیهم السلام را شاهد بر اعمال خویش می داند و به این معرفت خود اعتقاد دارد، چگونه می تواند در اعمالش بی دقتی و سهل انگاری کند؟!

با نقل داستان دیگری از امام رضا علیه السلام، از خدای عزوجل درخواست می کنیم که معرفت ما را نسبت به امام علیه السلام عمیق تر فرماید:

موسی بن سئار می گوید: من همراه حضرت رضا علیه السلام بودم که به دیوارهای شهر طوس رسیدیم. صدای شیون و ناله ای را شنیدم. دنبال صدا رفتم تا به ۸.

ص: ۲۱۸

جنازه ای بر خورد کردم. در همین حال دیدم مولایم علی بن موسی الرضا علیه السلام از اسب خویش پیاده شد، به سوی جنازه رفت، آن را بلند کرد. و چنان که بزه به مادر خود می چسبید، خود را به آن جنازه چسبانید و به من فرمود:

یا موسی بن سیار! مَنْ شَيَّعَ جِنَازَةَ وَلِيِّ مِنْ أَوْلِيَاءِنَا خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمٍ وُلِدَتْهُ أُمُّهُ لَا ذَنْبَ عَلَيْهِ.

ای موسی بن سیار! هر که در تشییع جنازه یکی از دوستان ما شرکت کند، از گناهان خود پاکیزه می شود، همانند روزی که از مادر متولد شده است.

همین که جنازه را نزدیک قبر بر زمین نهادند، دیدم که امام علیه السلام به طرف آن رفتند. و مردم را کنار زدند، تا خود را به جنازه رساندند. آن گاه دست مبارک خود را بر سینه او نهادند و فرمودند:

یا فلان بن فلان! أَبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ فَلَا خَوْفَ عَلَيْكَ بَعْدَ هَذِهِ السَّاعَةِ.

ای فلانی پسر فلانی! تو را به بهشت مژده باد. بعد از این لحظه دیگر وحشت و ترسی برای تو نیست!

عرض کردم: فدایت شوم، آیا شما این شخص را می شناسید، در حالی که قسم به خدا تاکنون قدم به این سرزمین نگذاشته بودید؟! امام علیه السلام فرمودند:

یا مُوسَى بْنِ سَيَّارٍ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَا مَعَاشِرَ الْأُمَّةِ تُعْرَضُ عَلَيْنَا أَعْمَالُ شِيعَتِنَا صَبَاحًا وَ مَسَاءً! فَمَا كَانَ مِنَ التَّصِيرِ فِي أَعْمَالِهِمْ سَأَلْنَا اللَّهَ تَعَالَى الصَّفْحَ لِصَاحِبِهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْعُلُوِّ سَأَلْنَا اللَّهَ الشُّكْرَ لِصَاحِبِهِ. (۱)

ای موسی بن سیار! آیا نمی دانی که اعمال و رفتار شیعیان ما، در هر صبح و شام، بر همگی ما امامان عرضه می شود؟ آن گاه اگر تقصیری در رفتار آن ها باشد، از خداوند می خواهیم که از سر تقصیرشان درگذرد. و اگر کار خوبی داشته باشند، از خداوند می خواهیم که از آن ها قدردانی فرماید.

از این حدیث می توان فهمید که عرضه اعمال بر امامان علیهم السلام چه بشارت بزرگی به دوستان و شیعیان ایشان است. اگر امام علیه السلام برای آمرزش گناهان کسی طلب مغفرت ۹.

ص: ۲۱۹

کنند، امید است که خداوند به آبروی ایشان از سر تقصیر آن فرد بگذرد.

بنابراین شاهد بودن ائمه علیهم السلام بر اعمال و رفتار انسان، از طرفی ممکن است باعث خجالت و بی آبرویی او گردد (در صورتی که گناهی مرتکب شده باشد). ولی از طرف دیگر سبب امیدواری است؛ چون رحمت و اسعه الهی برای او دست به دعا بلند می کند و برای گناهانش از خداوند طلب عفو می کند.

بدین ترتیب باید بدانیم که گناهان ما تا چه اندازه ممکن است دل های پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت ایشان علیهم السلام را به درد آورد. به همین سبب، تا جایی که می توانیم، باید از معاصی پرهیز کنیم.

بشارت دیگری که نمونه ای از آن در این حدیث بیان شد، حاضر شدن امام علیه السلام بر سر جنازه دوستانشان است. این وعده زیبا در داستان یک امام شناس واقعی که در زمان امامت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می زیست، ذکر شده است. ایشان یک خانم باتقوا به نام «شیطه» بود که در شهر نیشابور زندگی می کرد و تا هنگام مرگ، توفیق دیدار امام زمانش را نداشت. (۱)

مردم نیشابور یکی از شیعیان مورد اعتماد خود را که «محمد بن علی نیشابوری» نام داشت، انتخاب کردند تا وجوهات آن ها را نزد امام علیه السلام ببرد. مجموع این اموال سی هزار دینار (طلا) و پنجاه هزار درهم (نقره) و یک مقدار لباس بود. شیطه هم یک درهم صحیح و سالم با یک تکه لباس دست دوز نو به ارزش چهار درهم آورد و هنگام پرداخت آن ها گفت: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ» (۲) همانا خداوند از حق حیا نمی کند (خجالت نمی کشد).

محمد بن علی می گوید: من (برای این که پول شیطه با آن همه پول اشتباه نشود) درهم او را قدری خم کردم. وقتی در بغداد خدمت امام هفتم علیه السلام رسیدم، حضرت به من - بدون آن که سختی بگویم - فرمودند: درهم شیطه و پول های فلان کس و).

ص: ۲۲۰

۱- مزار این بانوی با ایمان و متقی اکنون در شهر نیشابور محلّ زیارت دوستان و ارادتمندان به اهل بیت علیهم السلام است.

۲- اشاره است به آیه شریفه: «وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ» (احزاب / ۵۳).

لباس های آن دو برادر اهل بلخ را بیاور! بقیه اموال را نپذیرفتند. آن گاه که درهم شیطیه و لباس او را گرفتند، فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ!»

سپس به ابوجعفر محمدبن علی نیشابوری فرمودند: به شیطیه سلام مرا برسان و این کیسه را به او بده- چهل درهم پول در آن بود- سپس اضافه کردند: من یک تکه از کفن های خود را که پنبه آن از منطقه صیدا- متعلق به حضرت فاطمه علیها السلام- است و خواهرم حلیمه دختر حضرت امام صادق علیه السلام آن را بافته است، برای شیطیه هدیه فرستادم. بعد فرمودند: به او بگو: از وقتی که این پارچه (کفن) و آن پول ها به دستش می رسد (روز بازگشت محمدبن علی به شهر نیشابور)، نوزده روز زنده می مانی! پس شانزده درهم از آن پول ها را خرج خودت کن و بیست و چهار درهم بقیه را از طرف خودت و آن چه بر عهده داری، صدقه بده و من خودم بر (جنازه) تو نماز می خوانم. پس ای ابوجعفر، هر وقت که (در نیشابور) مرا دیدی، به روی من نیاور، این کار برای حفظ خودت بهتر است.

وقتی محمدبن علی به نیشابور برگشت، مشاهده کرد همه کسانی که امام علیه السلام اموالشان را بازگردانده بودند، از اعتقاد صحیح به امامت، برگشته اند، ولی شیطیه انحرافی پیدا نکرده است. سلام امام علیه السلام را به او رساند و کیسه پول ها و لباس هدیه شده را به او داد. شیطیه درست همان مدّت زمانی که امام علیه السلام فرموده بودند (نوزده روز) زنده بود و آن گاه که وفات کرد. محمدبن علی، امام هفتم علیه السلام را سوار بر شتر خودشان (در نیشابور) دید.

حضرت وقتی از کار تدفین و نماز بر جنازه شیطیه فارغ شدند، سوار شترشان شدند و محلّ را ترک فرمودند. در همان حال به او فرمودند: به دوستان خود سلام مرا برسان و به ایشان بگو:

إِنِّي وَمَنْ يَجْرِي مَجْرَايَ مِنَ الْأُمَّةِ لَا بُدَّ لَنَا مِنْ حُضُورِ جَنَائِزِكُمْ فِي أَيِّ بَلَدٍ كُنْتُمْ، فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي أَنْفُسِكُمْ. (۱) ۵.

ص: ۲۲۱

ما امامان، بر خود لازم می‌دانیم که بر جنازه‌های شما- در هر سرزمینی که باشید- حاضر شویم. پس در مورد خودتان تقوای الهی را پیشه نمایید.

ویژگی شیطیه که این چنین مورد لطف و عنایت امام زمانش قرار گرفت، این بود که به وظیفه دینی و شرعی خود پای بند بود و در مسیر امام شناسی هم ذره‌ای انحراف نداشت. کسانی که در زمان غیبت امام علیه السلام از توفیق دیدار ایشان محروم هستند، با معرفت صحیح امام علیه السلام و عمل به تکالیف شرعی خویش (خصوصاً رعایت حرام و حلال در امور مالی) می‌توانند امیدوار به عنایت خاص ایشان در حق خود باشند.

جمله آخر حدیث، هشدار است به همه شیعیان ائمه‌علیهم‌السلام، که با داشتن پیشوایانی چنین دلسوز و مهربان، کاری نکنند تا ایشان را از خود رنجیده خاطر و ناراحت کنند. ضمناً توجه داشته باشند این مژده شامل حال کسانی می‌شود که با ولایت و محبت اهل بیت علیهم‌السلام از دنیا بروند و اگر کسی چنین حالی دارد، باید مراقب باشد که به خاطر انجام گناهان از این نعمت بزرگ محروم نگردد. هیچ کس از دوستان ایشان نمی‌تواند مطمئن باشد که تا لحظه مرگ در اعتقاد خویش ثابت قدم خواهد ماند.

بدین ترتیب اگر ما واقعاً شاهد بودن امام علیه السلام را باور کنیم، در اعمالمان اثر بسزایی دارد. اهمیت و ارزش این معرفت و باور قلبی و درک نعمت بودن آن، وقتی بر انسان آشکار می‌شود که دیگر فرصت عمل به پایان رسیده است و این شاهدان روی زمین، برای آخرین بار، هنگام مرگ در قبر، پرونده انسان را مرور می‌فرمایند. پس خوب است که تا فرصتی باقی است، قدر این نعمت دانسته شود.

اکنون که عصر امامت حضرت بقیه الله ارواحنا فداه می‌باشد، ایشان بر اعمال و رفتار همه شیعیان و دوستانشان شاهد و ناظر هستند. اکنون بیش از ۱۱۶۰ سال است که اعمال امت بر ایشان عرضه می‌شود.

با توجه به این که مدت امامت ایشان تاکنون، بیش از چهار برابر (۱) دوره امامتد.

ص: ۲۲۲

۱- از ابتدای امامت امیرالمؤمنین علیه السلام تا سال ۲۶۰ هجری قمری که امام حسن عسکری علیه السلام به شهادت رسیدند، ۲۵۰ سال مدت امامت یازده معصوم علیهم‌السلام بوده است، در حالی که امامت حضرت مهدی روحی و ارواح العالمین له الفداء تاکنون (۱۴۲۷ هـ.ق) ۱۱۶۷ سال می‌باشد.

سایر ائمه علیهم السلام بوده، تعداد مأمومین ایشان از امامان قبلی علیهم السلام بیش تر است. خوب است کمی تأمل کنیم که ایشان در این مدّت طولانی، شاهد و ناظر بر چه اعمالی از امت خود بوده اند؟!

برای این که شاهد بودن امام علیه السلام بیش تر روشن شود، باید متذکر شویم که ایشان نه تنها از اعمال بیرونی (جوارحی) افراد، بلکه از نیت های قلبی (جوانحی) آن ها نیز آگاه می باشند. اگر کسی یک بار از غربت امام زمان علیه السلام غمگین شود، این حال قلبی او به امام علیه السلام عرضه می شود. از طرفی اگر - خدای نکرده - دل های شیعیان لحظه ای از ایشان فاصله بگیرد و به فکر گناه آلوده شود، از آن هم مطلع می شوند. خلاصه، هیچ فکر ذهنی و خطور قلبی نیست، مگر این که ایشان نسبت به آن آگاه هستند.

اگر ما امام زمان علیه السلام را این گونه شاهد اعمال خود بدانیم، از کارهای زشت خود شرم می کنیم و متوجه می شویم که با این همه لطف و عنایت حضرت، چقدر در ادای حقّ ایشان کوتاهی کرده ایم. اگر با وجود این معرفت، به وصف شاهد بودن امام علیه السلام اعتقاد پیدا نکنیم و با جان و دل تسلیم آن نشویم، در حقیقت کفران نعمت ایشان را کرده ایم.

۸- ساقی تشنگان

امام رضا علیه السلام در توصیف امام علیه السلام فرموده اند:

الإمامُ الماءُ العذبُ عَلَى الظَّماءِ و الدَّالُّ عَلَى الْهُدَى و المُنْجِي مِنَ الرَّدى. (۱)

امام علیه السلام آب گوارا در حال تشنگی و دلالت کننده بر هدایت و نجات دهنده از سختی های هولناک است.

این صفات امام علیه السلام - هم چون بقیه اوصاف - چشیدنی است. تا انسان تشنه نباشد، ۱.

ص: ۲۲۳

۱- اصول کافی / کتاب الحجّه / باب نادر جامع فی فضل الامام / ح ۱.

شیرینی و گوارایی آب را نمی تواند بچشد. خوشا به حال کسی که تشنه هدایت امام علیه السلام باشد؛ در آن صورت می تواند از دست مبارک امام علیه السلام سیراب شود.

اهل بیت علیهم السلام نجات دهنده از سختی ها هستند (المُنَجِّی مِنَ الرَّدِّ) و انسان را از سختی های هولناک که با سقوط در آن هلاک می شود، نجات می دهند. از این رو، به حکم عقل، انسان باید در سختی ها، به دامن ایشان متمسک شود و از آن ها کمک بخواهد. کسی که امام علیه السلام را به این صفت بشناسد، اگر در مشکلات، به کسی غیر از ایشان امید ببندد، کفران نعمت کرده است و اگر در این صورت به هلاکت افتد، خود مقصیر است. اما هر کس که به در خانه ایشان رفته، طلب یاری کند، نجات می یابد:

من آتاکم نَجی. (۱)

هر کس نزد شما آید، نجات می یابد.

برای این که روشن شود امام علیه السلام تشنگان هدایت را چگونه سیراب می کنند و به چه صورت راه هدایت را به ایشان می نمایند، نمونه ای از دستگیری امام صادق علیه السلام از یک تشنه هدایت را از قول ابوبصیر صحابی وفادار حضرت صادق علیه السلام نقل می کنیم:

جناب ابوبصیر می فرماید: همسایه ای داشتم که از مأموران دولت و اهل حرامخواری بود (جزو ایادی سلطان ظالم بود)، شراب می خورد و مرا اذیت می کرد. چند بار از او خواستم که دست از اذیت من بردارد، ولی فایده نکرد. یک بار که به او اصرار کردم گفت: فلانی! من آدم دردمند و گرفتاری هستم، ولی تو سالم و (از لحاظ روحی) تندرست هستی. اگر مرا به مولایت معرفی کنی، امید دارم که خدا به وسیله تو، مرا نجات دهد!

ابوبصیر می گوید: این سخن او به دلم نشست. وقتی خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، حال او را بیان کردم. حضرت فرمودند: وقتی به کوفه رفتی، او به دیدنت می آید. به او بگو: جعفر بن محمد برای پیغامی فرستاده است: «روالی که در زندگی پیش گرفته ای رها کن، من برای تو نزد خدا بهشت را ضمانت می کنم» (أَضْمِنُ لَكَ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ). ۹.

ص: ۲۲۴

ابوبصیر می گوید: وقتی به کوفه برگشتم، همان شخص به دیدنم آمد، در حالی که عده دیگری هم آمده بودند. وقتی منزل من خلوت شد، به او گفتم: وضع شما را به عرض امام رساندم. حضرت فرمودند: به او سلام برسان و بگو آن روالی که تاکنون داشته رها کند، من برای او نزد خدا بهشت را ضمانت می کنم. او گریه اش گرفت، و پرسید: تو را به خدا! خود حضرت چنین چیزی به تو فرمودند؟ قسم خوردم که این کلام را حضرت به من فرمودند. پس گفتم: کافی است، و رفت.

پس از چند روز کسی را سراغ من فرستاد و مرا به خانه اش دعوت کرد. وقتی به در خانه اش رسیدم، دیدم بدون لباس پشت در ایستاده است و می گوید: ابابصیر! از هر چه در خانه داشتم (که حرام بود) بیرون آوردم، و الآن لباس ندارم که بپوشم.

ابوبصیر می گوید: رفتم و از دوستان و آشنایان برایش لباس تهیه کردم. چند روز پیش نگذشت، تا این که کسی را سراغ من فرستاد که: من مریض شده ام. رفتم. دیدم مریض است و این مرض موجب فوتش شد. من در این ایام، مرتب به او سر می زدم و رسیدگی می کردم. یک بار که به دیدنش رفته بودم، در آخرین روزهای حیات و در حال احتضار بود. دیدم از حال رفت و بی هوش شد. بعد به هوش آمد و به من گفت:

یا ابابصیرِ قَدْ وَفَى صَاحِبُكَ لَنَا.

ای ابابصیر! مولای تو، به عهدش وفا کرد و بعد از دنیا رفت.

ابوبصیر می گوید: من به حج رفتم. در مدینه خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و اجازه ورود خواستم. همین که داخل شدم، هنوز یک پایم بیرون و پای دیگرم داخل خانه بود که حضرت فرمودند:

یا ابابصیرِ قَدْ وَفَيْنا لِصَاحِبِكَ. (۱)

ای ابوبصیر! ما به وعده خود در حق دوستت وفا کردیم.

در این قضیه، می بینیم فرد گناهکاری که اهل شرابخواری و آزار و اذیت و غرق در ۵.

ص: ۲۲۵

حرام بود، و بر لبه پرتگاه هلاکت قرار گرفته بود، چگونه با لطف خدا، بر بیچارگی خودش واقف گشته و فهمیده که از چه کسی باید کمک بخواهد. آن گاه با توسل به امام زمانش، به دست ساقی تشنگان هدایت، به مسیر صحیح راه یافته و این اوصاف امام علیه السلام را چشیده است.

آن چه همسایه ابوبصیر از منجی و هادی بودن امام علیه السلام فهمید، معرفت عمیقی نسبت به امام علی السلام برایش به ارمغان آورد. اعتقاد او به این اوصافی که چشید، شکر قلبی نسبت به این نعمت ها را محقق می سازد. شنیدن این اوصاف هم، امام علیه السلام را به ما معرفی می کند. اگر ایشان را به عنوان منجی و ساقی هدایت شناختیم، موظف هستیم که به آن معتقد شویم؛ و گرنه، مرتکب کفران نعمت گشته ایم.

۹- رفیق مونس

امام رضا علیه السلام در معرفی امام علیه السلام فرمودند:

الإمامُ الأَنيِسُ الرَّفِيقُ. (۱)

امام رفیق مونس است.

اگر کسی با امام علیه السلام دوستی کند، ایشان رفیق خوبی برای او خواهند بود. اگر انسان این رفاقت را بچشد، شیرینی و گوارایی آن را می یابد. در سیره ائمه علیهم السلام می خوانیم کسانی که با امام زمانشان رفاقت کرده اند، به خیر دنیا و آخرت دست یافته اند. به عنوان نمونه در سیره امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است:

هشام بن حکم می گوید: یکی از اشراف اهل کوهستان، وضع مالی خوبی داشت و هر سال حج به جا می آورد. هر وقت که می خواست به حج برود، در مدینه مهمان امام صادق علیه السلام می شد. با حضرت رفیق شده بود. حضرت هم با لطف خود، یکی از خانه هایی را که در اختیارشان بود، به او واگذار می کردند، و او در مدینه مهمان حضرت بود. یک سال مراسم حج او طولانی شد. و چون می خواست مزاحمت زیادی برای امام علیه السلام ایجاد نکند، ده هزار درهم ۱.

ص: ۲۲۶

۱- اصول کافی / کتاب الحجّه / باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته / ح ۱.

به ایشان داد، و از حضرت خواست که برایش خانه ای تهیه کنند و خودش عازم حج شد.

در برگشت، خدمت حضرت رسید و عرض کرد: فدایتان شوم، برای من خانه خریدند؟ حضرت فرمودند: بلی، و برگه ای را به دست او دادند. در آن نوشته شده بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هَذَا مَا اشْتَرَى جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ الْجَبَلِيِّ، اشْتَرَى لَهُ دَاراً فِي الْفِرْدَوْسِ: حَيْدُهَا الْأَوَّلُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَ الْحَدُّ الثَّانِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْحَدُّ الثَّلَاثُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَ الْحَدُّ الرَّابِعُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

به نام خداوند بخشاینده مهربان. این است آن چه جعفر بن محمد برای فلانی پسر فلانی اهل کوهستان خریده است: «برای او خانه ای در بهشت خریده که یک همسایه اش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و یک طرفش امیرالمؤمنین علیه السلام و سوی دیگرش امام حسن علیه السلام و طرف چهارم آن امام حسین علیه السلام است». سند را دست او دادند. مرد آن را خواند و گفت: خدا مرا فدای شما گرداند. راضی شدم.

حضرت فرمودند: من پول تو را بین فرزندان امام حسن و حسین علیهما السلام تقسیم کردم، امیدوارم که خدا این را بپذیرد و ثواب تو را بابت این کار، بهشت قرار دهد.

مرد کوهستانی به سوی شهر خویش رفت. و سند را با خودش برد، تا هنگام مرگش فرا رسید و به بیماری مرگ افتاد. نزدیکان خود را جمع کرد و آن ها را قسم داد که سند را با او دفن کنند. آن ها هم به توصیه او عمل کردند و سند را با او دفن کردند. فردا صبح که سر قبرش آمدند، دیدند سند روی قبر است و روی آن نوشته شده:

وَفِي لِي وَاللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِمَا قَالَ. (۱)

قسم به خدا جعفر بن محمد علیهما السلام به آن چه که فرموده بود وفا کرد. ۴.

ص: ۲۲۷

آگاهی از این حقایق، این اعتقاد را به ما می دهد که اگر کسی زندگی و نعمت های آن را با امام زمانش معامله کند، چیزی نصیب او می شود که انتظار آن را هم نداشته است.

هر کس طعم دوستی با امام علیه السلام را بچشد، می فهمد که این مونس رفیق، بهترین نعمت ها را برای دوستش فراهم می سازد. مسلماً بی اعتقادی به این صفت و از دست دادن این مونس مهربان، انسان را از سعادت بزرگی محروم می سازد.

۱۰- پدر دلسوز، برادر وفادار و مادر مهربان

امام رضا علیه السلام در ادامه فرمایش خود در معرفی امام فرموده اند:

الامام... الوالدُ الشَّفِيقُ وِ الْاَخُ الشَّقِيقُ وِ الْأُمُّ الْبُرَّةُ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ. (۱)

امام... پدر دلسوز و (از جهت تکیه گاه بودن هم چون) برادر دو قلو و مادر دلسوز نسبت به بچه کوچک است.

با توضیح هریک از این صفات، معرفت انسان نسبت به امام علیه السلام ابعاد وسیعتری پیدا می کند.

یک پدر دلسوز در مقابل فرزند خود احساس مسئولیت می کند و نگران اوست. پدر، بیش از آن که به فکر راحتی خود باشد، به آسایش فرزندش می اندیشد. می کوشد تا بهترین امکانات را برای او فراهم کند و در مقابل زحمتی که می کشد، هیچ توقعی ندارد.

در واقع پدر و مادر به فرزندشان «احسان» و لطف می کنند؛ یعنی بدون هیچ چشم داشتی برای او زحمت کشیده، انتظار تلافی و جبران از او ندارند و از احسان و محبت به فرزند خود لذت می برند.

پدر و مادر، با دیدن آسایش فرزندشان خوشحال می شوند. چه بسا لذتی که آن ها از خوشی فرزندشان می برند، بیش تر از خود فرزند باشد. اگر شاهد موفقیت او در هر موردی مثل درس، اخلاق، تقوا، امام شناسی و ... باشند، واقعاً شادمان می شوند. و از این که فرزندشان پیشرفت کند و به منزلتی دست یابد، احساس سعادت می کنند و ۱.

ص: ۲۲۸

۱- اصول کافی / کتاب الحجّه / باب نادرّ جامع فی فضل الامام و صفاته / ح ۱.

حاضر هستند برای پیشرفت او هر زحمتی را متحمل شوند.

در مقابل، اگر خدای ناکرده یک نقیصه یا عیب و مشکلی برای فرزند پیدا شود، حقیقتاً آن را مشکل خودشان می دانند. هیچ گاه پدر و مادری بیماری فرزندشان را با خود بی ارتباط نمی دانند، بلکه بیمار شدن فرزند، به اندازه بیماری خودشان و یا حتی بیش تر از آن، باعث ناراحتی شان می شود. به خصوص اگر فرزندشان کوچک و ضعیف باشد، در مقابل ناراحتی او چه بسا بی تاب شوند.

جالب این جاست که حتی وقتی فرزندشان بزرگ می شود و به مرحله تشکیل خانواده و فرزند داشتن می رسد، باز هم پدر و مادر با نگرانی، نسبت به او احساس مسئولیت می کنند.

این حالت پدر و مادر، برخاسته از محبت قلبی آن هاست. منطق محبت، منطق خاصی است که تا کسی اهل آن نباشد، آن را نمی فهمد. اگر کسی پدر یا مادر نباشد، نمی تواند احساس آن ها را نسبت به فرزندشان درک کند.

از طرفی خطای فرزند، موجب ناراحتی پدر و مادر می شود. آن ها در مقابل دیگران، خود را مسئول رفتار فرزندشان می دانند؛ حتی اگر مجبور به تنبیه او گردند.

به عنوان مثال، اگر بچه در مدرسه کار خلافی انجام دهد و به شکلی خبر آن به پدر و مادر برسد، آن ها بسیار ناراحت و از رفتار فرزندشان خجالت زده می شوند. قطعاً هیچ پدر و مادری در اولین برخورد با اولیای مدرسه، نمی گویند که رفتار او به ما ارتباطی ندارد و هرکاری می خواهید با او بکنید. بلکه معمولاً با شرمندگی مقابل مسئولین مدرسه ایستاده، حتی سرشان را پایین می اندازند و عذرخواهی می نمایند.

توجه داریم که فرزند خطا کرده، ولی پدر عذر می خواهد؛ چون فرزند منسوب به پدر است!

پس یکی از خصوصیات پدر دلسوز یا مادر مهربان، این است که نسبت به کارهای خوب و یا ناشایست فرزند خود، احساس مسئولیت می کند و گناهان او را به گردن می گیرد. امام علیه السلام هم حقیقتاً پدر دلسوز امت خود هستند، از گناهان شیعیان بسیار آزرده می شوند و خطاهای آن ها را منسوب به خود می دانند.

یکی از دلایل استغفار و توبه معصومین علیهم السلام که خود را نزد خداوند، گناهکار و مقصّر می دانند، گناهان شیعیان آن هاست. (۱) در قرآن و سنت نمونه هایی از این مطلب یافت می شود. به عنوان مثال، در ابتدای سوره فتح می خوانیم:

(إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا. لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ)

(ای پیامبر) ما برای تو، فتح آشکار قرار دادیم، تا خدا گناهان گذشته دور و نزدیک تو را ببخشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که معصوم بودند، نه تنها از گناه بلکه از ترک اولی هم مصون بودند. پس منظور از بخشوده شدن ایشان چیست؟ امام هادی علیه السلام به این سؤال پاسخ روشنی داده اند:

عن أبي الحسن الثالث عليه السلام: أنه سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ أَيْ ذَنْبٍ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ مُتَقَدِّمًا أَوْ مُتَأَخَّرًا؟ وَ إِنَّمَا حَمَلَهُ اللَّهُ ذُنُوبَ شِيعِهِ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِمَّنْ مَضَى مِنْهُمْ وَ مَنْ بَقِيَ، ثُمَّ غَفَرَهَا اللَّهُ لَهُ. (۲)

درباره سخن پروردگار که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «برای این که خداوند گناهان گذشته دور و نزدیک تو را ببخشد» از امام هادی علیه السلام سؤال شد. حضرت فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چه گناهی در گذشته دور و نزدیک داشته است؟ (یعنی انسان گناهی نداشته اند). جز این نیست که خداوند گناهان شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام را- چه آن هایی که گذشتند و چه آن ها که ماندند- بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بار کرد. و سپس آن ها را برای حضرتش بخشود. ۹.

ص: ۲۳۰

۱- شاید وجه دیگر استغفار معصومین علیهم السلام این باشد که ایشان، خود را به جهت عجز از شکر نعمت پروردگار، گناهکار می دانند و از خدا طلب بخشایش می نمایند. مسأله شکر نعمت، از نظر ایشان آن قدر با اهمیت است که محور عبادت های آن هاست؛ چون عبادت ایشان از نوع عبادات تجار به طمع ثواب و بهشت و یا عبادت بردگان از ترس آتش و عقاب نیست، بلکه خدا را عبادت می کنند تا بتوانند شکر او را به جای آورند. با وجود آن همه عبادات، باز در انجام شکر الهی خود را مقصّر می دانند. و چه بسا که این تقصیر خود را گناه بدانند و از آن استغفار کنند.

۲- تفسیر کنز الدقائق / ج ۱۲ / ص ۲۶۹.

مگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گناهی داشته اند که مربوط به گذشته های دور یا نزدیک باشد؟!

آن چه بر پشت ایشان سنگینی می کرده چیزی جز گناهان شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام (۱) نبوده است. حضرت این سنگینی را احساس می کرده اند، که از خدای غفار، درخواست عفو و بخشایش نموده اند.

شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند. بنابراین همان طور که پدر از خطای فرزندش ناراحت شده، طلب بخشایش می کند، آن حضرت نیز از گناهان شیعه استغفار می کرده اند. از طرف پدر و مادر با دیدن خطای فرزندشان بسیار ناراحت می شوند؛ تا آن جا که ممکن است فرزند را تنبیه کنند و او را از خود برانند و یا با او حرف نزنند. ولی بعد از مدتی خودشان- زودتر از فرزند- مایل می شوند که با او ارتباط برقرار کرده، آشتی کنند. حتی منتظر بهانه ای می شوند که او را ببخشایند.

ائمه علیهم السلام نیز نسبت به شیعیان گناهکار همین وضعیّت را دارند. اگر گاهی یکی از آن ها را از خود برانند، از فاصله گرفتن او با خودشان ناراحت هستند و از خدا برای او طلب مغفرت می کنند.

این حالت، مقتضای «الوالد الشّقیق» بودن آن امام همام است. در زیارت آل یس به امام عصر علیه السلام این گونه سلام می کنیم:

السَّلَامُ عَلَیْكَ حَیْنَ تَحَمَدُ وَ تَسْتَغْفِرُ. (۲)

سلام بر تو هنگامی که (خداوند را) سپاس می گویی و (از او) طلب مغفرت می نمایی.

وقتی که امام زمان علیه السلام دست به دعا بلند نموده اند و برای ما شیعیان گناهکار از خدا طلب مغفرت می نمایند، به ایشان سلام می کنیم. اگر ما توجه کنیم که در حالی که امام زمانمان سلام می کنیم که حضرتش به خاطر گناهان ما، در پیشگاه خدای مهربان- در ۶.

ص: ۲۳۱

۱- در روایات، فقط شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام ذکر شده است؛ چرا که تنها آن ها رابطه فرزندگی و پدری را با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برقرار نگه داشته اند. گناه کسانی که زیر چتر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نرفته اند، به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ربطی ندارد.

۲- احتجاج طبرسی / ج ۲ / ص ۳۱۶.

حال شرمساری و سر به زیر افکنده- طلب عفو می نمایند، حال دیگری پیدا می کنیم. اگر ما دوستدار این پدر مهربان و برادر وفادار باشیم، نمی توانیم خجالت ایشان را به جهت کارهای زشت خود، تحمّل کنیم.

راستی امام عصر علیه السلام تا چه اندازه باید به خاطر کارهای بد شیعیان‌شان در پیشگاه الهی احساس شرمندگی کنند؟! به همین جهت است که ائمه اطهار علیهم السلام از شیعیان خود خواسته اند که:

كُونُوا دُعَاءَ الی أَنْفُسِكُمْ بِغَيْرِ السِّنِّتِكُمْ، وَ كُونُوا زَيْنًا وَ لَا تَكُونُوا شَيْنًا. (۱)

(مردم را) با غیر زبان هایتان به سوی (مذهب) خود دعوت کنید. و (برای ما) زینت (مایه آبرومندی) باشید و مایه ننگ نباشید.

کارهای خوب فرزند، باعث افتخار و سربلندی پدر و مادر، و خطاهای او باعث سرافکنندگی و ننگ آن‌ها می شود.

لطف پدرانه امام علیه السلام بر سر شیعیان سایه افکنده است، ولی متأسفانه اغلب ایشان از این فضل الهی غافل هستند. امام عصر ارواحنا فداه محبت پدرانه خود را در هر زمان دارند، ولی آیا فرزندان در مقابل این پدر دلسوز به وظیفه خود عمل می کنند؟!

آن حضرت، نه تنها «پدر دلسوز» امت، بلکه پدری هستند که از عواطف و احساسات مادرانه هم برخوردار هستند. امام رضا علیه السلام امام را مادر نیکوکار به بچه کوچک (بِالْوَالِدِ الصَّغِيرِ) معرفی فرموده اند.

علاقه و محبت مادر به بچه کوچک، بسیار روشن است و بالاترین مظهر محبت به شمار می آید. هر کس بخواهد بهترین نمونه محبت و عاطفه شدید در دنیا را نشان دهد، به محبت مادر نسبت به فرزند کوچکش اشاره می کند. امام علیه السلام برای پیروان خود مانند مادری نیکوکار است؛ آن هم مادری که بچه کوچک دارد. بچه کوچک بیش تر نیازمند رسیدگی و توجه است. مادری که بچه کوچک دارد، پیوسته، بدون لحظه غفلت، نگران حال فرزند است و در صورت رسیدن کم‌ترین ۹.

ص: ۲۳۲

آسیب به او، واقعاً بی تاب می شود. مشکلات بچه کوچک برایش غیر قابل تحمل است.

عاطفه مادر، حقیقتی روشن است که تا کسی مادر نباشد، نمی تواند عمق محبت و عاطفه او را بفهمد. ما شیعیان باید باور کنیم محبت امام عصر ارواحنا فداه به ما، مجموع محبتی است که یک پدر دلسوز و یک مادر مهربان نسبت به فرزند کوچک خود دارند.

علاوه بر این ها، ایشان «الاخ الشقیق» هم هستند. لغت «شقیق» از شقه می آید و به معنای نصف هر چیز است. «الاخ الشقیق» به برادر دوقلو گفته می شود؛ به این اعتبار که گویی هر کدام نیمه دیگری هستند. دو برادر که چنین رابطه ای با هم دارند، طبیعتاً میان آن ها رابطه عاطفی گرمی برقرار خواهد بود.

برادر وفادار خصوصیتی دارد که حتی پدر و مادر هم جای او را نمی گیرند. دو برادر معمولاً برای هم مایه قوت قلب و پشتگر و تکیه گاه یکدیگر هستند.

هر زمان که سخن از چنین برادری می رود، ناخودآگاه یاد سردار شهید کربلا حضرت ابوالفضل علیه السلام در ذهن انسان تداعی می شود. ایشان برادری وفادار برای امام حسین علیه السلام بودند و هریک از این دو بزرگوار، وفای برادر را در وجود دیگری احساس می کردند. این بود که وقتی سیدالشهدا علیه السلام در روز عاشورا بر پیکر پاک برادر حاضر شدند، فرمودند:

الآن انكسر ظهري و قلت حيلتي. (۱)

اکنون پشتم شکست و دیگر چاره ای ندارم.

کسی که برادر وفاداری ندارد، نمی فهمد که چرا امام حسین علیه السلام فرمودند: «کمرم شکست!». کسی که کمرش می شکند، دیگر قدرت انجام هیچ کاری را ندارد. لذا فرمودند دیگر چاره ای ندارم. این جا یک برادر حبه الله و شخصیت دیگر، برادری فداکار هم چون ابوالفضل العباس علیه السلام است و دلگرمی حجت خدا به این برادر وفادار بود. «الاخ الشقیق» برادری است که حق برادری را به طور کامل ادا کند. ۲.

ص: ۲۳۳

امام علیه السلام برای ائمت خود چنین هستند؛ برادری همراه با احساس مسئولیت پدران و دارای عاطفه مادری. اگر این سه نوع محبت را با هم جمع کنیم، می فهمیم که محبت امام علیه السلام به دوستانش چگونه است. این سه وصف امام علیه السلام همه یک پیام دارند و آن، محبت شدید حضرت نسبت به شیعیانش می باشد؛ نعمتی که باید قدرش را بشناسیم و حقش را ادا کنیم.

معرفت نعمت و محبت منعم

انسان پیام محبت امام علیه السلام را با همه وجودش باید بپوشد و به گفتن و شنیدن آن نباید اکتفا کند، بلکه هر کس اگر به قلبش مراجعه کند، وقتی ببیند چنین پدر دلسوز، مادر نیکوکار و برادر وفاداری دارد، در این صورت قلباً احساس می کند که باید پاسخ آن همه محبت را با همه دارایی اش بدهد.

برای فهم این اوصاف امام علیه السلام لزومی ندارد که انسان به شرح زندگی دیگران مراجعه کند؛ هر چند که برخی از داستان ها، این اوصاف را به صورت خیلی شاخص و بارز نشان می دهند، که خواندن آن ها هم برای همگان مفید است. ولی هر کس به زندگی خویش بنگرد، واقعاً محبت امام زمان ارواحنا فداه را نسبت به خود احساس می کند. البته برای این که طعم آن را بیش تر بپوشد، باید رابطه خود را با حضرت محکم تر کند.

ما اگر واقعاً باور داریم که ایشان پدر دلسوز ائمت هستند، باید رابطه خود را با ایشان، با پدر جسمانی خویش مقایسه کنیم و ببینیم آیا حداقل همان رابطه را با امام خود داریم؟!

اگر توانستیم لااقل همان گونه با امام زمان خویش مرتبط باشیم، آن گاه می توانیم منتظر محبت و عنایات بیش تر ایشان باشیم.

گاهی بزرگانی که طعم رفاقت با امام زمان علیه السلام را به خوبی چشیده اند، سفارش هایی دارند که در این مسیر، بسیار راهگشا است. مثلاً تذکر می دهند که همان انتظاراتی که از پدرتان دارید، از امام زمان علیه السلام داشته باشید. همان طور که فرزند خردسال تأمین نیازهایش را از پدر می خواهد، شیعیان هم باید برای رفع نیازهایشان

به امام خود مراجعه کنند و کارهای بد آن‌ها مانع رجوع به حضرت نباشد. باید مطمئن باشند که پدر دلسوز به وضع فرزندش رسیدگی می‌کند؛ همان‌طور که می‌بینیم پدران از این که حاجت فرزندشان را برآورند، لذت می‌برند. از طرفی فرزند هم که پشت و پناهی جز پدر و مادر ندارد، از هر طریق به آن‌ها اظهار می‌دارد که احتیاج به محبت بیش‌تری دارد. همه شیعیان می‌توانند با امام خود چنین رابطه‌ای را برقرار کنند و وقتی این ارتباط برقرار شد، «والد شفیق» بودن امام علیه‌السلام را خواهند چشید.

از طرفی اگر انسان امام‌زمان ارواحنا فداه را واقعاً پدر خود بداند، نسبت به ایشان احساس مسئولیت و نگرانی جدی می‌کند. مثلاً کسی که پدرش گرفتار باشد، فکر و ذکرش همواره متوجه اوست و نمی‌تواند کارهای همیشگی خود را به صورت عادی بگذراند. عاطفه و محبت نسبت به پدر، اقتضا می‌کند که فرزند از ناراحتی و گرفتاری او پریشان شود.

کسی که پدرش در مسافرت باشد و یک روز نتواند از او خبر بگیرد و نداند که او کجاست و در چه وضعیتی بسر می‌برد، چقدر نگران می‌شود؟ حتی ممکن است گاهی بدون طاقت شود. اگر این مدت طولانی شود، زندگی به کلی برای او تلخ می‌شود و لذت همه خوشی‌ها و داشتن امکانات و شرایط مناسب از بین می‌رود.

اگر انسان، امام‌زمان خود را پدر مهربان و مادر نیکوکار و برادر باوفای خویش بداند، دیگر لازم نیست که هر لحظه به او تذکر داده شود که امام‌زمانت را دوست بدار. چرا که محبت ناشی از معرفت است و هر قدر معرفت قوی‌تر باشد، محبت هم قوی‌تر می‌شود. اگر خدای مَنان، به ما این معرفت را عطا کند که بفهمیم امام‌زمان علیه‌السلام چه اوصافی دارند، در قلب خود محبت بیش‌تری به ایشان احساس می‌کنیم. آن‌گاه وظیفه خود می‌دانیم که این محبت را پاس داریم، عواملی که محبت ما را افزایش می‌دهد حفظ کنیم و از هر چه آن را کم‌رنگ می‌کند، پرهیزیم.

کسی که چنین حالی را پیدا کند، نیاز به توصیه‌ای درباره امام‌زمانش علیه‌السلام ندارد. همان‌طور که هیچ‌کسی به دیگری توصیه نمی‌کند که برای سلامتی پدرش دعا کند یا صدقه بدهد. همه این اعمال براساس همان محبت قلبی صورت می‌پذیرد و هیچ

صبح و شامی نمی گذرد، مگر این که انسان به یاد محبوب خود به سر می برد.

پس نتیجه معرفت امام علیه السلام در هر مرتبه ای که باشد، «محبّت» به ایشان است. برای این که بفهمیم معرفت امام علیه السلام در چه حدّی به ما عطا شده است، باید به قلب خود مراجعه کنیم، تا ببینیم چه میزان محبّت امام علیه السلام در آن هست. هر کس که نعمت را خوب بشناسد، محبّت منعم را هم به دل می گیرد. اگر چنین نباشد، شایسته آن نعمت نیست و نسبت به آن، مرتکب کفران گشته است.

روایتی در بیان این مطلب در بخش اوّل نقل شد، که بر وجود مبارک امام زمان علیه السلام به عنوان ولیّ نعمت ما و واسطه اصلی همه نعمت های ما تطبیق می کند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند:

این حقّ بر عهده کسی که نعمتی به او داده شده، وجود دارد که به صورت زیبایی (کار خوب) منعم را تلافی کند. پس اگر چنین کاری در حدّ توانش نبود، (از او) به خوبی تعریف و تمجید کند. پس اگر زبانش توانایی حقّ انجام این کار را نداشت، باید لااقل قدر آن نعمت را بشناسد و نسبت به کسی که این نعمت را به او رسانده قلباً محبّت ورزد. پس اگر از این هم کوتاهی کند، اصلاً شایستگی برخورداری از آن نعمت را ندارد. (۱)

وقتی کسی نعمتی را به ما می رساند، ابتدا باید ببینیم که آیا می توانیم آن نعمت را تلافی کنیم یا نه. بنابراین باید بررسی کنیم که آیا نعمت وجود امام زمان علیه السلام برای ما قابل تلافی کردن است؟

با کمی تأمل می فهمیم احسانی که خدای مَنان به برکت وجود امام عصر علیه السلام به ما فرموده، غیر قابل تلافی است. هر چه انسان در این مسیر بیش تر بکوشد، بیش تر مدیون خدا و امام علیه السلام می شود. پس وظیفه ما نسبت به این نعمت عظیم الهی چیست؟ «علیه آن یُحسِنَ الثَّنَاءَ» باید به خوبی ثنای ایشان را بگوییم.

اگر نتوانستیم چنان که باید و شاید، ثناگوی امام باشیم، حدّاقل باید نعمت شناس باشیم؛ یعنی قلباً قدردان نعمت گردیم «فَعَلَيْهِ مَعْرِفَةُ النِّعْمَةِ وَ مَحَبَّةُ الْمُنْعَمِ بِهَا». ۷.

ص: ۲۳۶

اگر هیچ کاری از دست و زبانمان برای امام زمان علیه السلام بر نمی آید، باید ایشان را دوست بداریم. دوست داشتن کار قلب است. کسی که امام عصر ارواحنا فداه را می شناسد، لااقل باید نسبت به ایشان محبت داشته باشد. در غیر این صورت، اصلاً شایستگی برخورداری از این نعمت بزرگ را ندارد «فان قَصْرَ عن ذلک فلیس لِلنعمهِ باهلٍ».

به هیچ صورتی در محبت نسبت به امام علیه السلام نمی توان کوتاهی کرد. البته این محبت - به میزان معرفتی که به انسان عطا شده - دارای درجات است. معرفت به محبت منتهی می شود و محبت برخاسته از معرفت، نیروی محرکه ای است که می تواند انسان و معرفت او را بالا ببرد.

پس «معرفت» و «محبت» تأثیر متقابل در یکدیگر دارند. یعنی هر درجه از معرفت، محبتی به وجود می آورد. اگر انسان به لوازم آن محبت پایبند باشد و حق آن را ادا کند، امید می رود که خدای عزوجل معرفت بالاتری نصیب شخص گرداند.

پس همان طور که معرفت باعث محبت بیشتر می شود، محبت هم زمینه ساز اعطای معرفت بیشتر تر از جانب خدا می شود. این معرفت بالاتر، به نوبه خود، محبت بالاتری به شخص می دهد که اگر حق آن را ادا کند، باز هم زمینه اعطای معرفت بیشتر تری برای او حاصل می شود.

بدین ترتیب «معرفت» و «محبت» هر کدام در تشدید دیگری مؤثر هستند. در این میان، نقش اعتقاد و تسلیم نسبت به آن چه معرفتش را خداوند به انسان عطا فرموده، بسیار مهم و اساسی است. هر چه ایمان و اعتقاد انسان نسبت به آن چه شناخته است عمیق تر و قوی تر باشد، محبت بیشتر تری در او پدید می آید. این محبت بیشتر تر، تسلیم و باور عمیق تری را می طلبد که اگر شخص به مقتضای آن عمل کند، معرفت باری تعالی و روح آن - یعنی محبتش به امام زمان علیه السلام - بالاتر و بالاتر می رود.

به هر حال آن چه فعل اختیاری انسان است، یکی اعتقاد و تسلیم و باور نسبت به نعمت ولایت است که معرفتش به او داده شده و دیگر محبت ورزیدن نسبت به امام علیه السلام است. این حداقل مرتبه شکر قلبی نسبت به وجود مقدس امام عصر ارواحنا فداه است که بزرگ ترین نعمت خدای متعال بر بندگانش در زمان حاضر می باشد.

ذکر نعمت امام عصر علیه السلام

در فصل گذشته روشن شد که معرفت امام علیه السلام، در هر مرتبه ای که حاصل شده باشد، به درجه ای از محبت قلبی نسبت به ایشان می انجامد. یکی از لوازم این محبت، «ذکر» محبوب است.

«ذکر» به معنای «یاد کردن»، و از اعمال اختیاری انسان می باشد. معرفت و محبت قلبی، زمینه ساز طبیعی این عمل اختیاری هستند. «ذکر» دو مرحله دارد: یکی قلبی و دیگری زبانی که اولی شرط و مقدمه دومی است. روح و جان هر دو مرحله، چیزی جز معرفت و محبت محبوب نیست.

فرزندی که قلبش مملو از محبت پدر است، یاد او را از خاطر نمی برد، همواره ذکر پدر را در یاد و خاطر خود می گذراند و به دنبال این ذکر قلبی، در کلام او نیز یاد پدر متجلی می شود؛ خصوصاً اگر نگرانی درباره او داشته باشد- مثلاً اگر پدرش گرفتار باشد- همواره به فکر او است و در یاد کردن و دعا برای پدر، نیازی به تذکر دیگران ندارد.

فرد امام شناس نیز به میزان معرفتش، نسبت به ولی نعمت خویش محبت دارد و برای ذکر قلبی و ذکر زبانی نسبت به محبوب خویش، نیازمند امر مولوی نیست؛ چرا

که هر انسان عاقلی - با نور عقل خود - می فهمد که ترک «ذکر مُنعم»، نوعی کفران نعمت است.

خدای متعال نیز، انسان را نسبت به این وظیفه عقلی و فطری خویش تذکر داده است:

(وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ) (۱)

نعمت خدا را بر خودتان یاد کنید.

امر به «ذکر» در این آیه شریفه، از نوع تبتّه عقلانی دادن به یک امر فطری است که جنبه ارشادی دارد. انسان خود را مکلف می داند که هر دو نوع ذکر را نسبت به مُنعم خویش داشته باشد. قرآن کریم می فرماید:

(وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلٰى شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْهَا) (۲)

نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آن هنگام که با هم دشمن بودید، پس خدا میان دل های شما الفت برقرار کرد، و به سبب نعمت او با هم برادر شدید، و (آن گاه که) بر لبه گودالی از آتش بودید، پس خدا شما را از آن نجات داد.

خداوند عزوجل اشاره به نعمتی می کند که به واسطه آن، بین مردم صلح و آشتی برقرار کرده و آن ها را از خطر هلاکت در آتش نجات داده است. امام صادق علیه السلام در معرّفی این «نعمت» فرموده اند:

قَوْلُهُ تَعَالٰى: (وَ كُنْتُمْ عَلٰى شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْهَا) بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ. (۳)

یعنی خداوند به برکت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مردم را از هلاکت نجات داده است.

پس نعمتی که در آیه شریفه، «یاد کردن» از آن واجب شمرده شده، وجود مقدّس ا.ع.

ص: ۲۴۰

۱- آل عمران / ۱۰۳.

۲- آل عمران / ۱۰۳.

۳- اصول کافی / ج ۸ / ص ۱۸۳ / ح ۲۰۸.

پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است.

مشرکان مکه، از نخستین کسانی بودند که سفینه نجات بودن رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را چشیدند؛ چرا که به برکت ایشان از شرک و گمراهی نجات یافتند و سپس دیگران نیز به برکت وجود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم علیهم السلام از فتنه های گوناگون رهایی یافته، به مسیر هدایت راهنمایی شدند.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَمِنَّا الْهُدَاةُ أَمْ مِنْ غَيْرِنَا؟ قَالَ: بَلِ مِنَّا الْهُدَاةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. بِنَا اسْتَنْقَذَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ ضَلَالَةِ الشَّرِكِ، وَبِنَا يَسْتَنْقِذُهُمْ مِنْ ضَلَالَةِ الْفِتْنَةِ، وَبِنَا يُصَبِّحُونَ إِخْوَانًا بَعْدَ ضَلَالِهِ الْفِتْنَةِ، كَمَا بِنَا أَصْبَحُوا إِخْوَانًا بَعْدَ ضَلَالَةِ الشَّرِكِ. (۱)

حضرت علی علیه السلام از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرسید: آیا هدایت کنندگان از ما هستند یا از غیر ما؟ پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: هدایت کنندگان تا روز قیامت از ما هستند. خدای عزوجل، به برکت ما آن ها (مشرکان) را از گمراهی شرک نجات داد. و به سبب ما از گمراهی فتنه نجاتشان می دهد. و همان طور که بعد از گمراهی شرک، به وسیله ما با یکدیگر برادر شدند، پس از گمراهی فتنه نیز به وسیله ما، با هم برادر می شوند.

این جا از دو نوع گمراهی سخن گفته شده است: گمراهی «شرک» و گمراهی «فتنه». اولی مربوط به زمان بعثت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است و دومی مربوط به دوران بعد از رسالت ایشان و خصوصاً پس از رحلت آن حضرت می باشد.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مشرکان را از شرک نجات دادند و آن ها را در حالی با هم برادر ساختند که به خون هم تشنه بودند. امّا پس از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، مسلمانان گرفتار ابرهای تیره نفاق شدند و به فتنه دیگری گرفتار شدند. تنها راه نجات برای رهایی از فتنه هایی که در اعصار و قرون مختلف دامنگیر مسلمانان می شود، تمسک به رشته هدایتی است که خود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آن را معرفی فرموده و هدایت و نجات را در آن منحصر دانسته اند: ۱.

ص: ۲۴۱

(وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا) (۱)

همگی به رشته الهی تمسک کنید و پراکنده و جدا نشوید.

از پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ پرسیدند: این رشته الهی چیست که در قرآن، امر به تمسک به آن شده است؟ ایشان لحظاتی سر مبارک را پایین انداختند و سپس سر را بلند کرده، با اشاره به حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند:

هَذَا حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي مَنْ تَمَسَّكَ بِهِ عَصِمَ فِي دُنْيَاهُ وَ لَمْ يَضِلَّ فِي أُخْرَاهُ. (۲)

این است رشته الهی، که هر کس به او تمسک جوید، در دنیا محفوظ می ماند، و در آخرت گمراه نمی گردد.

کسانی که به این رشته الهی چنگ زده اند، با همه وجود یافته اند که این، «نعمت» بزرگ خداوند است. بعد از این معرفت قلبی، وظیفه خود می دانند که برای شکر نعمت، ذکر آن را بر قلب و زبان خود جاری سازند و بگویند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

خداوند متعال در آیات دیگر نیز، نعمتی را که «ذکر» آن واجب است، به ما شناسانده است:

وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَّكُمْ بِهِ. (۳)

نعمت خدا بر خودتان، و پیمان او را که از شما گرفته است، یاد کنید.

کدام پیمان است که خدای سبحان در آیه کریمه، به یاد کردن آن امر فرموده است؟ امام صادق علیه السلام در دعای روز غدیر این پیمان را چنین شناسانده اند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِهَذَا الْيَوْمِ وَ جَعَلَنَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِعَهْدِهِ إِلَيْنَا وَ مِيثَاقِهِ الَّذِي وَاثَقَّنَا بِهِ مِنْ وِلَايَةِ وُلَاةِ أَمْرِهِ. (۴) ۸.

ص: ۲۴۲

۱- آل عمران / ۱۰۳.

۲- تفسیر کنز الدقائق / ج ۳ / ص ۱۷۸.

۳- مائده / ۷.

۴- تفسیر نور الثقلین / ج ۱ / ص ۶۰۰ / ح ۸۸.

خدای را سپاس که ما را به سبب این روز گرامی داشت، و ما را از وفاکنندگان به عهد خود و از وفاداران به پیمان خود درباره ولایت والیان امرش، قرار داد.

بنابراین، میثاقی که به «ذکر» آن امر شده ایم، عهدی است که درباره ولایت امیرالمؤمنین و ائمه اطهار علیهم السلام گرفته شده است. به علاوه، امام زمان علیه السلام به طور خاص به عنوان «میثاق الله» معرفی شده اند؛ همان طور که در زیارت آل یس می خوانیم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ. (۱)

سلام بر تو، ای میثاق خدا که از آن پیمان گرفته، و مورد تأکیدش قرار داده است.

پس بندگان خدا- به حکم عقل و با تأکید امر الهی- موظف به «ذکر» امام زمان علیه السلام هستند.

خدای متعال علاوه بر تذکر به لزوم «ذکر» اهل بیت علیهم السلام به طور مطلق، در مورد ذکر زبانی و آشکار کردن یاد آن ها نیز- به طور خاص- فرموده است:

(وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) (۲)

نعمت پروردگارت را آشکار کن.

نعمتی که خداوند امر به بازگو کردن آن نموده، چیست؟ حضرت صادق علیه السلام در پاسخ به این پرسش می فرمایند:

فَحَدِّثْ بِدِينِهِ. (۳)

پس در این آیه، مقصود از نعمت، «دین» خدا است. در یکی از زیارات، خطاب به امام عصر علیه السلام می خوانیم: ۵.

ص: ۲۴۳

۱- احتجاج طبرسی / ج ۲ / ص ۳۱۶.

۲- ضحی / ۱۱.

۳- اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الشکر / ح ۵.

السَّلَامُ عَلَى صَاحِبِ الدِّينِ الْمَأْثُورِ (۱)

بنابراین، برای شکر نعمت خدای عزوجل، باید ذکر صاحب دین او - یعنی امام زمان علیه السلام - را آشکار کنیم.

کسی که شهد محبت حضرت در وجودش جای گرفت، هیچ گاه زبان خود را از یاد ایشان خالی نمی گذارد. برای او، غیبت امام زمان علیه السلام مانعی برای یاد و تذکر حضرتش نیست. خدای تعالی می فرماید:

(وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً) (۲)

نعمت های ظاهری و باطنی خود را بر شما به تمام و کمال رساند.

امام کاظم علیه السلام، نعمت باطنی را امام غایب علیه السلام معرفی کرده، سپس فرمودند:

يَغِيبُ عَنِ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ، وَلَا يَغِيبُ عَنِ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ. (۳)

شخص ایشان از چشم های مردم پنهان می شود، ولی یاد ایشان از دل های مؤمنان پنهان نمی گردد.

کسی که قلبش مالا مال از محبت امام زمان علیه السلام گشته است، زبانش هیچ گاه از یاد ایشان خالی نمی ماند.

معرفی امام علیه السلام به اسم و صفت

ذکر زبانی نعمت، مانند معرفت نعمت، به دو مرحله اسم و صفت قابل تقسیم است. بنابراین نعمت وجود امام علیه السلام را می توان به وسیله ذکر «نام» و «صفات» ایشان شکرگزاری کرد. امام زین العابدین علیه السلام از قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند:

ذِكْرُ عَلِيِّ عِبَادَةٌ. (۴)

یاد کردن علی علیه السلام عبادت است. ۹.

ص: ۲۴۴

۱- بحار الانوار/ ج ۱۰۲ / ص ۱۰۱ / ح ۱۱۰.

۲- لقمان / ۲۰.

۳- کمال الدین / باب ۳۴ / ح ۶.

۴- وسائل الشیعه / ج ۱۱ / ص ۵۶۸ / ح ۹.

کسی که امیرالمؤمنین علیه السلام را به قلب یا زبان خویش یاد کند، عبادت خدا کرده است. جاری کردن نام های امامان علیهم السلام بر زبان، از مصادیق بارز بندگی است. برای شکر نعمت امام علیه السلام در مرتبه اول باید در مجالس مختلف، نام ایشان و اطلاعاتی - حتی در حد معرفت به اسم - به دیگران یادآوری شود.

مرتبه بالاتر ذکر زبانی، بیان اوصاف و فضائل ایشان است. هر کس که درجه ای از معرفت امام علیه السلام نصیب او شده و وصفی از اوصاف ایشان را شناخته، باید آن را برای دیگران بازگو کند و به ذکر فضائل ایشان پردازد. (۱) البته این تذکر، باید همراه با روح محبت و معرفت قلبی باشد؛ و گرنه، عمل او تصنعی می شود.

اما خدای مهربان به سبب محبت اهل بیت علیهم السلام، بر ذکر زبانی ایشان فضیلت بسیاری مترتب کرده است. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است:

مَا مِنْ قَوْمٍ اجْتَمَعُوا يَذْكُرُونَ فَصَلَ عَلِيٌّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا هَبَّتْ عَلَيْهِم مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ حَتَّى تَحْفَ بِهِمْ فَإِذَا تَفَرَّقُوا عَزَّجَتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى السَّمَاءِ، فَيَقُولُ لَهُمُ الْمَلَائِكَةُ: إِنَّا نَشْتُمُ مِنْ رَائِحَتِكُمْ مَا لَا نَشْتُمُهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، فَلَمْ نَرِ رَائِحَةً أَطْيَبَ مِنْهَا، فَيَقُولُونَ: كُنَّا عِنْدَ قَوْمٍ يَذْكُرُونَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَاهْلَ بَيْتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَعَلِقَ فِينَا مِنْ رِيحِهِمْ، فَتَعَطَّرْنَا، فَيَقُولُونَ: اهْبِطُوا بِنَا إِلَيْهِمْ فَيَقُولُونَ: تَفَرَّقُوا. وَ مَضَى كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَيَقُولُونَ: اهْبِطُوا بِنَا حَتَّى نَتَعَطَّرَ بِذَلِكَ الْمَكَانِ. (۲)

هیچ گروهی در کنار هم جمع نمی شوند که فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام را یاد کنند، مگر این که فرشتگان آسمان بر آن ها نازل می شوند تا آن ها را در بر گیرند. وقتی آن ها پراکنده شوند، آن فرشته ها به آسمان روند. (گروه دیگری از فرشتگان به آن ها می گویند: بوی خوشی از شما به مشام ما می رسد، که از ۷.

ص: ۲۴۵

۱- نه به معنای این که هر کس هرچه از فضائل اهل بیت علیهم السلام شنیده و می داند، باید برای همگان بیان کند. بلکه رعایت ظرفیت و تحمل افراد و تناسب با توان پذیرش آن ها در این امر، بسیار ضروری است. در مواردی نیز باید برای رعایت تقیه، سکوت کرد. آگاهی به این موارد نیز، در تبلیغ فضایل اهل بیت علیهم السلام لازم و ضروری است.

۲- بحار الانوار / ج ۳۸ / ص ۱۹۹ / ح ۷.

ملائکه نمی بوییم، و هیچ بوی خوشی بهتر از آن ندیده ایم.

می گویند: ما نزد گروهی بودیم که از محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتش علیهم السلام یاد می کردند و از بوی خوش آ «ها معطر شدیم.

می گویند: ما را نزد ایشان ببرید.

می گویند: مجلس تمام شده و هر کدام به منزل خود رفته اند.

می گویند: ما را به آن جا ببرید تا از مکان آن ها معطر بشویم!

آری، مکانی که در آن از فضایل اهل بیت علیهم السلام سخن گفته شود، بوی خوشی پیدا می کند که فرشتگان آسمان آن را می بویند. کسانی که ارزش چنین مجالسی را می دانند، می کوشند تا به هر وسیله ای از آن بهره برده، از فیض آن بی نصیب نمانند.

ثناگویی از مُنعم

از دیگر مصادیق شکر زبانی نسبت به مُنعم، «ثناگویی» اوست. «تعریف» و «تمجید» مُنعم، از حقوق او برعهده متنعم می باشد.

طبق فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام (۱) کسی که نمی تواند نعمتی را به خوبی تلافی کند، وظیفه اش ثناگویی از مُنعم است.

نعمت عظمای امام عصر علیه السلام قابل تلافی نیست. احسان هایی که از جانب ایشان شده و خیراتی که خدای عزوجل به خاطر وجود ایشان به خلائق فرموده، قابل شمارش نیست و مسلماً کسی از عهده حق شکر آن بر نمی آید. گاهی کسی گامی در این مسیر برمی دارد، که توفیق و معرفت آن نیز، از جانب حضرتش علیه السلام انعام شده است. پس همان خدمت نیز، انسان را بیش تر مدیون ایشان می سازد.

هر کس باید آن چه در توان دارد، در راه شکرگزاری از حضرت بقیه الله ارواحنا فداه به کار بندد، ولی مسلماً هیچ کسی نمی تواند خوبی های ایشان را تلافی کند. در نهایت انسان می بیند که از جبران نیکی های امام زمان علیه السلام عاجز است. در این حال باید لب به ثنای او بگشاید «فعليه ان يُحسن الثناء». هر جا می نشیند، ذکر فضائل او کند و به هر مناسبتی اوصافش را به زبان آورد. ۷.

ص: ۲۴۶

خداوند همواره نمونه های بارزی از افراد مورد عنایت حضرت مهدی علیه السلام را نشان داده است؛ کسانی که ذکر نعمت امام زمان علیه السلام از گفتار و نوشتارشان به خوبی بروز یافته و سبب اتمام حجت بر دیگران شده اند. به عنوان مثال، صاحب کتاب ارزشمند «مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام»^(۱) از هر مطلبی در بیان ذکر فضائل امام زمان علیه السلام و وجوب دعا برای ایشان استفاده کرده است.

گاهی به اعتبار ایمان حضرت، ایشان را در رأس مؤمنان قرار داده و حقوقشان را بر شمرده است. گاهی به عنوان «عالم»، گاهی «مُضطر» و گاهی «کریم» و ... به هر مناسبتی که ارتباطی با وجود مقدس حضرت مهدی علیه السلام داشته است، گوشه ای از فضائل بی شمار ایشان را بیان کرده و امام علیه السلام را مصداق اعلی برای همه آن فضائل معرفی کرده است. این نحوه ذکر زبانی و تعریف و تمجید از حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف برخاسته از معرفت و محبت اوست؛ چرا که انسان وفادار به مُنعم، نمی تواند محبوب خویش را فراموش کند. لذا هر جا حُسن و خیری می بیند، به یاد امامش می افتد و لب به ثنای او می گشاید.

بدین ترتیب، مؤمن امام شناس، باید از هر موقعیتی در جهت ثناء و ذکر آن حضرت علیه السلام استفاده کند. خداوند به مرحوم صاحب مکیال عنایت خاصی فرموده که توفیق نوشتن چنان کتاب ارزشمندی را یافته است. دیگران هم در حدّ خود می توانند از چنین توفیقات الهی بهره بگیرند. گویندگان باید منابر خود را از ذکر امام عصر علیه السلام پُر کنند، مدّاحان مقید باشند با خواندن اشعاری ثنای ایشان بگویند، نویسندگان با محبت قلبی خویش برای حضرت قلم زنند، معلّمان با ذکر نام و اوصاف ایشان می توانند یاد حضرت را زنده نمایند، پدر و مادر با اظهار ارادت به ساحت مقدس ایشان می توانند بذر محبت امام علیه السلام را در دل های فرزندان خود بکارند.

لذا هر کس باید تا جایی که می تواند به هر مناسبتی تعریف و تمجید ایشان را انجام دهد؛ تا به وظیفه خود عمل کرده، طعم محبت و دوستی حضرت را بیش تر بچشد. اگر چنین نکند، کفران نعمت عظیم الهی کرده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند:).

ص: ۲۴۷

۱- مرحوم آیه الله سید محمد تقی موسوی اصفهانی (۱۳۰۱-۱۳۴۸ هـ.ق).

هر کس کار خوبی برایش انجام شد، باید آن را تلافی کند. اگر قادر به تلافی نبود، باید ثناء مُنعم را بگوید. و اگر چنین نکرد، کفران نعمت کرده است. (۱)

برای این که در زمره کفران کنندگان این نعمت قرار نگیریم، حتّی می توانیم در خلوت خود به ذکر خوبی های ایشان پردازیم؛ تا خودمان بشنویم و اثر محبّتی و معرفتی آن را بچشیم.

اظهار زبانی نعمت

بیان کارهای خوب مُنعم، از مصادیق شکر زبانی است. ما وظیفه داریم کارهای نیک منعم را به زبان آوریم امام سجّاد علیه السلام فرمودند:

حقّ کسی که کار خوبی برای تو انجام داده، این است که از او سپاسگزاری کنی و کار خوب او را یاد کنی و گفتار نیکو برای او به دست آوری. (۲)

امام زمان علیه السلام واسطه همه نعمت ها هستند. ما به جهت شکر منعم وظیفه داریم نعمت هایی را که به واسطه ایشان به ما رسیده، باز گو کنیم.

اگر باور داریم که هر نعمت و خیری به واسطه امام عصر علیه السلام به ما می رسد، باید بررسی کنیم که چقدر از الطاف ایشان را- حتّی برای خودمان- باز گو می کنیم؟ تا چه اندازه با زبان اقرار می کنیم که نعمت ها به واسطه ایشان به ما رسیده است؟ و چند بار به زبان گفته ایم که «یا صاحب الزّمان از شما متشکر هستیم!»

اگر معتقدیم که همه نعمت ها- اعمّ از نعمت های مادی مانند هوای خوب، رسیدن میوه ها، بارش باران، جاری شدن رودها و سلامتی و ...، تا نعمت های معنوی- از برکت وجود آن امام همام است، بینیم هنگام استفاده از کدامیک به یاد منعم آن بوده ایم و ذکر او را به زبان آورده ایم و آن نعمت را اظهار کرده ایم؟! به طور کلی، در طول شبانه روز، چند بار متذکّر به ولیّ نعمت بودن ایشان می شویم؟!

براساس کلام نورانی امام سجّاد علیه السلام نه تنها باید خودمان الطاف امام زمان علیه السلام را بر زبان آوریم، بلکه باید کاری کنیم که دیگران هم از ایشان به خوبی یاد کنند: «تکسبُهُ».

ص: ۲۴۸

۱- وسائل الشّیعه/ ج ۱۱/ ص ۵۳۹/ ح ۲.

۲- بحار الانوار/ ج ۷۴/ ص ۷.

المَقَالَةُ الْحَسَنَةُ». خلاصه این که انسان باید منعمش را بشناسد، از او به خوبی یاد کند و بکوشد که دیگران را هم متوجه او بسازد؛ تا همه قدردان ولی نعمت خویش گردند.

دعا

یکی دیگر از مصادیق ذکر به زبان، «دعا» برای صاحب نعمت است. انسانی که خود را مدیون امام زمان علیه السلام می داند، خود را موظف می بیند که در حق ایشان خالصانه دعا کند. امام سجاد علیه السلام در ادامه حدیث یاد شده، بعد از تأکید بر ذکر نعمت و کسب نام نیک برای صاحبان نعمت، فرموده اند:

از حقوق کسی که به تو خوبی کرده، این است که... در ارتباط بین خود و خدای عزوجل، خالصانه برای او دعا کنی. اگر چنین کردی، به صورت پنهان و آشکار شکر او را به جای آورده ای. آن گاه اگر روزی توانستی کار خوب او را تلافی کنی، این کار را انجام بده. (۱)

هر فردی مکلف است که ولی نعمت خود را در میان جمع و یا در خلوت تنهایی دعا کند. هرکدام از این دو صورت، برکات و آثاری دارد که نباید آن ها را از دست داد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز به این مطلب تذکر فرموده اند:

کسی که کار خوبی برای شما انجام داد، آن را تلافی کنید. ولی اگر چیزی نیافتید که آن را تلافی کنید، پس به درگاه خدا برای او دعا کنید، تا این که مطمئن شوید تلافی کار خویش را کرده اید. (۲)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر وجوب دعا برای منعم تأکید فرموده اند، ولی کم و کیف آن را به عهده متنعم گذاشته اند؛ تا هرکس به میزان معرفتش بفهمد که امام زمان علیه السلام چقدر بر گردش حق دارد و تا چه اندازه باید برای آن حضرت علیه السلام دعا کند. انسان با معرفت می یابد که هرچه دعا کند، شکر یکی از نعمت های امام علیه السلام را هم نمی تواند به جای آورد. بدین ترتیب مسلماً به عجز خود از شکر سرچشمه این نعمت ها پی می برد و با تمام وجود، می یابد که هرچه برای ایشان دعا کند، کافی نیست. ۵.

ص: ۲۴۹

۱- بحار الانوار/ ج ۷۴/ ص ۷.

۲- وسائل الشیعه/ ج ۱۱/ ص ۵۳۷/ ح ۵.

البته دعا برای امام زمان علیه السلام به صرف توصیه انجام نمی شود، بلکه باید روح محبت در آن باشد؛ تا دعاکننده- بدون تکلف و تصنع- با انگیزه اظهار محبت، برای محبوب خود دعا کند. به عنوان مثال، برای پدرش- چون او را دوست می دارد- به طور طبیعی دعا می کند و هر قدر محبتش بیش تر باشد، به همان اندازه نمی تواند دعای بر او را فراموش کند. گاهی آن قدر یاد پدر، دلش را پر می سازد که خودش را از یاد می برد و تنها برای او دعا می کند.

کسانی که در سطح بالایی از معرفت، دلی مالا مال از محبت امام زمان علیه السلام دارند، چنین هستند. از این رو، به محض این که زمان و مکان مناسبی برای دعا پیدا کنند (خانه خدا و مشاهد مشرفه امامان علیهم السلام) فقط برای امام زمانشان دعا می کنند. آن ها محبوب خود را بر خود مقدم می دارند. لذا خود را فراموش کرده، فقط به او می اندیشند؛ یعنی یاد او چیزهای دیگر را از خاطر ایشان محو می کند.

این حالت، که شخص در حالات خوش معنوی، فقط و فقط برای امام زمانش دعا کند، برای کسانی که آن درجه از محبت او را نچشیده اند، قدری سنگین و تکلف آور به نظر می رسد؛ زیرا آن ها چنان محبتی را در خود نیافته اند که خودشان را از یاد ببرند و تماماً به فکر امام زمانشان علیه السلام باشند. این ها باید سعی کنند در کنار دعاهایی که برای خود می کنند، دقایقی را تنها به یاد امام عصر علیه السلام باشند و با فراموش کردن خود، فقط برای ایشان دعا کنند.

این مقدمه ای است تا کم کم این دقیقه ها به ساعت تبدیل شود و ساعت ها هم آرام آرام همه عمر او را دربر گیرد. ان شاء الله.

دعا برای امام زمان علیه السلام اهداف مختلفی می تواند داشته باشد که مهم ترین آن ها دعا برای تعجیل فرج ایشان است. برای دیگر حاجات ایشان هم می توان دعا کرد. مثلاً از خداوند متعال بخواهیم که غم و غصه امام زمان علیه السلام را برطرف سازد و ایشان را سالم بدارد، سایه شان را بر سر ما مستدام نماید، ذکر و یادشان را در جامعه زیاد کند، بر تعداد دوستان و منتظران ایشان بیفزاید و .. مُحب به هر زبانی، این گونه حاجات را از خدای متعال برای محبوبش می خواهد و لازم نیست به او گفته شود چگونه برای

محبوبش دعا کند. البته رجوع به دعاهایی که از جانب معصومین علیهم السلام رسیده، ما را به بهترین صورت دعا و ذکر زبانی برای امام زمان علیه السلام راهنمایی می کند. این مراجعه، آثار و برکات خاصی دارد که دوستدار حضرت خود را از آن ها محروم و بی نصیب نمی سازد.

برپایی مجالس ذکر

ایام و مناسب های مختلف نیز فرصت خوبی را برای عرض ارادت نسبت به امام زمان علیه السلام فراهم می سازد، که دوستداران حضرت به یاد ایشان باشند. کسی که معرفت به حق امام علیه السلام دارد، با شکر زبانی نعمت، از این عبادت، غفلت نمی کند و کوتاهی از آن را کفران نعمت می شمارد. از این رو، برای اهل محبت، برپا کردن چنین مجالسی هیچ گونه زحمتی ندارد.

نمونه بارز این مجالس، در ایام نیمه شعبان- سالروز میلاد تنها حجت باقیمانده الهی روی زمین- دیده می شود. هرگونه اجتماع افراد، با برنامه بازگویی و مرور معارف والای اهل بیت علیهم السلام، با هدف یاری آن حضرت در این زمان سخت غربت و غیبت ایشان، مصداقی دیگر از ذکر زبانی است. هم چنین است نوشتن فضائل و مناقب حضرت علیه السلام و بیان فرمایش های ایشان که همه این ها یاد امام علیه السلام را در دل ها زنده نگه می دارد.

تشکر از خداوند

از دیگر مصداق شکر زبانی، گفتن «الحمد لله» است. در بخش اول کتاب نقل کردیم که وقتی فرد شاکر، هنگام نوشیدن آب، سه مرتبه الحمد لله می گوید، با این عمل خود، به قرب پروردگار نائل می شود. حال که برای هر بار نوشیدن آب، بهتر است سه بار شکر خدا بگزاریم، روزی چند بار باید برای نعمت وجود امام عصر علیه السلام و معرفت ایشان خدا را شکر کنیم؟!

ما قادر به اداء شایسته شکر زبانی خداوند نیستیم. ولی براساس آن چه از معصومین علیهم السلام آموخته ایم، به طور مکرر، خدای بزرگ را بر این نعمت، با ذکر

«الحمد لله» شکر گوئیم. این حدّ اقل کاری است که می توانیم در مقابل این نعمت عظمی انجام دهیم. البتّه خدای متعال وعده فرموده که تفضّلاً این ذکر ما را به عنوان شکر بپذیرد و بر نعمت ما- یعنی معرفت امام علیه السلام- بیفزاید.

اثر ذکر زبانی

التزام به ذکر امام زمان علیه السلام- علاوه بر فضایل بی شمار- اثر وضعی مهمّی در فرد ذاکر دارد. التزام به ذکر نعمت امام علیه السلام، سبب محبّت بیش تر انسان به ایشان می شود. این محبّت، سبب جلب عنایت حضرتش به انسان می گردد و در نتیجه این عنایت، انسان به معرفت بالاتری دست می یابد.

در حقیقت بین «ذکر» و «معرفت» و «محبّت»، ارتباط بسیار نزدیکی برقرار است. پایه و اساس این پیوند الهی، «معرفت» است. معرفت، در شخص ایجاد محبّت می کند، «محبّت» انگیزه قوی برای «ذکر» می شود و «ذکر» قلبی و زبانی، محبّت شخص را به محبوبش افزون می سازد و محبّت بیش تر، زمینه ساز اعطای معرفت بیش تر از طرف خدا به شخص می گردد. این حقیقت را می توان چنین نمایش داد:

معرفت -> محبّت -> ذکر -> محبّت -> معرفت

پس ذکر محبوب، با درجه ای از معرفت آغاز شده و به درجه بالاتری از محبّت و معرفت می انجامد.

از سوی دیگر محبّ، از شنیدن نام محبوب لذّت می برد و همین شنیدن، محبّت و معرفتش را فزونی می بخشد. «آدمی فربه شود از راه گوش». هر آن چه انسان می شنود، در او اثر خاصّی ایجاد می کند. نمونه بارز این اثر را می توان در افراد سال خورده ای دید که عمر خود را در مجالس مربوط به حضرت سیدالشّهدا علیه السلام گذرانده اند. اغلب این افراد، به محض شنیدن نام مقدّس امام حسین علیه السلام منقلب می شوند و احتیاجی به خواندن ذکر مصیبت ندارند؛ چون نام محبوب، قلب آن ها را تکان می دهد و اشک از چشمانشان جاری می سازد. این گریه تنها به مصیبت مربوط نمی شود، بلکه نشانه حبّ است.

گریه برای امام عصر علیه السلام فقط به خاطر بیان و یادآوری مشکلات دوره غیبت آن حضرت، و محرومیت انسان ها از آن سرچشمه برکات الهی نیست، بلکه اصولاً محبت، در دل اثر می گذارد. این تأثیر قلبی، اگر شدت پیدا کند، اشک از دیدگان شخص محب جاری می سازد. نه احتیاجی به گفتن و شنیدن مصائب دارد. و نه به خواندن فضائل و ثواب گریه کردن بر اهل بیت علیهم السلام نیازمند است. یاد محبوب، ناخودآگاه اشک را از دیدگان محب روان می سازد.

سجده شکر

از ظرائف اکسیر محبت، آن است که مُحب، نعمت وجود محبوب خویش را به هر صورتی شکر می گزارد. سجده شکر، از مهم ترین مصادیق ابراز خشنودی و تشکر از مُنعم است که آن را از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آموخته ایم. کسی که وجودش از محبت امام زمان علیه السلام پر شده و به عظمت این نعمت پی برده، به منظور قدردانی از آن نعمت والا، گونه و پیشانی بر خاک می ساید و سجده شکر به جا می آورد.

کوتاهی از انجام سجده شکر بر نعمت وجود امام زمان علیه السلام، می تواند نشانه کمی محبت و معرفت به ایشان باشد. حال می توانیم وضع خود را بررسی کنیم که در روز، چند بار خدای متعال را به خاطر این نعمت بزرگ و بی مانند، سپاس می گوئیم. اگر می دانیم که نیاز به محبت و معرفت بیش تری داریم، باید از خدای مَنان و امام زمان علیه السلام بخواهیم که بر معرفت ما بیفزایند و لیاقت چشیدن درجات بالاتر شناخت و دوستی خود را به ما عطا فرمایند.

فصل ۴: شکر عملی نعمت امام عصر علیه السلام

معنای شکر عملی نعمت امام عصر علیه السلام

در شکر عملی، استفاده صحیح و موجه از نعمت، باید مورد توجه قرار گیرد. برای ادای این مرحله از شکر، باید از «نعمت» در مسیر رضای مُنعم استفاده شود. به عنوان مثال، وقتی فردی «آب» می نوشد، باید از این نعمت برای اطاعت از خدا بهره برد. در غیر این صورت، نعمت آب را کفران کرده است. مسلماً کسی که با بهره گیری از این مایه حیات معصیت کند، علاوه بر زشتی گناهش، به خاطر کفران نعمت نیز مستحق عقاب خواهد بود؛ حال آن که می توانست پس از رفع عطش، خدا را عبادت کند.

و جوب شکر عملی نسبت به نعمت عظمای الهی - یعنی وجود مقدس حضرت بقیه الله ارواحنا فداه - بر هیچ فرد عاقلی پوشیده نیست. ولی هم چون دیگر مراتب شکر، بهتر است در مورد چگونگی آن، تئبه بیش تری پیدا کنیم.

شکر عملی نعمت امام علیه السلام، زمانی تحقّق می یابد که انسان به اوصافی که از حضرتش شناخته است، ملتزم گردد.

از دیدگاه دیگری نیز می توان شکر عملی پروردگار نسبت به نعمت وجود امام عصر علیه السلام را معنا کرد که نتیجه آن، عملاً با آن چه گذشت، یکی است. اما دیدگاهی در این مسأله مهم، قابل توجه است. حدیثی که صدر آن در فصل دوم همین بخش از امام

صادق علیه السلام نقل شد، در این جا مورد توجه قرار می دهیم:

أَدْنَى مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ أَنَّهُ عَدِلُ النَّبِيِّ إِلَّا دَرَجَةَ التُّبُّوهِ وَ وَاِرْتُهُ، وَ أَنَّ طَاعَتَهُ طَاعَةُ اللَّهِ وَ طَاعَةُ رَسُولِ اللَّهِ، وَ التَّسْلِيمُ لَهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ وَ الرَّدُّ إِلَيْهِ وَ الْأَخْذُ بِقَوْلِهِ. (۱)

پایین ترین حدّ معرفت امام علیه السلام این است که ایشان همتای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است (در تمام شؤون) مگر در نبوت، و وارث آن حضرت است، و این که اطاعت از امام علیه السلام (در حقیقت) اطاعت از خدا و از رسول خداست. و نیز تسلیم محض امام (معصوم علیه السلام) بودن و (همه امور را) به ایشان ارجاع دادن و نظر ایشان را برگرفتن است.

امام صادق علیه السلام راه عملی امام شناسی را «تسلیم محض بودن» و «ارجاع امور به ایشان» و «برگرفتن نظرشان» دانسته اند؛ یعنی در هر امری باید سر تسلیم به امام زمان خویش علیه السلام بسپاریم و همه چیز را به ایشان ارجاع دهیم. اگر چنین نکنیم، نعمت خدا را کفران کرده ایم؛ زیرا خدای متعال، امام معصوم علیه السلام را اقامه نموده و به ما امر فرموده تا به او مراجعه کنیم و پاسخ همه مسائل خویش را از ایشان بگیریم.

شکر عملی این نعمت، استفاده از آن در مسیر مورد رضایت منعم است. برای رسیدن به این نتیجه، باید معضلات خود را - اعم از دنیوی و اخروی یا مادی و معنوی - به پیشگاه مقدّس امام عصر علیه السلام عرضه نماییم، از تلاش ها و کوشش های مورد تأکید عقل و نقل کوتاهی نورزیم و به مطالب متعدّدی که در اوصاف حجت حق بیان شده و می شود، ملتزم گردیم. در غیر این صورت، تخطّی از رضای مُنعم شده، معصیت خواهد بود.

از این نکته نباید غفلت شود که توجه و توسّل به امام زمان علیه السلام نه تنها مجوّز کاهلی و سُستی در انجام وظایف دنیوی و اخروی نیست، بلکه منشأ تلاش بی وقفه و مخلصانه در راه خداست. این پندار، باطل است که دستگیری امام عصر علیه السلام جای کسب و کار و تلاش برای تأمین نیازهای مادی را می گیرد. ۷.

ص: ۲۵۶

این گمان باطل، بسیار خطرناک و صد در صد مبعوض امام علیه السلام است؛ چرا که لازمه آن، بی اعتنایی و مردود دانستن همه اقوال و اعمال ائمه علیهم السلام درباره لزوم کار و تلاش برای کسب روزی حلال است. کسی که امیدش فقط به امام زمان علیه السلام است، باید در عمل، این عقیده خود را نشان دهد تا کارش منافی با ادعایش نباشد.

اینک برای روشن تر شدن مطلب، مصداق شکر عملی نسبت به برخی از اوصاف امام علیه السلام را بیان می کنیم.

شکر عملی وصف طبابت

اگر انسان، امام زمان خود را به عنوان «طیب» شناخته باشد، شکر عملی این نعمت، چگونه محقق می شود؟

اگر فرد، هنگام بیماری، امام علیه السلام را طیب خویش قرار دهد، در وادی شکر عملی قدم گذاشته است. یعنی برای ادای شکر عملی، باید همه درهای جسمی و روحی خویش را نزد امام علیه السلام ببریم و بیش از هر پزشکی به ایشان اعتماد کنیم. البته نه به این معنی که از مراجعه به پزشکان عادی - که می توانند وسیله ای برای عنایت حضرتش علیه السلام باشند - کوتاهی کنیم، بلکه تکیه و امید ما نباید به آن ها باشد.

با این که شخص امام علیه السلام از میان ما غائب هستند، اما یقین داریم که بر احوال ما نظارت دارند، و شیعیان خویش را به فراموشی نمی سپارند. آن بزرگوار علیه السلام به اوضاع دوستان خود توجه خاص دارند، همان گونه که پدران گرامی ایشان علیهم السلام به همه امور دوستان خویش توجه داشتند و از بیماری ها و مشکلات آن ها متأثر می شدند. امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به یکی از شیعیانشان که بیمار بود، فرمودند:

يَا زَمِيلَةَ لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ يَمْرَضُ إِلَّا مَرَضَنَا بِمَرَضِهِ، وَلَا يَحْزَنُ إِلَّا حَزْنًا بِحُزْنِهِ وَلَا يَدْعُو إِلَّا أُمَّنًا لِإِدْعَائِهِ، وَلَا يَسْكُتُ إِلَّا دَعْوَانَا لَهُ. (۱)

ای رمیله! هیچ مؤمنی بیمار نمی شود، مگر این که ما هم به خاطر بیماری او بیمار می شویم. و غمگین نمی شود، مگر آن که ما هم در غم او غمگین ا.

ص: ۲۵۷

می شویم. و هیچ دعایی نمی کند، مگر آن که به دعای او آمین می گوئیم. و سکوت نمی کند، مگر آن که ما برایش دعا می کنیم.

مضامین این روایت، از اعتقادات ماست. امام زمان علیه السلام به عنوان طیب، نیاز به ملاقات حضوری ندارد. با یک عرض سلام به ایشان می توانیم حضور حضرتش را حس کنیم.

با این احساس حضور، اگر مؤمنی مریض شد، اول باید به امام زمان علیه السلام مراجعه کند و با توکل به خدا طلب یاری از ایشان نماید تا شاهد شیرین طبابت حضرت را بچشد. در این مرحله، هرچه اعتقاد قوی تر باشد، اثر آن در عمل، ظهور و بروز بیش تری دارد (مانند شیخ ابراهیم صاحب الزمانی که از روی اعتقاد، شفای پای شکسته مکاری را از امام زمان علیه السلام گرفت). (۱)

اگر کسی اعتقاد قلبی به طبابت حضرت داشت ولی در گرفتاری ها عملاً به ایشان مراجعه نکرد، در مرحله شکر عملی مرتکب کوتاهی شده و از این باب کفران نعمت کرده است.

شکر عملی شاهد بودن امام علیه السلام

امام زمان علیه السلام شاهد بر احوال مخلوقات هستند. اگر این عقیده در عمل ظاهر شود، منجر به احساس حضور دائمی می گردد. وقتی دانستیم که امام معصوم علیه السلام «عین الله» هستند، آیا در عمل هم به آن ملتزم می شویم؟! اگر چنین است، در همه احوال باید ایشان را حاضر و ناظر ببینیم. پس در عمل، نباید آن چه سبب رنجش ایشان است، در حضورشان انجام دهیم. اگر حضرت را «شاهد» می دانیم، هم چنان که هنگام سلام دادن به پدر، رعایت احترام می شود، نباید ابلاغ سلام به وجود مقدّسشان را با احساس کسالت و بی ادبی همراه کنیم.د.

ص: ۲۵۸

۱- البته به این نکته توجه داریم که شفای به دست امام زمان علیه السلام ممکن است از طریق اسباب و وسائط عادی آن جاری شود و ما هرگز امر نشده ایم که وسائط را کنار بگذاریم. بلکه باید با اعتقاد مسلّم به طبابت حضرت، از امکانات درمانی استفاده کنیم و از ایشان به عنوان طیب واقعی امراض روحی و جسمی بخواهیم که ما را به بهترین و راحت ترین راه هدیت فرموده، شفای ما را در آن قرار دهند.

باید همیشه متذکر باشیم که شاهد بودن امام علیه السلام در حال ظهور و غیبت، در حال حیات و پس از آن، تفاوتی نمی کند. لذا نه تنها امام زمان علیه السلام، بلکه همه ائمه علیهم السلام را باید حاضر و شاهد بدانیم؛ همان طور که امام صادق علیه السلام امر فرموده اند:

فَأَحْضِرُونَا جَمِيعًا. (۱)

همگی ما را حاضر بدانید.

یکی از موارد شکر عملی در مقابل این وصف، «زیارت» کردن است. ما با زیارت قبور ائمه علیهم السلام و رفتن به مشاهد مشرفه ایشان، می توانیم از شاهد بودن اهل بیت علیهم السلام عملاً قدردانی کنیم؛ البته باید در هنگام زیارت متذکر به حضور امام علیه السلام باشیم.

زیارت از راه نزدیک، آثار و فضایل بسیاری دارد. ولی با خواندن زیارت از راه دور نیز می توانیم عرض ارادت کرده، عملاً اعلام کنیم که امام غائب و امامانی را که در قید حیات ظاهری دنیایی نیستند، شاهد و ناظر بر اعمال خود می دانیم.

شکر عملی «رفیق مونس»

کسی که امام زمان علیه السلام را «رفیق مونس» خویش می داند، در عمل هم با ایشان انس می گیرد؛ یعنی همنشین امام علیه السلام می شود تا طعم شیرین مصاحبت با ایشان را بچشد.

گاهی اوقات که ما با برخی از دوستان خویش در سفر همنشین می شویم، از رفاقت و انس با ایشان لذت می بریم. به همین ترتیب، اگر خدا و ولی او را برای مجالست خویش برگزینیم، طبق وعده الهی همنشین ما می شوند. این همنشینی، شهد انس و رفاقت ایشان را در کام ما می چشانند و در نتیجه معرفت بالاتری نصیب ما می گردانند. راه هم نشین شدن با هر کس، «ذکر» اوست. در حدیث قدسی آمده است:

أَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي. (۲)

من هم نشین کسی هستم که مرا یاد کند. ۹.

ص: ۲۵۹

۱- غیبت نعمانی / باب ۸ / ح ۲.

۲- بحار الانوار / ج ۳ / ص ۳۲۹.

این یک قاعده کلی است که انسان با «ذکر» محبوب خود، می تواند هم نشین او گردد. امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند:

الذِّكْرُ مُجَالَسَةُ الْمَحْبُوبِ. (۱)

ذکر، هم نشینی با محبوب است.

آن چه در این امر نقش محوری دارد، «محبت میان ذاکر و مذکور» است. این محبت، انگیزه «ذکر» محبوب می شود. «ذکر»، محب را همنشین محبوب می سازد و این همنشینی، باب انس با محبوب را می گشاید. پس کلید انس گرفتن با محبوب، «ذکر» اوست. امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند:

الذِّكْرُ مِفْتَاحُ الْاِنْسِ. (۲)

ذکر کلید انس است.

راه عملی انس و رفاقت با حجت خدا علیه السلام ذکر اوست. یاد همیشگی و دائم، انسان را به مرتبه مجالست با امام زمانش علیه السلام می رساند و این مجالست، از طریق ذکر، «انس» با ایشان را به ارمغان می آورد. چشیدن طعم شیرین انس و رفاقت با حضرت بقیه الله ارواحنا فداه، مشروط به ظهور آن حضرت نیست، با امام غائب هم می توان انس گرفت و رفاقت ایشان را یافت.

ممکن است محبت به امام عصر علیه السلام به اندازه ای نرسیده باشد که یاد او به طور مرتب و پیوسته در قلب و ذهن انسان حضور داشته باشد. ولی انسان می تواند به تدریج، یاد ایشان را در اوقات مختلف شبانه روز در قلب و زبان خود زنده نگاه دارد؛ تا این که رفته رفته محبت او افزوده شود و آرام آرام به جایی برسد که دوستی با غیر ایشان را نپسندد. می گویند: شخصی در حال خودش بود، کسی وارد شد و پرسید: تنها بودی؟ پاسخ داد: الآن تنها شدم! او با ذکر محبوبش همنشین او گشته و در حقیقت تنها نبوده است. امّا وقتی دیگران او را از این ذکر باز می دارند، چون همنشینی با محبوبش را از دست داده، احساس تنهایی می کند. ۱.

ص: ۲۶۰

۱- غررالحکم و دررالکلم / ج ۱ / ص ۸۵ / ح ۳۲۲.

۲- غررالحکم و دررالکلم / ج ۱ / ص ۱۴۵ / ح ۵۴۱.

به راستی کسی که امام زمانش را به صفت «الانیس الرفیق» بشناسد، اما در عمل، بیش از اشتغال به «ذکر» ایشان با یاد دیگران زندگی کند، چگونه شکر عملی این نعمت را به جا آورده است؟!

شکر عملی نسبت به دستگیری امام علیه السلام

اهل بیت علیهم السلام همواره به عناوین مختلف، شیعیان را به این نکته تذکر داده اند که: اگر نیازمند هرگونه دستگیری مادی و معنوی هستید، باید به ما روی آورید.

در فصل گذشته با بیان اسامی و اوصاف مختلف ائمه اطهار علیهم السلام به گوشه هایی از دستگیری های اهل بیت علیهم السلام اشاره کردیم. حال می خواهیم بدانیم که برای ادای شکر عملی نسبت به این اوصاف باید چگونه عمل کنیم؟!

خاندان وحی، غار محکم، فریادرس هر بیچاره و درمانده، پناهگاه هر فرار کننده، نجات دهنده افراد ناامن و نگهدارنده کسانی هستند که به دامان ایشان چنگ یزنند. اگر امام شناس هستیم باید به این اوصاف ایشان معتقد شویم؛ تا شکر قلبی، عملی شود. سپس برای ادای شکر عملی در هر زمان و مکانی که نیازمند دستگیری هستیم - یعنی همیشه و همه جا - متمسک به ایشان شویم؛ با این اطمینان که دست ما را خواهند گرفت. همان طور که «غریق» وقتی در آب دست و پا می زند، به محض دیدن «کشتی نجات»، تنها به دستیابی به آن می اندیشد و فقط زمانی آرامش می یابد که به سفینه نجات برسد.

اگر امام علیه السلام را به عنوان «غیاث المضطر» و «کهف حصین» می شناسیم، باید در عمل هم به سوی ایشان برویم، و در گرفتاری ها به سوی حضرتش روی آوریم و متوسل شویم. در غیر این صورت، عملاً نعمت امام علیه السلام را کفران کرده ایم.

شکر عملی «علم مصبوب»

هرکس در طلب علم می کوشد و امام عصر علیه السلام را «علم مصبوب» می داند، باید به در خانه ایشان برود، با یاد و نام حضرتش به درس و بحث و تعلیم و تعلم پردازد و کوشش های خود را صرفاً وسیله ای برای عالم شدن بداند و علم واقعی را از ایشان بخواهد. چگونه می توان اعتقاد داشت که علم از سرچشمه فیاض امام علیه السلام سرازیر

می شود، ولی هنگام کسب دانش - لااقل به اندازه سخن دیگران - به احادیث ائمه علیهم السلام توجه نکرد؟ چنین کسی در عمل، مخالف باور قلبی خویش عمل کرده و کفران نعمت نموده است.

آیا به راستی باور داریم که علم مختص ائمه علیهم السلام است و طبق فرمایش معصوم علیه السلام ایشان «المخصوص بالعلم»^(۱) هستند یا نه؟ اگر باور داریم، پس باید فقط در خانه ایشان برویم؛ تا علمی را به ما بچشانند که در آن حقیقت علوم نهفته است.

نحوه رفتار کسی که با عمل به این عقیده اهتمام به شکر مُنعم دارد، در مقایسه با دیگری که چنین اعتقادی ندارد، کاملاً متفاوت خواهد بود. چنین کسی، اگر در جلسه درس ابتدا برای امام زمانش دعا می کند، اگر درس می خواند یا درس می دهد یا می نویسد یا مطالعه می کند و ... در همه این احوال، کسب رضایت حضرتش را مدّ نظر دارد و به این حقیقت کاملاً توجه دارد که در صورت کوتاهی و سهل انگاری در تحصیل علم، نباید به بهره مندی از علم امام علیه السلام امیدوار باشد. او می داند که وظیفه اش زحمت کشیدن و تلاش در کسب علم است، اما این تلاش ها و کوشش ها را صرفاً وسیله می داند. امید اصلی به همان «علم مصبوب» است که تا نخواهد، کسی «عالم» به معنای واقعی کلمه نخواهد شد.

«شیخ انصاری»، «مقدّس اردبیلی» و «علامه بحر العلوم» از کسانی هستند که برای کسب علم، راه صحیح را پیش گرفتند و به سر منزل مقصود رسیدند. ولی کسانی که دل خود را به یادگیری چند اصطلاح خوش می کنند و از ولی نعمت علم غافل هستند، نه تنها از سرچشمه حقیقی علم سیراب نمی شوند، بلکه چون در عمل مرتکب کفران نعمت شده اند، مشمول وعید الهی قرار می گیرند و خطر عدم دسترسی به علم واقعی، ایشان را تهدید می کند.

شکر عملی «الوالد الشفیق»

برای ادای شکر عملی این اعتقاد که امام علیه السلام «والد شفیق» و پدر دلسوز هستند، باید در پاسخ رفتار پدرانه ایشان با ائمت خویش، شیعیان نیز چون فرزندان صالح عمل ۱.

ص: ۲۶۲

۱- اصول کافی / کتاب الحجّه / باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته / ح ۱.

کنند و همیشه در نظر داشته باشند که یک فرزند خوب، چگونه با پدر و مادر دلسوز خود برخورد می کند؟

فرزندی که پدر و مادر توانا و مهربانی دارد، همه حاجات خود را نزد آن ها می برد و از ایشان کمک می خواهد. اگر محبت پدرانه امام زمان علیه السلام را هم چشیده باشیم، همه گونه توقعی از ایشان پیدا می کنیم. در کوچک ترین امور خود به آن حضرت علیه السلام مراجعه می نماییم. آن گاه، نه تنها در طلب حاجت های خویش احساس شرم نمی کنیم، بلکه همه سخنان و درد دل ها را- که از افراد غریبه پنهان می داریم- نزد ایشان می بریم. چیزهایی را که حتی از پدر خود هم نمی خواهیم، از ایشان درخواست می کنیم. اگر چنین نکنیم، معلوم می شود که اعتقاد قوی نداریم.

مقتضای «والد شفیق» بودن، توجه به «وَلَد» است. گاهی فرزند، خطا کار و ناصالح است، ولی تا وقتی که فرزند اوست، (۱) پدر، او را رها نمی سازد. حتی اگر لازم شود که فرزند را تنبیه کند، در قلب خود مایل است که او سریعاً عذرخواهی کرده، به نزد پدر برگردد. پدر مهربان، بیش از فرزند، مایل به برگشتن او به دامان خویش است و تحمل دوری او را زودتر از خود فرزند، از دست می دهد.

حضرت مهدی علیه السلام به واقع پدر دلسوز هستند و آن چه در بیان این وصف ایشان ذکر می شود براساس منطقی قوی است؛ نه یک بحث احساسی و مبالغه آمیز. این ارتباط، واقعاً برقرار است و ما باید چنان اعتقادی به امام زمان علیه السلام داشته باشیم که در اعمال ما نمایان گردد. همان طور که برای پدرمان دلتنگ می شویم، به دیدارشان می رویم، تلفن می زنیم، نامه می نویسیم، و درد دل می کنیم، با امام زمان علیه السلام نیز باید همین گونه رفتار نماییم و این راهی است که خود معصومین علیهم السلام به ما آموخته اند:

كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّ أَنْ يُفِضَ إِلَى إِمَامِهِ مَا يُحِبُّ أَنْ يُفِضَ إِلَى رَبِّهِ، قَالَ: فَكَتَبَ: إِنْ كَانَ لَكَ حَاجَةٌ، فَحَرِّكْ.

ص: ۲۶۳

۱- گاهی کوتاهی در اعمال، سبب از دست رفتن اعتقادات صحیح می شود. و از آن جا که امام علیه السلام تنها پدر «امت خویش» هستند، گاهی شخص با انحراف از اعتقادات صحیح، از تحت تکفل امام علیه السلام خارج می شود.

شخصی به امام هادی علیه السلام نامه نوشت که: کسی دوست دارد آن طور که با خدای خویش ارتباط پیدا می کند، با امام خود ارتباط داشته باشد (آیا امکان دارد)؟ حضرت علیه السلام در پاسخ نوشتند: اگر حاجتی داری، لب هایت را تکان بده، جواب به سوی تو خواهد آمد.

فرزند، نیازهای خود را در درجه اول به پدر دلسوز خود می گوید. این توقّعی است به جا که پدر از او دارد. اگر پدر بفهمد که فرزندش به دیگری مراجعه کرده، چه بسا بسیار ناراحت شود. امام علیه السلام هم به رعیت خویش اجازه فرموده اند که در هر حاجت کوچک و بزرگی به ایشان روی آورند و وعده فرموده اند که- اگر شخص جزء خواصّ دوستان آن حضرت باشد- به محض حرکت دادن لب ها، پاسخ خواهد شنید. (۲)

نوشتن عریضه به امام علیه السلام

امام مهدی علیه السلام حتی اجازه فرموده اند که به ایشان نامه بنویسیم و باب این عمل در زمان غیبت کبری هم چنان باز است. یکی از راه های ارتباط مستقیم با امام عصر علیه السلام نوشتن عریضه است بدین گونه که: در صفحه کاغذی، حاجت خود را بنویسم، با امام زمان علیه السلام درد دل کنیم و آن را داخل ضریح معصوم علیه السلام یا در آب جاری یا برکه- با صدا زدن یکی از نَوّاب اربعه امام زمان علیه السلام- بیندازیم. در این صورت باید اطمینان داشته باشیم که امام علیه السلام از آن مطلع می شوند و عملاً نیز با تمسّک به این روش، شکر عملی خود را اعلام کنیم. (۳) حال به نمونه ای از عرض حاجت به صورت کتبی خدمت حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه و چگونگی جواب حضرتش توجه می کنیم:

«مرحوم آقامیرزا ابراهیم شیرازی حائری نقل می کرد: در مدّتی که در شهر شیراز د.

ص: ۲۶۴

۱- بحارالانوار/ ج ۵۰/ ص ۱۵۵/ ح ۴۲.

۲- درباره مراد از خواصّ و اختصاص این امر به ایشان در کتاب «راز پنهانی و رمز پیدایی» فصل ۶ از بخش اول، توضیح کافی آمده است.

۳- برای اطلاع از کیفیت نوشتن عریضه به ساحت مقدّس امام عصر علیه السلام، به کتاب بحارالانوار ج ۱۰۲/ ص ۲۳۴ و ۲۳۵ مراجعه کنید.

بودم، چند حاجت داشتم که بسیار مهم بودند و همه فکرم متوجه آن ها شده بود و بسیار ناراحت بودم. یکی از آن حاجات، توفیق زیارت کربلای معلی و قبر مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام بود و چاره ای نداشتم جز این که متوسل به دریای کریم حضرت مهدی علیه السلام شوم.

روزی در نزدیکی غروب، از شهر شیراز، تنها و مخفیانه خارج شدم و نزدیک استخری که آب زیادی در آن بود، رفتم. از میان نواب اربعه، جناب حسین بن روح (نایب سوم) را خواندم. عرض کردم که در روایت وارد شده که نواب اربعه را بخوانید، به آن ها سلام دهید، عریضه خویش را تسلیم کنید و او را واسطه رساندن عریضه به امام علیه السلام قرار دهید. از این رو، عریضه خود را در آب استخر انداختم و هنگام غروب آفتاب، از دروازه دیگر وارد شهر شدم. بر این کار من غیر از خدای تعالی کسی آگاهی پیدا نکرد و هیچ کس را از عمل خود مطلع نساختم.

وقتی صبح شد، در محضر استادی رفتم که نزد او درس می خواندم، در حالی که همه همدرس هایم حاضر بودند. ناگاه دیدم سیدی جلیل القدر - در لباس خدام حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام - در آن مجلس وارد شد و نزدیک به شیخ استاد نشست. من و اهل مجلس، تا آن وقت او را ندیده و نشناخته بودیم و بعد از آن مجلس هم او را در شیراز ندیدم. آن سید رو به سوی من نمود و مرا به اسم صدا کرد و فرمود: آقا میرزا ابراهیم! بدان که عریضه تو خدمت حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه واصل و به آن بزرگوار تسلیم شده است. من از این گفتار ایشان مبهوت شدم، در حالی که دیگران معنی کلام او را نفهمیده اند و لذا سؤالی در مورد آن نکردند. سید فرمود: من شب گذشته در خواب دیدم که جماعت بسیاری در اطراف جناب سلمان محمدی رحمه الله جمع شده اند و در نزد آن جناب عریضه های بسیاری است و آن جناب مشغول نظر نمودن به آن هاست.

جناب سلمان تا مرا دید، به من فرمود: برو نزد میرزا ابراهیم، و علاوه بر اسم من، سایر مشخصات مرا بیان نموده و فرموده بود که به او بگو: این رقعہ او در دست من است (و دست خود را بلند نموده بود) و به حضرت حجّت علیه السلام واصل شده است. دیدم

آن رقعۀ که در دست داشت، مَهر کرده است. من در عالم رؤیا دانستم که رقعۀ هر کس را که آن سرور قبول می نمایند، آن را مَهر می کنند و آن که حاجتش را قبول نمی نمایند، اصل عریضه اش را برمی گردانند. حاضرین، از صادق بودن خواب آن سید، از من پرسیدند. قضیۀ را برای آن ها بیان کرده و قسم یاد نمودم که احدی بر این کار مطلع نبود. آن ها مرا بشارت به قضاء حاجت هایم دادند و چنان شد که به من بشارت داده بودند. طولی نکشید که موفق به زیارت کربلا شدم، چنان چه الآن در این جا هستم و سایر حاجت هایم نیز بحمدالله برآورده شده است»^(۱).

یک امام شناس واقعی یقین دارد که تمام عریضه های او به خدمت حضرت بقیۀ الله ارواحنا فداه واصل می شود و ایشان نسبت به همه آن ها هم آگاهی دارند و هم عنایت و توجه خاص به نویسنده می فرمایند. ماجرای ذیل نمونه ای است از این توجه و عنایت خاصّ امام علیه السلام به دوستان با اعتقاد خویش:

«شبی مرحومه حاجیه منصوره خانم فقیه احمدآبادی (فرزند صاحب مکیال المکارم) در عالم رؤیا می بیند در کنار چشمه ای که از خیابان احمدآباد گذر می کرد و پلی بر روی آن زده شده بود که به آن «پل بلند» می گفتند، آقایی بزرگوار و نورانی و خوش سیما ایستاده و فرمودند: به مادرت بگو چرا مدّتی است برای من نامه نمی نویسد؟ فردای آن شب، همسر مرحوم آیه الله فقیه احمدآبادی به منزل فرزندشان (حاجیه منصوره خانم) می آیند و ایشان از مادر سؤال می کنند: شما عریضه نوشتن به امام زمان عجل الله تعالی فرجه را ترک کرده اید؟ مادر می پرسند: چطور؟ ایشان جریان رؤیای خود را می گویند.

همسر آیه الله فقیه احمدآبادی منقلب می شوند و توضیح می دهند که: من به فکر افتاده بودم آیا عریضه هایی که به محضر امام زمان عجل الله تعالی فرجه می نویسم، به دست ایشان می رسد یا نه. لذا مدّتی بود به طور کلی عریضه نوشتن را ترک کرده بودم و به هیچ کس اظهار نکردم تا ببینم نشانه ای ظاهر می شود یا نه. تا این که شما این خواب را دیده اید و معلوم می شود که نه تنها عریضه ها به دست حضرت می رسیده، بلکه در اینی.

ص: ۲۶۶

۱- العبقری الحسان/ ج ۲/ بساط چهارم ص ۱۹۸ با اندکی تغییر ادبی.

مدّت هم که برنامه ام را ترک کرده ام، آقا امام زمان علیه السلام متوجّه بوده اند و از روی لطف و عنایت فرموده اند که: «به مادرت بگو چرا مدّتی است برای من نامه نمی نویسد».

جالب است بدانیم که همسر آیه الله فقیه احمدآبادی عریضه های خود را به محضر امام زمان عجل الله تعالی فرجه در همین چشمه و در همین قسمت از آن که معروف به «پل بلند» است، می انداخته اند و آقا امام زمان حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه هم در عالم رؤیا، در همان محل ایستاده بوده اند.»

این داستان را نوه همین خانم با فضیلت از قول مادرشان (دختر مرحوم صاحب مکیال) در کتابی که شرح احوال مرحوم آیه الله سید محمّد تقی فقیه احمدآبادی (صاحب مکیال) می باشد آورده اند.^(۱)

با این ترتیب می توان فهمید که امام زمان عجل الله تعالی فرجه به کسانی که عرض حاجات به پیشگاه ایشان می نمایند، توجّه و عنایت خاصی دارند. اهل ایمان نباید از عمل به این زمینه جلب محبّت حضرت به خودشان غفلت نمایند.

تجدید بیعت با امام زمان علیه السلام

یکی دیگر از راه های شکر نعمت وجود امام زمان علیه السلام، بیعت با ایشان است که انسان در مناسبت های خاص با حضرت علیه السلام عهد ببندد و با عشق و علاقه، در مکان هایی که متعلّق و منسوب به حضرت است- مثل سائرا و سرداب مقدّس و ...- رفت و آمد کند و با خواندن زیارات و عرض ارادت، تجدید پیمان نماید.

بیعت با امام علیه السلام، در حقیقت، اعلام وفاداری به آن عهد و پیمانی است که خداوند، از انسان برای ادای حقوق ایشان گرفته است. این کار، از اعمال بسیار پسندیده ای به شمار می آید که در همه زمان ها ضرورت دارد و خصوصاً در زمان غیبت آن حضرت- که چشمان مردم از دیدار و شناخت ایشان محروم است- اهمیّت خاصی دارد. بیعت، پیوند میان امام و مأموم را همواره، تازه و زنده نگاه می دارد و اثر تربیتی فوق العاده عمیقی در تقویت روحیه انتظار شخص عارف به امام زمان علیه السلام می گذارد.^۴

ص: ۲۶۷

۱- آشنایی با زندگی و شخصیت و شهادت دلباخته امام زمان عجل الله تعالی فرجه / آیه الله فقیه احمدآبادی، ص ۱۳ و ۱۴.

کیفیت تجدید بیعت با امام عصر علیه السلام در کتاب های حدیثی آمده است. به عنوان نمونه در «دعای عهد» که از امام صادق علیه السلام برای پیمان بستن شیعیان با حضرت مهدی علیه السلام رسیده، وعده داده شده که: هر کس چهل صبح این دعا را بخواند، از یاوران قائم علیه السلام باشد و اگر پیش از ظهور حضرتش بمیرد، خدا او را از قبر بیرون می آورد، تا در خدمت آن حضرت باشد و به ازاء هر کلمه از این دعا به او ثواب هزار کار خوب می دهد و هزار بدی او را محو می سازد. (۱) در قسمتی از این دعا می خوانیم:

اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَكَ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَمَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامٍ عَهْدًا وَعَقْدًا وَبَيْعَةً لَكَ فِي عُنُقِي، لَا أَحُولُ عَنْهَا وَلَا أَزُولُ أَبَدًا. (۲)

خدایا من در بامداد امروز و در همه روزهای زندگی ام، عهد پیمان و بیعت امام زمان علیه السلام را بر خود، تجدید می کنم، به طوری که از آن بر نگردم و هیچ گاه از آن دست بر ندارم.

بدین ترتیب می توانیم با امام عصر علیه السلام هر روز تجدید بیعت کنیم، و به فضل حضرتش، بدین وسیله در زمره یاوران ایشان قرار بگیریم.

عجز از شکر عملی

آخرین مرتبه شکر، این است که انسان، خودش را عاجز از شکر بیابد. این مرتبه وقتی عملی می شود که شخص، همه مراحل شکر قلبی و زبانی و عملی را به انجام برساند، ولی باز بفهمد که نتوانسته شکر نعمت امامش را به جای آورد. رسیدن به این مرتبه برخاسته از معرفت عمیق نسبت به نعمت امام علیه السلام می باشد.

هر کس ابعاد مختلف این نعمت بی نظیر خداوند را بشناسد، پس از انجام تمام مراحل شکر، خود را در ادای این حق بزرگ، مقصر می مشارد. کسی که به این رتبه برسد، در زمره شاکرین حقیقی این نعمت قرار می گیرد. ۱.

ص: ۲۶۸

۱- عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ اَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِهَذَا الْعَهْدِ، كَانَ مِنْ أَنْصَارِ قَائِمِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنْ مَاتَ قَبْلَهُ، أَخْرَجَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ قَبْرِهِ، وَأَعْطَاهُ بِكُلِّ كَلِمَةٍ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَمِثْلَهُ أَلْفَ سَيِّئَةٍ.

۲- بحار الانوار/ ج ۵۳/ ص ۹۵/ ح ۱۱۱.

هرچند سخن درباره خاتم الاوصیاء، حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه با وسعت دید و ظرفیت کوچک و محدود ما زمینیان کاری است دشوار، اما باید پایه های آن را دقیق و استوار بنا کرد.

هرچند درباره آن آفتاب سپهر امامت و علت ایجاد دایره خلقت، به هر زبان سخن گفتن، دل نشین و زیباست، اما بایسته است که این معرفی در پرتو زبان وحی باشد و آن سان که خود به معرفی حضرت خویش زبان مبارک گشوده اند، قلم را می چرخاند و شیوه سخن را استوار ساخت.

گاهی انسان، سال ها متون دعاها یا فرمایش های ائمه معصومین علیهم السلام را می خواند ولی هرگز با دقت و فراست به آنها نمی اندیشد. و گاهی یک جمله از فرازهای زیبای مناجات های آن بزرگواران یا فرمایش های پُر بهای آنان دریچه نوینی را به روی انسان می گشاید و سیر اندیشه های او را تغییر می دهد و او را در برابر جهان جدیدی از دانش و بینش قرار می دهد. و زمانی با توجه به ژرفای عمیق یکایک کلمات آنان، روزنه ای به گستره ناشناخته دانش و بینش گشوده می شود و آن چنان معنائی نهفته در هر کلمه را در بلندای دانش می بیند که هرچه آن را بیش تر می کاود، به گستردگی آن بیش تر پی می برد و در جان و روانش و در تار و پود وجودش رسوخ می کند.

غربت امام عصر علیه السلام حکایتی است جانسوز از «غربت آفتاب» در پشت ابر مانده،

آن ماءٍ مَعِينِ الهی، آن منتظرِ مقتدر ارواحنا فداه.

حکایتی است از تنهایی و طرد شدن عزیزی که امام باقر علیه السلام در توصیف حضرتش می فرماید: «إِنَّ الشَّرِيدَ الطَّرِيدَ الْفَرِيدَ الْوَحِيدَ» (۱)

تذکاری است با سوختگان محبت آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم تا آن اقیانوس بی کرانه علم و قدرت الهی، در بعد غربت و تنهایی اش بیش تر مورد تأمل قرار گیرد.

باشد تا دلدادگان آستان قدس ولایت علوی و سر سپردگان ولایت مهدوی را در یاری و خدمت و عرض ارادت به حضرتش مددکار باشد و روان پاک خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم را خرسند سازد. به قول قآنی شیرازی:

غمگین شود به هرچه تو غمگین شوی، رسول*** شادان شود به هرچه تو شادان شوی، خدا۹.

ص: ۲۷۲

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا صَالِحِ الْمَهْدِيِّ

سلام بر تو ای امام، ای جان جانان، ای عزیز عزیزان، ای ماه تابان، و ای خورشید پشت ابر.

سلام بر جدّ غریب و مظلومیت، سرور شهیدان عالم، همو که در زیارتش «غریب الغریاء» خوانده می‌شود. (۱) و تو «غُربت» را از آن شهید مظلوم به ارث برده ای!

مولای من! گمان نمی‌کردیم روزی فرا رسد که بخواهیم از «غُربت» شما سخن بگوییم. مگر می‌شود کسی که همه هستی به طفیل او و برکت وجودش برپاست، و مؤمن و کافر از کنار سفره او روزی می‌خورند، ناشناخته بماند؟! مگر ممکن است آن که همه انبیاء و اولیای خدا چشم انتظار قدمش هستند، فراموش شود؟! مگر می‌توان باور کرد که سرچشمه آب حیات و اقیانوس بیکران رحمت الهی، مطرود لب تشنگان گردد؟! و مگر می‌توان پذیرفت که انتقام گیرنده خون خدا، هم چون جدّ شهیدش، غریب و مظلوم واقع شود؟

سخن گفتن از غربت شما چقدر سخت و دشوار است! ای کاش، خورشید عالم تابم.

ص: ۲۷۳

۱- «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا غَرِيبَ الْغَرَبَاءِ» جمله ای از زیارت امام حسین علیه السلام که مرحوم سید بن طاووس آن را در آداب حرم مطهر سیدالشهدا علیه السلام نقل کرده است. رجوع شود به مفاتیح الجنان، آداب حرم امام حسین علیه السلام، ادب بیستم.

وجود شما از پس ابرهای غیبت آشکار می شد تا دیگر کسی شما را غریب نمی خواند و این کتاب هم هرگز منتشر نمی شد!

ای کاش چنین روزی فرا نمی رسید که دوستان شما دور هم حلقه زده و در غربت شما اشک ماتم بریزند!

خدایا چه می شود که آن محبوب دل ها و آن غریب الغرباء را آشکار کنی تا دلباختگانش در سالروز میلادش به جای اشک غم، گریه شوق بر دیدگان نشان ظاهر شود و در جشن های میلاد پر شکوهش به جای آن که از غربت او سخن بگویند، به تماشای جمال دلربایش بنشینند و به عزت و سربلندی مولایشان بر جهانیان افتخار کنند و به زبان مترنم شوند: «دیدید بالأخره مولای ما آمد!»

سپس همه عالم را دعوت کنند که «بیایید مولای ما را مشاهده کنید! آیا چنین مولایی تاکنون دیده اید؟!» و بدین سان زمان مظلومیت آن یگانه دوران و جان جانان به سر آید و همه جا صحبت از آقایی و عزت آن عزیز بر زبان ها افتد.

هنوز هم امیدواریم که خجسته ظهور مولای سربلند ما، اشک های دیدگان ماتم زده در غم غربت ایشان را بخشکاند و لبخند شوق را بر لبان شیفتگان بنشانند. بارالها! این امید را در ما لحظه به لحظه افزون گردان و حسرت درک چنین روزی را بر دل های ما مگذار.

مولای من! وقتی سخن از غربت شما به میان می آید، بسیاری آن را صرفاً امری احساسی و مبالغه آمیز تلقی می کنند. دریغاً! که بعضی شیعیان هم از غربت شما غافل هستند و لازم است برای آن ها اثبات شود که شما غریب هستید! و این خود نشانه دیگری از «غریب الغرباء» بودن شماست. پس شما در میان غریبان هم غریب هستید! و قلم تاب آن را ندارد که درباره این حقیقت تلخ چیزی انگارد.

اما چه می توان کرد؟ باید این تلخی ها را بازگو کرد تا خفتگان بیدار شوند. فکرها زنده گردد، دل ها بسوزد، اشک ها بر گونه ها بغلند و دست ها به سوی پروردگار عالم بر آید که:

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

خدایا ما با درد محرومیت از امام زمان علیه السلام و یتیمی در زمان غیبت چنان خُو گرفته ایم که به تدریج مولایمان را فراموش می کنیم! بارالها ما آبرویی نداریم، اما بر غربت و تنهایی محبوب خودت رحم کن و ایشان را از این مظلومیت و بی کسی خارج گردان!

مدّت ها بود که حدیثی درباره امام عصر علیه السلام مرا به تأمل و ا می داشت. این حدیث از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نقل شده که در توصیف فرزند عزیزشان فرموده اند:

هُوَ الطَّرِيدُ الْوَحِيدُ الْغَرِيبُ... (۱)

او طرد شده تنهای غریب است...

آیا واقعاً امام زمان ما تنها و غریب هستند؟ اگر نخواهیم فرمایش معصوم علیه السلام را حمل بر مسامحه و مبالغه گویی کنیم، چه معنی یا معانی را می توانیم برای آن قائل شویم؟

به لطف و عنایت خود آن حضرت، پنج معنای مختلف برای غربت ایشان می توان دریافت؛ که سه معنای آن، متناظر با سه مرتبه از مراتب شکرگزاری نسبت به نعمت وجود امام علیه السلام است. به این صورت که هر مرتبه از کفران این نعمت عظمی منتهی به یک معنا از غربت ایشان می گردد. هریک از فصول یک تا پنج بخش حاضر به اثبات و شرح یکی از معانی غربت امام عصر علیه السلام اختصاص دارد و در فصل پایانی (ششم)، به مناسبت توضیح حدیث امام هفتم علیه السلام بحث انتقام گرفتن مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه از قاتلان حضرت سیدالشهدا علیه السلام مطرح شده است. ۴.

ص: ۲۷۵

اهل بیت علیهم السلام، نعمت کفران شده

با این که وجوب شکر منعم بديهی عقلی به شمار می آید، ولی بسیاری از نعمت های الهی مورد بی توجهی و کفران واقع می شوند.

در این فصل قصد داریم چگونگی برخورد مردم را با بزرگترین نعمت الهی - یعنی وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت ایشان علیهم السلام - مورد بررسی قرار دهیم. در مطلع بحث، روایتی از امام موسی بن جعفر علیهما السلام - از پدران گرامی ایشان علیهم السلام - نقل می کنیم:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مُكْفَرًا لَا يُشْكُرُ مَعْرُوفُهُ، وَلَقَدْ كَانَ مَعْرُوفُهُ عَلَى الْقُرَشِيِّ وَالْعَرَبِيِّ وَالْعَجَمِيِّ. وَ مَنْ كَانَ أَعْظَمَ مَعْرُوفًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى هَذَا الْخَلْقِ؟ (۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مورد کفران قرار گرفته اند و کار خوب ایشان شکر گزارده نمی شود، در حالی که خیر ایشان به قریش و عرب و عجم رسیده است. و چه کسی بیش تر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای این خلق کار خیر انجام داده است؟

تعبیر مُكْفَرٌ - که از کفر و تکفیر گرفته شده - اسم مفعول از باب تفعیل و به معنای «کفران شده» و یا «پوشیده شده» است. مکفّر در اصطلاح به کسی اطلاق می شود که از ع.

ص: ۲۷۷

او قدردانی نشود و نعمت وجودش مورد کفران واقع شده باشد.

کلمه «معروف» که در این روایت به کار رفته، یعنی کار خوب و نیک. خیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عام و فراگیر و شامل همه مردم - اعم از افراد قبیله ایشان (قریش) و هم نژادی های ایشان (عرب)، و غیر آن ها (عجم) - بوده است. معروف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شامل گروه خاصی نبوده، بلکه همه عالم از آن بهره برده اند، ولی متأسفانه به طور شایسته از ایشان قدردانی نشده و مورد کفران قرار گرفته اند.

همان طور که امام موسی بن جعفر علیهما السلام تذکر فرموده اند، در میان مخلوقات خدا - از ابتدای خلقت تا انتهای آن - هیچ کس را نمی توان یافت که به اندازه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حق مردم کار خوب انجام داده باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مالک و واسطه همه نعمت های مادی و معنوی هستند که به خلق خدا رسیده است. مهم تر از همه، این که امر هدایت الهی را تکمیل فرموده و اسلام را برای مردم آورده اند. نور هدایتی که به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم منتشر شده، به انسان حیات واقعی بخشیده است. اگر انسان از این نعمت محروم می ماند، چه بسا از حیوانات گمراه تر می بود. حق این سرچشمه فیض الهی هیچ گاه ادا نگردیده و به همین علت، مکفر نامیده شده است.

امام علیه السلام نیز از جهت «مکفر بودن» هم چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. حضرت امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام در ادامه روایت یاد شده، فرموده اند که:

وَ كَذَلِكَ نَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ مُكْفَرُونَ، لَا يُشْكِرُ مَعْرُوفًا. (۱)

و هم چنین ما اهل بیت نیز مکفر هستیم، چون شکر کارهای خوب ما ادا نمی شود.

خداوند متعال به انسان ها اراده و شعور و اختیار داده است تا آن ها با خواست خود در طریق رضای خالق خویش قدم بردارند. ولی متأسفانه مسیری که بشر تا امروز پیموده، به طور کامل مورد رضای پروردگار نیست؛ زیرا انسان ها از کسانی که بیش ترین حقوق را بر گردنشان دارند، کم ترین قدردانی را کرده و آن ها را مورد بی توجهی قرار داده اند. مؤمنان برگزیده نیز مانند ولی نعمت هایشان مورد کفران واقع ۷.

ص: ۲۷۸

می شوند و مُکَفَّر بودن را از موالی خویش به ارث برده اند. در ادامه روایت آمده است:

وَ خِيَارُ الْمُؤْمِنِينَ مُكْفَرُونَ، لَا يُشْكِرُ مَعْرُوفُهُمْ. (۱)

و برگزیدگان از مؤمنان، مکفّر هستند، زیرا کار خوب آن ها مورد شکر قرار نمی گیرد.

واقعیت این است که بیش تر مردم- حتی شیعیان و دوستان ائمه علیهم السلام- با حقوق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام به طور کامل آشنا نیستند و گاهی اصلاً به ضرورت شکرگزاری این نعمت بی مانند الهی توجه ندارند. اگر هم موعظه ای شنیده، متذکر شوند، به زودی آن را فراموش می کنند.

در ادامه این نوشتار می خواهیم از این واقعیت تلخ سخن بگوییم؛ تا همگی باور کنیم که در دنیای ما پیامبر و ائمه علیهم السلام خصوصاً مولای عزیزمان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مُکَفَّر و غریب هستند.

معنای اَوَّل غریب

«قدر ناشناخته بودن» یکی از معانی رایج غربت است. اگر معرفتی که شایسته و بایسته شخصی است، وجود نداشته باشد، او را می توان «غریب» دانست. به عنوان مثال، اگر مردم با پزشک ماهری زندگی کنند، ولی او را نشناخته، به کمالات و تخصص و ایمان و دلسوزی او آگاه نباشند و با او مثل یک فرد بی سواد برخورد کنند، اصطلاحاً به آن پزشک «غریب» گفته می شود. از طرفی ممکن است مردم به تخصص و تعهد او آگاه شوند، ولی قدر او را نشناسند و قلباً به او اعتقاد نداشته باشند و در مقابل به پزشکان دیگری که این تعهد و تخصص را ندارند، اعتماد کنند. در این صورت باز هم این پزشک «غریب» مانده است.

حال فرض کنید که این پزشک، در علم فقه هم متخصص باشد. در این صورت انتظار می رود که وقتی صحبت از فقه می شود، او را در زمره فقها برشمرده، به عنوان ۷.

ص: ۲۷۹

یک فقیه برای او حساب باز کنند. در غیر این صورت، حقّ او ادا نشده است.

به این ترتیب، هرچه کمالات فرد بیش تر و فراگیرتر باشد، ضرورت شناخت او ملموس تر می شود. هرکدام از ویژگی های برجسته اش که - به طور اختیاری یا غیر اختیاری - مورد توجه واقع نشود، از آن جهت قدر ناشناخته و غریب می ماند.

به همین ترتیب، اگر یک واسطه خیر شناخته نشود و مردم ندانند که نعمت ها و برکات از جانب چه کسی به آن ها رسیده است، به سبب این نادانی، شکر نعمت او را چنان که شایسته است، ادا نمی کنند و لذا او «غریب» می ماند.

از طرف دیگر، اگر ولیّ نعمت شناخته شود، ولی به خاطر بی توجهی یا به عمد، از او قدرشناسی لازم نشود، کفران نعمت صورت گرفته و این کفران نعمت به نوعی دیگر، به غربت او می انجامد.

برای روشن تر شدن مطلب، به ذکر مثالی می پردازیم. فرض کنید که شخصی میزبان مجلسی شده و سفره ای گسترده است که بر سر این سفره، از همه مهمانان پذیرایی می شود. حال اگر برخی از مهمانان، میزبان خود را شناسند و ندانند که بر سر سفره چه کسی نشسته اند، طبعاً نمی توانند از او تشکر کنند. در این صورت، میزبان، ناشناخته و غریب خواهد ماند. حالت دیگری از غربت میزبان، وقتی صدق می کند که مهمان ها - با وجود این که صاحب نعمت را می شناسند - به او بی اعتنا باشند، از او تشکر نکنند و نسبت به او بی توجه باشند. در این حالت نیز، به میزبان، مکفور و غریب گفته می شود. و بدین ترتیب، مهمان ها با قدرناشناسی خود، میزبان را در غربت نگاه داشته اند.

پس به طور کلی غریب به معنای قدر ناشناخته، دو صورت دارد: یکی آن که اصلاً شناختی نسبت به او یا بعضی از کمالات و فضایل او وجود نداشته باشد. دوم زمانی که دیگران به او و کمالاتش واقف باشند، ولی آن طور که شایسته اوست، قدرش را شناسند.

صورت اول، یک امر اختیاری نیست؛ چون انسان به اختیار خود شناخت پیدا نمی کند؛ هرچند که قطعاً مقدمات و زمینه های آن اختیاری است. ولی صورت دوم، کاملاً اختیاری است. وجه اشتراک بین این دو صورت، عدم شکرگزاری قلبی نسبت به

نعمت مورد نظر است؛ یعنی این که حقّ او و کمالات و فضائل او ادا نشده است. در حالت اوّل، عدم شناخت نعمت و در حالت دوم، قدر ناشناسی از آن نعمت، سبب کفران نعمت است. به هر حال، آن اعتقاد و باور قلبی که شایسته یک نعمت است، نسبت به آن وجود ندارد. همین معنی را می‌توانیم به مکفور بودن قلبی و در نتیجه غریب ماندن تعبیر کنیم.

قدر ناشناخته بودن امام عصر علیه السلام

وقتی تعبیر «قدر ناشناخته» و «غریب» برای امام عصر علیه السلام به کار می‌رود، شاید تصوّر شود که مطرح کنندگان این بحث در بیان خویش مبالغه و اغراق می‌کنند؛ و یا گمان رود که این ادّعا صرفاً بر پایه احساسات و عواطف است و جنبه عقلانی ندارد. در حالی که غربت امام علیه السلام امری مستدل و روشن است که همگان باید واقعاً به آن تذکّر شوند و حقیقت آن را بیابند.

نعمت حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه یک نعمت «عام» و فراگیر است و همه خلایق را در بر می‌گیرد. شیعیان و غیر شیعیان، مسلمانان و غیر مسلمانان و حتّی حیوانات و گیاهان و جمادات نیز، از نعمت وجود ایشان بهره‌مند می‌شوند و این نعمت مانند باران بر سر همه می‌بارد.

بنابراین شکر نعمت وجود ایشان، باید به گستردگی خود این نعمت، فراگیر باشد؛ در حالی که در حال حاضر، بر روی کره زمین، اکثر مردم اصلاً امام زمان علیه السلام را نمی‌شناسند و در واقع نمی‌دانند میزبان و ولیّ نعمت آن‌ها کیست. بر سر سفره ایشان نشسته‌اند و نان و نمک حضرت را می‌خورند، اما هیچ‌گونه شکرگزاری نسبت به ایشان انجام نمی‌دهند؛ چون اصلاً نعمت وجود ایشان را نمی‌شناسند، تا ضرورت شکر آن‌را بدانند.

البته این عدّه که از شناخت ولیّ نعمت خویش محروم مانده‌اند، گاهی در این محرومیت خود مقصر هستند؛ یعنی عدم شناخت آن‌ها به سبب کوتاهی خودشان در فراهم آوردن مقدمات آن بوده است. امّا به هر حال، این افراد، چه در جهل خویش

مقصر باشند یا نه، به هر حال، امام زمان خود را نمی شناسند و حضرت برای ایشان مکفور و غریب هستند.

غربت امام علیه السلام در بین عدّه دیگری مشهودتر و ناگوارتر است. این عدّه، اقلیتی هستند که خدای مّان، امام عصر علیه السلام را با آن ها شناسانده است و آن ها می دانند که آن حضرت، حجت خدا است و به آن اذعان دارند، لذا در زمره شیعیان قرار می گیرند، ولی قلباً قدرشناس حضرت نیستند.

این افراد اندک، مهمانانی هستند که میزبان و ولی نعمت خود را می شناسند، متأسفانه غالباً او را مورد بی مهری قرار می دهند و شکر حضرتش را- چنان که باید و شاید- ادا نمی کنند. غربت این ولی نعمت برای این افراد یک امر کاملاً اختیاری و به معنای قدر ناشناسی از وجود ایشان است.

کسانی که این چنین امام خویش را قدر ناشناخته رها کرده اند، شایسته سرزنش هستند؛ چرا که از روی اختیار، نسبت به اعتقاد و پذیرش قلبی کوتاهی کرده اند.

اقلیتی که شناخت اولیه نسبت به امام زمانشان دارند، اگر حقّ این معرفت را ادا کنند و قلباً قدردان آن شوند، خدای متعال به فضل خود، بر معرفت آن ها می افزاید و امام علیه السلام را به آن ها بیش تر می شناساند. ولی گاهی این افراد، خود، مقدمات معرفت بیش تر را فراهم نمی آورند^(۱) و با کوتاهی در انجام مقدمات حصول معرفت، امام علیه السلام را برای خود غریب باقی می گذارند.

متأسفانه بسیاری از شیعیان که از ولایت امام عصر علیه السلام برخوردار هستند، خود را از نخستین مرتبه معرفت- یعنی معرفت به اسم- نیز محروم ساخته اند. اینان حتی خصوصیات ظاهری امامشان را هم نمی دانند. مثلاً از سال و محلّ تولّد ایشان بی خبرند.

ص: ۲۸۲

۱- البته این یک قاعده کلی نیست که شخص لازم باشد همیشه مقدمات معرفت را خودش فراهم آورد تا خدا به او فضل نماید. بلکه خداوند به هر کس که بخواهد فضل می کند. چه بسا کسی هیچ یک از مقدمات را فراهم نکرده باشد و خدا به او معرفت امام علیه السلام را عطا فرماید. ولی آن چه مسلم است این که اگر فرد در برابر معرفتی که خدا به او عطا فرموده تسلیم باشد، بنا بر وعده الهی- که عین فضل اوست- به معرفتش افزوده می گردد. برای تحقیق و مطالعه بیش تر در این زمینه و ملاحظه دلائل آن، به کتاب «گوهر قدسی معرفت»، از همین نویسنده مراجعه کنید.

و از این بابت هیچ گونه احساس نگرانی و شرمندگی هم نمی کنند. در حالی که بعضی از همین افراد، گاهی برای آشنایی با هنرپیشگان یا ورزشکاران کشورهای خارجی، وقت زیادی صرف می کنند و با علاقه به دنبال کسب آگاهی بیش تر درباره آن ها هستند.

بدین ترتیب برخی از نوجوانان شیعه اطلاعات وسیعی درباره فوتبالیست های داخلی و خارجی یا هنرپیشگان و ... به دست آورده، به خاطر می سپارند. گروهی از بزرگسالان هم- به ضرورت کسب و کار خود- مشخصات کالاهای مختلف را به صورت تخصصی یاد می گیرند. اما بسیاری از این افراد- پیر یا جوان- اگر بارها و بارها اسامی، تاریخ تولد و مشخصات دیگر امام زمان علیه السلام در مجالس گوناگون به آن ها گفته شود، کوچک ترین توجهی نمی کنند و هیچ وقت نمی کوشند چیزی درباره امام خود بیاموزند. این بی توجهی ها چیزی جز قدرناشناسی قلبی را نمی رساند و نشان می دهد که حتی برای بعضی از افراد متدین، دانستن حداقل خصوصیات امام عصر علیه السلام اصلاً مهم نیست. به راستی این ولی نعمت، چقدر غریب است که حتی دوستدارانش این حداقل توجه را هم به او مبذول نمی دارند؟!

قدر ناشناخته بودن صفات امام عصر علیه السلام

اشاره

غربت امام عصر علیه السلام از جهت عدم «معرفت به وصف» بارزتر است. کسانی که از معرفت مشخصات ظاهری حضرتش غفلت می کنند، معمولاً افراد عامی هستند. امّا متأسفانه در «معرفت به وصف» بیش تر، خواص دچار کاستی می شوند که زیرمجموعه ای از اقلیت شیعیان هستند. اینان بیش تر، افراد درس خوانده ای هستند که می توانند طرز تفکر دیگران را هم تحت تأثیر قرار دهند. محروم بودن این عده از معرفت امام عصر علیه السلام می تواند برای دیگران نیز خطرناک باشد. از این رو، مشاهده غربت و ناشناخته بودن امام زمان علیه السلام در بین این افراد، بسیار دردناک است. همین امر، بسیاری از انحرافات را در اصل دینداری پدید می آورد.

به عنوان مثال، گاهی دیده می شود که برخی شیعیان به اصطلاح درس خوانده، انواع و اقسام انحراف ها را در بحث امامت- یعنی در اصلی ترین ویژگی امام عصر علیه السلام-

مطرح می سازند. بیان نظرات این گونه افراد، دل های شیعیان عارف به حق امام زمان علیه السلام را به درد می آورد، ولی از آن جا که غربت حضرتش را به خوبی به تصویر می کشد، با طلب عفو و بخشش از ساحت مقدس حضرتش و دوستان مخلص ایشان، به برخی از این نظرات اشاره می کنیم.

الف) امامت

اصلی ترین خصوصیت امام عصر علیه السلام، یعنی مسأله امامت، نخستین هدف حمله برخی افراد ناآگاه است. برخی از کسانی که خود را روشنفکر می نامند، امامت را صرفاً یک امر تاریخی می دانند و برای آن، ارزش اعتقادی قائل نیستند. نتیجه این طرز تفکر، بررسی مسأله خلافت و جانشینی پیامبر، به عنوان یک امر تاریخی است. منطقی ترین و مسالمت آمیزترین نتیجه ای این بررسی، آن است که هرچه بوده، گذشته است و بحث مجدد در مورد حوادث تاریخی، جز نو کردن اختلافات و زنده کردن کینه های دیرینه، نتیجه ای ندارد و ما را از انجام مسئولیت فعلی خود- یعنی پرداختن به وظیفه روزگار خودمان- باز می دارد و به انحراف می کشاند.

بدین ترتیب، مسأله امامت- که اصل و رکن دین است- در هاله ای از جهل و ابهام و غرض ورزی مورد غفلت و انکار قرار می گیرد. کار به جایی می رسد که مذاهب مختلف اسلامی را نوعی خط کشی حزبی و حقوقی می نامند و مدعی می شوند که مکاتب اهل سنت هم در کنار مذهب بر حق شیعه، اسلام حقیقی را تشکیل می دهند! پس هر کدام از این مذاهب مجاز هستند که به فقه خود عمل کنند. بنابراین نباید شیعه را مؤمن و منکرین امامت و ولایت ائمه علیهم السلام را کافر دانست!

برای اینان که خود را روشنفکر می پندارند، اهمیت مسأله امامت، به خوبی روشن نشده و ائمه اطهار علیهم السلام را اصلاً «شناخته اند». از این رو، نمی توانند به راحتی زیر بار این مسأله بروند که «منکر امامت کافر است»^(۱)ت.

ص: ۲۸۴

۱- وَ مَنْ جَحَدَ كُمْ كَافِرٌ (زیارت جامعه کبیره، مروی از امام هادی علیه السلام بحارالانوار/ ج ۱۰۲ / ص ۱۰۳). این مضمون در احادیث فراوانی با الفاظ مختلف آمده است.

اینان که اصلاً معنی و اهمّیت امامت را نفهمیده اند، چگونه می توانند قدردان نعمت امام علیه السلام باشند؟ لذا برخی از آن ها اظهار می کنند که در اسلام هیچ کس غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم وجود ندارد که انکار شخصیت و مقام او موجب کفر شود. این ها این قدر معرفت پیدا نکرده اند که بفهمند انکار امامت به منزله انکار توحید و عین کفر است. کافی بود که به جای این فرضیه پردازی ها و فرورفتن در تارهایی که خود به دست و پای خویش بسته اند، به این یک روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم توجه می کردند که:

مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ. (۱)

هر کس بمیرد در حالی که امام زمان خودش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

آن گاه می فهمیدند که بدون معرفت امام زمان علیه السلام از گمراهی جاهلیت (عدم شناخت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم) نمی توان خارج شد. یعنی بدون قبول مقامات امام علیه السلام انسان از ورطه شرک و کفر نجات نمی یابد. (۲)

ب) ولایت

نشناختن صحیح مسأله «ولایت» ائمه علیهم السلام و نداشتن درک درست از «خاتمیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم» باعث شده که برخی، ختم نبوت را به معنای پایان یافتن ولایت تشریحی به وجود مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم بدانند و مدعی شوند که هیچ کس بعد از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلّم دارای ولایت تشریحی بر دیگران نیست. بدین ترتیب اگر کسی معتقد به ولایت ائمه اطهار علیهم السلام باشد، او را «غالی» یا اهل «غلو» می نامند. این ها به غلط، «ولایت» را گوهر نبوت انگاشته و ختم نبوت را مساوی با ختم ولایت دانسته اند. اظهار نظر این افراد، نشان می دهد که آن ها نسبت به مسأله «نبوت» هم ناآگاه هستند و این جدّاً ضایعه بسیار بزرگی است که حتّی بعضی از مسلمانان تحصیل کرده، معنایند.

ص: ۲۸۵

۱- بحار الانوار/ ج ۲۳/ ص ۸۹. مضمون این حدیث در منابع اهل سنت هم چون صحیح مسلم/ ج ۶/ ص ۲۲ نیز آمده است.

۲- برای آشنایی با توضیح دقیق تر این مطلب به کتاب «معرفت امام عصر علیه السلام» از همین نویسنده رجوع شود.

«نبی» به کسی اطلاق می شود که خدای عزوجل، وحی شریعت را به سوی او ارسال فرموده است. «خاتمیت»، این واقعیت را نشان می دهد که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کس مخاطب وحی شریعت قرار نمی گیرد. اما ولایت یعنی «اولی به تصرف» بودن نسبت به دیگران، نشان دهنده «صاحب اختیار» بودن ولی خداست در امور کسانی که بر آن ها ولایت دارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم غیر از مقام نبوت، دارای مقام امامت و ولایت هم بوده اند. این ولایت به نص قرآن و صریح احادیث، بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در وجود مقدس ائمه معصومین علیهم السلام ادامه یافته است. به عنوان نمونه قرآن می فرماید:

(إِنَّمَا وَكَّلْنَاهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) (۱)

ولی شما، تنها خداست و پیامبرش و کسانی که ایمان (به خدا) آورده اند، آن ها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع خود صدقه می دهند.

تردیدی نیست که این آیه، هنگامی نازل شد که امیرالمؤمنین علیه السلام، انگشتر خویش را در حال رکوع به فقیری می بخشیدند. در این آیه، خداوند متعال، همان ولایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را برای امیرالمؤمنین علیه السلام و سپس سایر امامان علیهم السلام اثبات فرموده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز به فرمان الهی، با بیانات مختلفی در طول رسالت خویش، به امر ولایت ائمه علیهم السلام تصریح فرموده اند. برخی از فرمایش های ایشان، مبنی بر اثبات ولایت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، از طریق اهل سنت نیز به تواتر نقل شده است و دانشمندان شیعه در کتب مربوط به امامت آن ها را مطرح کرده اند. (۲)

اگر «خاتمیت» به معنای اتمام ولایت و سرپرستی بود، هرگز این همه تأکید بر ولایت ائمه اطهار علیهم السلام نشده بود. دلایل اثبات «ولایت» ائمه علیهم السلام بسیار است و ما این جا در صدد اثبات ولایت نیستیم. هدف، این بود که غربت امام علیه السلام را به تصویرت.

ص: ۲۸۶

بکشیم. روشن ترین دلیل بر اثبات غربت امام علیه السلام همین است که ما ناچاریم بارزترین اوصاف ائمه علیهم السلام را برای دوستان ایشان اثبات کنیم!

ج) عصمت

وصف دیگر امام علیه السلام که مورد هجوم دشمنان مغرض و دوستان نادان واقع می شود، کمال «عصمت» است. از نظر شیعه، عصمت امام علیه السلام به معنای «مصونیت ایشان از هر گونه خطا و لغزش، عمدی و سهوی، کوچک و بزرگ، در نیت و قول و عمل» می باشد. این عصمت یک امر ذاتی نیست؛ یعنی امام علیه السلام به خودی خود از خطا محفوظ نیست، بلکه خداوند متعال به لطف خود، ایشان را از هر گونه اشتباه مصون داشته است. شخصی که به او عصمت عطا شده، «معصوم» است؛ یعنی حفظ شده از خطا و بدی. خدای تعالی، ایشان را از اشتباه و گناه حفظ کرده است.

در تعالیم اهل بیت علیهم السلام به مواردی برمی خوریم که اکتسابی و ذاتی بودن عصمت را مردود دانسته اند و آن را به خدا نسبت داده اند؛ یعنی در عین تأکید بر بودن این کمال، آن را «وَهَبِي» شمرده اند. اما بعضی، این گونه بیانات را حمل بر انکار اصل عصمت ائمه علیهم السلام کرده اند و تصریح به خطاپذیر بودن ایشان نموده اند. بدین ترتیب - دانسته یا ندانسته - حق بزرگی از ولئی نعمت خود را ضایع کرده و قلباً این ویژگی مهم امام علیه السلام را منکر شده اند.

برای روشن شدن این مصداق از غربت امام عصر علیه السلام به خطبه ای از نهج البلاغه اشاره می کنیم. حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده اند:

لَا تَكْفُوا عَن مَّقَالِهِ بِحَقِّ أَوْ مَشُورِهِ بِعَدَلٍ، فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ وَلَا أَمُنُ ذَلِكُمْ مِنْ فِعْلِي، إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي، فَإِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عِبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ. (۱)

از سخن حق گفتن و مشورت دادن به عدالت خودداری نکنید، چون من به خودم (به خودی خود) بالاتر از این نیستم که خطا کنم (یا نظر به ذات خودم).

ص: ۲۸۷

ممکن است به خطا افتم)، و (به خودی خود) از اشتباه در عمل خویش در امان نیستم، مگر این که خداوند، آن چه را که نسبت به من املک است از من کفایت کند، زیرا خدایی که جز او خدایی نیست، مالک و صاحب اختیار من و شماست.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: من به خودی خود، از خطا مصون نیستم. به عبارتی می فرمایند: این من نیستم که خود را از خطا مصون می دارم، بلکه خداوند متعال مرا «کفایت» می کند.

«کفایت» کردن، یعنی آن چه در وسع کسی نیست، دیگری مسئولیت انجام آن را بر عهده گیرد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح فرموده اند که: مصونیت از خطا، از عهده من خارج است، اما خدای عزوجل که در همه کمالات من از خودم مالک تر است، اگر بخواهد مرا در عصمت نیز کفایت می کند. این خواست خدا با توجه به ادله صریحی که درباره عصمت امام علیه السلام وجود دارد، همیشه محقق است. (۱)

اما وهبی بودن عصمت امام علیه السلام و اکتسابی نبودن آن، هیچ منافاتی با اختیار ایشان ندارد و کمال «اختیار» در ایشان هم مانند سایر انسان ها وجود دارد. البته توضیح و تبیین این مطلب، احتیاج به بحث گسترده ای دارد که باید در جای خود به آن پرداخت.

هر شخص غیر مغرض و عاقلی، از این فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام می فهمد که ایشان، عصمت ذاتی و اکتسابی را رد کرده و آن را فضل و انعام الهی شمرده اند، معصوم بودن خویش را نفی نفرموده اند. ولی عده ای کم لطفی کرده، با حذف کردن قسمت دوم فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام می گویند که حضرت خودشان فرموده اند که:

فَأَنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ.

من به خودی خود، فوق خطا نیستم (ممکن است خطا کنم).

آن گاه نتیجه می گیرند که امیرالمؤمنین علیه السلام بدون تعارف و تواضع، به واقعیتی اشاره نموده و اقرار کرده اند به این که از خطا مصون نیستند. بنابراین امام علیه السلام برای خود قائل به مقام عصمت نبوده اند.

ص: ۲۸۸

۱- مانند آیه ۳۳ سوره احزاب: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.

اینان، متأسفانه از بخش دیگر خطبه- عمداً یا سهواً- چشم پوشی می کنند که حضرت فرموده اند:

إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مَنِّي.

مگر خدا کفایت کند آن چیزی را که نسبت به من املک است.

این گونه تبیین دین، سخن گوینده ای را به یاد می آورد، که نفی توحید را جزء اصلی دین می دانست و به جمله «لا-إله» استناد می کرد، بدون این که «الّا الله» را بگوید!

و یا آن فرد دیگر که می گفت: قرآن، مردم را از نماز خواندن نهی کرده، بلکه بالا-تر از آن، فرموده است: «به نماز نزدیک نشوید!» استدلال او به آیه شریفه «لا-تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ» بود، که اگر به همین صورت ناقص نقل شود، نتیجه ای جز نهی از نماز ندارد. اما اگر آن را کامل بخوانیم، می بینیم که در مورد نهی از نماز در حال مستی است. خدای تعالی می فرماید:

(لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى) (۱)

در حالی که مست هستید، به نماز نزدیک نشوید.

نمونه گویاتر و روشن تر از این گونه استدلال و این قرائت عجیب از دین! شعر مشهور است که شاعر می گوید:

«كُلُّوْا وَ اشْرَبِسُوا» را دُرِ گوش کن *** «وَلَا تُسْرِفُوا» را فراموش کن!

این نمونه ها، نشان می دهد که در مواردی، بیان نیمی از حقیقت، بزرگترین دروغ و بدترین نسبت زشت به گوینده آن حقیقت است.

نکته مهم این است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث یاد شده، در صدد بیان اصلی از اصول مهم عبودیت پروردگار هستند، که اهل بیت عصمت علیهم السلام، جان خود را بر سر تبیین آن- به زبان و عمل- گذاشتند. آن بزرگواران کوشیدند به زبان های مختلف، به مردم بگویند که کمالات ما، همه از ناحیه خدای سبحان است؛ نه از خودمان. ۳.

ص: ۲۸۹

چنین انحراف و اشتباهی در مورد کمال عصمت امام علیه السلام، متأسفانه از طرف بعضی مدعیان تشیع دیده می شود. ما وقتی چنین قدر ناشناسی ها را نسبت به اولیاء خویش می بینیم، درمی یابیم ولی نعمت هایی که مدعیان دوستی ایشان یکی از اصلی ترین ویژگی هایشان را نپذیرفته، با نمک شناسی آن را زیر سؤال می برند، به راستی غریب هستند. آیا غربتی بالاتر از این می توان تصور کرد که دوستان کسی، حقوق مسلم او را انکار کنند؟! آیا شکر قلبی این «اولیاء النعم»، با زیر سؤال بردن و رد کردن فضائل آن ها محقق می شود؟!

به راستی اگر کسانی عمداً اهتمام به پایمال کردن حقوق اهل بیت علیهم السلام و مکفر قرار دادن آن ها داشتند، نمی توانستند بهتر از این عمل کنند.

(د) نص بر امامت

یکی از اساسی ترین پایه های امامت، مسأله «نص بر امامان علیهم السلام» است. اصلی ترین تفاوت دین الهی (تشیع) با دیگر مکاتب، در این است که شیعه، امام را حجت الهی می داند و قائل به نصب او از طرف خدای عزوجل است. ولی دیگر مدعیان مسلمانی، از این واقعیت سرباز زده، امامت را امری انتخابی توسط بشر می شمارند.

متأسفانه عده ای از کسانی که ادعای تشیع دارند، با فرقه های دیگر هم نوا شده، ضرورت نص بر امامان علیهم السلام را زیر سؤال می برند. کار این گروه به جایی می رسد که در معنای پیام غدیر خم نیز- با وجود تواتر لفظی و معنوی و وضوح معنای آن- تشکیک کرده، می گویند: درست است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم فرمودند:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ. (۱)

کسی که من مولای او هستم این علی هم مولای اوست.

اما منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این کلام، صرفاً معرفی بوده؛ نه نصب. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز تاریخی، امیرالمؤمنین علیه السلام را برای امامت و خلافت فقط معرفی فرموده اند.

ص: ۲۹۰

۱- مدارک این حدیث شریف در کتاب فضائل الخمسه من الصحاح الستة، ج ۱ ص ۳۹۹ تا ۴۳۱ از منابع معتبر اهل سنت نقل شده است.

و بیان کرده اند که ایشان برای امر خلافت مناسب هستند و این صلاحیت را دارند که زعامت جامعه را به عهده گیرند، اما حکم خدا به وصایت و امامت ایشان در کار نبوده است.

به عبارتی، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راه انتخاب دموکراتیک را پیش گرفتند و کاندیدای مورد نظر خود را به مردم معرفی کردند، تا اگر رأی اکثریت را به دست آورد، به عنوان خلیفه و جانشین ایشان باشد. به تعبیر یکی از مدعیان تشیع: در روز غدیر، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فقط رأی خود را در مورد جانشین خود به صندوق انداختند! نتیجه این سخن، آن است که اطاعت و قبول مقام امامت و ولایت ائمه علیهم السلام واجب نیست و بستگی به انتخاب و صلاحدید هر کس در زمان خویش دارد؟!

در واقعه بزرگ غدیر، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صریحاً حکم خدا را مبنی بر نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حاضر و غایب ابلاغ کردند و سپس از تک تک حاضران نسبت به آن بیعت گرفتند. اما چنین برخوردی با این پیام روشن، چیزی جز ضایع کردن اساسی ترین حق اهل بیت علیهم السلام نیست. متأسفانه این اظهارنظرها، از برخی افراد درس خوانده و صاحب نفوذ برمی خیزد! وقتی درس خوانده ها چنین حقوق امامان خود را زیر پا بگذارند، از مردم عوامی که دنباله روی این ها هستند، چه انتظاری می رود؟! (۱)!

ص: ۲۹۱

۱- اخیراً برخی از منحرفانی که شهرت جویی خویش را در پوشش اصلاح طلبی در دین خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم پنهان می دارند، بدعت بی سابقه ای را در مورد حقیقت «تشیع» مطرح کرده اند. این ها چنین اظهار می دارند که منصوب بودن امام علیه السلام از طرف خدا و منصوص بودن امامت ایشان از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، هم چنین معصوم و عالم به غیب بودن ائمه علیهم السلام در متن تشیع نبوده و جزء بدعت هایی است که بعداً به دین افزوده شده و باید با آن مقابله و مبارزه نمود! اینان- جاهلانه یا مغرضانه- می خواهند مفهوم تشیع را به گونه ای تحریف کنند که شامل اعتقاد نوع اهل سنت هم بشود. آیا اعتقاد به مقام الهی ائمه اطهار علیهم السلام، از متن قرآن و سنت نبوی و احادیث خود ایشان استنباط نمی شود؟ راستی اگر این عقیده را کنار بگذاریم، چیزی از تشیع باقی می ماند؟! همه اختلافی که امیرالمؤمنین علیه السلام با غاصبان حق خویش داشته اند و پس از آن حضرت، امام مجتبی علیه السلام با معاویه و عمروعاص داشتند، بر سر همین امر بوده است. هم چنین سیدالشهدا علیه السلام به خاطر حفظ همین عقیده بود که جان خود و اهل بیت و اصحاب با وفایش را فدا نمود. اکنون بی شماری و بی حیایی را به جایی رسانده اند که یکی از همین شیعه نماهای روحانی مآب! در شب عاشورای ۱۴۲۷ هجری قمری، صریحاً اعلام می کند که به پیروی از فرمایش سالار شهیدان (انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی...) می خواهد ساحت دین را از عقیده به الهی بودن مقام امامت- که از دیدگاه او بدعت به شمار می آید- پاک و منزّه سازد و این کار را مذاق اصلاح در امت پیامبر خاتم الله علیه و آله و سلم می داند! آیا این خیانت، از خیانت بنی امیه به امام حسین علیه السلام و اهل بیت گرامیش بالاتر و خطرناکتر نیست؟!

برخی از درس خواننده های بی خبر از معارف تشیع، چون تلقی صحیحی از دین ندارند، نمی توانند مسأله امامت و اوصاف امام علیه السلام را- چنان که هست- بپذیرند. این عده، اگر با شنیدن و یا خواندن اوصاف امام علیه السلام از معرفت حضرتش بهره ای برند و فضیلتی از فضائل امام علیه السلام به ایشان معرفی شود، پذیرش قلبی و تسلیم در برابر آن را نوعی عوام زدگی می دانند و به نحوی درصدد توجیه انکار خود نسبت به آن برمی آیند. اینان حقایق را به گونه ای تفسیر می کنند که قابل قبور به نظر نرسد و گاهی هم آن ها را وارونه جلوه می دهند.

این افراد، حتی اگر یکی از اوصاف امام علیه السلام را با چشم خود ببیند، باز هم زیر بار نمی روند و از روش توجیه استفاده می نمایند. به علاوه اگر کسی را ببینند که تسلیم کمالات امام علیه السلام شده، برای او- به خیال خود- دل می سوزانند و او را نادان و ساده اندیش می شمارند.

مسئلاً چنین کسانی به دستگیری های امام علیه السلام در زندگی خویش هم توجه ندارند و الطاف ایشان را اصلاً درک نمی کنند؛ تا بخواهند تسلیم شده، به آن معتقد گردند. بدین ترتیب با وجود این که درجاتی از شناخت اوصاف امام علیه السلام نصیب آن ها شده است، ولی هم چنان بی اعتقاد باقی می مانند؛ چرا که با سوء اختیار خویش، از قبول یافته های خود سرباز می زنند و امام خویش را قدر نمی شناسند. چه بسا کوتاهی این افراد در وظیفه خویش و انکار قلبی و کفران آن ها، منجر به سلب نعمت شود و کارشان به جایی برسد که واقعاً از درک و معرفت اوصاف و کمالات امام علیه السلام بی بهره گردند.

این وضعیّت اسف آور نسبت به معرفت امام علیه السلام، در مورد گروهی از

تحصیل کرده هاست. اما افراد عادی که معلومات چندانی درباره دین ندارند، بسیاری از ایشان، مطالعات و شنیده های دقیق و صحیحی درباره امر امامت و اوصاف امام علیه السلام ندارند؛ بلکه متأسفانه ضرورتی هم برای مطالعه در این باب احساس نمی کنند. در حالی که همین افراد در امور مادی خویش، نهایت دقت را- بدون هیچ گونه کوتاهی و مسامحه کاری- به خرج می دهند. حتی اگر ببینند کسی در امور دنیایی، بدون مطالعه و تأمل به حرفه خاصی پرداخته و متحمل ضرر شده است، او را به خاطر عدم دقت و توجه لازم، مستحق ملامت می دانند.

در امور دنیوی، هر کس بخواهد کاری کند و یا حرفه ای را- هر چند ساده و معمولی- پیش بگیرد، ابتدا می کوشد اطلاعاتی بسیار دقیق درباره آن به دست آورد و از جنبه های مختلف آن مطلع شود. برای این کار، از هر فرد خبره ای درخواست راهنمایی و کمک می کند؛ تا به فنون کاری که در پیش دارد، آشنا شود.

ولی متأسفانه اکثریت مردم در مسائل معنوی و امور دینی خود، معمولاً چنین دقت و تلاشی به خرج نمی دهند. فکر نمی کنند دنیایی که امور مادی در آن کاملاً از روی نظم و دقت اداره می شود، در امور معنوی هم حساب و کتاب دقیقی دارد.

بنابراین همان طور که مردم عمر خویش را برای رسیدن به اهداف مادی- مثل رسیدن به مال و مقام و رفاه- با برنامه ریزی دقیق و حساب شده صرف می کنند، باید در معنویات هم، حداقل راه را از بیراهه تشخیص دهند و انتظار نداشته باشند که از غیر راه معقول و منطقی به نتیجه مطلوب برسند. افرادی که برای جهان وسیع آخرت، به اندازه عالم محدود دنیا ارزش قائل نیستند، برای کسب سعادت واقعی خود به سراغ اهل بیت علیهم السلام- که دانایان این راه هستند- نمی روند. اگر هم گاهی در مجلسی به مناسبت، چیزی درباره امام علیه السلام بشنوند، حداکثر این است که به طور بسیار موقت و محدود، تحت تأثیر واقع می شوند؛ نه این که با این اعتقاد زندگی کنند. عمر و زندگی ایشان خالی از یاد و کلام و راهنمایی ائمه علیهم السلام است، در حالی که انسان برای رسیدن به سعادت همیشگی، باید دنبال راهنما برود و از فرد آگاهی پیروی کند. در غیر این صورت نمی تواند امیدوار به هدایت الهی باشد.

امام باقر علیه السلام در توضیح ضرورت رجوع به خبره و راهنما در امور معنوی- در مقایسه با امور مادی- می فرماید:

يَا أَبَا حَمَزَةَ! يَخْرُجُ أَحَدُكُمْ فَرَاخٍ فَيَطْلُبُ لِنَفْسِهِ دَلِيلًا، وَأَنْتَ بِطَرِيقِ السَّمَاءِ أَجْهَلُ مِنْكَ بِطَرِيقِ الْأَرْضِ، فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا. (۱)

ای ابوحمزه! یکی از شما که می خواهد چند فرسخ راه برود، راهنما می گیرد، در حالی که تو نسبت به راه های آسمان- در مقایسه به راه های زمین- تا آگاه تر هستی، پس برای خود، دلیل و راهنما بجوی.

در آن روز، جاده های امروز ساخته نشده بود و اگر کسی می خواست چند فرسخ از شهر دور شود، چون ممکن بود راه را از بیراهه تشخیص ندهد و به مقصود نرسد، برای خود «بلد» و «راهنما» می گرفت. امروز هم- با گسترش امکانات- انسان برای سفرهای خود، ناگزیر، باید از نقشه و راهنما کمک بگیرد. نیاز به راهنما، در تمام شؤون زندگی، کاملاً بدیهی و عقلانی است.

امام علیه السلام تذکر فرموده اند که شما نسبت به راه های هدایت، از جاده های دنیایی هم ناآگاه تر هستید. بنابراین به طریق اولی باید برای خویش راهنما بجویید.

به راستی، چند درصد شیعیان که اهل ولایت ائمه علیهم السلام هستند، چنین اعتقادی درباره امام علیه السلام دارند و این گونه به ایشان مراجعه می کنند؟ آیا امام علیه السلام به عنوان دلیل و راهنما در متن زندگی ما وجود دارند؟!

چند درصد امام شناس ها به امام علیه السلام در این سطح عقیده دارند که باید ایشان را برای خود راهنما بگیرند «فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا»؟ آیا راهنمایی های امام علیه السلام- با علم سرشار الهی- به اندازه فردی که چند صباحی در رشته ای کسب تجربه کرده است، ارزش ندارد؟!

آیا حداقل آن طور که برای داشتن یک کسب و کار پر رونق در دنیا تلاش می شود و تجربه دیگران مورد استفاده قرار می گیرد، نباید به امام علیه السلام مراجعه کرد؟!

واقعیت این است که ما شیعیان- چنان که باید و شاید- از امامان خود تبعیت می‌کنیم.

ص: ۲۹۴

نمی‌کنیم. خدای مَنان، معرفت ایشان را نصیب ما فرموده است. ما می‌شنویم و حتی می‌بینیم و می‌یابیم که امام علیه السلام «کشتی نجات» در طوفان‌های هلاکت هستند، ولی آیا در زندگی خود، هنگام سختی دست به دامن ایشان می‌شویم؟!

ما فهمیده‌ایم که امام علیه السلام «عِلْم مَصْبُوب» است. ولی وقتی دنبال کسب علم می‌رویم، آیا گوشه‌نظری به ایشان می‌افکنیم و یا این که از هرکسی غیر ایشان طلب علم می‌کنیم؟! آیا احادیث اهل بیت علیهم السلام را در علوم دینی به اندازه کتب فلسفی و کلامی دارای اعتبار می‌دانیم؟! آیا امام صادق علیه السلام در بیان اعتقادات عمیق اسلامی، در حدّ مقامی که طُلاب علوم دینی یا دانشجویان رشته‌های علوم انسانی برای فلان فیلسوف یا عارف قائل می‌باشند، جایگاهی دارند؟

آیا در مقام فهم دقیق و ظرایف علوم اهل بیت علیهم السلام (خصوصاً در امور اساسی و اعتقادی مانند مبدأ و معاد)، آن دقت نظرهایی که در کلمات غیر معصومین صورت می‌پذیرد، انجام می‌شود؟!

آیا در فهم و تفسیر قرآن، به سخنان اهل بیت علیهم السلام - به عنوان تنها کسانی که علم قرآن به طور کامل در سینه ایشان است - اهمیت و بهای لازم داده می‌شود؟! می‌بینیم که در محافل و مجالس علمی دینی، احادیث ائمه اطهار علیهم السلام با عناوین و برجسب‌های مختلف، مردود و مهجور می‌گردد و حدّاکثر شأن علمی که بعضاً - نه کلاً - برای ایشان قائل می‌شوند، محدود به فقه اصطلاحی و بیان احکام علمی است. در حالی که سخنان متکلمان مسیحی و یهودی و حتی غیر اهل کتاب، به عنوان دستاوردهای عمیق دینی در برخی مجامع حوزوی علمی و دانشگاهی مطرح می‌گردد و ترجمه کتاب‌های آن‌ها با استقبال فراوانی از ناحیه دانشجویان علوم دینی مراجعه می‌شود. این جا به غربت ائمه اطهار علیهم السلام بیش‌تر متنبه می‌گردیم.

اگر قرار بود به‌عده‌ای از علما در طول دوران تاریخ کم‌توجهی شده، آن‌ها قدر ناشناخته و غریب بمانند، آیا مردم بهتر از این می‌توانستند عمل کنند؟! خوب است به قضاوت بنشینیم که نحوه برخورد با فرمایش‌های ائمه علیهم السلام چگونه است؟!

به محض این که کلامی از امام معصوم علیه السلام مطرح می‌شود که مخالف با مذاق فکر

رایج و معمول است، در درجه اول، انتساب آن سخن به امام علیه السلام را زیر سؤال می برند. بعد در موضوع آن به انحاء مختلف، تشکیک می کنند؛ مانند این که سخن گفتن در آن موضوع خاص، در شأن امام علیه السلام هست یا خیر! در مرحله بعد، اگر قولی از امام علیه السلام هنوز مورد توجه باقی مانده باشد، آن را خلاف ظاهر و بلکه مخالف صریح آن معنا می کنند و استفاده از معنای ظاهری آن را در شأن عوام الناس می دانند. این چیزی است که با کمال تأسف در بسیاری از محافل علمی دینی خصوصاً دانشگاهی وجود دارد.

به راستی در این دوران، «علم مصبوب» چقدر غریب است؟! البته آفت این عدم توجه و مکفر بودن امام علیه السلام در دوران غیبت، دامنگیر خود ما شده است. می بینیم که بسیاری از جوانان، در امر دین به سرگردانی و حیرت افتاده اند. عده ای از آن ها که درد دین دارند، به هر دری زده اند و سراغ هر عالم و جاهلی را گرفته اند و هر جزوه و کتابی را با اشتیاق گشوده اند تا به فقاقت و بصیرت در دین دست یابند، اما به سرچشمه زلال معرفت - که از وجود مقدس و مطهر امام علیه السلام سرازیر می شود - دست نیافته اند. از این رو، خواسته اند از آب های آلوده و مرداب های لجن گرفته، رفع عطش کنند؛ در نتیجه هرگز طعم سیراب شدن را نچشیده اند. علاوه بر آن، روز به روز بر انحراف و سرگردانی آن ها افزوده می شود. کار به جایی می رسد که متأسفانه برخی از این ها، اعتقاد خود به اصول دین (خدا و قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام) را نیز از دست می دهند و دینداری را به تمسخر می گیرند.

همه این بیچارگی ها، سرگردانی ها، بی پناه بودن ها، تردیدها، سؤال های بی جواب و بالأخره گمراهی ها، برخاسته از این است که «علم مصبوب» را رها کرده، شکر این نعمت بزرگ را در مقام اعتقاد قلبی نمی گزارند.

در زمان غیبت، ثابت ماندن در امر دین و اعتقاد به امامت، بسیار دشوار است و راهی برای نجات جز تمسک جستن صحیح و عمیق به خود امام عصر علیه السلام نیست. در غیر این صورت، دین انسان از دست می رود.

امام حسن عسکری علیه السلام به صحابی خاص خود - احمد بن اسحاق - درباره

وضعیّت خطرناک دوران غیبت هشدار داده اند:

وَاللّٰهُ لَيَغِيبَنَّ غَيْبَهُ لَا يَنْجُو فِيهَا مِنَ الْهَلٰكَةِ، اِلَّا مَنْ تَبَتَّهٗ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلٰى الْقَوْلِ بِاِمَامَتِهِ، وَوَفَّقَهُ فِيهَا لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِهِ. (۱)

به خدا قسم غیبتی خواهد کرد که احدی از تباهی (دینش) در آن زمان نجات نمی یابد، مگر آن کسی که خدای عزوجل، او را در اعتقاد به امامت آن حضرت ثابت قدم بدارد، و در زمان غیبت، نسبت به دعا در تعجیل فرج ایشان، توفیق عنایت فرماید.

عقیده به امامت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه، یعنی این که امام را با همه اوصاف و کمالاتش، باید شناخت و به او معتقد شد؛ تا بتوان از هلاکت نجات پیدا کرد. این ثبات قدم در اعتقاد به امامت جز با عنایت الهی صورت نمی پذیرد. ولی اگر خداوند عزوجل به تفضل خویش، اوصاف و فضائل امام علیه السلام را به ما بشناساند، وظیفه ما این است که با تسلیم در برابر آن کمالات، به معنای واقعی امام شناس شویم، در این امام شناسی ثابت قدم باشیم و بدین وسیله دین خود را در زمان غیبت حفظ کنیم.

دیدیم که تنها راه نجات از فتنه های زمان غیبت، ثبات قدم در امر امامت است. اکنون باید راه هایی برای تثبیت امام شناسی جست و جو کنیم.

امام زین العابدین علیه السلام راه ثابت قدم ماندن در مسیر ولایت و امامت را چنین تبیین کرده اند:

اِنَّ لِلْقَائِمِ مِمَّا غَيْبَتَيْنِ، اِحْدَاهُمَا اطْوَلُ مِنَ الْاُخْرٰى... وَ اَمَّا الْاُخْرٰى فَيَطْوُلُ اَمْرُهَا، حَتّٰى يَرْجِعَ عَن هٰذَا الْاَمْرِ اَكْثَرُ مَن يَقُوْلُ بِهِ، فَلَا يَثْبُتُ عَلَيْهِ اِلَّا مَن قَوٰى يَقِيْنُهُ وَ صَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ وَ لَمْ يَجِدْ فِي نَفْسِهِ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْنَا وَ سَلَّمْ لَنَا اَهْلَ الْبَيْتِ. (۲) ۸.

ص: ۲۹۷

۱- کمال الدین / باب ۳۸ / ح ۱.

۲- کمال الدین / باب ۳۱ / ح ۸.

همانا قیام کننده از ما (اهل بیت) دو غیبت دارد که یکی از آن ها طولانی تر از دیگری است... و اما غیبت دیگر، پس مدت آن به درازا می کشد، تا آن حد که بیش تر کسانی که اعتقاد به امامت او (حضرت مهدی علیه السلام) دارند، از این اعتقاد برمی گردند. پس بر این امر ثابت قدم نمی ماند، مگر کسی که یقینش محکم و معرفتش صحیح باشد، و قلباً پذیرفتن احکام ما برایش سخت نباشد و تسلیم ما اهل بیت گردد.

فهمیدن و باور کردن این واقعیت که اکثریت مردم در زمان غیبت کبری گمراه می شوند، شاید در ابتدا قدری دشوار باشد. ولی با دیدن انحرافات جامعه خودمان در اعتقاد به امامت - که از معدود مراکز مهم تشیع است - احساس خطر می کنیم. البته وقتی صاحب و مقتدای دین غریب واقع شود، راهی جز انحراف طی نمی شود. کار به جایی می رسد که افراد مؤمن و راسخ در اعتقاد به امامت، کمیاب هم چون کیمیا می شوند.

بر اساس کلام امام سجّاد علیه السلام، راه هدایت در زمان غیبت، در شناخت صحیح حضرت بقیه الله ارواحنا فداه و پذیرش قلبی و تسلیم عملی نسبت به ایشان منحصر می شود. در غیر این صورت، انسان عاقبتی جز هلاکت ندارد.

اگر در زمان غیبت، با یقین قوی، ائمه علیهم السلام را پیشوایان معصوم الهی بدانیم که دین و دنیای ما را رقم می زنند، جان و دل به کلام ایشان می سپاریم و مو به مو، به کلامشان عمل می کنیم. وقتی پزشکی برای بیمار خویش، دارو تجویز می کند، همه دستورات او کاملاً اجرا می شود. اگر بیمار در اجرای دستور پزشک کوتاهی کند، خطر شدت یافتن بیماری - و چه بسا مرگ - در انتظار اوست. به همین گونه در زمان غیبت نیز، خطر هلاکت امر دین را باید جدی بگیریم. ما، در امور مادی و جسمی، وقتی که احتمال خطر جدی باشد، با احتیاط برخورد کرده، از موارد شبهه ناک پرهیز می کنیم. در مسائل معنوی نیز همین گونه، نباید اهل تسامح باشیم؛ در حالی که متأسفانه بسیاری از مردم به غلط می پندارند که در امر دین، نباید سخت گرفت. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

أَحْكَمَ أَمْرَ دِينِكَ كَمَا أَحْكَمَ أَهْلَ الدُّنْيَا أَمْرَ دُنْيَاهُمْ. (۱)

امر دینت را محکم کن همان طور که اهل دنیا امر دنیایشان را محکم می کنند.

مقایسه دقت در امر دین، با دقت در مسائل مادی بسیار راهگشاست. شاید بارها شنیده باشیم که یک کوتاهی در امور دنیوی، سبب خسارت جانی و مالی و حتی روحی بسیاری شده است. ولی متأسفانه هر نوع سهل انگاری در امور معنوی را جایز می شماریم؛ در حالی که عالم معنا نیز بسیار دقیق و دارای حساب و کتاب منظمی است. به علاوه کوتاهی در مورد مسائل مادی، به ضرر دنیایی ختم می گردد و به مرگ منتهی می شود، ولی هلاکت اعتقادی بسیار بدتر است. اگر انسان به کفر و ضلالت افتد، زندگی جاوید و سعادت ابدی خود را به تباهی کشیده و این خطری است که در زمان غیبت، بیش از هر زمانی دامنگیر «شیعیان» می شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در توصیف زمان غیبت فرموده اند:

ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنِ شِيعَتِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ. (۲)

او (حجه بن الحسن علیهما السلام) همان کسی است که از دیدگان شیعیان و دوستانش غائب می شود، غیبتی که در آن زمان هیچ کس در اعتقاد به امامت او ثابت قدم نمی ماند، مگر کسی که خدا قلبش را برای ایمان آزموده است.

گوهر معرفت امام عصر علیه السلام بسیار باارزش است. اگر بتوانیم آن را نگاه داریم، همه چیز ما تضمین می شود. با اعتقاد به امامت، انسان از خطای در اعتقادات و حتی توحید نیز مصون می شود و در اعتقاد به خدا نیز، به گرایش های انحرافی دچار نمی شود؛ چون در راه خداشناسی راهنما و بلد راه دارد، که با پیروی از ایشان، می تواند- با استعانت از لطف و فضل الهی- ایمان خویش را به سر منزل مقصود برساند. ۳.

ص: ۲۹۹

۱- روضه کافی / ص ۲۴۳ / ح ۳۳۷.

۲- کمال الدین / باب ۲۳ / ح ۳.

معنای دوم غریب

گاهی «غریب» به کسی گفته می‌شود که از یاد رفته است؛ یعنی آن چنان که شایسته اوست، از او یاد نمی‌شود. این معنا از غریب در مقابل «ذکر» است که گاهی قلبی و گاه، زبانی است.

البته ذکر «زبانی» برخاسته از ذکر «قلبی» است. وقتی قلب کسی مملو از یاد مُنعم شود، ذکر او نیز بر زبانش جاری می‌گردد. بنابراین غریب به معنای دوم، می‌تواند ناشی از فراموش شدن قلبی یا زبانی باشد. اگر ولی نعمت از نظر قلبی مورد بی توجهی قرار گیرد و یاد او از دل‌ها محو شود، در حقیقت شکر قلبی نسبت به او انجام نپذیرفته است. از همین جهت غریب می‌باشد؛ چون در دل، «از یاد رفته» است.

از طرفی اگر معرفت قلبی بر زبان جاری نگردد، در انجام وظیفه شکر زبانی کوتاهی شده است. از این جهت هم می‌توان او را «غریب» دانست؛ چون آن چنان که باید و شاید از او یاد نمی‌شود و عملاً «از یاد رفته» زبانی است.

ذکر زبانی (یاد کردن به زبان) برخاسته از معرفت و ذکر قلبی است، اما خود، زمینه معرفت و ذکر قلبی را در کسانی فراهم می‌سازد که از شناخت منعم محروم هستند. اگر کسانی که با ولی خود آشنا هستند، وظیفه خود را در انجام شکر زبانی

نسبت به او به طور شایسته انجام دهند، کم کم دیگران هم که شناخت درستی از منعم خویش ندارند، به لطف الهی اهل معرفت می شوند. همین معرفت، زمینه یاد کردن قلبی و زبانی را در آنان نیز فراهم می آورد.

یاد کردن از هر کس باید متناسب با سطح او و در حدّ مقام و موقعیت او باشد. در غیر این صورت، به غربت او می انجامد. به عنوان مثال، برای ادای حقّ عالم یا فقیه، باید در هنگام سخن از احکام شرعی، یادی از آن فقیه به میان آید. اگر از همه فقها یاد کنند و اصلاً نامی از آن عالم نبرند، می توان گفت آن عالم فقیه، «از یاد رفته» و «غریب» است.

برای ادای شکر یک پزشک متخصص ماهر، باید در هنگام بحث و گفت و گو پیرامون مداوای بیمار و کار پزشکی، از آن پزشکی که از دیگران ماهرتر است، نیز یادی به میان آید. اگر هنگام بررسی وضعیت بیمار، از هر پزشک متخصص و غیرمتخصص و حتی غیر پزشک گفت و گو شود، اما از آن متخصص ماهر سخنی به میان نیاید و کسی قلباً هم از او یاد نکند، معلوم می شود که او غریب (از یاد رفته) است.

حال اگر کسی هم در پزشکی، متخصص و هم در فقه سرآمد باشد، باید در هنگام بحث علمی در فقه و پزشکی، از او هم یاد شود. پس «تعدد یاد کردن» در افراد مختلف، متناسب با کمالات آن ها، متفاوت خواهد بود.

یاد کردن از هر نعمتی کاملاً بستگی به ویژگی های آن دارد؛ هر چه نعمتی بزرگ تر و فراگیرتر و نیاز انسان ها به آن بیش تر باشد، انتظار می رود که در دفعات بیش تر و مناسبت های مختلف از آن یاد شود. اگر تعداد یاد کردن ها و زمینه ها و شرایط مختلفی که باید از نعمتی یاد شود، متناسب با سطح شایسته آن نباشد، به همان اندازه، آن نعمت از یاد رفته است.

چگونگی یاد کردن ها، از نظر «کیفی» نیز تفاوت دارد. گاهی انسان وقتی از نعمتی یاد می کند، با تمام وجود، تحت تأثیر آن قرار دارد؛ به طوری که با تذکر خویش، شنوندگان را نیز متأثر می سازد. در واقع، گوینده به تناسب معرفت و محبت قلبی خویش نسبت به منعم، گاه خیلی شدید و با حرارت و گاه بسیار عادی و ملایم، یاد او را

در خاطر می آورد، یا به زبان جاری می سازد. باز هم توجه داریم که تفاوت کیفی در یاد کردن ها نیز، به شدت معرفت و محبت نسبت به آن نعمت بستگی دارد.

از طرف دیگر هر کدام از ذکر قلبی و زبانی، «انواع» مختلف دارد. از جمله: سرودن شعر، تألیف کتاب و مقاله، برگزاری مسابقه، برپایی مجالس گوناگون و ... گاهی ممکن است انسان، پیوسته نام او را در دل و بر زبان جاری سازد و بدین وسیله به ذکر معروف خود پردازد. گاهی ممکن است برای او دلچسب شود، از داشتن چنین محبوبی شاد گردد، یا برایش ابراز نگرانی کند. به هر حال، با دل و زبان، به روش ها و انواع مختلف می توان از نعمتی یاد کرد.

«زمینه» یاد کردن، از دیگر جهاتی است که در مسأله ذکر، باید مورد توجه قرار گیرد. هر قدر نعمتی بزرگ تر و اهمیت آن بیش تر باشد، به مناسبت های بیش تر باید از آن یاد شود و زمینه های ذکر آن بیش تر مطرح گردد. گاهی گستره یک نعمت، همه زندگی انسان را می پوشاند. در این حال، باید تمام جوانب زندگی، زمینه های شکر و ذکر قلبی و زبانی آن گردد. اگر در زمینه ای مناسب، تذکر به آن نعمت فراموش شود، آن نعمت کفران شده و «غریب» می گردد.

بنابراین نتیجه می گیریم که هر چه نعمتی گسترده تر، مهم تر و اساسی تر باشد و نیاز انسان به آن عمیق تر باشد، توقع و انتظار عقلی این است که بیش تر از آن یاد شود و طبعاً کفران آن نیز سخت تر است و عذاب شدیدتر، به دنبال دارد. بیش تر یاد شدن، هم از جهت تعدد یاد کردن از آن نعمت است (کمیت)، هم از جهت زمان ها و مکان هایی که باید یاد نعمت بشود (زمینه ها و شرایط مختلف)، هم از جهت مواردی که زمینه یاد کردن از آن وجود دارد، هم از حیث شدت و غلظت یاد کردن از آن (کیفیت) و نیز از جهت انواع مختلف یاد کردن باید مورد توجه قرار گیرد.

چگونگی یاد کردن از امام عصر علیه السلام

امام زمان علیه السلام نعمتی هستند که جایگزین ندارند و خلأ ناشی از عدم شناخت ایشان به هیچ صورتی پر نمی شود. بنابراین انسان عاقل و فهمیده، به هر بهانه ای از امام

زمان خویش یاد می کند و می کوشد که ایشان را فراموش نکند. البتّه اگر ولیّ نعمت در قلب انسان جای داشته باشد و دل، سراپرده محبّت او باشد، هیچ گاه به دست فراموشی سپرده نمی شود و انسان به صورت های مختلف از او یاد می کند.

به عنوان نمونه کسی که به فرزند خود بسیار علاقه مند است، با کم ترین مناسبتی به یاد فرزندش می افتد. هرگاه کودکی به قد و اندازه او ببیند، یا اسم او را جایی بشنود، خیلی سریع متوجّه او می گردد. به همین ترتیب، به میزان محبّتی که به فرزند خویش دارد، با قلب و زبان، از او یاد می کند.

کسی که علاقه بسیاری به پدر یا معلّم یا دوست خود دارد، همیشه از او یاد می کند؛ اگر به سفر زیارتی برود، حتماً برای او دعا می کند، ولی کسانی هستند که اگر درخواست دعا نکنند، هیچ یادی از آن ها نمی شود. اگر انسان به کسی محبّت داشته باشید، لازم نیست که سفارش به ذکر او شود.

امام عصر علیه السلام به خواست خداوند متعال، ولیّ نعمت اصلی همه مخلوقات هستند و بیش ترین حقّ ها را بر آن ها دارند. پس باید از جهت کمّ و کیف و نوع و ... در بالاترین سطح ممکن، از ایشان یاد شود. بنابراین همان طور که در مقابل خدای عزّوجلّ باید شکر گزار باشیم و قلباً متوجّه باشیم که هر نعمتی حدّ اقل یک بار «الحمد لله» گفتن می طلبد، اگر آب می خوریم، نفس می کشیم، سالم هستیم و درد نداریم و ... باید به درگاه الهی سپاسگزار باشیم، امام زمان علیه السلام هم واسطه تمام نعمت های الهی هستند. پس در ازاء هر نعمتی باید از ایشان هم قدردانی شود و هرگاه که الحمد لله می گوئیم، به قلب و زبان باید از حضرت بقیّه الله ارواحنا فداه نیز تشکر کنیم. اگر خداوند مورد حمد قرار گیرد اما امام علیه السلام مشکور نگردد، در حقیقت شکر خدا هم ادا نشده است.

حال باید با دقّت بررسی کنیم: آیا امام عصر علیه السلام را در هر نعمتی که داریم و هر نعمتی که نداریم، مورد شکر قرار می دهیم؟! وقتی فرزند خود را سالم می بینیم، وقتی در سایه پدر و مادر خویش در رفاه و امتیّت به سر می بریم، وقتی از شرّ هزاران رنج و سختی خود را در امان می یابیم، وقتی ... آیا بعد از حمد خدا، از امام زمان خویش علیه السلام

هم تشکر می کنیم؟!

هیچ وقت شده که بگوییم: یا صاحب الزمان! از شما متشکر هستیم که ما را حفظ فرمودید، به ما سلامتی دادید، فرزند سالم عطا کردید و در مقابل، از هزاران بیماری جلوگیری کردید، گرفتاری ها را از ما دور فرمودید و ...

آیا به فرزندان خویش یاد داده ایم که قبل از تشکر از پدر و مادر، شکر امام زمان علیه السلام را به جای آورند؟! و ...

باید بدانیم که اگر شکر ایادی نعمت ادا نشود، شکر خدا هم تحقق نیافته است. اگر یاد امام عصر علیه السلام نشود، در واقع خداوند متعال مورد کفران قرار گرفته است.

امام زمان از یاد رفته

نعمت امام زمان علیه السلام از همه جهت، عام و فراگیر است و همه مخلوقات از آن بهره جسته اند. اما با یک نگاه کلی به مردم جهان، می بینیم که اکثر مردم دنیا اصلاً به وجود امام عصر علیه السلام واقف نیستند و ایشان را به عنوان ولی نعمت خویش نمی شناسند؛ تا بخواهند شکر حضرتش را به جای آورند. از این رو، برای بیش تر مردم دنیا، یاد کردن از امام زمان علیه السلام به طور کلی منتفی است؛ چرا که شناخت حضرت اصلاً برای آن ها مطرح نیست؛ تا نوبت به یاد قلبی و زبانی برسد. پس نعمت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه با وجود این که فراگیر است، ولی از غیر شیعه توقع یاد حضرتش نمی رود. بنابراین مسأله یاد شدن امام زمان علیه السلام برای همه مردم جهان غیر از اقلیت شیعیان، منتفی است. این نکته مهم، یکی از ابعاد غربت آن حضرت را نشان می دهد.

اما اقلیتی که حضرتش را می شناسند، آیا حق ایشان را از حیث یاد کردن به جای می آورند؟ در فصل قبل دیدیم که بسیاری از این گروه، در معرفت به اسم امام علیه السلام هم کمبودهایی دارند و از جهت معرفت به وصف نیز وضعیت مناسبی ندارند. طبیعتاً وقتی در مرحله معرفت، دچار چنین نقصانی باشند، هنگام «یاد کردن» هم نارسایی ایشان نمایان می گردد.

در نهایت، عدّه بسیار کمی باقی می ماند- یعنی اقلیتی از آن اقلیت- که به طور

نسبی، معرفت به اسم و وصف حضرت مهدی علیه السلام دارند. حال بینیم این زیر مجموعه ناچیز، چگونه یاد امام علیه السلام را در قلب و زبان خویش، زنده نگاه می دارند؟ و آیا امام زمان علیه السلام برای این عده بسیار اندک، فراموش شده نیستند؟!

متأسفانه مسأله غیبت امام علیه السلام و غفلت از ایشان، مشکلات بسیاری بر سر راه این عده معدود به وجود آورده و امتحان دینداری را دشوارتر ساخته است؛ چرا که مردم نمی توانند امام خود را ببینند، با ایشان تماس عادی و اختیاری برقرار کنند و مسائل و مشکلات خود را مستقیماً با ولی نعمت خویش در میان بگذارند. اگر راه تماس عادی و معمولی با ایشان داشتند، شاید در یاد کردن امام زمان علیه السلام توفیق بیش تری پیدا می کردند.

البته وقتی غربت ائمه پیشین علیه السلام را - حتی در میان دوستانشان - در زمان حضورشان می بینیم، درمی یابیم که روح توجه به امام عصر علیه السلام و ذکر ایشان، معرفت است و بدون معرفت، این غربت و غفلت، هم چنان باقی و برقرار است؛ هم چنان که با بودن معرفت، حضور و غیبت امام علیه السلام یکسان است.

اما به هر حال، غیبت امام عصر علیه السلام امتحانی بزرگ است، که گاهی افراد سست ایمان، به دلیل ندیدن حجت خدا، کم کم در ذکر امام خویش سهل انگار و بی توجه می گردند. بدین ترتیب یاد آن امام حی، از دل و زبان آن ها کم رنگ می شود و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف برای آن ها نیز از یاد رفته و غریب می گردند. با این همه مدعیان، عده بسیار بسیار اندکی باقی می ماند که امام کاظم علیه السلام در توصیف آن ها می فرمایند:

يَغِيبُ عَنِ ابْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ وَلَا يَغِيبُ عَنِ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ. (۱)

شخص امام علیه السلام از چشم های مردم پنهان می شود، ولی یاد او از دل هایشان پنهان نمی گردد.

این گروه از مؤمنان، همواره به یاد مولای خویش هستند. شاید با چشم سر، امام زمان علیه السلام را نبینند، ولی با دیده دل، پیوسته حضرتش را مدنظر دارند و قلب خود را ۰.

ص: ۳۰۶

جایگاه معرفت و محبت ایشان قرار داده اند. این است که درد هجران و یاد مشکلات و سختی های آن امام همام، همواره قلب آن ها را متأثر می دارد و چشم هایشان را اشکبار می سازد. امام صادق علیه السلام می فرماید:

أَمَّا وَاللَّهِ لَيَغَيَّبَنَّ إِمَامَكُمْ سِنِيًّا مِنْ دَهْرِكُمْ... وَ لَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عُيُونُ الْمُؤْمِنِينَ. (۱)

توجه داشته باشید! قسم به خدا، امام شما سالیانی از روزگارتان در غیبت خواهد بود... و چشم های مؤمنان بر آن حضرت گریان می شود.

شدت معرفت و محبت این عده بسیار کم، سبب می شود که دل هایشان به «یاد» محبوب، دردناک شود و آثار ذکر قلبی بر زبان و سایر اعضا و جوارح ایشان جاری گردد. اما این گروه از مؤمنان، بسیار اندک اند؛ تا آن جا که خودشان نیز به تبعیت از مولای غریبشان همواره غریب هستند و مورد توجه قرار نمی گیرند. صرف نظر از این عده که می توان آن ها را «استثناء» دانست، بقیه آن اقلیت شیعه، در یاد کردن امام زمان علیه السلام واقعاً کوتاهی می کنند و لذا آن امام همام، برای امت ناسپاس خود، غریب «از یاد رفته» است.

برای ملموس تر شدن این واقعیت تلخ، یکی از روشن ترین اوصاف امام علیه السلام را تذکر می دهیم تا هر کس خود به داوری پردازد. در بخش پیشین اشاره شد که امام رضا علیه السلام در وصف امام معصوم فرموده اند:

الإمامُ الوالدُ الشَّفِيقُ... وَ الأُمُّ البَرَّةُ بِالوَلَدِ الصَّغِيرِ. (۲)

امام (در مهربانی، مانند) پدر دلسوز... و مادر نیکوکار به بچه کوچک است.

حال ببینیم مؤمنانی که امام زمان خود را به این وصف می شناسند، آیا ذکر و یاد مناسب با این وصف را دارند؟

فرض کنید پدر مهربان و یا مادر فداکاری هستند که فرزندان آن ها به هر دلیل نمی تواند مستقیماً با ایشان ارتباط داشته باشند. به تعبیری، نسبت به آن ها غایب ۱.

ص: ۳۰۷

۱- کمال الدین / باب ۳۳ / ح ۳۵.

۲- اصول کافی / کتاب الحجّه / باب نادر جامع فی فضل الامام و ... ح ۱.

هستند؛ مثلاً مسافرت رفته، یا گرفتار زندان شده، یا به هر دلیلی از دسترس ایشان خارج می باشند. در این صورت آن ها چقدر از این پدر و مادر به سفر رفته و یا در بند خویش یاد می کنند؟ خصوصاً اگر والدین خیلی دلسوز و فداکار بوده، فرزندان هم باوفا باشند، واقعاً در زمانی که پدر و مادر غایب هستند، آن ها را از یاد نمی برند و جای خالی آن ها را هر لحظه حس می کنند. هر قدر که این دوری و جدایی طولانی شود، ندیدن پدر و مادر برای فرزندان، طبیعی و عادی نمی شود، بلکه در هر مناسبت تلخ یا شیرین و در هر اجتماع خانوادگی، بیش از هر کس به یاد آن ها هستند، عکس آن ها را در گوشه و کنار خانه قرار می دهند، همواره وجود پدر و مادر خویش را به دیگران گوشزد کرده، متذکر می شوند که آن ها به سفر رفته اند، ولی بالآخره «می آیند». هر کس هم که به طریقی با آن ها ارتباط برقرار کند، ابتدا از احوال پدر و مادر غایب آن ها جویا می شود و سپس آن ها را با عبارات مختلف تسلی می بخشد.

فرزندان نیز، هر بار با یکدیگر تماس داشته باشند، در هر برخوردی درباره درد هجران خود سخن می گویند، پیش از هر کلام و بیش از هر چیز، از پدر و مادر خود صحبت می کنند و از یکدیگر می پرسند که آیا نامه ای دریافت نکرده اید؟! تماس تلفنی نداشته اید؟ حالشان چطور است؟ فلان خبر ناگوار و یا خوشحال کننده وقتی به آن ها رسید، چه حالی داشتند؟

خلاصه، به هر مناسبت و بهانه ای، یاد قلبی خویش را به صورت های گوناگون به زبان می آورند. هر کدام از آن ها آرزو می کنند که بتوانند حداقل صدای پدر و مادر خویش را بشنوند. اگر تماس تلفنی برقرار شود، هر یک از اعضای خانواده در شنیدن صدای آن ها از دیگری سبقت می گیرند. حتی اگر بفهمند که آن ها کاملاً سالم هستند، باز هم راضی نمی شوند و می خواهند که آن ها را ببینند و یا لاقط صدایشان را بشنوند و ... در این میان، دخترها از پسرها بیش تر تب و تاب دارند؛ همان طور که والدین مخصوصاً پدر- دختر را بر پسر مقدم می دارد. (۱) به همین دلیل، دخترها بیش تر ۹.

ص: ۳۰۸

۱- در آداب تربیت فرزندان، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که پدر در هدیه دادن به فرزندان خوب است که دختر را بر پسر مقدم دارد، «لَيُبَدَأُ بِالْإِنَاثِ قَبْلَ الذُّكُورِ» بحار الانوار/ ج ۱۰۴ / ص ۶۹.

احساس دلتنگی می کنند.

گاهی مجلس سرور خانوادگی برگزار می شود، مثلاً روز عیدی فرا می رسد و یا جشن عروسی پشی می آید و ... وقتی همه دور هم گرد آمده اند، غیبت آن عزیزان در این مجلس شادی، ناراحتی آن ها را افزوده، دائماً با دل و زبان، متذکر یاد پدر و مادر شده، این سخنان را به زبان می آورند: اگر پدر بود...! اگر مادر بود...!

اگر پدر و مادرشان گرفتار باشند، لازم نیست کسی به آن ها بگوید که برایشان دعا کنید. فرزندان، به طور طبیعی از هیچ کاری برای رهایی والدین خود مضایقه ندارند، در انجام انواع دعاها و توسیلات کوتاهی نمی کنند، اگر بشنوند که عمل یا نذری در رفع گرفتاری آن ها اثر دارد، فوراً به انجام آن اهتمام می ورزند، هر کاری را که احتمال اثر داشته باشد، انجام می دهند و در دعا و خواستن حوائج، آن ها را بر خویش مقدم می دارند.

بی خبر ماندن از وضعیت پدر و مادر، برای فرزندان سخت و دردناک است. اگر مدتی نامه ای دریافت نکرده یا تماس تلفنی نداشته باشند، رنج و ناراحتی زیادی متحمل می شوند و ... این وضعیت فرزندان مهربان در مقابل والدین دلسوز و فداکارشان است.

حال بینیم آن چه در این مثال بیان شد، چقدر بر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف - که امام زمان ما هستند - تطبیق می کند و سپس وضعیت مؤمنان را نسبت به ایشان بسنجیم.

آیا ایشان پدر مهربان و دلسوزی برای شیعیان و دوستانشان نیستند؟! آیا ایشان به اندازه یک پدر خوب و دوست داشتنی و یک مادر نیکوکار نسبت به فرزند کوچکش، به دوستان خود لطف و محبت ندارند؟ آیا ایشان گرفتار و در بند زندان غیبت نیستند؟! آیا از خبرهای ناراحت کننده ما آگاهی ندارند؟! ایشان با آگاهی از این خبرها، چه حالی پیدا می کنند؟!

واقعیت این است که همه ما فرزندان کوچک - و اغلب ناسپاس - امام علیه السلام هستیم که در هر لحظه و هر حالت - آسانی یا سختی، شادی یا غم، غنا یا فقر و در هر آن

و هر دم- به دستگیری و رسیدگی ایشان نیاز داریم. اما چقدر مانند یک فرزند باوفا با ایشان برخورد کرده ایم؟ چند درصد از مؤمنان- همان گونه که به پدر و مادر خویش توجه می کنند- با حضرت بقیه الله علیه السلام ارتباط قلبی دارند؟ چقدر جای خالی امام زمان علیه السلام برای ما مشهود است؟ چند بار پیش آمده که از عمق دل بگوییم: اگر مولای ما حاضر بود، چنین و چنان می شد؟ در خوشی ها و ناخوشی های خود، چقدر به یاد ایشان بوده ایم؟ آیا از بی خبری نسبت به ایشان هیچ احساس ناراحتی کرده ایم؟ خدای ناکرده امر غیبت برای ما عادی نشده است؟ آیا برای ما واقعاً سخت است که با همه نشست و برخاست داشته باشیم و در هر محفلی شرکت کنیم، ولی جمال زیبای ایشان را نبینیم؟! چند درصد از شیعیان، این جمله دعای ندبه را از اعماق دل خود زمزمه می کنند:

عَزِيزٌ عَلَيَّ اَنْ اَرَى الْخَلْقَ وَ لَا تُرَى، وَ لَا اَسْمَعُ لَكَ حَسِيْسًا وَ لَا نَجْوَى. (۱)

برای من سخت است که همه را ببینم، ولی شما دیده نشوی، و هیچ صدا و نجوایی از شما نشنوم.

چه تعداد از معتقدان به ایشان، جای خالی حضرتش را همواره احساس می کنند و از عمق دل می سوزند؟ اگر پدر و مادرمان در زندان باشند، همه را ببینیم، ولی با آن ها نتوانیم ارتباط برقرار کنیم، زجر می بریم و برای آن ها دعا می کنیم یا نه؟! امام زمان علیه السلام هم در زندان «غیبت» هستند؛ زندانی که خود ما با کفران نعمت هایمان برای ایشان ایجاد کرده ایم. این سستی است که به فرموده امام باقر علیه السلام از حضرت یوسف علیه السلام در آن حضرت وجود دارد. (۲) حال چه تعداد از مؤمنان، درد زندانی بودند.

ص: ۳۱۰

۱- بحارالانوار/ ج ۱۰۲/ ص ۱۰۸.

۲- ابوبصیر از امام باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت، در ضمن بیان شباهت های حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه با برخی از انبیای سلف علیهم السلام فرمودند: فی صاحبِ هذا الامر... سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ.. وَ اَمَّا مِنْ يُوسُفَ فَالسَّجْنُ وَ الْغَيْبَةُ (کمال الدین/ باب ۳۲/ ح ۱۱). این ویژگی در برخی از ائمه علیهم السلام پیش از حضرت مهدی علیه السلام نیز بوده است. امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام توسط ظالمان سال های طولانی به زندان گرفتار شدند و مردم از ارتباط عادی و آسان با ایشان محروم گشتند. البته ایشان که «یدالله» و مظهر قدرت خداوند، بودند، می توانستند با اعمال آن قدرت خود را از بند برهانند، ولی با صبر بر قضای الهی آن را تحمل می فرمودند. در مورد امام عصر علیه السلام نیز دقیقاً همین طور است. ایشان قبل از اذن کلی خداوند به ظهور و فرا رسیدن زمان فرج، آن قدرت مطلقه الهی را- که در زمان غیبت هم دارا هستند- به طور کامل آشکار نمی کنند و به دستگیری های جزئی و موردی، در مواردی که صلاح بدانند، اکتفا می فرمایند. اظهار آن قدرت بیکران الهی برای همگان و در همه صحنه ها، موکول به اذن فرج نهایی از جانب خداوند نسبت به ظهور امام علیه السلام می باشد.

مولایشان در زمان غیبت را، با تمام وجود حس می کنند و از این مسأله در رنج هستند؟ آیا زندگی بدون دیدن ایشان برای ما حقیقتاً سخت و تلخ است؟ چند درصد از شیعیان- بدون این که احتیاج به سفارش داشته باشند- برای فرج آن حضرت دعا می کنند؟ خود ما چقدر برای رهایی ایشان از بند غیبت توسل پیدا کرده ایم؟ آیا مجلسی به طور خاص برای دعا در حق ایشان و تعجیل فرجشان تشکیل داده ایم؟ این ها همه جای تأمل دارد.

در میان عدّه بسیار اندک از اقلیت شیعه، چند درصد این گونه به فکر ولی نعمت خویش هستند و انتظار رسیدن خبر و اثری از ایشان را می کشند؟ چند نفر از مؤمنان سراغ دارید که به هر بهانه ای به یاد امام محبوب خود می افتند و به هر مناسبتی از مولای خویش یاد می کنند و می گویند: اگر مولایم غایب نبود... چنین و چنان نمی شد! حق این است که هرچه مدّت غیبت این پدر دلسوز بیش تر می شود، بی تابی در فراق ایشان نیز باید افزون گردد، اما آیا اکنون چنین است؟

با این تفصیل، اگر بگوییم امام زمان علیه السلام در میان معتقدان به ایشان هم فراموش شده و از یاد رفته اند، اغراق و مبالغه نکرده ایم. می بینیم که آیا متأسفانه- آن طور که باید- از آن حضرت یاد نمی شود و لذا ایشان در میان خواص هم غریب هستند.

تمام آن چه گفته شد، بیان غربت ایشان، صرفاً نسبت به یکی از اوصافشان بود. اگر در مورد دیگر ویژگی های ایشان هم بررسی کنیم، وضعی بهتر از این ندارد. پس به خود حق می دهیم که بگوییم امام زمان ما، در این زمان، واقعاً «از یاد رفته» و غریب هستند.

این وضع دردآور، در حالی است که اگر محبت به آن حضرت، واقعاً در حدّ شایسته و مورد انتظار باشد، نباید هیچ گاه ایشان را از یاد ببریم. لذا باید از این غفلت شیطانی

عقوبت آور، احساس خطر کرده، همواره از خدا بخواهیم به ما توفیق دهد که یاد امام خود را فراموش نکنیم، و پیوسته به پیشگاه الهی عرضه بداریم:

اللَّهُمَّ... وَلَا تُنَسِنَا ذِكْرَهُ، وَانْتَظَرَهُ، وَالْإِيمَانَ بِهِ، وَقُوَّةَ الْيَقِينِ فِي ظُهُورِهِ، وَالدُّعَاءَ لَهُ، وَالصَّلَاةَ عَلَيْهِ، حَتَّى لَا يُقْنَطَنَا طَوْلُ غَيْبَتِهِ مِنْ قِيَامِهِ، وَيَكُونَ يَقِينُنَا فِي ذَلِكَ كَيَقِينُنَا فِي قِيَامِ رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَ مَا جَاءَ بِهِ مِنْ وَحْيِكَ وَتَنْزِيلِكَ. (۱)

خدایا و از یاد ما مبر یاد او، انتظار او، ایمان به او، شدت یقین به ظهور او، دعا برای او، و درود فرستادن برای او را؛ تا این که طور غیبت حضرتش، ما را از قیامش نومید نسازد، و یقین ما به این امر (قیام حضرت مهدی علیه السلام) همانند یقین ما به قیام پیامبرت صلی الله علیه و آله و سلم و آن چه از وحی و قرآن تو آورده است، باشد.

توفیق فراموش نکردن امام علیه السلام از طریق ازدیاد معرفت و محبت، و با تذکرات پیوسته مؤمنان به یکدیگر حاصل می شود.

صاحب کتاب ارزشمند «مکیال المکارم»، در بحث ذکر امام علیه السلام تذکر داده اند که شیعیان باید نسبت به این امر، اهتمام و جدیت داشته باشند. در قسمتی از فرمایش های خود چنین آورده اند:

وَإِنْ كُنْتَ مِنْ أَهْلِ الْغَفْلَةِ وَالْإِعْرَاضِ عَنْهُ، فَوَا أَسَافًا عَلَيْكَ. قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: (۲) (وَمَنْ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا، قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى). (۳)

و اگر از اهل غفلت و اعراض از آن سرور باشی، جای تأسّف است. خدای عزّوجلّ فرموده: «و هر کس از ذکر من اعراض کند، همانا برای او معیشت تنگی خواهد بود و روز قیامت، او را نابینا محشور خواهیم ساخت. [در آن ۹.

ص: ۳۱۲

۱- کمال الدین / باب ۴۵ / ح ۴۳.

۲- طه / ۱۲۴ - ۱۲۶.

۳- مکیال المکارم / ج ۲ / ص ۳۰۹.

حال] گوید: پروردگارا! چرا نابینایم محشور فرمودی، در حالی که من در دنیا بینا بودم؟! [خداوند] فرماید: این چنین آیات ما بر تو رسید، پس تو آن‌ها را از یاد بردی و غفلت کردی، و همین طور امروز تو فراموش می شوی». (۱)

در حدیث آمده است که منظور از آیات، در آیه شریفه سوره طه، ائمه معصومین علیهم السلام هستند. امام صادق علیه السلام فرموده اند:

الآیات، الأئمة علیه السلام. (۲)

مراد از آیات، ائمه علیهم السلام هستند.

اگر کسی امامان خود را در دنیا فراموش کند، روز قیامت خودش از یاد می رود و نابینا محشور می شود. صاحب مکیال در ادامه می فرماید:

کدام سختی و تنگی، از تاریکی غفلت و نادانی بدتر است؟ و کدام حسرت، از کوری روز قیامت بزرگ تر؟! و کدامین بیم و وحشت، از آن پشیمانی زشت تر و کوبنده تر؟ چه مصیبت بزرگ و دردناکی!!

پس شتاب کن، شتاب، برای خلاصی خودت و آزاد سازی گردنت. (۳)

برای رهایی از این ندامت و مصیبت دنیوی و اخروی، چه راهی وجود دارد؟ چگونه می توان از «معیشَتِ ضَنَک» در دنیا و کوری قیامت نجات یافت؟ مرحوم صاحب مکیال خود توصیه می کنند که:

و این حاصل نمی گردد مگر با یاد مولایت، تا در دنیا و آخرت، دستت را بگیرد، که خدای تبارک و تعالی شأنه می فرماید:

يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ.

روزی که هر مردمی را با امامشان می خوانیم. (۴)

فَكُنْ - وَفَقَّكَ اللهُ تَعَالَى - مِمَّنْ تَذَكُرُ اِمَامَهُ لِيَذْكُرَهُ. (۵) ۹.

ص: ۳۱۳

۱- ترجمه مکیال المکارم/ ج ۲/ ص ۴۴۲.

۲- تفسیر کنز الدقائق/ ج ۸/ ص ۳۷۰.

۳- ترجمه مکیال المکارم/ ج ۲/ ص ۴۴۳.

۴- ترجمه مکیال المکارم/ ج ۲/ ص ۴۴۳.

۵- مکیال المکارم/ ج ۲/ ص ۳۰۹.

پس تو- که خدای تعالی توفیقت دهد- در زمره کسانی باش که امام خود را یاد می کنند، تا او هم تو را یاد کند.

تنها راه نجات از هلاکت، تمسک به عنایت امام زمان علیه السلام است. اگر شیعه، به داشتن چنین ملجأ و پناهگاهی افتخار می کند، چرا به سراغ آن نمی رود؟! پس باید دست به دستان مبارک آن حضرت داد تا انسان را در دنیا و آخرت نجات دهد و او را در روز قیامت در زمره پیروان خویش قرار دهد.

اما متأسفانه نه تنها جاهلان نسبت به امامت، بلکه حتی کسانی که نسبت به اهمیت این موضوع آگاهی دارند، باز هم در حد شایان توجه، از مولای خویش یاد نمی کنند و کوتاهی آن ها در انجام وظیفه خویش، سبب محرومیت عده دیگری از آشنایی با امام علیه السلام شده است و این امر، یاد امام زمان علیه السلام را در جامعه، به تدریج محو می سازد.

امام جواد علیه السلام در حدیثی ضمن معرفی جانشینان خویش به مسأله «موت ذکر» امام زمان علیه السلام در زمان غیبت اشاره کرده اند:

امام بعد از من، پسر من علی است. امر او، امر من است. و سخن او، سخن من، و اطاعت از او اطاعت از من است. و امام پس از او پسرش حسن است. امر او امر پدرش، و سخن او سخن پدرش، و اطاعت از او اطاعت از پدرش می باشد. سپس سکوت فرمود. عرض کردم: ای پسر رسول خدا! پس امام بعد از حسن کیست؟ حضرت گریه شدیدی کردند، سپس فرمودند:

إِنَّ مَنْ بَعَدَ الْحَسَنِ ابْنَهُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ الْمُنْتَظَرُ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ سَمِيَ الْقَائِمُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَارْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ. (۱)

بعد از حسن پسرش، قائم به حق، و همان شخصی است که انتظار او را می کشند. عرضه داشتم: ای پسر رسول خدا! چرا ایشان «قائم» نامیده شده اند؟ فرمودند: زیرا او زمانی قیام می کند که یادش مُرده است، و اکثر معتقدین به امامت وی، از عقیده خود باز گشته اند. ۳.

ص: ۳۱۴

مردن و از بین رفتن ذکر امام علیه السلام چگونه است؟ هر نعمتی اگر متناسب با ویژگی‌ها و ارزش خود، در ظرف و زمینه مناسب و شایسته از او یاد نشود، در حقیقت ذکرش مرده است. با مروری بر مسأله «ذکر» درباره صفت «پدر دلسوز» و «مادر نیکوکار»، دیدیم که چگونه در ذکر امام زمان علیه السلام از این جهت کوتاهی می‌شود و عده بسیار بسیار اندک هم-آن چنان که باید- از مولای خویش یاد نمی‌کنند. از طرفی اقلیت شیعه نیز، در حد عمیق و شایسته آن، از اوصاف امامشان آگاهی ندارند و لذا حقوق ایشان را درست نمی‌شناسند. از طرف دیگر، اکثریت مردم روی زمین هم اصلاً امام شناس نیستند؛ تا بخواهند به زنده نگهداشتن ذکر ایشان بپردازند. پس به راستی می‌توان گفت که ذکر امام علیه السلام در دنیای امروز مرده است.

چقدر مرتکب کوتاه بینی شده ایم. اگر برگزاری چند مراسم مربوط به نیمه شعبان و اندکی چراغانی و پوسترو... را دلیل بر زنده بودن یادشان در روی زمین بدانیم. یاد امام علیه السلام باید متناسب با مقام و منزلت ایشان و زمینه‌ها و مناسبت‌های مختلف با همه انواع و اقسامش باشد. در غیر این صورت، هر عقل سلیمی چنین مولایی را «از یا رفته و غریب» می‌داند.

به هر حال نباید بپنداریم که «موت ذکر» امام زمان علیه السلام، به این است که هیچ کس تولد ایشان را جشن نگیرد و به یاد ایشان نُقل و شیرینی پخش نکند. البته هیچ کس تردید ندارد که برپایی همین مراسم و مجالس - گرچه یک بار در سال - لازم است، ولی کیست که درباره اوج مقام و فضائل حضرت بقیه الله ارواحنا فدا، اندکی از بسیار بدانند و با قطره‌ای از دنیای حقوق حضرتش - که برعهده ماست - آشنا باشد، آن گاه این مجالس یک بار در سال را برای تذکر و یادآوری نسبت به حضرتش کافی بدانند؟

باید با دید عمیق تر و وسیع تر به مسأله نگریم. باید دید اعتقاد صحیح نسبت به امام زمان علیه السلام در کل جامعه به چه صورت است. متفکران و اندیشمندان در این باره چه اندازه روشن هستند؟ و چقدر در زمینه معرفی ایشان تلاش می‌کنند؟ با چه دقت نظر و عمقی، به مسأله مهدویت توجه می‌شود؟ برای معرفی صحیح امام علیه السلام چه تعداد جزوه و کتاب و نشریه منتشر می‌شود؟ چند درصد از کسانی که نیمه شعبان در

جشن میلاد آن حضرت شرکت می کنند، با وظایف خود نسبت به ایشان آشنا هستند؟ دستداران حضرت بقیه الله ارواحنا فداء، تا چه اندازه برای تربیت نسلی مهدوی و منتظر حضرتش می کوشند؟ برای آشنا ساختن جهانیان - که همه، رعیت حجت خدا هستند و بر سر خوان احسان او نشسته اند - با ولی نعمت خود، چه کارهایی صورت گرفته است.

اگر همه این ها در حد مناسب و شایسته ای وجود داشته باشد، یاد حضرتش در جامه زنده می ماند. ولی متأسفانه فرمایش امام جواد علیه السلام در حق حضرت مهدی علیه السلام صادق است. همین غربت جانسوز، قلب امام جواد و دیگر ائمه علیهم السلام را به درد آورده و چشم هایشان را اشکبار کرده است.

خدایا به غربت آن محبوب پنهان رحم کن و هرچه زودتر، جهان را به ظهورش نورانی بگردان.

یکی دیگر از معانی غریب، «فرو نهاد» یا «وانهاد» یا «وا گذاشته» است. فرو نهاد به کسی گفته می شود که مهجور، متروک و معطل، باقی مانده باشد.

«مهجور» کسی است که او را کنار گذاشته باشند. متروک یعنی ترک شده؛ و معطل هم به معنی تعطیل شده است.

«تعطیل» در مقابل استفاده و بهره بردن است، و معطل به چیزی گفته می شود که در جهت هدفی که برای آن وضع شده، از آن استفاده نشود. اگر «معطل» صفت شخص باشد، چنین شخصی غریب افتاده است. این معنای غریب، ممکن است فرع بر عدم شناخت، یا فراموش کردن، و یا ناشی از کوتاهی کردن دیگران در حقّ شخص باشد.

عالمی را در نظر بگیرید که در یک رشته علمی متخصص است. این عالم در دو حالت ممکن است فرو نهاد شود و در نتیجه غریب افتد.

حالت اول این که در موقعیتی قرار بگیرد که اطرافیان او را شناسند و از تخصص او خبر نداشته باشند. طبیعتاً به دلیل نشناختن او از او بهره علمی نمی برند. حتی هنگام رویارویی با مشکلی که به علم او نیاز دارند، به او مراجعه نمی کنند؛ زیرا نمی دانند چه گوهری در اختیار دارند. لذا از آن دانشمند، استفاده نمی شود و او مهجور و متروک

باقی می ماند.

در «حالت دوم» آن عالم شناخته شده است و اطرافیان نسبت به علم و تخصص او معرفت لازم را دارند، ولی در بهره بردن از او کوتاهی کرده، به او مراجعه نمی کنند و بدین گونه وی را معطل و متروک می گذارند. در هر دو حالت، این عالم - دانسته و یا ندانسته - «غریب» واقع می شود.

پزشکی ماهر را در نظر بگیرد که در یک منطقه می تواند بسیاری از مشکلات مردم را حل کند، اما مورد مراجعه قرار نگیرد. او می تواند مشکل گشای بیماران باشد، اما اگر به او مراجعه نشود، غریب می افتد.

این غُربت پزشکی، یا ناشی از ناشناخته ماندن اوست، یا فراموش شدنش و یا کوتاهی در مراجعه به او. در هر صورت، هر کس که مطب این پزشک را خالی ببیند، برای غُربت او متأثر می شود. این معنای غُربت - که ناشی از مهجور و متروک و معطل ماندن شخص است - دقیقاً به شکر عملی مربوط می شود؛ چرا که شکر عملی نسبت به هر نعمتی، استفاده مناسب از آن است و اگر نعمتی فرو نهاده شود، معلوم است که مورد بهره برداری شایسته قرار نگرفته است.

مهجور بودن امام عصر علیه السلام

شکر عملی نسبت به بزرگ ترین نعمت خدا - یعنی وجود مقدس امام عصر علیه السلام - بهره بردن از ایشان است در مسیری که خداوند معین فرموده است. بنابراین شکر عملی نعمت امام عصر علیه السلام به این است که انسان ها نسبت به هر وصفی از اوصاف حضرتش، وظیفه خود را انجام داده، حق آن را ادا کنند. در غیر این صورت، کفران نعمت صورت گرفته، امام علیه السلام غریب می ماند. در ادامه، مهجور بودن برخی از اوصاف حضرت را بررسی می کنیم.

علم مصبوب

امام زمان علیه السلام «علم مصبوب» هستند. شکر عملی این کمال، آن است که هر کس دنبال کسب علم می رود، به عنوان سرچشمه و منبع علم، به ایشان رجوع کند. هنگام

ص: ۳۱۸

درس گرفتن از استاد و مطالعه و تحقیق، همه افراد را واسطه‌هایی بداند که به برکت امام علیه السلام، از وساطت آن‌ها بهره مند می‌شود؛ یعنی در هر پیشرفت علمی، خود را مدیون توجّهات و عنایات امام علیه السلام بداند.

اما آیا در عمل چنین است؟ آیا مردم عملاً با امام زمان علیه السلام رفتار شایسته «علم مصبوب» می‌کنند، یا این که حضرتش از این جهت، مهجور و متروک هستند؟

اکثر قریب به اتفاق مردم، اصلاً نمی‌دانند نعمت «علم مصبوب» در عالم وجود دارد و به همین دلیل به ایشان مراجعه نمی‌کنند. پس مهجوریت و متروک بودن امام علیه السلام برای این اکثریت، به دلیل عدم معرفت آن‌هاست. ولی برای اهل معرفت چطور؟ آن‌ها می‌دانند امامشان علم مصبوب است و اگر از آن‌ها سؤال شود، به این واقعیت اذعان می‌کنند، اما آیا حقّ این صفت امام علیه السلام را ادا می‌کنند؟ یا این که در عمل کوتاهی کرده، آن شأنی را که شایسته است، برای ایشان قائل نمی‌شوند؟ واقعیت این است که با توجّه به آن چه در فصل اول همین بخش، تحت عنوان «بی اعتقادی به امام علیه السلام و راه نجات از آن» بیان شد، باید بگوییم: متأسفانه امام زمان علیه السلام برای اهل معرفت هم مهجور بوده، حقّ «علم مصبوب» بودن ایشان در عمل ادا نمی‌گردد. (۱)

کشتی نجات

اگر امام علیه السلام را کشتی نجات می‌دانیم، باید هنگام برخورد با گرفتاری‌های مادی یا معنوی و روحی پیش از همه به یاد ایشان بیفتیم و بیش از ایشان، بر هیچ کس تکیه و اعتماد نکنیم.

اما وضع فعلی ما چگونه است؟ بسیاری از جوانان ما دچار مشکلات اساسی در دینداری هستند، ولی چند درصد کسانی که اهل دردند و مشکل را می‌فهمند، راه حلّ آن را آشنایی و معرفت بیش تر جوان با امام زمان علیه السلام و انجام وظیفه در قبال آن حضرت می‌دانند؟ چه تعداد از صاحب نظران مسائل تربیتی، راه حلّ مشکلات جوانان.

ص: ۳۱۹

۱- به منظور خودداری از اطاله کلام، از تکرار آن مطلب در این جا صرف نظر می‌کنیم. ولی از خوانندگان محترم درخواست می‌شود که بار دیگر آن مطالب را مطالعه و در آن اندیشه نمایند، با این توجّه که در آن جا بحث اعتقاد مطرح بود و این جا سخن از عمل است.

را در معرفت عمیق ایشان نسبت به امام عصر علیه السلام و آشنا شدن آن‌ها به مکتب تربیتی اهل بیت علیهم السلام و عمل به وظایف خود در قبال ایشان می‌دانند و به این امر توصیه و تشویق می‌کنند؟

خدای مهربان، سفینه نجاتی برای این امت قرار داده است که از دیدگان مردم غایب است، ولی در حال غیبت هم می‌تواند هر غریقی را نجات دهد. سؤال این است: چند درصد از کسانی که در معرض غرق شدن هستند، واقعاً به این کشتی مراجعه می‌کنند؟ کسی که در حال غرق شدن است، به محض دیدن یک کشتی، به هر قیمتی که باشد، خودش را به آن می‌رساند. ولی اکثر مردم - حتی شیعیان - امام زمان خود علیه السلام را به این صفت نمی‌شناسند و عده بسیار اندکی هم که از این ویژگی امام علیه السلام آگاهی دارند - چنان که باید و شاید - به ایشان مراجعه نمی‌کنند.

بنابراین در عمل، شکر این نعمت - در خور ارزش آن - ادا نمی‌شود و امام عصر علیه السلام از این جهت نیز مهجور هستند و معطل و متروک مانده‌اند.

ریشه هر خیر

ویژگی دیگر امام علیه السلام «أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ» است. امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ. (۱)

ما ریشه هر نیکی هستیم.

آیا به این کلام امام علیه السلام اعتقاد داریم یا نه؟ آیا در عمل، رفتار متناسب با این عقیده در ما وجود دارد؟ اگر ایشان را حقیقتاً اصل هر خیری می‌دانیم، باید در عمل برای کسب خیرات، بیش از هر چیز و پیش از هر کاری، به امام زمان علیه السلام مراجعه کنیم، آیا واقعاً این گونه است؟

اگر خیر دنیوی می‌خواهیم، مثلاً رفاه و آرامش و امکانات مادی و ... طلب می‌کنیم، باید به دنبال ایشان برویم و در تقویت رابطه خود با آن حضرت - از طریق عمل به احکام دین - بکوشیم. اگر خیر معنوی - مانند تقوا، توحید و معرفت امام علیه السلام - ۶.

ص: ۳۲۰

می خواهیم، باز هم باید به سراغ خود حضرت برویم. اما با کمال تأسف می بینیم که به حضرت بقیه الله ارواحنا فداه- آن طور که شایسته است- نه در مسائل مادی مراجعه می شود، نه در مسائل معنوی.

چند درصد مردم برای رسیدن به توحید واقعی، از باب امام عصر علیه السلام وارد می شوند؟! و چقدر می کوشند که معرفت خود را نسبت به امام خویش بالا ببرند؟ آیا برای کسب توحید- به همان میزان که به سخنان اهل فلسفه و عرفان و دانشمندان غیر شیعه رجوع می شود- به معارف گهربار اهل بیت علیهم السلام بها داده می شود؟!!

حقّ نعمت «أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ»، وقتی ادا می شود که انسان به راستی امام عصر علیه السلام را منشأ همه خیرات بداند و از این سرچشمه پرفیض، بهره بگیرد. اگر از این منبع خیرات استفاده مناسب و شایسته نشود، حقّ آن در عمل ادا نشده است. پس کاملاً روشن است که امام زمان علیه السلام در این وصف نیز مهجور و متروک باقی مانده، غریب و مکفور هستند.

آب شیرین و گوارا

امام رضا علیه السلام فرموده اند:

الإمام الماء العذب على الظمائم. (۱)

امام، آب شیرین در وقت تشنگی است.

آیا انسان ها از این آب شیرین استفاده کافی می کنند؟ آیا حقّ این نعمت- آن طور که باید- ادا می شود؟

حقّ این نعمت، وقتی ادا می شود که تشنگان برای رفع تشنگی، از آن آب شیرین استفاده کنند؛ نه این که آن را رها کرده، بخواهند با هر آب تلخ و شوری رفع عطش کنند. از بهترین مصادیق آن، تشنگی در مسائل اعتقادی است. چند درصد از شیعیان، برای رفع این عطش، سراغ امام علیه السلام و احادیث ایشان می روند؟ آیا برای احادیث ائمه علیهم السلام شأن مناسبی قائل هستند؟ و یا این که گفتار متکلمان غیر مسلمان یا دانشمندان ضدّ ا.

ص: ۳۲۱

۱- اصول کافی / کتاب الحجّه / باب نادر جامع فی فضل الامام و ... ح ۱.

شیعه را مبنای «دین شناسی» قرار می دهند؟ این امر مورد ابتلاء متفکرین و دانشمندان جامعه است؛ نه مردم عادی. متأسفانه آن ها در عمل، بهای لازم را به سخنان گهربار اهل بیت علیهم السلام نمی دهند. اگر چنین است، پس شکر نعمت این آب شیرین و گوارا چگونه ادا می شود؟ آیا امام علیه السلام در این صفت خویش، مهجور و متروک و معطل باقی نمانده است؟!

شاهد بر اَمت

یکی از اوصاف مهم امام علیه السلام، «شاهد» بودن ایشان بر مردم است. کسی که امام عصر علیه السلام را «شاهد» می داند، در عمل باید به این ملتزم باشد. او وظیفه دارد که برای ایشان، حدّ اقل، شأن یک شاهد عادی را قائل باشد و در عمل، به عقیده خود، ترتیب اثر دهد.

فرض کنید در حضور دوست خداترس خود هستید، که موقعیت شما نزد او، برایتان مهمّ است و نزد او آبرو دارید. شما در منظر و محضر او چگونه عمل می کنید؟ قطعاً از انجام خیلی کارها منصرف می شوید؛ حتّی از بعضی از کارهای مباح که ممکن است در حالت عادی انجام دهید. گاهی حتّی اگر کودکی هم شاهد کارهای ما باشد، نحوه رفتار ما تغییر می یابد.

اگر آبروداری نزد یک دوست برای ما مهمّ است و در عمل ما اثر دارد، دقّت کنیم که آیا آبرو داشتن ما نزد امام زمان علیه السلام هم همین قدر مهمّ است؟! وقتی معتقدیم که امام زمان علیه السلام ما را می بیند و کارهای ما به ایشان عرضه می شود، این اعتقاد چقدر در عمل ما اثر دارد؟ آیا ما را از ارتکاب کاری که آبرویمان را نزد ایشان به خطر می اندازد، باز می دارد؟ واقعیت این است که هر اندازه در عمل از انجام معاصی خودداری نکنیم و به فکر حفظ آبروی خود نزد امام عصر علیه السلام نباشیم، مرتکب کوتاهی در شکر عملی شده ایم و وظیفه خود را نسبت به ایشان ادا نکرده ایم و به همین میزان، امام عصر علیه السلام برای ما متروک و غریب افتاده اند.

امام زمان علیه السلام در عمل نزد محبّانشان هم به طور نسبی مهجور و متروک هستند و

هر کدام از اهل معرفت- به میزانی که در اداء شکر عملی مناسب با شأن ایشان کوتاهی کنند- حضرت را غریب قرار داده اند.

رفیق مونس

شکر عملی یک رفیق و همدم دلسوز، وقتی ادا می شود که انسان با او انس بگیرد، رفاقت خوبی با او داشته باشد. به راحتی او را از دست ندهد، او را از خود نرنجاند و خلاصه هر چه رفاقت او را محکم تر می سازد، انجام دهد. به علاوه از هر چه در دوستی با او تأثیر منفی می گذارد، خودداری کند و .. امام علیه السلام نیز انس رفیق است؛ همان طور که امام رضا علیه السلام فرموده اند:

الْإِمَامُ... الْأَنْبِيَّ الرَّفِيقُ. (۱)

پس باید حق رفاقت ایشان ادا شود؛ چرا که رفاقت، دو طرفه است نه یک طرفه. ما هم باید مونس خوبی برای ایشان باشیم. همان گونه که ایشان- در عین بی نیازی از ما و در اوج عظمت- از ما یاد می کنند، ما نیز- در شدت نیاز پیوسته و احتیاج مبرم- باید از ایشان یاد کنیم. آن حضرت ارواحنا فداه، فرموده اند:

إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِينَ لِدِكْرِكُمْ. (۲)

ما، در رسیدگی و مراقبت از شما کوتاهی نکرده، یاد شما را فراموش نمی کنیم.

اگر ما بدانیم که دوست دلسوزی هر روز به یاد ما است، اگر ما با او تماس نگیریم او با ما ارتباط برقرار می کند، اگر ما از او سراغ نگیریم و حال او را نپرسیم، او سراغ ما را می گیرد و از حال ما پرس و جو می کند، اگر مسافرت هم برود، ما را فراموش نمی کند و از ما خبر می گیرد، طبیعی است که ما هم پیوسته و مرتب از او یاد کرده، دعاگوی او می شویم، مکرر برایش نامه می نویسیم و او را به مجالس خود دعوت می کنیم و ...

اگر ما واقعاً این گونه با امام زمان علیه السلام انس بگیریم، زندگی فردی و جمعی ما به ۳.

ص: ۳۲۳

۱- اصول کافی / کتاب الحجّه / باب نادر جامع فی فضل الامام و ... ح ۱.

۲- احتجاج طبرسی / ج ۲ / ص ۳۲۳.

گونه دیگری می شود؛ متفاوت با آن چه اکنون هست. ولی متأسفانه می بینیم که حتی در جامعه شیعه هم، امام زمان علیه السلام- آن چنان که شایسته است- در زندگی رعیت و امت خود نقش اساسی ندارند؛ تا آن جا که می توان ادعا کرد که از متن زندگی افراد حذف شده اند. با این همه، آن حضرت، بزرگوارانه، انس خود را به طور یک طرفه با شیعیان خویش برقرار نگاه داشته اند و اگر آن ها به یاد امام زمانشان نیستند، ایشان به یاد آن ها هستند. اگر آن ها با حضرت مهدی علیه السلام رفاقت نمی کنند، حضرت با آن ها رفیق هستند. کجا در عالم، چنین دوستی پیدا می شود که سال های سال به طور یک طرفه با دیگری رفاقت کند، در حالی که هیچ نیازی هم به او ندارد! اما چقدر جای تأسف دارد که شکر این رفیق و مونس عزیز گزارده نمی شود و باز هم مهجور و متروک قرار داده می شود! خدایا ما را بیخشای!

پدر دلسوز

شکر عملی پدر دلسوز، چه زمانی ادا می شود؟! همان رفتاری که با پدر دلسوز و مادر نیکوکار خویش داریم- بلکه بالاتر از آن- باید با امام زمان علیه السلام داشته باشیم. در غیر این صورت، حق ایشان را ادا نکرده ایم و در انجام شکر عملی کوتاهی نموده ایم و این پدر دلسوز و مادر نیکوکار را فرو نهاده ایم.

در فصل سوم، دیدیم که رفتار ما شیعیان نسبت به امام عصر علیه السلام چقدر با رفتار ما نسبت به پدر و مادر مهربان، تفاوت می کند. همین مقدار برای اثبات مهجور و غریب بودن آن حضرت کافی است.

این ها مثال هایی بود برای روشن شدن این که حق شکر امام علیه السلام در این اوصاف ادا نمی شود. وقتی حق امام علیه السلام ادا می شود که حق تک تک اوصاف ایشان ادا شود؛ زیرا اعتقاد به هر یک از صفات امام علیه السلام وظیفه خاصی برعهده انسان می گذارد. تنها در صورتی حق آن نعمت ادا می شود که انسان، آن وظیفه را انجام دهد. در غیر این صورت، امام عصر علیه السلام از آن حیث مکفور می ماند و از همین جهت، غریب می افتند.

با نگاهی به جامعه خود، می توانیم ببینیم که چند درصد از دوستان امام

زمان علیه السلام نسبت به اوصاف ایشان، در عمل، وظیفه خود را انجام می دهند. با بررسی در این امر، به این نتیجه می رسیم که امام علیه السلام در میان دوستان خویش هم غریب هستند.

از کسانی که اصلاً امام زمان علیه السلام را نمی شناسند، هیچ انتظاری نیست؛ چرا که آن ها معرفت ندارند و لذا با قلب و زبان و عمل، شاکر این نعمت نیستند. اما به هر حال امام زمان علیه السلام برای آن ها هم غریب و مهجور هستند؛ چون آنان نمی دانند که باید به حضرت مراجعه کنند و امام علیه السلام را معطل و متروک می گذارند.

نتیجه این که با کمال تأسف امام زمان علیه السلام در میان کسانی که ایشان را نمی شناسند و حتی عده بسیار قلیلی که ایشان را می شناسند، مهجور و غریب هستند.

مقایسه «بئر معطله» با «ماء معین»

دلایل نقلی نیز، این شهود تجربی را تأیید می کنند. در قرآن کریم آمده است:

(فَكَأَيُّ مَن قَرِيهِ أَهْلَكْنَاهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَ بئرٌ مُّعْطَلَةٌ وَ قَصْرٌ مَّشِيدٌ) (۱)

چه بسیار آبادی هایی را که (اهل آن ها) ستمکار بودند، هلاک کردیم. پس دیوارها روی پایه هایشان خراب شد، و چاه ها بدون استفاده و قصرهای مرتفع خالی ماند.

محل بحث ما آخر آیه است که خدای متعال فرموده است: چه بسیار چاه هایی که بدون استفاده باقی ماند. چاه را، زمانی معطله می نامند که قابل استفاده و بهره برداری باشد و بتوان از آن آب بیرون کشید، ولی اکنون متروکه شده، دیگر از آن، آب استخراج نمی شود.

«قصر مشید» به قصر مجلل و مرتفعی گفته می شود که اکنون خالی از سکنه باقی مانده است. در آیه به این مطلب اشاره شده که ما وقتی اهل آبادی ها را هلاک کردیم، چاه های آن ها بدون استفاده شد و قصرهایشان خالی ماند. ۵.

ص: ۳۲۵

با مراجعه به اهل بیت علیهم السلام می بینیم که در تفسیر «بئر معطله» فرموده اند:

كَمْ مِنْ عَالِمٍ لَا يُرْجَعُ إِلَيْهِ وَلَا يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ. (۱)

چه بسیار عالمی که به او مراجعه نمی شود، و از علم او بهره نمی برند.

عالم، به چاه آب تشبیه شده که از آن ماده حیات استخراج می شود. مراد از معطل و بدون استفاده ماندن چاه آب، مراجعه نشدن به عالم و بهره نبردن از علم او است.

امامان علیهم السلام، عالمانی هستند که به ایشان- در خور شأن و مقامشان- مراجعه نشده است و از علم ایشان استفاده کامل و صحیح نمی گردد. امام زمان علیه السلام نیز در زمان ما «بئر معطله» هستند.

از امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده است:

الْبَيْرُ الْمُعْطَلَةُ الْإِمَامُ الصَّامِتُ، وَالْقَصْرُ الْمَشِيدُ الْإِمَامُ النَّاطِقُ. (۲)

«چاه معطل»، امام ساکت، و «قصر مشید»، امام ناطق است.

شاید علت تشبیه امام ناطق به قصر مشید، این باشد که قصر مشید، مرتفع است و همه آن را می بینند و شکوه و عظمتش نمایان است و با وجود این، خالی گذاشته می شود. اما بئر معطله، چه بسا اصلاً وجودش مورد توجه قرار نگیرد و شناخته نشود.

«امام صامت»، امامی است که- به امر خدا و حکمت الهی- از اظهار و مطرح کردن خود پرهیز می کند. همه امامان ما علیهم السلام شرایطی داشتند که در برخی زمان ها ساکت بوده اند. در زمان غیبت نیز، از مصادیق بارز امام صامت، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشند و لذا به ایشان اطلاق «بئر معطله» می شود. ان شاء الله پس از ظهور، «قصر مشید» بودن حضرت را خواهیم دید، که در آن زمان، عظمت و شکوه ایشان آشکار می شود.

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده است:

أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: (بَيْرٍ مُعْطَلَةٍ وَ قَصْرِ مَشِيدٍ) قَالَ: هُوَ مَثَلُ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَوْلُهُ (بَيْرٍ مُعْطَلَةٍ)، هِيَ الَّتِي لَا يُسْتَقَى مِنْهَا، وَ هُوَ الْإِمَامُ ۵.

ص: ۳۲۶

۱- تفسیر کنز الدقائق / ج ۹ / ص ۱۱۳ / به نقل از مجمع البیان.

۲- اصول کافی / کتاب الحجّه / باب فیه نکت و ... / ح ۷۵.

الَّذِي قَدَغَابَ فَلَا يُقْتَبَسُ مِنْهُ الْعِلْمُ. وَ (الْقَصْرُ الْمَشِيدُ) هُوَ الْمُرْتَفِعُ، وَ هُوَ مَثَلٌ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. (۱)

امّا قول خدای عزوجلّ که فرموده، «بئر معطله و قصر مشید» فرموده اند: این آیه، مثل آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. «بئر معطله» چاهی است که از آن، آب کشیده نمی شود، و او امام غائب است که از ایشان علمی اقتباس نمی شود. و «قصر مشید» (بنای) مرتفع و بلند، است و آن، مثلی برای امیرالمؤمنین و ائمه از فرزندان ایشان علیهم السلام می باشد.

هریک از ائمه اطهار علیهم السلام زمانی داشته اند که در آن ساکت بوده اند و از علم آن ها استفاده نمی شده است، ولی بارزترین مصداق «بئر معطله»، امام غائب است که متروک و معطل - و در نتیجه غریب - باقی مانده است؛ درست مثل چاهی که پر از آب است، ولی هیچ تشنه ای برای کشیدن آب از آن سراغ نمی گیرد. با توجه به فراوانی آب چاه، تعداد افراد تشنه ای که برای رفع عطش به آن مراجعه می کنند و نحوه استفاده مجموع - در مقایسه با آن چه شایسته بهره برداری از امام علیه السلام است - بسیار کم و اندک شمار است؛ که می توان گفت: این چاه معطل و بدون استفاده مانده است.

آیه دیگری از قرآن کریم، خاصّ امام زمان علیه السلام است:

(قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ) (۲)

(ای پیامبر) بگو آیا دیدید که اگر آبی که در اختیار شما هست (در زمین) فرو رود، چه کسی برای شما آب شکار می آورد؟!)

در معنای «مَاءٍ مَعِينٍ» آمده است: «الماء الظاهر الجاری» (۳) و معنای سهولت را هم برای آن ذکر کرده اند. (۴) در مجموع می توان گفت: «مَاءٍ مَعِينٍ» به آب جاری گفته می شود که بهره برداری از آن آسان است. ۱.

ص: ۳۲۷

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی / ج ۲ / صص ۵۹ و ۶۰.

۲- ملک / ۳۰.

۳- لسان العرب / ج ۱۴ / ص ۱۰۱.

۴- لسان العرب / ج ۱۴ / ص ۱۰۱.

حال بینیم مقصود از «ماءِ معین» چیست؟ ابوبصیر نقل می کند که امام باقر علیه السلام درباره همین آیه فرمودند:

هَذِهِ نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَقُولُ: إِنْ أَصْبَحَ إِمَامُكُمْ غَائِبًا عَنْكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيْنَ هُوَ، فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ ظَاهِرٍ، يَأْتِيكُمْ بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَحَلَالِ اللَّهِ - جَلٍّ وَعَزٍّ - وَحَرَامِهِ؟ ثُمَّ قَالَ: وَاللَّهِ مَا جَاءَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ، وَ لَا بُدَّ أَنْ يَجِيءَ تَأْوِيلُهَا. (۱)

این آیه درباره قائم علیه السلام نازل شده است، می فرماید:

اگر امام شما غائب گردد و ندانید که او کجاست، چه کسی برای شما امام آشکار می آورد که اخبار آسمان و زمین و حلال و حرام خدای - جَلٍّ و عَزٍّ - را برای شما بیاورد؟ سپس فرمودند: قسم به خدا تأویل این آیه هنوز نیامده است، ولی تأویل آن حتماً می آید.

امام باقر علیه السلام «ماءِ معین» را به امام ظاهر و فرو رفتن آب در زمین را به غیبت امام علیه السلام تفسیر کرده اند. فرموده اند که اگر امام شما غائب شود و این سرچشمه همه برکات در میان شما نباشد، کسی (جز خدای تعالی) نمی تواند برای شما امام آشکار بیاورد؛ که اخبار وحی را به شما برساند. پس باید از امام غائب استفاده کنید.

بنابراین اگر آب جاری و سهل الوصولی در اختیار نباشد، مردم برای دستیابی به آب، باید تحمل سختی ها کنند و با ظرف از چاه آب بیرون آورند. چون این کار، کار آسانی نیست، کم تر کسی به آن تن می دهد. لذا این چاه در زمان غیبت، بدون استفاده مناسب و به صورت معطل باقی می ماند.

مرحوم علامه میرزا حسین نوری در کتاب ارزشمند نجم الثاقب در این باره به مطلب جالبی توجه کرده اند. عین عبارات ایشان چنین است:

مخفی نماند که چون در ایام ظهور، مردم از این سرچشمه فیض ربّانی به سهل و آسانی استفاضه کنند و بهره ببرند، مانند تشنه ای که در کنار نهر^۳.

ص: ۳۲۸

جاری گوارایی باشد که جز اغتراف (۱)، حالت منتظره نداشته باشد، لهذا از آن جناب، تعبیر فرمودند به: «ماءِ مَعین» (۲).

امام ظاهر، مانند «ماءِ مَعین»، به آسانی در دسترس مردم است؛ که برای دستیابی به این آب جاری، احتیاجی به کندن زمین و حفر چاه نیست. نهر گوارایی است که روی زمین می رود و هر کس آن را ببیند می تواند به راحتی از آن استفاده کند و به محض دیدن، مستی از آن بردارد؛ اما اگر امام علیه السلام، ظاهر نباشد، وضعیت چنین نیست.

مرحوم محدث نوری قدس سره می افزاید:

در ایام غیبت که لطف خاصّ حق، از خلق برداشته شده- به علت سوء کردارشان- باید با رنج و تعب و عجز و لابه و تضرّع و انابه، از آن جناب، فیضی به دست آورد و خیری گرفت و علمی آموخت، مانند تشنه ای که بخواهد از چاه عمیق، تنها به آلایت و اسبابی که باید به زحمت به دست آورد، آبی کشد و آتشی فرو نشاند. لهذا تعبیر فرمودند از آن حضرت به «بئرِ معطله» (۳).

از «بئرِ معطله» می توان استفاده کرد، ولی بهره گیری از آن، به راحتی «ماءِ مَعین» نیست؛ چون باید به سختی و به واسطه اسباب و ادوات از چاه آب کشید. امام غائب علیه السلام مانند نهر جاری نیست که همه آن ها را ببینند و به راحتی از آن استفاده کنند. بلکه در زمان غیبت، استفاده از وجود مقدس امام علیه السلام به زحمت و استغاثه و تضرّع نیاز دارد؛ تا بتوان از فیض ایشان بهره برد؛ چون زمان غیبت، هنگام امتحان است و افراد در میزان و نحوه استفاده از همین «بئر»، مورد آزمایش قرار می گیرند.

متأسفانه می بینیم که این «بئر»، معطله و متروکه باقی مانده است؛ عدّه بسیار زیادی، اصلاً از وجود آن آگاه نیستند. تعداد بسیار دیگری، فقط اسمی از امام غائب شنیده اند، ولی هیچ گاه در صدد بهره برداری صحیح و مناسب از ایشان بر نیامده اند. در این میان، تنها عدّه بسیار بسیار اندکی هستند که با زاری، تضرّع، عجز و لابه، دلو به ۹.

ص: ۳۲۹

۱- اغتراف به معنای مستی از چیزی برداشتن است.

۲- نجم الثاقب / ص ۱۰۹.

۳- نجم الثاقب / ص ۱۰۹.

این چاه انداخته، با سختی از آن استفاده می نمایند و همواره در دل آرزو می کنند که این چشمه زلال آشکار شود و الطاف و نعمت های آن بر زمین جاری گردد.

امام رضا علیه السلام در توصیف این فتنه - که دامنگیر مردم مصیب زده زمان غیبت می شود - فرموده اند:

لَا بُدَّ مِنْ فِتْنَةٍ صَيِّمَاءَ صَيِّلِمٍ، تَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ بَطَانَةٍ وَوَلِيَجِهِ، وَذَلِكَ عِنْدَ فَقْدَانِ الشَّيْعَةِ الثَّالِثِ مِنْ وُلْدِي، يَبْكِي عَلَيْهِ أَهْلُ السَّمَاءِ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ وَ كُلُّ حَرِيٍّ وَ حَرَّانٍ، وَ كُلُّ حَزِينٍ لَهْفَانٍ. (۱)

یک فتنه کر و شدید (خیلی مبهم و پیچیده) ناگزیر فرا می رسد که هر خودی و دوست نزدیکی در آن می افتد. این فتنه، زمانی است که شیعیان، سومین از فرزندان مرا گم می کنند، که اهل آسمان و زمین و هر زن و مرد دلسوخته و هر غمگین و اندوهناکی، بر آن حضرت می گریند.

امام رضا علیه السلام از یک فتنه خبر می دهند. «فتنه» به معنای امتحانی است که انسان را می فریبد و هر کس ممکن است در مقابل آن فریب خورده، بلغزد. به علاوه در بیان دشواری این امتحان، تصریح فرموده اند که این فتنه، «صَيِّمَاءَ صَيِّلِمٍ» است. «صَيِّمَاءَ» به معنای «کر» و «صَيِّلِمٍ» به معنای «شدید» است. یعنی این امتحان، چنان سخت و نامعلوم است که دوستان و خواص را هم بر زمین می زند و همه در معرض سقوط و انحراف قرار می گیرند.

امام رضا علیه السلام این زمان را هنگام گریه و زاری اهل آسمان و زمین دانسته اند؛ دوره ای که اهل درد، از گم کردن امام زمانشان، غمگین و افسرده خاطر هستند و شادی و خوشحالی نمی بینند. چون غم امام غائب از دل ایشان بیرون نمی رود، زندگی آن ها با غم و اندوه بر غیبت امام زمانشان عجین است. لذا در پی بسیاری از خوشی های اهل دنیا نیستند، و در شادی ها و جشن ها، دل سوخته آن ها التیام نمی یابد.

امام رضا علیه السلام سپس فرمودند: ۶.

ص: ۳۳۰

بَابِي وَ أُمِّي سَمِيَّ جَدِّي، شَبِيهِ وَ شَبِيهِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ جُيُوبُ النُّورِ، تَتَوَقَّدُ بِشُعَاعِ ضِيَاءِ الْقُدْسِ، كَمِ مِنْ حَرِّيِّ مُؤْمِنِهِ وَ كَمِ مُؤْمِنٍ مَتَيَّاسِفٍ حَيْرَانَ حَزِينٍ، عِنْدَ فِقْدَانِ الْمَاءِ الْمَعِينِ، كَأَنِّي بِهِمْ آيَسٌ مَا كَانُوا قَدِ نُودُوا نِدَاءً يُسْمَعُ مِنْ بُعْدٍ كَمَا يُسْمَعُ مِنْ قُرْبٍ، يَكُونُ رَحْمَةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ عَذَابًا عَلَى الْكَافِرِينَ. (۱)

پدر و مادرم فدای آن کس که هم نام جدم است، شبیه من و شبیه حضرت موسی بن عمران علیه السلام است. نوری که از شعاع نور قدسی روشنایی می گیرد، از او نمایان است. چه بسیاری از زن ها و مردهای مؤمن که در گم کردن «ماء معین»، دلسوخته و اندوهناک و سرگردان و ناراحت هستند. گویی آن ها را می بینم که در ناامیدکننده ترین شرایط هستند. (در هنگام ظهور) آن ها را صدا می کنند، با صدایی که از دور- هم چون نزدیک- شنیده می شود، که این ندا برای مؤمنان رحمت و برای کافران عذاب است.

این وصف حال شیعه دلسوخته، هنگام گم کردن «ماء معین» است و حزن و اندوهی که برای گم شدن این آب گوارا دارد. درد شیعه این است که این ماء معین چرا غائب شده است؟ چرا وقتی بخواهند دیگران را به سوی امام عصر علیه السلام متوجه سازند، باید نشانی «بئر معطله» را بدهند؟ چرا حضرتش در این زمان قدرت و مُکنت ظاهری ندارد؟ و چرا شیعیانشان هم در وضعیت ناامیدکننده ای هستند؟

اما در عین ناامیدی، در زمانی که توقع نمی رود و با محاسبات عادی قابل پیش بینی نیست، به صورت ناگهانی ندای ظهور سر می دهند و یاران باوفای خویش را می خوانند. این ندای ملکوتی، دل های اندوهناک و سوخته مؤمنان را تسلی می بخشد و سبب عذاب کافران می گردد.

بار دیگر در حدیث شریف دقت کنید. امام ابوالحسن الرضا علیه السلام- که خود حجت معصوم خدا است- درباره حضرت بقیه الله ارواحنا فداه می فرماید: «پدر و مادرم فدای او». سخن در این است که آیا ما انسان های عادی که امروز امت و رعیت این امام ۶.

ص: ۳۳۱

بر حق هستیم، حاضر هستیم از عزیزترین عزیزان خود، در راه ولایت حضرتش بگذریم؟ امروز حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه چند تن دوستدار دلسوخته دارد که اوصاف بیان شده در این حدیث، درباره آن ها صادق باشد؟

چنان امام عزیز بی همتا، با آن همه فضائل خدادادی در میان ما هست، با این که هیچ نیازی به هیچ کس ندارد و همگان به او نیازمند هستند، اما از مراجعه به حضرتش خودداری می کنند. راستی، اگر بخواهیم در این زمان، کسی را «غریب» بنامیم، به جز این حجّت بزرگوار الهی، کسی را می یابیم؟!

ص: ۳۳۲

معنای چهارم غریب

یکی از رایج ترین معانی غریب که ابتداءً به ذهن می رسد، زمانی صدق می کند که شخص از اهل - یعنی نزدیکان درجه اول - و دیار و سرزمین خویش دور افتاده باشد. صاحب کتاب شریف مکیال المکارم در بیان این معنای غریب می فرماید:

الْبُعْدُ عَنِ الْأَهْلِ وَالْوَطَنِ وَالْأَهْلِ وَالْأَهْلِ (۱)

عزت امام عصر علیه السلام

امام عصر علیه السلام به این معنا هم غریب هستند؛ چرا که در زمان غیبت، جای ایشان در میان دوستان و نزدیکانشان خالی است و از سرزمینی و وطن خویش هم دور افتاده اند. در واقع حضرت بقیه الله علیه السلام به امر الهی از اهل و دیار خود کناره گیری کرده اند؛ به طوری که جای خالی ایشان در میان مردم و دوستان و نزدیکانشان مشهود است. به این کناره گیری از مردم، «عزالت» هم اطلاق شده است. امام صادق علیه السلام در بیان عزالت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف فرموده اند:

لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبِهِ، وَلَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عَزْلِهِ، وَ نَعَمْ ۸.

ص: ۳۳۳

قطعاً صاحب این امر غیبتی دارد، و قطعاً در غیبتش کناره گیری (از مردم) خواهد داشت، و مدینه چه محلّ سکونت خوبی (برای ایشان) است و به خاطر سی نفر وحشتی نیست. (حضرت به خاطر وجود آن ها در عزلت از خلق وحشتی ندارند).

پس امام زمان علیه السلام قطعاً در زمان غیبت عزلت دارند؛ یعنی از مردم گوشه گیری می کنند و جائی منزل می گیرند که دور از دیدگان مردم باشد. البته غیبت حضرت بدین معنی نیست که ایشان اصلاً روی کره زمین نباشند. عزلت ایشان منافاتی ندارد با این که گاهی حضرت در میان مردم بیایند و قدم روی فرش های آن ها بگذارند. بلکه در روایت آمده است:

يَتَرَدُّ بَيْنَهُمْ وَيَمْشِي فِي أَسْوَاقِهِمْ وَيَطَأُ فُرُشَهُمْ وَلَا يَعْرِفُونَهُ (۲).

(امام زمان علیه السلام) در بین مردم رفت و آمد می کند، در بازارهای ایشان راه می رود و روی فرش های آن ها قدم می گذارد، ولی (مردم) ایشان را نمی شناسند.

گاهی اوقات، حضرت در جمع دوستان خویش حاضر می شوند، در خانه های آن ها رفت و آمد می کنند و شیعیان، ایشان را می بینند، اما نمی شناسند. نتیجه این که امام زمان علیه السلام در زمان غیبت، با این که گاهی در میان مردم حضور می یابند، اما محلّ سکونت خود را دور از آن ها انتخاب می کنند. پس ایشان در میان مردم، منزل ثابت و اقامتگاه دائمی ندارند. بنابراین غریب و دور از اهل و دیار باقی می مانند.

این معنا از غربت، یک واقعت بدیهی است و احتیاجی به اثبات ندارد؛ چرا که جای خالی حضرت در میان دوستان کاملاً مشهود است. قرن هاست که شیعیان به دور هم جمع می شوند؛ در حالی که عزیزترین عزیزانشان در میان آن ها نیست. اگر یکی از اعضای خانواده به سفر رفته و از دیگر اعضا جدا افتاده باشد، جای خالی او در خانواده ۴.

۱- غیبت نعمانی / ص ۱۸۸ / باب ۱۰ / ح ۴۱.

۲- بحار الانوار / ج ۵۲ / ص ۱۵۴.

کاملاً محسوس است. حتی اگر گاهی تماس بگیرد و به دوستان خویش سر بزند... اما همین که نمی تواند کنار آن ها زندگی کند، غریب افتاده است.

امام زمان علیه السلام هم، این چنین غریب هستند و فقط به خاطر وجود سی نفر است که ایشان در عزلت خویش وحشتی ندارند. تنها این عدّه معدود می توانند با حضرت معاشرت داشته، ملازم رکابشان باشند. این ها موالی خاصّ حضرت هستند که در روایت آمده است:

لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةُ مَوَالِيهِ فِي دِينِهِ. (۱)

در غیبت کبری، مکان حضرت را جز کار گزاران خاصّ ایشان در امر دین کسی نمی داند.

سکونت امام عصر علیه السلام در نقاط دور دست

علاوه بر کناره گیری از اهل، مسأله دور بودن از دیار و سرزمین هم برای امام زمان علیه السلام مطرح است. از حدیث امام صادق علیه السلام برمی آید که حضرت به زندگی در مدینه و اطراف آن علاقه زیادی دارند. (۲) هم چنان که همه ائمه علیهم السلام به سرزمین جدّشان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار علاقه مند بوده اند در آن جا احساس آرامش می کرده اند و هنگام خروج از آن شهر غمناک می شدند. به عنوان مثال، وقتی خواستند امام رضا علیه السلام را به اجبار از مدینه به خراسان ببرند، حضرت چندین بار برای وداع با جدّ بزرگوارشان، بر سر قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتند و هر بار با صدای بلند گریه و فغان سر دادند و سپس به کسی که شاهد حالات ایشان بود، فرمودند:

فَإِنِّي أُخْرِجُ مِنْ جِوَارِ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَمُوتُ فِي غُرْبَةٍ، وَ أُدْفَنُ فِي جَنْبِ هَارُونَ. (۳) ۷.

ص: ۳۳۵

۱- غیبت نعمانی / ص ۱۷۰ / ح ۱.

۲- یکی از شیفتگان حضرت به نام عیسی بن مهدی جوهری که در زمان غیبت صغری (۲۶۸ هـ - ق) در منطقه «صاریا» (در حومه مدینه) خدمت حضرت رسیده، گفته است که حضرت در آن جا سکونت گزیده بودند. (نجم الثاقب / ص ۳۵۶ / باب ششم / حکایت هیجدهم).

۳- عیون اخبار الرضا علیه السلام / ج ۲ / ص ۱۱۷.

مرا از کنار جدم (رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) می برند، و من در غربت می میرم، و در کنار هارون دفن می شوم.

علی رغم علاقه حضرت مهدی علیه السلام به مدینه منوره، پدر بزرگوارشان امام حسن عسکری علیه السلام به ایشان سفارش فرموده اند که در دورترین و مخفی ترین مکان ها سکنی گزینند؛ تا در امان باشند. امام عصر علیه السلام سفارش پدر را چنین بیان فرموده اند:

إِنَّ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أُوطِنَ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا أَخْفَاهَا وَ أَقْصَاهَا، إِسْرَاراً لِأَمْرِي وَ تَحْصِيناً لِمَحَلِّي لِمَكَائِدِ أَهْلِ الضَّلَالِ وَ الْمَرَدَةِ، مِنْ أَحْدَاثِ الْأُمَمِ الضَّوَالِ (۱).

به درستی که پدرم (امام حسن عسکری علیه السلام) با من عهد کرده اند که وطنی از زمین - جز مخفی ترین و دورترین جای آن - برنگیرم، تا این که امر خود را پوشیده سازم، و به خاطر وجود نیرنگ های گمراهان و منحرفان، مکان خود را از فتنه های امت های گمراه، محفوظ بدارم.

این روایت، شاهی بر اثبات غربت امام زمان علیه السلام، به معنای مورد بحث است. خداوند سبحان می خواهد ایشان از شر دشمنان محفوظ باشند. یک راه محفوظ ماندنشان، این است که محلّ زندگیشان دورافتاده باشد و در جایی قرار گیرند که دست کسی به آن جا نمی رسد. بدین صورت از شرّ منحرفان و گمراهان محفوظ می مانند. البته خداوند عزوجلّ قادر است که ولیّ خود را - بدون این که وطنش را در مکان های دور افتاده قرار دهد - حفظ کند، ولی فعلاً - بنابر حدیث یاد شده - چنین اراده کرده است.

بنابراین، امام حسن عسکری علیه السلام از آن جایی که می دانستند وجود مقدّس امام زمان علیه السلام، به وسیله دوستان نادان و دشمنان دانا، در معرض خطر قرار می گیرند، با فرزندشان عهد کرده اند که در جاهای دور دست، سکنی گزینند. همین دوری ایشان از محلّ مورد علاقه و دوستان مخلص، سبب غربت آن حضرت می شود.

اما در این میان، دل های اهل طاعت و اخلاص، بی قرار و ناآرام، به سوی امام ۷.

ص: ۳۳۶

زمان علیه السلام پر می کشد و جز به یاد ایشان آرام نمی گیرد. آن ها به پرنده گانی می مانند که در هر نقطه دور و نزدیکی رها شوند، همواره به سوی آشیانه خود برمی گردند. امام حسن عسکری علیه السلام به دنبال همان عهد، فرزند خود را در مصیبت غربتش، این چنین تسلّی داده اند:

إِعْلَمَ أَنَّ قُلُوبَ أَهْلِ الطَّاعَةِ وَ الْإِخْلَاصِ تُرْعِعُ إِلَيْكَ مِثْلَ الطَّيْرِ إِلَى أَوْكَارِهَا. (۱)

بدان که دل های اهل طاعت و اخلاص به سوی تو- هم چون پرنده به آشیانش- پر می کشد.

در این روایت، دوستان امام زمان علیه السلام با وصف «اهل طاعت و اخلاص» معرفی شده اند. حضرت تصریح کرده اند که متدین های واقعی دل هایشان به سوی امام زمان علیه السلام پر می کشد. «نُرْعِعُ» جمع «نَزَّوع» به کسانی گفته می شود که شوق و آرزوی وطن خود را در دل دارند. به کار بردن این تعبیر، نشان می دهد که اهل طاعت و اخلاص در دوری از امام زمان علیه السلام هم چون دور افتادگان از وطن خویش هستند؛ درست مانند پرنده گانی که از آشیان خود دور افتاده باشند. پرنده ها هر جا که باشند، همه آرزویشان برگشت به آشیانشان است. این منتظران هم آرزویی جز رسیدن به مولایشان ندارند.

پس این ها در حقیقت از وطن خود- یعنی وجود عزیز امام عصر علیه السلام- دور افتاده اند و همان طور که امام علیه السلام، دور از دیار خویش هستند، دوستداران واقعی ایشان هم از دیار اصلی خود دور افتاده اند. بنابراین در زمان غیبت، هم چون مولای خود غریب هستند و به چیزی از غیر از وصال محبوب، اُنس نمی گیرند. همان طور که پرنده گان تا وقتی از آشیان خود دور باشند، هیچ آرامشی ندارند، بلکه همواره در اضطراب و ناراحتی به سر می برند، اهل طاعت نیز در فراق امامشان نگران و افسرده و در عین حال مشتاق و منتظر هستند؛ تا زمانی که انتظار به سر آید و این رانده شدگان از وطن به آشیان خویش بازگردند. ۸.

ص: ۳۳۷

آن چه اکنون دل های دوستداران حضرتش را به درد می آورد، این است که گل سر سبد هستی - که همگان به طفیل او زنده اند و از کنار سفره او روزی می خورند - خود، دور از اهل و دیارش است، در مقام و منزلتی که انتظار می رود و در جایگاهی که باید مطرح باشد نیست، در مناصب و مواقعی که حقّ مسلم و خاصّ ایشان است، جای حضرتش خالی است. این درد، بر قلب کسانی که امام شناس واقعی هستند، همواره سنگینی می کند، اما چاره ای جز صبر و دعا برای این غریب دور از اهل و دیار ندارند.

ص: ۳۳۸

کم بودن اعوان و انصار، یکی دیگر از معانی صریح و روشن غربت است. کسی که تعداد یاورانش بسیار کم تر از حدّ مطلوب و شایسته باشد، حقیقتاً غریب است.

وصف یاران خاصّ امام عصر علیه السلام

یاران امام عصر علیه السلام مؤمنان واقعی هستند؛ کسانی که هم در اعتقاد و هم در عمل اهل ایمانند. بهترین تعبیر درباره ایشان همان وصفی است که حضرت عسکری علیه السلام در سفارش خود به فرزند بزرگوارشان فرمودند: «اهل طاعت و اخلاص». این ها هیچ چیز را بر اطاعت از دستورات امامان خود ترجیح نمی دهند و در مقابل خواست ایشان- که همان دین صحیح و شرع مطهر اسلام است- تسلیم محض می باشند. امام صادق علیه السلام در توصیف یاران حضرت بقیه الله ارواحنا فداه فرمودند:

هُم أَطَوُّعُ لَهُ مِنَ الْأَمَّةِ لِسَيِّدِهَا. (۱)

این ها در برابر امام علیه السلام از کنیز در مقابل آقای خود، مطیع ترند.

خواست امام عصر علیه السلام چیزی جز خواست خداوند نیست و آن هم در دین حق ۲.

ص: ۳۳۹

تجلی یافته است. پس اگر بخواهیم یاران واقعی امام علیه السلام را بشناسیم، باید آن ها را در مؤمنانی جست و جو کنیم که در اعتقاد و عمل خود مو به مو از ائمه علیهم السلام فرمان می برند و در اطاعت از ایشان بسیار کوشا و جدی هستند. این ها اطاعت از خدا را با اخلاص در بندگی او همراه کرده اند و لذا خداشناس های واقعی و کامل شده اند. امیرمؤمنان علیه السلام درباره ایشان فرموده اند:

عَرَفُوا اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَ هُمْ... أَنْصَارُ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ. (۱)

خداوند را به طور شایسته شناخته اند و این ها یاران مهدی علیه السلام در آخر الزمان هستند.

نشانه خداشناسی، خوف از خداست و هر کس معرفتش به خداوند بالاتر باشد، خوفش هم بیش تر می شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

مَنْ كَانَ بِاللَّهِ أَعْرَفَ كَانَ مِنَ اللَّهِ أَخْوَفَ. (۲)

هر کس خداشناس تر باشد، از خداوند بیش تر می ترسد.

بنابراین یاوران حضرت مهدی علیه السلام که حق معرفت خدا را دارند، بیش ترین و عمیق ترین ترس را از او دارند. به همین جهت جداً اهل تقوا و ورع هستند و به همین ویژگی شناخته می شوند. با این وصف مؤمنانی که چنین نیستند- هر چند در عقیده خود اهل ولایت باشند- نمی توانند خود را جزء یاران خاص امام زمان علیه السلام قلمداد کنند، جناب «علی بن جعفر»، از برادر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نقل کرده است که فرمودند:

لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ بِوِلَايَتِنَا مُؤْمِنًا وَلَكِنْ جُعِلُوا أُنْسًا لِلْمُؤْمِنِينَ. (۳)

هر فرد معتقد به ولایت ما مؤمن نیست، ولی آن ها (معتقدان به ولایت) همدم مؤمنان (راستین) قرار داده شده اند.

آری، حدّ اقل ایمان، اعتقاد به ولایت ائمه علیهم السلام است، ولی این حد، انسان را به ۷.

ص: ۳۴۰

۱- بحار الانوار / ج ۵۱ / ص ۸۷.

۲- بحار الانوار / ج ۷۰ / ص ۳۹۳.

۳- اصول کافی / کتاب الایمان والکفر / باب فی قلّه عدد المؤمنین / ح ۷.

درجه ای که در زمره یاوران خاصّ امام عصر علیه السلام قرار بگیرد، نمی رساند. اگر ایمان علاوه بر اعتقاد، مؤمن را به درجه حقّ معرفت خداوند برساند و جزء خائف ترین و باورع ترین انسان ها گردد، آن ها می تواند به این که از یاران خاصّ امامش باشد، امیدوار باشد.

اندک بودن یاران امام علیه السلام

چنین مؤمنانی در هر زمان بسیار اندک یافت می شوند. امام صادق علیه السلام فرمودند:

المؤمنُ منه أعزُّ من المؤمنِ و المؤمنُ أعزُّ من الكبريتِ الأحمرِ فمن رأى منكم الكبريتَ الأحمرَ. (۱)

زن با ایمان از مرد با ایمان کمیاب تر است و مرد مؤمن از کبریت سرخ (اکسیر) کمیاب تر است. پس کدامیک از شما کبریت سرخ را دیده است؟!

چنان تعداد این گونه افراد کم است که امام علیه السلام آن ها را از کبریت سرخ هم کم تر دانسته اند. این مثلی است در زبان عربی برای چیزهای بسیار کم یاب و یافت نشدنی! به همین جهت در انتهای حدیث فرموده اند که: کدامیک از شما آن را دیده اید؟ کنایه از این که هیچ کدام از شما آن را ندیده اید!

پس مؤمن واقعی در هر زمان بسیار کم یافت می شود و به همین دلیل یاران خاصّ ائمه علیهم السلام هم همیشه بسیار اندک بوده اند.

سیدیر صیرفی می گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: قسم به خدا خانه نشینی برای شما جائز نیست! حضرت فرمودند: چرا ای سدیر؟ عرض کردم: به خاطر زیادی دوستان و شیعیان و یاران شما! (لکثره موالیک و شیعتک و انصارک) به خدا قسم اگر امیرمؤمنان علیه السلام شیعیان و یاران و دوستان شما را داشت، تیم و عدی (قبیله ابوبکر و عمر) نسبت به او طمع نمی کردند (خلافت را از او غصب نمی کردند).

حضرت فرمودند: ای سدیر! فکر می کنی این ها چه تعداد هستند؟ گفتم: ۱.

ص: ۳۴۱

صد هزار، فرمودند: صد هزار؟! عرض کردم: بلی (بلکه) دویست هزار. فرمودند: دویست هزار؟! گفتم: بلی و (بلکه) نصف دنیا. در این جا حضرت سکوت کردند، پس از اندکی فرمودند: می توانی با ما تا «یثیع» بیایی؟ گفتم: بلی... با ایشان رفتیم تا این که وقت نماز رسید، به من فرمودند: ای سدیر، پیاده شویم نماز بخوانیم... (آن جا) جوانی را دیدند که بزغاله هایی می چراند. پس فرمودند:

وَاللّٰهِ يَا سَدِيرُ لَوْ كَانَ لِي شِيعَةٌ بَعْدَ هَذِهِ الْجِدَاءِ مَا وَسَعَنِي الْقُعُودُ.

به خدا قسم اگر شیعیان من به تعداد این بزغاله ها بود، خانه نشین بر من جائز نبود.

پس از فراغت از نماز متوجه بزغاله ها شدم و آن ها را شمردم، هفده رأس بودند! (۱)

وقتی یکی از نزدیکان حضرت مانند سدیر، تصوّر می کند که ایشان صد هزار یا دویست هزار یار دارند، امام علیه السلام برایش روشن می کنند که از این تعداد، هفده نفرشان هم شیعه واقعی نیستند. این تصوّر برای برخی دیگر از دوستان ایشان هم وجود داشت.

روزی «سهل بن حسن خراسانی» خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: چه چیزی شما را باز می دارد از این که حقّ مسلمّ خود (حکومت و خلافت) را به دست آورید. در حالی که صد هزار شیعه آماده جنگیدن در اختیار شما هست!؟

حضرت برای امتحان او دستور فرمودند تا تنور را روشن کنند. وقتی آتش در تنور برافروخته شد و شعله اش بالا گرفت، به آن مرد خراسانی دستور دادند که وارد تنور شود. او که پنداشته بود امام علیه السلام از سخنان او غضبناک شده و قصد مجازاتش را دارند، عرض کرد: آقا مرا ببخشید، به آتش عذابم نکنید! در همین اثنا، هارون مکی وارد شد. در حالی که کفش هایش در دستش بود، پس از عرض سلام به امام صادق علیه السلام و پاسخ ایشان، حضرت بدون هیچ مقدمه و توضیحی به او فرمودند: کفش هایت را بگذار و داخل تنور بنشین! او ۱.

ص: ۳۴۲

۱- اصول کافی / کتاب الایمان والکفر / باب فی قلّه عدد المؤمنین / ح ۱.

هم بدون تأمیل و پرسشی این کار را انجام داد. امام علیه السلام در این حال، با آن مرد خراسانی به گفت و گو پرداخت، و درباره خراسان مطالبی به او فرمود که گویی شاهد و ناظر بر آن بوده اند. سپس به سهل بن حسن فرمودند: برخیز و داخل تنور را بنگر!

او دید هارون مکی چهار زانو داخل تنور نشسته و با دیدن امام علیه السلام و سهل بن حسن به آن ها سلام کرد. این جا بود که حضرت صادق علیه السلام از مرد خراسانی پرسیدند: در خراسان چه تعداد مثل هارون دارید؟ او گفت: قسم به خدا یک نفر هم این گونه نداریم. آن گاه حضرت فرمودند:

أَمَا إِنَّا لَا نَخْرُجُ فِي زَمَانٍ لَا نَجِدُ فِيهِ خَمْسَةَ مُعَاوِدِينَ لَنَا، نَحْنُ أَعْلَمُ بِالْوَقْتِ (۱).

آگاه باشید که ما در وقتی که (حتی) پنج نفر یار و کمک کار نداریم، خروج نمی کنیم. ما نسبت به وقت (خروج) آگاه تر هستیم.

ویژگی تسلیم محض بودن نسبت به امام علیه السلام، همان چیزی است که نشانه کمال ایمان در انسان می باشد و متأسفانه در میان مؤمنان بسیار کم یافت می شود. البته کم تر مؤمنی پیدا می شود که در مقام تصوّر و فکر، خود را تسلیم محض امامش نداند! مقام عمل مهمّ است و این که اگر عمل به فرمایش امام علیه السلام با خواسته های مورد علاقه انسان هماهنگ نباشد، در آن صورت آیا از جان و دل حاضر می شود که خواست ایشان را بر خواست خود ترجیح دهد؟! یا این که به نحوی سعی در توجیه سخن امام علیه السلام و عدم تقید نسبت به آن دارد؟! این جا تسلیم محض امام علیه السلام بودن معلوم می شود. سدیر صیرفی هم با خوش گمانی، می پنداشت که یاران و شیعیان امام علیه السلام بسیار زیاد هستند ولی این نوع قضاوت ها مطابق با واقعیت نمی باشد. در زمان غیبت امام عصر علیه السلام هم مطلب از همین قرار است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از معرفی امام قائم علیه السلام فرمودند:

وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا أَنَّهُ الثَّابِتِينَ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ فِي زَمَانٍ غَيْبَتِهِ ۴.

ص: ۳۴۳

قسم به آن که مرا به حق بشارت دهنده قرار داد، کسانی که در زمان غیبت ایشان بر اعتقاد به آن حضرت ثابت قدم می مانند، از کبریت سرخ، کمیاب تر هستند.

در این جا درست همان تعبیری که امام صادق علیه السلام برای کمیاب بودن مؤمنان فرموده اند، به کار رفته است.

با توجه به آن چه گذشت، می توان فهمید که ثبات قدم در مسیر اعتقاد به امام غائب علیه السلام بسیار کار دشواری است؛ به طوری که بسیاری از معتقدان به ولایت ایشان توانایی چنین ثباتی را ندارند. تولی امام علیه السلام لوازمی دارد که هرچه التزام مؤمنان به آن ها عمیق تر و گسترده تر باشد، درجه ایمان بالاتری پیدا می کنند، تا آن که به حق معرفت خداوند می رسند و جزء مؤمنان راستین قرار می گیرند. صلابت اینان در ایمان به حدی است که از کوه ها محکم تر و سخت تر می باشند. امام باقر علیه السلام در وصف ایشان فرموده اند:

الْمُؤْمِنُ أَصْلَبُ مِنَ الْجَبَلِ، الْجَبَلُ يُسْتَقَلُّ مِنْهُ وَالْمُؤْمِنُ لَا يُسْتَقَلُّ مِنْ دِينِهِ شَيْءٌ. (۲)

صلابت مؤمن از کوه بیش تر است (زیرا) از کوه کاسته می شود ولی از دین مؤمن چیزی کاسته نمی شود.

در این حدیث مقایسه بسیار لطیفی بین ایمان مؤمن و استواری کوه صورت گرفته است. کوه- که مظهر صلابت و محکمی است- آرام آرام، در اثر بارندگی و امثال آن فرسایش پیدا می کند و بر اثر این فرسایش از آن کاسته می شود، ولی این کاسته شدن به شکل نامحسوس واقع می شود و اصلاً به چشم نمی آید.

اگر انسان پس از ده ها سال کوهی را ببیند به نظرش می آید که هیچ تغییری نکرده و چیزی از آن کاسته نشده است؛ ولی اگر ارتفاع آن یا شکل سنگ هایش در گذشته دقیقاً ۷.

ص: ۳۴۴

۱- کمال الدین / باب ۲۵ / ح ۷.

۲- اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب المؤمن و علاماته و صفاته / ح ۳۷.

ضبط شده بود و پس از سال‌ها مجدداً بررسی دقیق می‌شد، کاسته شدن از آن روشن می‌شد. به هر حال از کوه هم که مظهر سختی و استواری است کاسته می‌شود، ولی از دین مؤمن این مقدار هم نباید کاسته شود.

مؤمن واقعی کسی است که به طور نامحسوس هم چیزی از دینش کم نمی‌شود. کم شدن محسوس به چشم می‌آید، ولی کم شدن نامحسوس ممکن است به نظر خود فرد هم نرسد؛ یعنی به طوری ایمانش آسیب ببیند که خودش هم متوجه آن نگردد، دیگران هم به طریق اولی متوجه نشوند. به عنوان مثال در مواردی که مؤمن، گناه خود را به نحوی توجیه می‌کند تا هم خود را نزد دیگران شرمنده احساس نکند و هم عذاب وجدان در درون خود نداشته باشد، این حالت پیش می‌آید. در این گونه موارد کاسته شدن از ایمانش - حتی برای خود او - محسوس نیست. مؤمن راستین از این گونه آسیب نیز مصون و محفوظ است.

واقعاً چند درصد از اهل ایمان این گونه استوار و با صلابت هستند؟ تصدیق باید کرد که چنین مؤمنانی آن قدر کم و ناشناخته هستند که هم چون مولایشان «غریب» می‌باشند.

امام باقر علیه السلام در وصف مؤمن واقعی سه بار این عبادت را تکرار فرمودند: «المؤمن غریب»^(۱) وقتی مؤمنان واقعی - که یاران خاص امام علیه السلام هستند - چنان کمیاب باشند که به عنوان «غریب» از ایشان یاد می‌شود، غربت خود امام زمان علیه السلام - به معنای بی یار و یاور بودن - برای انسان بسیار روشن می‌گردد.

با توجه به آن چه بیان شد کسانی که آرزوی یاری امام زمانشان را در زمان ظهور ایشان دارند، باید تلاش کنند تا ویژگی‌های مؤمن واقعی را مطابق آن چه در احادیث ائمه علیهم السلام بیان شده است، به فضل پروردگار و عنایت امام زمان علیه السلام در خود ایجاد کنند. این یاران خاص مربوط به یک زمان خاص نیستند، بلکه مؤمنان برگزیده خداوند در دوره‌های مختلف می‌باشند.^(۲) اما صرف نظر از این نحوه یاری حضرت کهد.

ص: ۳۴۵

۱- اصول کافی / کتاب الایمان والکفر / باب المؤمن و علاماته و صفاته / ح ۲.

۲- درباره این موضوع می‌توانید به کتاب «راز پنهانی و رمز پیدایی» فصل ۱ از بخش ۳ مراجعه نمایید.

مربوط به زمان ظهور ایشان است، همه مؤمنان- حتی آن ها که در درجات بالای ایمان نیستند- می توانند در همین زمان غیبت به صورت های مختلف، امامشان را یاری کنند. این مطلب را در بخش پایانی کتاب بررسی خواهیم کرد.

ص: ۳۴۶

امام غریب

گفتیم که امام زمان علیه السلام به پنج معنا غریب هستند: قدر ناشناخته، از یاد رفته، فرو نهاده، دور از اهل و دیار و بی یار و یاور. سه معنای اول غربت، از جهتی در مقابل سه مرتبه شکر قلبی، زبانی و عملی است. دو معنای دیگر نیز، به طور صریح و روشن درباره امام عصر علیه السلام صدق می کنند. در این جا، به نقل حدیثی از امام کاظم علیه السلام تبرک می جوئیم، که همه آن چه گذشت، به نحوی توضیح و تشریح این حدیث شریف است. امام کاظم علیه السلام، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را به عنوان امام غریب معرفی فرموده اند:

داوود بن کثیر رقی - از یاران برجسته امام موسی کاظم علیه السلام - می گوید:

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ، قَالَ: هُوَ الطَّرِيدُ الْوَحِيدُ الْغَرِيبُ، الْغَائِبُ عَنْ أَهْلِهِ، الْمَوْتُورُ بِأَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (۱)

از امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام درباره صاحب این امر پرسیدم. ایشان فرمودند: او طرد شده تنها، غریب، پنهان از نزدیکانش و به خاطر کشته شدن پدرش مظلوم است. ۴.

ص: ۳۴۷

«طرید» به کسی اطلاق می شود که کنار گذاشته شده است. امام زمان علیه السلام به راستی در این زمان طرد شده هستند؛ چرا که قدر و منزلت ایشان آن گونه که باید، دانسته نمی شود و هیچ یک از مراحل شکر در برابر این نعمت عظیم الهی، به طور شایسته ادا نمی گردد. تا جایی که مردم، ولی نعمت خویش را کنار گذاشته اند و- فهمیده یا نفهمیده- ایشان را با قلب و زبان و عمل خویش طرد کرده اند.

«وحید»- یعنی تنها- به کسی گفته می شود که متناسب با شأن و مقام خود، یاران همراه نداشته باشد، «کسی به او مراجعه نکند» و «اعوان و انصار نداشته باشد».

درباره اوصاف «غریب» و «غائب از اهل و نزدیکان» نیز در گذشته توضیح دادیم.

خون خواه سیدالشهدا علیه السلام

امام موسی بن جعفر علیهما السلام در معرّفی حضرت بقیّه الله علیه السلام در این حدیث فرموده اند: «المَوْتُورُ بِأَبِيهِ». این عبارت، اشاره به مصیبتی عظیم برای آن حضرت دارد. «وَتَر» یعنی جنایتی از قبیل قتل و غارت و به اسارت گرفتن و «مَوْتُور» یعنی کسی که مورد چنین جنایتی واقع شده است. «المَوْتُورُ بِأَبِيهِ» یعنی: کسی که به خاطر جنایت به پدرش، مورد ظلم واقع شده است. (۱)

بالاترین این جنایت ها، کشته شدن پدر است. تحمّل این جنایت، هنگامی سخت تر است که شخص هنوز انتقام خون پدر را از قاتل او نگرفته است. به همین جهت، بعضی از کتب لغت در معنای «مَوْتُور» چنین آورده اند:

مَنْ قُتِلَ لَهُ قَتِيلٌ فَلَمْ يُدْرِ كَيْدِمِهِ. (۲)

کسی که یکی از کسانش کشته شده، و هنوز به خونخواهی او برنخاسته است.

امام زمان علیه السلام به خاطر پدر بزرگوارشان مظلوم هستند؛ زیرا آن حضرت کشته شده اند و فرزندانشان که ولی دم مقتول هستند، هنوز انتقام خون پدر را از قاتلان ۹.

ص: ۳۴۸

۱- لسان العرب/ ج ۱۵/ ص ۱۴۷.

۲- مُنْجِدُ الطُّلَابِ/ ص ۸۹۹.

نگرفته اند. پدر بزرگوار ایشان، همان آقای مظلومان عالم، حضرت سیدالشهدا علیه السلام هستند که در طول تاریخ و همه روزگار، مظلومی چون او وجود نداشته و ندارد. انتقام گیرنده این سید مظلومان عالم، امام عصر علیه السلام می باشند که هنوز این کار را نکرده اند. چون ایشان خونخواه پدر هستند، یکی از مأموریت هایشان پس از ظهور، انتقام گرفتن از قاتلان حضرت سیدالشهدا علیه السلام است.

یکی از القاب امام عصر علیه السلام، «ثَائِرِ دَمِ الْحُسَيْنِ وَ الشُّهَدَاءِ مَعَهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ» است. (۱) برای فهم معنای این عبارت، ابتدا «ثائر» را معنی می کنیم. مرحوم صاحب مکیال در توضیح آن چنین آورده اند:

«الثَّائِرُ: الَّذِي لَا يَبْقَى عَلَى شَيْءٍ حَتَّى يُدْرِكَ ثَارَهُ». (۲)

ثائر، کسی است که تا وقتی خون خواهی نکرده، قرار و آرام ندارد.

امام زمان علیه السلام باید خونی را قصاص کنند که از امام حسین علیه السلام و اهل بیت و اصحاب ایشان ریخته شده است. یعنی انتقام خون ایشان را بگیرند و تا زمانی که این خونخواهی تحقق نیافته، آرام و قرار ندارند.

هر فرد مقتول، ولی دم (صاحب خون) دارد که شرعاً حق قصاص قاتل را دارد. خداوند متعال در قرآن کریم به این مطلب تصریح کرده است:

«مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَاناً» (۳)

کسی که مظلوم کشته شود، ما برای ولی او (نسبت به قاتل) سلطه قرار دادیم.

خداوند برای صاحب خون کسی که مظلومانه کشته شود، شرعاً این حق را قرار داده که بتواند قاتل را قصاص کند و انتقام خون او را از قاتل بگیرد. در توضیح این آیه شریفه فرموده اند:

هُوَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قُتِلَ مَظْلُوماً وَ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُهُ، وَ الْقَائِمُ مِنَّا إِذَا

ص: ۳۴۹

۱- مکیال المکارم/ ج ۱/ ص ۶۳.

۲- مکیال المکارم/ ج ۱/ ص ۶۳.

۳- اسراء/ ۳۳.

مقتول (در این آیه) حسین بن علی علیهما السلام است که مظلومانه کشته شد، و ما صاحبان خون ایشان هستیم. و قیام کننده از ما اهل بیت، وقتی قیام کند، خونخواهی حسین علیه السلام را می نماید.

آیه شریفه، بیانگر یک حکم فقهی است، ولی تأویل آن به امام حسین علیه السلام برمی گردد که خون ایشان به ناحق ریخته شد. صاحب این خون، همه امامان علیهم السلام هستند و حضرت بقیه الله ارواحنا فداه اولین خونخواه جد بزرگوارشان می باشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت ایشان علیهم السلام در انتظار دیدن چنین روزی هستند.

در بعضی از منابع اهل سنت در ضمن حدیث معراج آمده است:

«وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به معراج بردند، به ایشان خطاب شد: آیا دوست داری اوصیاء خود را ببینی؟ حضرت فرمودند: بلی. خطاب آمد: به طرف راست عرش توجه کن.

فَالْتَفَتَ، فَإِذَا بِعَلِيِّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نُورٍ قِيَامٌ يُصَلُّونَ، وَ هُوَ فِي وَسْطِهِمْ يَعْنِي الْمَهْدِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَأَنَّهُ كَوَكَبٌ دُرِّيٌّ وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! هَؤُلَاءِ الْحُجَّجُ، وَ هَذَا الثَّأِيرُ مِنْ عِتْرَتِكَ. وَ عِزَّتِي إِنَّهُ الْحُجَّةُ الْوَاجِبَةُ لِأَوْلِيَائِي وَ الْمُنتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِي. (۲)

پس (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) به آن سمت توجه فرمودند. امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام و دیگر امامان معصوم علیهم السلام را دیدند که در پرده ای از نور هستند و ایستاده نماز می خوانند. و او (یعنی مهدی علیه السلام) مانند ستاره درخشانی وسط آن هاست. خداوند خطاب فرمود: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم این ها حجت ها هستند، و او خونخواه از خاندان توست. قسم به عزتم که او حجت واجب برای دوستان من و انتقام گیرنده از دشمنان من است.»

ص: ۳۵۰

۱- تفسیر عیاشی / ج ۲ / ص ۲۹۰ / ح ۶۷.

۲- مکیال المکارم / ج ۱ / ص ۶۴ / ح ۱۲۴ به نقل از غایه المرام از طریق اهل سنت.

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمودند:

هنگامی که جدم حسین علیه السلام کشته شد، فرشتگان به درگاه خداوند عزوجل صدا به گریه و ناله بلند کرده، عرضه داشتند: ای پروردگار و آقای ما! آیا از کسانی که برگزیده تو و پسر برگزیده ات و انتخاب شده تو از آفریدگانت را کشته اند، درمی گذری؟ خدای عزوجل به آن ها وحی فرمود: ای فرشتگان من آرام باشید! قسم به عزت و جلال خود، من از ایشان - هر چند بعد از گذشت مدت زمانی - قطعاً انتقام خواهیم گرفت. سپس خداوند از امامان از فرزندان حسین علیه السلام برای فرشتگان پرده برداشت، پس آن ها با این کار خوشحال شدند. متوجه شدند که در میان آن ها یک نفر ایستاده نماز می خواند، خدای عزوجل فرمود:

بذَلِكَ الْقَائِمِ أَنْتَقِمُ مِنْهُمْ. (۱)

با همین کسی که ایستاده است، از آن ها انتقام می گیرم.

پس انتقام گیرنده واقعی، خود خداوند عزوجل می باشد.

انتقام الهی از قاتلان امام حسین علیه السلام

حضرت مهدی علیه السلام منتقم و خونخواه خون های به ناحق ریخته هستند. این وصف حضرتش - ان شاء الله - در زمان ظهورشان محقق می شود. انتقام گیری حضرت مهدی علیه السلام یک مسأله شخصی نیست، بلکه مسأله دین خدا مطرح است. آن چه در کربلا رخ داد، از نظر اعتقادی، ستیز همه اسلام با همه کفر بود؛ چرا که معرفت امام علیه السلام، میوه و ثمره درخت توحید است. کسانی که با امام حسین علیه السلام جنگیدند، در حقیقت با ادعای مسلمانی، به انکار توحید و رد نبوت برخاستند.

این نفاق، به مراتب از کفر آشکار کافران صدر اسلام، بدتر و خطرناک تر بوده و هست. امام زمان علیه السلام هنگام ظهور، توحید حقیقی را عملی می سازند، بنابراین از دشمنان امام حسین علیه السلام که در واقع دشمنان خدا هستند، انتقام می گیرند.

ص: ۳۵۱

۱- متن عربی حدیث در مکیال المکارم/ ج ۱/ ص ۶۴ به نقل از علل الشرایع آمده است.

بعضی از گویندگان با این که هیچ شناخت درستی از دین و معرفت دینی ندارند، به خود اجازه می دهند درباره همه معارف دینی اظهارنظر کنند. اینان با بهانه تراشی های بی پایه و سست، خواسته اند این باور دینی را یک امر صرفاً عاطفی قلمداد کنند؛ که منشأ کینه توزی و اختلاف انگیزی بین مسلمانان می شود. آن گاه یک مغالطه به ظاهر برهانی را به عنوان دلیل ادعای خود مطرح می کنند؛ می گویند: در روزگاری که دولت امویان بر سر کار بود، یعنی کشندگان امام حسین علیه السلام هنوز به حکومت و ریاست خود ادامه می دادند، خیلی طبیعی بود که طرفداران فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آرزو کنند که روزی بر دشمنان خود- که هنوز بر سر کار بودند- دست یابند و انتقام آن خون های به ناحق ریخته را از آن ها بگیرند. اما اکنون، بیش از سیزده قرن از آن زمان گذشته، نه از امویان و عباسیان خبری است و نه دشمنان و کشندگان بالفعل و نه اعقاب و نسل های بعد از آن ها؛ هیچ کدام در صحنه وجود نیستند. لذا شعله ور کردن و زنده نگهداشتن عنصر انتقام و کینه توزی و خشونت و خونریزی و - از طریق تحریک عواطف- دشمنان غیر عینی و موهوم تراشیدن، چیزی جز جفا کردن نسبت به یک واقعه زیبای انسانی (شهادت) نیست!!

انحراف مدافعان این نظریه به آن جا رسیده که مدعی شده اند: دعاها و زیارت نامه هایی که متضمن چنین سخنانی هستند، در همان زمان ها ساخته شده اند و اکنون دیگر فلسفه خود را از دست داده اند. بنابراین یکی از وظایف متفکران و رهبران دینی را در دوران ما، تجدیدنظر کردن در مضامین آن دعاها و زیارت نامه ها دانسته اند!!

این سخنان واهی و سست، وقتی با رنگ و لعاب روشنفکر مآبانه بیان شود، می تواند باعث فریب افراد بی اطلاع و ساده لوح در معارف دینی گردد و آن ها را از پذیرش یک اعتقاد اصیل اسلامی باز دارد. انتقام از کشندگان سیدالشهدا علیه السلام یکی از برنامه های امام عصر علیه السلام است که به صورت ناجوانمردانه ای مورد انکار قرار گرفته، از مصادیق کفران نعمت قلبی نسبت به این صفت ایشان به شمار می آید.

در این جا بدون این که بخواهیم به تفصیل- و با پاسخ به یکایک اشکالات- وارد

این بحث شویم، به بیان عقیده صحیح و مستدل در این موضوع اکتفا می‌کنیم.

اصل مسأله این است که واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام، همراه با اهل بیت علیهم السلام و اصحاب خود در عاشورای سال ۶۱ هجری، حادثه‌ای نیست که فقط به زمان وقوعش مربوط باشد و صرفاً از دشمنی شخصی بنی امیه با اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نشأت گرفته باشد.

ریشه‌های اصلی این مصیبت بزرگ، به صدر اسلام و دشمنی‌های حساب شده منافقان زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آن حضرت برمی‌گردد. از همان زمان، کسانی، به نام اسلام و تحت عنوان دفاع از دین خدا، ظلم به عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را پی‌ریزی کردند. آن‌ها مهم‌ترین نقش را در ستم‌های بعدی دشمنان نسبت به اهل بیت علیهم السلام داشتند. به همین دلیل، در زیارت مأثور و مستند عاشورا- که حدیث قدسی است- می‌خوانیم:

لَعَنَ اللَّهُ أُمَّهُ أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ (۱).

خداوند، گروهی را که ظلم و ستم به شما اهل بیت علیهم السلام را پی‌ریزی کردند، از رحمت خود دور فرماید.

در عبارت دیگری از آن زیارت، اعلام بیزاری از همین افراد را، وسیله تقرب خود به سوی خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت زهرا علیها السلام و ائمه اطهار علیهم السلام قرار می‌دهیم:

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! إِنِّي اتَّقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ وَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى فَاطِمَةَ وَ إِلَى الْحَسَنِ وَ إِلَيْكَ... بِالْبِرَائَةِ مِمَّنْ أَسَّسَ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَيْكُمْ (۲).

ای ابا عبدالله! من... به وسیله بیزاری جستن از کسانی که ظلم و ستم به شما (اهل بیت) را پی‌ریزی کردند، به سوی خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و به امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام و امام حسن علیه السلام و به شما تقرب می‌جویم.

ص: ۳۵۳

۱- بحارالانوار/ ج ۱۰۱/ ص ۲۹۴/ به نقل از المصباح شیخ طوسی.

۲- بحارالانوار/ ج ۱۰۱/ ص ۲۹۴/ به نقل از المصباح شیخ طوسی.

این حقیقت با رساترین بیان در زیارت های مختلف امام حسین علیه السلام ذکر شده و درسی است که زائر آن حضرت از خواندن آن ها می گیرد.

به همین جهت، مصیبت روز عاشورا برای همه اهل بیت علیهم السلام بسیار سنگین و جانگداز بوده است. خاندان وحی علیهم السلام، ایام محرم و عاشورا را در هر سال ایام حزن و سوگواری خود می دانستند. به عنوان نمونه، امام رضا علیه السلام فرمودند:

إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ أَقْرَحَ جُفُونَنَا وَ أَسْبَلَ دُمُوعَنَا وَ أَدَلَّ عَزِيزَنَا بِأَرْضِ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، وَ أَوْرَثَنَا الْكَرْبَ وَ الْبَلَاءَ إِلَى يَوْمِ الْإِنْقِضَاءِ، فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَلَيْتَكَ الْبَاكُونَ. (۱)

روز امام حسین علیه السلام (عاشورا) پلک های ما را زخم نموده، و اشک های ما را ریزان ساخته، و عزیز ما را در سرزمین گرفتاری و بلا، به ذلت انداخته است. و (این مصیبت) باعث شده که ما- تا روز پایان (دنیا)- در اندوه و گرفتاری باقی بمانیم! پس گریه کنندگان باید بر مانند حسین علیه السلام بگریند.

این حدیث، بیان کننده بعضی از مصائب اهل بیت علیهم السلام در غم عاشورای امام حسین علیه السلام است.

امّا گفت و شنود مفضل با امام صادق علیه السلام پرده از واقعیت عمیق تر و تلخ تری برمی دارد. مفضل- که از خواص اصحاب امام علیه السلام بود- روزی به ایشان عرض کرد:

إِنَّ يَوْمَكُمْ فِي الْقِصَاصِ لَأَعْظَمُ مِنْ يَوْمِ مُحْتِكُمْ.

روزی که شما (دشمنان خود را) قصاص می کنید، از روز غم و غصه شما بزرگ تر است.

او می خواست با این گفتار خود، امام صادق علیه السلام را نسبت به مصیبت های اهل بیت علیهم السلام تسلی دهد؛ بر این اساس که خوشحالی از قصاص دشمنان، ناراحتی های گذشته ایشان را جبران می کند. ولی حضرت در پاسخ او فرمودند:

وَ لَا كَيْومٍ مُحْتِكُمْ بِكَرْبَلَاءَ.

ولی نه مانند روز غم و ناراحتی ما در کربلا.۴.

ص: ۳۵۴

یعنی قصاص کردن دشمنان، ناراحتی های ما در روز عاشورا و سرزمین کربلا را جبران نمی کند. آن غصه ای است که به تعبیر امام رضا علیه السلام تا پایان دنیا باقی خواهد ماند و حتی با انتقام گیری از کشندگان سیدالشهدا علیه السلام نیز، از بین نخواهد رفت.

آن گاه امام صادق علیه السلام به مصیبتی تلخ تر و سخت تر از عاشورای امام حسین علیه السلام اشاره فرمودند:

وَإِنْ كَانَ يَوْمُ السَّقِيفَةِ وَ إِحْرَاقِ النَّارِ عَلَى بَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ فَاطِمَةَ، وَ زَيْنَبَ وَ أُمَّ كَلْثُومَ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ وَ فَضَّةَ وَ قَتَلَ مُحْسِنٍ بِالرَّفْسَةِ أَعْظَمَ وَ أَدَهَى وَ أَمَرَ، لِأَنَّهُ أَصْلُ يَوْمِ الْعَذَابِ. (۱)

هر چند که (مصیبت) روز سقیفه (غصب خلافت) و آتش زدن خانه امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و حضرت زهرا و حضرت زینب و ام کلثوم علیهم السلام و فضّه (خادمه حضرت زهرا علیها السلام) و کشتن حضرت محسن علیه السلام (در شکم مادرش حضرت فاطمه علیها السلام) با لگد، بزرگ تر و تلخ تر بود، چون ریشه روز عذاب همان بود.

ظلم و ستم بنی امیه به اهل بیت علیهم السلام در روز عاشورا، برخاسته از اساس منحرف و باطلی بود که پایه گذاران سقیفه و کشندگان محسن فاطمه علیها السلام پی ریزی کردند. اساس ظلم نسبت به عترت پاک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، همان جنایاتی بود که اولی و دومی و سومی مرتکب شدند؛ همان کسانی که در زیارت شریفه عاشورا، از خداوند عزوجل می خواهیم آن ها را به طور خاص مورد لعنت قرار دهد و از رحمت خود دور بدارد:

اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوْلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّي. وَ أبدأ بِهِ أَوْلًا ثُمَّ الثَّانِي وَ الثَّالِثَ وَ الرَّابِعَ. اللَّهُمَّ الْعَن يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ خَامِسًا، وَ الْعَن عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ وَ ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ شِمْرًا. (۲)

درخواست لعن از جانب خداوند، ابتدا برای اولی و دومی و سومی می شود و در ۶.

ص: ۳۵۵

۱- فاطمه الزهراء علیها السلام، بهجه قلب المصطفى صلی الله علیه و آله و سلم / ص ۵۳۲ / به نقل از نواب الدهور علمامه میرجهانی / ص ۱۹۴.

۲- بحار الانوار / ج ۱۰۲ / ص ۲۹۶.

مرتبۀ چهارم به معاویہ می رسد. آن گاه در مرتبۀ پنجم، نوبت به یزید و همراهانش در کشتن سیدالشہدا علیہ السلام می رسد.

با این ترتیب، زیارت عاشورای امام حسین علیہ السلام، درسی عمیق بہ زیارت کنندگان آن حضرت می دهد و آن ها را با اساس و ریشہ ظلم بہ اہل بیت علیہم السلام آشنا می کند. از جملہ آثار مداومت بر این زیارت، کہ با تعابیر مختلف مورد تأکید قرار گرفته است،^(۱) ثبات قدم زائر در ہمین عقیدہ زیربنایی است.

آگاهی از پایہ گذاران ظلم بہ اہل بیت علیہم السلام صرفاً اطلاع یافتن از یک امر تاریخی نیست، بلکہ کاملاً جنبہ اعتقادی دارد؛ زیرا آن ها با این پایہ گذاری، درصدد تحریف دین در تمام ابعاد بودند. هدف آن ها، محو کامل اسلام محمّدی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلّم و قرار دادن یک سلسلہ بدعت ها بہ نام دین بود. از سوی دیگر، رسالت ائمہ اطہار علیہم السلام مبارزہ با ہمین بدعت ها و حفظ اسلام از تحریف ها بود. بدین ترتیب خلفای غاصب، یک مکتب ساختگی در برابر اسلام واقعی ساختند، و در برابر اہل بیت علیہم السلام ایستادند. این رویارویی جبہ حقّ و باطل، بعد از دوران پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلّم تا بہ امروز ادامہ داشته است. شناخت رہبران این دو جبہ و آشنایی با اهداف و عملکرد آن ها، برای ہر کس کہ بہ شناخت اسلام پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلّم علاقہ دارد، بسیار ضروری است.^(۲)

ہمین امروز اگر کسی بخواہد آیین اسلام را بررسی کند و دربارہ حقاّیت آن بہ تحقیق بپردازد، باید بہ کدام مکتب و مذہب بہ عنوان اسلام روی آورد؟ مکتب اہل بیت علیہم السلام (مذہب جعفری) یا مکتب خلافت (مذہب اربعہ)؟ این دو مکتب، ہمین امروز ہم بہ قدری با یکدیگر اختلاف دارند کہ هیچ کس نمی تواند با مطالعہ منابع ہر دو گروہ، بہ اصول و فروع یکسانی در امر دین برسد. کافی است موارد اختلاف دو گروہ را در بحث توحید، نبوّت، امامت، معاد و عدل بینیم؛ تا بفہمیم غیر از اشتراکی کہ در الفاظ این اصول وجود دارد، محتوا و مفاہیم این ها تفاوت ہابند.

ص: ۳۵۶

۱- همان.

۲- برای مطالعہ تفصیلی دربارہ رویارویی مکتب خلافت با مکتب امامت، بہ کتاب «نقش ائمہ در احیاء دین» نوشته علامہ سید مرتضی عسکری مراجعہ شود.

جدی و اساسی با یکدیگر دارند. (۱) در احکام عملی و فرعی هم خلفای جائز و فقهای اجیر آنان، آن چنان بدعت های مختلف در دین وارد کرده اند که به کم تر اشتراکی در جزئیات احکام برخورد می کنیم.

پس شناخت بدعت گذاران اولیه در دین اسلام و آشنایی با مکتب آن ها، برای تشخیص مذهب صحیح، هم بر مسلمانان و هم بر غیر ایشان، در همه زمان ها ضرورت کامل دارد. امروز هیچ کس نمی تواند بدون اطلاع مستند و درست از تاریخ صدر اسلام، به دین شناسی صحیح دست یابد. نتیجه این شناخت صحیح، آن است که هر مسلمان واقعی، وقتی از نیت کشندگان اباعبدالله علیه السلام و عقیده و عمل آن ها آگاهی می یابد، با دل و زبان از اعمال آن ها اعلام بیزاری می کند و با اظهار نفرت از ایشان، بر همه پیروانشان- تا قیام قیامت- نفرین می فرستد و می کوشد تا در عمل، از آلودگی های فکری، زبانی و عملی آن ظالمان دور بماند. به این جمله زیارت عاشورا توجه کنید:

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوْلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكِش. (۲)

یعنی آخرین کسی که از مسیر بنیان گذاران ظلم به اهل بیت علیهم السلام پیروی می کند، در کنار اولین آن ها باید نفرین و از رحمت الهی دور دانسته شود. یک مسلمان واقعی، باید هم از پایه گذاران دشمنی با عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیزاری جوید و هم از پیروان آن ها اعلام برائت نماید و این عمل خود را وسیله تقرب به خداوند و حجت های معصوم او بداند: ۵.

ص: ۳۵۷

۱- برای مطالعه درباره اعتقادات دو مکتب و آشنایی با اختلافات بین آن ها، به کتاب های «همراه با راستگویان» و «از آگاهان پرسید» نوشته دکتر سید محمد تیجانی سماوی، ترجمه سید محمد جواد مهری و نیز کتاب «معالم المدرستین» در دو مجلد از علامه سید مرتضی عسکری یا ترجمه آن به نام «دو مکتب در اسلام» در سه مجلد، و کتاب «سیری در صحیحین» نوشته آقای محمد صادق نجمی مراجعه کنید.

۲- بحار الانوار/ ج ۱۰۱ / ص ۲۹۵.

اتَّقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَعَمُّ إِلَيْكُمْ بِمُؤَالَاتِكُمْ وَ مُؤَالَاهِ وَلِيِّكُمْ وَ بِالْبِرَائَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ النَّيَاصِينَ لَكُمْ الْحَرْبِ وَ بِالْبِرَائَةِ مِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَ اتَّبَاعِهِمْ. (۱)

من به خداوند و به شما (اهل بیت علیهم السلام) تقرّب می جویم، از طریق دوستی با شما و دوستی با دوست شما، و از طریق بیزاری جستن از دشمنان شما و بر پاکندگان جنگ با شما، و نیز از طریق بیزاری جستن از پیروان ایشان، و کسانی که راه آن ها را دنبال می کنند.

به همین جهت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

لَعَنَ اللَّهُ قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ مُحِبِّيهِمْ وَ نَاصِرِيهِمْ، وَ السَّاكِتِينَ عَنْ لَعْنِهِمْ مِنْ غَيْرِ تَقِيَّةٍ يُسَكِّتُهُمْ. (۲)

خدا لعنت کند کشتندگان حسین علیه السلام و دوستداران آن ها و یاری کنندگان ایشان را، و آن کسانی که بدون وجود شرایط تقیّه- که سبب سکوت آن ها (از لعن) بشود- از لعن کردن آن ها ساکت هستند!

پس در هر زمان، یکی از وظایف دینی مؤمنان، آشنایی با دشمنان اهل بیت علیهم السلام و طرز تفکر و مکتب ایشان، و اعلام بیزاری از راه و رسم آن ها و پیروانشان، و لعن آن ها به دل و زبان است.

از این بالاتر، هر کسی در هر زمان و هر مکان، به کشتن سیدالشهدا علیه السلام و یاران وفادار حضرتش قلباً راضی و خشنود باشد، خود جزء کشتندگان آن حضرت محسوب می گردد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

أَلَا وَإِنَّ الرَّاظِينَ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ شُرَكَاءُ قَتْلِهِ. (۳)

آگاه باشید، کسانی که به کشتن حسین علیه السلام راضی و خشنود باشند، (در کشتن او) شریک قاتلانش هستند!

به همین جهت در احادیث آمده است که وقتی امام عصر علیه السلام ظهور فرماید، انتقام ۴.

ص: ۳۵۸

۱- بحار الانوار/ ج ۱۰۱/ ص ۲۹۵.

۲- بحار الانوار/ ج ۴۴/ ص ۳۰۴.

۳- بحار الانوار/ ج ۴۴/ ص ۳۰۴.

خون سیدالشهدا علیه السلام را از فرزندان کشندگان ایشان می گیرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ... يَبْعَثُ عَلَى بَقَايَا ذُرَارِيهِمْ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ هَادِيًا مَهْدِيًّا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ الْمَظْلُومِ، يُحْرِقُهُمْ بِسُيُوفِ أَوْلِيَائِهِ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ. (۱)

همانا خداوند... بر باقیمانده از فرزندان کشندگان اهل بیت علیهم السلام، پیش از روز قیامت، یک (بزرگوار) هدایت یافته هدایت کننده از نسل حسین مظلوم علیه السلام برمی انگیزد، تا با شمشیر دوستانش، آن ها را بسوزاند تا به جهنم برسند.

البته برای کسانی که با معارف اعتقادی اسلام آشنایی عمیق ندارند، پذیرش این مطلب سنگین است که کسانی به خاطر کار پدران خود، مورد عذاب الهی قرار بگیرند. به همین دلیل، از ائمه اطهار علیهم السلام درباره آن سؤال می کردند و ایشان پاسخ می دادند. به عنوان نمونه، «عبدالکریم هروی» از امام رضا علیه السلام می پرسد: نظر شما درباره سخن امام صادق علیه السلام چیست که فرمود:

إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَتَلَ ذُرَارِيَّ قَتَلَهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفِعَالِ آبَائِهِمْ.

وقتی قائم علیه السلام ظهور کند، کشندگان حسین علیه السلام را- به سبب اعمال پدرانشان- به قتل می رساند.

امام رضا علیه السلام فرمودند: همین طور است. (مطلب همان گونه است که امام صادق علیه السلام فرموده اند) هروی می پرسد: پس آیه قرآن چیست که می فرماید:

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى. (۲)

هیچ کس بار (عمل) دیگری را به دوش نمی کشد.

امام رضا علیه السلام فرمودند:

صَدَقَ اللَّهُ فِي جَمِيعِ أَقْوَالِهِ، وَلَكِنْ ذُرَارِيُّ قَتَلَهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَرْضَوْنَ ۴.

ص: ۳۵۹

۱- بحار الانوار/ ج ۴۴ / ص ۳۰۴.

۲- انعام/ ۱۶۴.

بِأَفْعَالِ آبَائِهِمْ وَ يَفْتَخِرُونَ بِهَا، وَ مَنْ رَضِيَ شَيْئاً كَانَ كَمَنْ آتَاهُ. وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ بِالمَشْرِقِ، فَرَضِيَ بِقَتْلِهِ رَجُلٌ فِي المَغْرِبِ، لَكَانَ الرَّاغِبِيُّ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ شَرِيكَ القَاتِلِ. وَ إِنَّمَا يَقْتُلُهُمُ القَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا خَرَجَ لِرِضَاهُمْ بِفِعْلِ آبَائِهِمْ. (۱)

خداوند در همه گفتارهایش راست فرموده است. ولی فرزندان کشتندگان حسین علیه السلام به اعمال پدران خود راضی هستند، و به آن افتخار می کنند. و هر کس به انجام چیزی راضی و خوشود باشد، مانند کسی است که آن را انجام داده است، تا آن جا که اگر کسی در مشرق کشته شود و فرد دیگری در مغرب به کشتن او راضی باشد، رضا دهنده نزد خدای عزوجل، شریک قاتل محسوب می شود. و حضرت قائم علیه السلام وقتی ظهور می فرمایند، صرفاً به دلیل رضای آن ها نسبت به عمل پدرانشان، آن ها را به قتل می رسانند.

بنابراین اگر امام زمان علیه السلام انتقام خون جدشان را از فرزندان قاتلان ایشان بگیرند، به جهت رضای آن ها نسبت به جنایت پدرانشان می باشد. اینان در حقیقت، به سبب عمل خودشان - یعنی رضای از قتل و جنایت پدرانشان در کربلا - کشته می شوند. به همین دلیل، در بعضی از زیارات امام حسین علیه السلام مانند زیارت عاشورا، پس از درخواست لعن خدا بر کشتندگان سیدالشهدا علیه السلام و اعوان و انصارشان، چنین می خوانیم:

لَعَنَ اللَّهُ آلَ زِيَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ وَ لَعَنَ اللَّهُ بَنِي أُمِّيَّةَ قَاطِبَةً. (۲)

بدین گونه، لعن خدا بر همه بنی امیه و خاندان زیاد و خاندان مروان تا روز قیامت درخواست می شود. در همین زیارت شریفه آمده است:

هَذَا يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِيَادٍ وَ آلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (۳)

در روز عاشورا خاندان زیاد و خاندان مروان، به خاطر کشتن حسین علیه السلام شاد شدند. ۵.

ص: ۳۶۰

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام / ج ۱ / ص ۲۷۳.

۲- بحار الانوار / ج ۱۰۱ / ص ۲۹۶.

۳- بحار الانوار / ج ۱۰۱ / ص ۲۹۵.

افراد معدودی، به عنوان کشندگان مستقیم سیدالشهدا علیه السلام مباشرت به این جنایت کردند، اما تمام خاندان آن‌ها- بلکه همه طوائف بنی امیه- به عمل آن‌ها شاد شده و راضی بوده اند. از این رو، مستحق لعن الهی بوده و هستند.

بنابراین اگر ائمه اطهار علیهم السلام به شیعیان سفارش کرده اند که زیارت عاشورا و امثال آن را همیشه بخوانند و در همه زمان‌ها بر بنی امیه لعن و نفرین کنند، از این جهت است که فرزندان بنی امیه در طول تاریخ، همیشه از جنایت پدران خود راضی و خوشحال بوده اند و به آن افتخار کرده و می‌کنند. پس درخواست لعن برای آن‌ها، نه تنها ظلم نیست، بلکه عین عدالت و حق طلبی است.

گرچه کشندگان مستقیم سیدالشهدا علیه السلام، که قرن‌هاست به آتش الهی گرفتار هستند، هیچ کدام اکنون زنده نیستند؛ اما آیندگان و پیروان آن‌ها- که چه بسا از نسل آن‌ها هم نباشند- در همه زمان‌ها بوده و هستند. هنگام ظهور امام عصر علیه السلام نیز، عده‌ای از آن‌ها حضور دارند که به خاطر رضا و شادی و افتخار کردن به اعمال قاتلان، شریک آن‌ها محسوب می‌شوند و باید انتقام خون شهدای کربلا از آن‌ها گرفته شود. (۱)

وقتی امام زمان علیه السلام به این صورت، انتقام جدّ شهید خود را می‌گیرند، عده‌ای می‌گویند که ایشان در کشتن، زیاده روی و اسراف می‌کند. این از آن جهت است که حضرت، کسانی را به قتل می‌رساند که مستقیماً امام حسین علیه السلام را نکشته اند. خداوند در قرآن می‌فرماید:

(مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا) (۲)

حضرت باقر العلوم علیه السلام، ذیل این آیه شریفه تصریح فرموده اند:

الْقَائِمُ مِمَّا إِذَا قَامَ، طَلَبَ بِنَارِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقْتُلُ حَتَّى يُقَالَ: قَدْ أَسْرَفَ فِي الْقَتْلِ. ۳.

ص: ۳۶۱

۱- درباره اهمیت و ارزش اعمال قلبی مانند «رضا» و «خوشحالی» به خاطر انجام یک عمل، در بخش آینده توضیح بیش تری آمده است.

۲- اسراء / ۳۳.

قیام کننده از ما (اهل بیت علیهم السلام) وقتی قیام کند، از حسین علیه السلام خونخواهی می کند. پس تا آن جا می کشد که گفته می شود: ایشان در کشتن زیاده روی کرده است.

سپس خود حضرت، آیه شریفه را توضیح می دهند:

الْمَقْتُولُ: الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ وَثِيئُهُ: الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْإِسْرَافُ فِي الْقَتْلِ أَنْ يَقْتُلَ غَيْرَ قَاتِلِهِ. (۱)

کشته شده، امام حسین علیه السلام است. و وَلِيٌّ (خون) ایشان، قائم علیه السلام است. و زیاده روی در کشتن، به این است که غیر قاتل را (به جرم کشتن مقتول) بکشد.

کسانی که در زمان ظهور، امام زمان علیه السلام را متهم به اسراف در قتل می کنند، نمی دانند که ایشان، غیر قاتلان را به دلیل رضا و شادی آن ها از جنایت قاتلان، به قتل می رسانند. این کوتاه نظران، چون دلیل این کار حضرت را نمی دانند، می پندارند که ایشان در کشتن زیاده روی کرده اند. آن ها چون می بینند امام عصر علیه السلام کسانی را می کشند که در زمان کشتن امام حسین علیه السلام نبوده اند و در این امر، فعالیت مستقیم نداشته اند، حکم به اسراف ایشان در قتل می کنند. اما در واقع، اسرافی در کار نیست؛ چون آن ها به خاطر کار خودشان (یعنی رضا و شادی قلبی و افتخار کردن به جنایت قاتلان) کشته می شوند. طبق بیانات گذشته عمل قلبی، همانند عمل خارجی مورد محاسبه است. همین اعمال قلبی و نفسانی، آن ها را شریک قتل سیدالشهدا علیه السلام گردانیده است. پس، امام زمان علیه السلام، اسراف در قتل نمی کنند. فقط ظاهر و صورت خارجی عمل ایشان، به شکل اسراف در قتل است و کسی که حکمت و دلیل عمل ایشان را بفهمد، حکم به اسراف در قتل نمی کند.

البته این نوع قصاص در دنیا برای ما جایز نیست و کسی نمی تواند به استناد عمل امام عصر علیه السلام پس از ظهور، کسانی را که به انجام ظلم و جنایتی راضی هستند، به سبب رضای قلبی آن ها، قصاص کند. تکلیف ما از نظر فقهی، در این زمان، قصاص از شخص ۷.

ص: ۳۶۲

قاتل است و فراتر رفتن از این حد، اسراف در قتل محسوب می شود.

باید دانست که بعضی از کارهای امام عصر علیه السلام پس از ظهور، با روش معمول دیگران و حتی امامان گذشته علیهم السلام تفاوت دارد. به عنوان مثال، در مسأله قضاوت، حکم فقهی این است که قاضی باید به استناد مدارک و شواهد موجود که «بینه» نامیده می شود، حکم نماید؛ هرچند که خود در واقع بداند که حق با کدام یک از طرفین دعوی است. لذا نمی تواند صرفاً براساس علم خود، حکمی صادر نماید. ائمه اطهار علیهم السلام هم در هنگام قضاوت، علم خود را ملاک قرار نمی دادند و صرفاً براساس «بینه» و شواهد ارائه شده، حکم به «ظاهر» می کردند؛ با این که از «واقع»، بدون نیاز به «بینه»، آگاه بودند.

اما در همین مورد قضاوت و بعضی از انبیاء الهی، از جانب خدای عزوجل مأموریت داشتند که قضاوت را براساس علم خود- بدون ملاحظه شاهد و بینه- انجام دهند. یکی از این پیامبران، حضرت داود علیه السلام بودند که قضاوت ایشان به باطن افراد، معروف است. این ویژگی از ایشان در امام عصر علیه السلام پس از ظهور، مشاهده خواهد شد. امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَكَمَ بَيْنَ النَّاسِ بِحُكْمِ دَاوُدَ، لَا يَحْتَاجُ إِلَى بَيِّنَةٍ، يُلْهِمُهُ اللَّهُ تَعَالَى فَيَحْكُمُ بِعِلْمِهِ، وَ يُخْبِرُ كُلَّ قَوْمٍ بِمَا اسْتَبْطَنُوهُ، وَ يَعْرِفُ وَلِيَّهُ مِنْ عُدُوِّهِ بِالتَّوَشُّمِ. (۱)

ولی قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم قیام کند، همانند قضاوت حضرت داود علیه السلام بین مردم قضاوت خواهد کرد. او نیاز به بینه (شاهد) ندارد، (بلکه) خدای متعال (واقعیت را) به او الهام می کند، و او به علم خود (نسبت به واقع) حکم خواهد نمود. و هر گروهی را به آن چه در باطن خود دارند، خبر می دهد و دوست خود را از دشمنش با فراست باطنی تشخیص می دهد.

قضاوت به باطن افراد و در نظر نگرفتن شواهد و بیّنات، در زمره اموری است که در میان اهل بیت علیهم السلام اختصاص به حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه پس از ظهورشان ۶.

ص: ۳۶۳

دارد و هیچ یک از معصومان بزرگوار علیهم السلام حتی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم چنین روشی نداشتند.

انتقام امام زمان علیه السلام پس از ظهور- از کسانی که به کشتن جدّ غریب ایشان، راضی هستند- نیز کاری است که هیچ کدام از امامان گذشته ما انجام نمی دادند؛ با این که در زمان همه آن ها، افرادی از بنی امیه و غیر ایشان وجود داشتند که به این نیت خشنود و از آن خوشحال بودند. در واقع می توان گفت که بر مبنای عدل الهی، همه افراد راضی به یک ظلم و جنایت، در حقیقت، شریک ظالمان و جانین هستند و استحقاق عقوبت خدا را در دنیا و آخرت دارند؛ ولی تا قبل از ظهور امام عصر علیه السلام نسبت به عقوبت دنیوی آن ها، فضل الهی شامل حالشان شده است. اما پس از قیام آن حضرت، دیگر عفو و بخششی نسبت به مجازات آن ها در دنیا، به حکم الهی- و بر مبنای عدل خدا- در کار نخواهد بود.

در مجموع می توان گفت: با این که احکام زمان ظهور حضرت، در بعضی موارد، تفاوت هایی با قبل از آن خواهد داشت، اما سیره و روش کلی ایشان- به لحاظ مبانی و قواعد- با سیره پدران معصومشان علیهم السلام تفاوت اساسی ندارد.

بر این اساس، نکته قابل توجه در انتقام گیری امام زمان علیه السلام در هنگام ظهور، این است که این کار، یک عمل عاطفی و از روی حسّ کینه توزی نیست. عصمت الهی این معصومان پاک نهاد، از سوئی، و تاریخ زندگی ایشان- از سوی دیگر- به خوبی نشان می دهد که این بزرگواران، مظهر رحمت و سرچشمه صفات کریمه اخلاقی بودند و رذیلت هایی چون کینه توزی، هرگز در ارواح پاک ایشان جای نداشته است. امّا وقتی حساب دین خدا و رضا و سخط الهی پیش می آمد، اهل مسامحه و گذشت نبودند. خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که «رَحْمَهٌ لِّلْعَالَمِینَ» بودند، آن جا که حقّ و عدل حکم می کرد، با قطعیت، احکام الهی را جاری می ساختند و از کشتن دشمنان محارب در جنگ ها ابا نداشتند. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز، با این که به عطوفت و مهربانی شناخته شده بودند، وقتی پای عدالت در کار می آمد، سختگیرترین حکام در اجرای آن بودند و در کشتن مخالفان دین خدا که بسیاری از آن ها ظاهراً مسلمان و اهل نماز و روزه و عبادت هم

بودند، کوچک ترین سستی و سازش از خود نشان نمی دادند.

همین سیره و روش را امام عصر علیه السلام پس از ظهور خود خواهند داشت. ایشان هم - به حکم حدیث قدسی لوح- «رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ» هستند (۱) و نظیر جدشان، «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ»، (۲) ولی «بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» (۳) هستند. فقط دشمنان خدا در زمان ظهور، طعم تلخ انتقام الهی را خواهند چشید. این انتقام، حکم عدل الهی است که در دنیا و قبل از وقوع قیامت عملی می گردد. همان گونه که عذاب خدا در قیامت برای کافران مقتضای عدل اوست و آن را معلول کینه توزی و خشونت طلبی پروردگار، نمی توان دانست، انتقام گیری از دشمنان اهل بیت علیهم السلام پس از ظهور امام عصر علیه السلام را نیز نمی توان این گونه تفسیر کرد؛ چرا که آن اقدام به دست حجت معصوم الهی انجام می گیرد و با رفتار هیچ شخص دیگری قابل قیاس نیست؛ همان گونه که خود اهل بیت علیهم السلام با دیگران قابل قیاس نیستند.

بحث خود را در این خصوص با نقل یک حدیث قدسی به پایان می بریم:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: وقتی حضرت موسی، برادرش هارون علیهما السلام را از دست داد، از خدا برای او طلب مغفرت کرد، خداوند متعال در پاسخ به موسی چنین وحی فرمود:

يَا مُوسَى لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَأَجَبْتُكَ، مَا خَلَا قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَإِنِّي أَنْتَقِمُ لَهُ مِنْ قَاتِلِهِ. (۴)

ای موسی! اگر درباره اولین و آخرین از من چیزی بخواهی، تو را اجابت می کنم، جز قاتل حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام که من از او انتقام می گیرم.

این جا سخن از «انتقام خدا» از قاتل امام حسین علیه السلام است. این حدیث و امثال آن نشان می دهد که این کار، یک عمل الهی است؛ نه بشری. بنابراین احکام و لوازم اعمال ۹.

ص: ۳۶۵

۱- اصول کافی / کتاب الحجّه / باب ما جاء فی الانثی عشر و النّصّ علیهم علیهم السلام ح ۳ قال الله عزّوجلّ: أَكْمَلُ ذَلِكَ بِابْنِهِ «م ح م د» رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ.

۲- فتح / ۲۹.

۳- توبه / ۱۲۸.

۴- عیون اخبار الرضا علیه السلام / ج ۲ / ص ۴۷ / ح ۱۷۹.

بشری بر آن باز نمی شود. پس انتقام گرفتن امام عصر علیه السلام از کشندگان سیدالشهدا علیه السلام قابل قیاس با انتقام افراد عادی از یکدیگر نیست و درباره آن جز براساس موازین و معیارهای الهی نمی توان سخن گفت.

یا صَاحِبَ كُلِّ غَرِيبٍ یا مونسَ كُلِّ وَحیدٍ یا مَلَجاً كُلِّ طَریدٍ. (۱) عَجَلِ فَرَجِ الْغَرِيبِ الْوَحیدِ الطَّریدِ وَ اجْعَلْنَا مِنْ اَنْصارِهِ وَ اَعوانِهِ. وَ الذَّابِینَ عَنْهُ وَ الْمَسارِعِینَ اِلَیْهِ فی قَضائِ حوائِجِهِ وَ الْمُحامِینَ. عَنْهُ وَ السَّابِقِینَ اِلی اِرادَتِهِ وَ الْمُسْتَشْهِدِینَ بَینَ یَدَیْهِ.ل.

ص: ۳۶۶

۱- عباراتی از دعای مشلول.

مدخل

کدام زبان توانایی آن را دارد که گویای اندوه دلی باشد که انبیای سلف بر در خانه او به تمنا ایستاده اند؟ جانی شیدا و واله بر سجاده نماز، دست به دعا افراشته و با سیلاب اشکی که از تار و پود دل می جوشد و از چشمه چشم، به دامن فرو می ریزد، رازهایی جانسوز را زمزمه می کند.

او بر غربت و تنهایی و بی یآوری فرزندش - آن موعود آسمانی، آن کشتی نجات، آن قطب عالم امکان، آن قرآن ناطق هدایت، آن منجی مقتدر...- در پیشگاه حضرت ربّ العزّه، به ندبه و تقاضا چنین می گوید:

اللَّهُمَّ فَكَمَا نَصَبَ نَفْسَهُ عَرْضاً فَيْكَ لِلْأَبْعَدِينَ ... مَعَ مَا يَتَجَرَّعُهُ فَيْكَ مِنْ مَرَارَاتِ الْعَيْظِ الْجَارِحِ بِمَوَاسِّ الْقُلُوبِ وَ مَا يَعْتَوِرُهُ مِنَ الْعُمُومِ وَ يَفْرُغُ عَلَيْهِ مِنْ أَحْدَاثِ الْخُطُوبِ وَ يَشْرُقُ بِهِ مِنَ الْغُصَصِ الَّتِي لَا تَبْتَلِعُهَا الْحُلُوقُ وَ لَا تَحْتَوِي عَلَيْهَا الضُّلُوعُ مِنْ نَظَرِهِ إِلَى أَمْرِ مِنْ أَمْرِكَ وَ لَا تَنَالُهُ يَدُهُ بِتَغْيِيرِهِ وَ رَدَّهُ إِلَى مَحَبَّتِكَ. (۱)

خدایا، هم چنان که او خود را در راه تو آماج تیر دشمنان قرار داده است ... و چه بسیار خشم های دلخراشی که برای رضای تو فرو می خورد، و چه غم ها ۱.

ص: ۳۶۹

که به جان او هجوم می آورد، و چه حادثه ها که در کنار او واقع می شود، و چه غصه های گلوگیر و فوق تحمل مردمان، که عارض او می گردد؛ هنگامی که می بیند احکام تو بر جای مانده است و بدان ها عمل نمی شود، و او در حال غیبت نمی تواند آن ها را چنان که مورد رضای تو است، به انجام رساند.

«آن موعود الهی» نیز، خود در دعاها بسیار، از آتش درون و انبوه رنج های خویش پرده برداشته و با سوز جگر، پایان این انتظار سوزان را از خدا می طلبد:

إلهی إلهی، أینَ أینَ کفایتکَ الّتی هی نُصره المُستضعفینَ مِنَ الأنامِ، وَ أینَ أینَ عینَکَ الّتی هی جُنّه المُستهدَفينَ لِجورِ الأیامِ. إلیّ إلیّ بها یا رَبِّ نَجِّنی مِنَ القومِ الظّالمینَ. إنی مَسَنِی الضُّرُّ وَ أنتَ أرحمُ الرَّاحمینَ. مَولای تری تَحییری فی امری وَ تَقَلُّبی فی ضُرِّی وَ انطَواى علی حُرْفِهِ قَلْبی وَ حَرارَه صیدری فَصِلْ یا رَبِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ جِید لی یا رَبِّ بما أنتَ أهلهُ فَرجاً وَ مَخْرَجاً وَ یَسِّر لی یا رَبِّ نَحوَ البُشری مَنهَجاً. (۱)

خداوندا! خداوندا! کجاست؟ کجاست؟ کفایت تو (بندگانت را) که همان یاریگر مستضعفان است. و کجاست؟ کجاست؟ عنایت تو که سپر هدف قرار گرفتگان بیداد روزگاران است. (این کفایت و عنایت را) ای پروردگار به من ارزانی دار! و مرا از ستمکاران رهایی بخش، به من زیان رسیده است و تو مهربان ترین مهربانانی. ای مولای من! سرگردانی مرا در کارم و گرفتاریم را در آزارها می بینی و می نگری که با آتش دل و سوز سینه درهم آمیخته ام. پس ای خداوند بر محمد و آل محمد درود فرست، و به شایستگی خود رهایی و گشایشی ببخشی و راه رسیدن به مژده ها و شادی را بگشای...

خدایا! می دانیم که جز تو کسی نمی داند که در این لحظات محنت زای غیبت، بر او که «رحمه للعالمین» است، چه می گذرد.

خدایا! می دانیم که فصل خزان و یخبندان غیبت، سپری خواهد شد و طوفان هایت.

ص: ۳۷۰

سهمگین و مسموم کفر و الحاد و ستم، محو خواهد شد و طلوع خورشید «ولایت مهدوی» بهار را به ارمغان خواهد آورد، اما مباد که نظاره بی دردی، در این دوران فتنه خیز، گریبانگیرمان شود که جز اندوه و شرمساری و حسرت، حاصلی نخواهد داشت.

خدایا! در این لحظه های عظیم امتحان، آیا کسی هست که التیام بخش اضطرار و استیصال و بغض های فروخورده طاقت سوز او گردد؟

خدایا! در این هنگام غریب و چنین غیبت دیرپایی، آیا کسی هست که به دفاع و یاری آن وجود مقدس برخیزد و اندکی از انبوه سوز دل و رنج و اندوه او بکاهد؟

و اینک! آیا هنوز وقت آن فرا نرسیده است که بنگریم در این برهوت ظلمت زای نفرت انگیز، کجا ایستاده ایم و مفتون فریب ظاهری کدام مزبله هستیم که ماندن در این زمستان جاهلیت را برگزیده ایم؟

آیا هنوز وقت آن فرا نرسیده است که پنجره ها را به سوی طلوع خورشید عالم امکان و پیشوای کائنات بگشاییم و با شناخت تکالیف و وظائف خود، با درک حضور و انتظار ظهور او زندگی کنیم و به یاری حضرتش بشتابیم؟

کتابی که در پیش رو دارید، «حرفی است از هزاران» تکلیف و وظیفه و مسئولیت. بدان امید که ما نیز در جرگه یاران حضرتش به شمار آییم، و به نشان «یاوری» او مفتخر گردیم.

امام علیه السلام در فرهنگ تشیع، جایگاه ویژه و منحصر به فردی دارد که با احدی غیر از خود، قابل قیاس نیست. به خاطر همین ویژگی ممتاز، احکام خاصّی پیدا می کند؛ از جمله این که یاری امام علیه السلام، یاری خدای متعال است. اما معنای یاری خدا و سازگاری آن با بی نیازی مطلق او، اولین مطلبی است که بخش حاضر به تبیین آن می پردازد. در ادامه روشن می شود که امام علیه السلام نیز از یاری دیگران، به معنی واقعی کلمه بی نیاز است.

بدین ترتیب، یاری رساندن ما به خدا و امام علیه السلام به انجام وظیفه در قبال ایشان بر می گردد و فایده آن نیز، به خود یاری کننده باز می گردد؛ نه به خدا و امام. به تعبیر دیگر یاری کردن امام علیه السلام در حقیقت، ادای شکر نعمت ایشان است و هر مرتبه از شکرگزاری، یک قسم یاری آن حضرت محسوب می گردد. بنابراین یاری امام عصر علیه السلام با قلب، در حقیقت شکرگزاری قلبی نسبت به نعمت ایشان است. هم چنین یاری حضرت با زبان، مصداق شکر زبانی نعمت امام علیه السلام و یاری کردن ایشان در عمل، نیز به تحقق یافتن شکر عملی در قبال آن حضرت می باشد.

این بخش از پنج فصل تشکیل می شود. فصل نخست در بیان اهمّیت یاری امام عصر علیه السلام و اقسام آن است. در فصل دوم چگونگی یاری ایشان با قلب مطرح شده است. تهذیب قلب از گناهان، تفقه در دین و مهرورزی با امام غایب، از مصادیق مهمّ یاری قلبی ایشان به شمار می آید که در آن فصل به بیان و شرح هر یک پرداخته ایم. فصل سوم

مربوط به یاری امام عصر علیه السلام با زبان است که به همین مناسبت اهمّیت وظیفه تبلیغ دین با رعایت شرایط آن و نیز دفاع فرهنگی از دین را توضیح داده ایم. فصل چهارم به بیان چگونگی یاری امام عصر علیه السلام با عمل، اختصاص یافته و در آن، ضرورت تبلیغ عملی دین با رعایت تقوا و ورع روشن شده است. در همان فصل، نگاهی اجمالی به رعایت ورع و عفت بانوان، از دیدگاه شرع منور اسلام صورت پذیرفته که امیدوارم با دیده قبول تلقی گردد و در عمل مفید افتد. آخرین فصل به بیان بالا-ترین مرتبه یاری امام غریب از طریق یاری امام حسین علیه السلام اختصاص دارد. درسی که از این فصل می توان گرفت، آن است که با الگو قرار دادن شهدای کربلا سعی کنیم خود را در زمره فداییان سیدالشهدا علیه السلام گردانیم و از این طریق به صف یاران مخلص حضرت بقیه الله ارواحنا فداه بپیوندیم. پایان بخش کتاب، توضیحی است درباره یاری سیدالشهدا علیه السلام از طریق زیارت ایشان، به ویژه زیارت عاشورا که در هر زمان و مکانی می تواند خوانده شود.

یاری امام؛ یاری خداوند

در بحث از یاری کردن امام علیه السلام، اولین قدم، توجه به این حقیقت است که یاری ایشان در واقع یاری خداوند متعال می باشد. این مطلب از قرآن کریم به روشنی قابل استفاده است:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ) (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! یاوران خداوند باشید همان گونه که عیسی بن مریم علیه السلام به یاران برگزیده (خود) گفت: چه کسانی یاران من به سوی خدا هستند؟ آن یاران پاک گفتند: ما یاوران خداوند هستیم.

در این آیه شریفه یاران حضرت عیسی علیه السلام، یاران خدا (انصارالله) نامیده شده اند. حواریون، یاران پاک و برگزیده ای بودند که وقتی به یاری حضرت عیسی علیه السلام رفتند، در واقع به یاری خداوند شتافتند. بر همین منوال، شیعیان ائمه علیهم السلام، حواریون آن ها دانسته شده اند. از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: ۴.

ص: ۳۷۵

إِنَّ حَوَارِيَّ عَيْسَى كَانُوا شِيعَتَهُ وَإِنَّ شِيعَتَنَا حَوَارِيُّونَا وَ مَا كَانَ حَوَارِيُّ عَيْسَى بِأَطْوَعَ لَهُ مِنْ حَوَارِينَا لَنَا. (۱)

همانا یاران خاص عیسی علیه السلام شیعیان او بودند و شیعیان ما یاران خاص ما هستند. و یاران عیسی علیه السلام نسبت به او مطیع تر از یاران ما نسبت به ما نبودند.

بنابراین یاری کردن ائمه علیهم السلام یاری کردن خداوند متعال است.

بی نیازی خدا از یاری غیر

اما مگر خداوند نیاز به یاری مخلوقات خود دارد؟ اگر او از غیر خود بی نیاز می باشد، یاری کردن او چه معنایی دارد؟

امیرمؤمنان علیه السلام ضمن توضیحی که درباره آیه دیگری از قرآن فرموده اند، به این سؤال پاسخ داده اند:

فقد قال الله سبحانه: «إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»... (۲) فلم يَسْتَنْصِرْكُمْ مِنْ ذُلٍّ... اسْتَنْصَرَكُمْ وَ لَهُ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ... أَرَادَ أَنْ يَبْلُغَكُمْ أَتَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا.

پس همانا خداوند سبحان فرموده است: «اگر به یاری خدا برخیزید، او شما را یاری می کند و قدم هایتان را استوار می سازد»... پس خداوند از روی خواری و ضعف از شما یاری نخواسته است... او در حالی از شما یاری طلبیده که لشکریان آسمان ها و زمین از آن او است و او عزیز و حکیم می باشد... خواسته است شما را آزمایش کند که کدام یک عمل نیکوتر دارید. (۳)

بنابراین یاری کردن خداوند در حقیقت امتحان بندگی اوست. هر کس عمل نیکوتری داشته باشد، خدا را بهتر یاری کرده است؟ حال این پرسش مطرح می شود که: عمل نیکو انجام دادن چه ارتباطی، با مفهوم یاری رساندن به خدا دارد؟ ۱.

ص: ۳۷۶

۱- اصول کافی / ج ۸ / ص ۲۶۸ / ح ۳۹۶.

۲- محمد صلی الله علیه و آله و سلم / ۷.

۳- نهج البلاغه با ترجمه فقیهی / خ ۱۸۱.

این سؤال را می توان با توجه به هدفی که خدای متعال در خلقت انسان معین فرموده، پاسخ داد. اگر انسان ها در مسیر هدف از خلقت خویش حرکت کنند، در حقیقت به آن چه خداوند از ایشان خواسته است، جامه عمل پوشانده اند. در آن صورت می توان گفت که هدف خداوند را عملی ساخته اند یا به تعبیر مسامحی، خداوند را به هدفش رسانده اند. پس گویی که خدای متعال را در رسیدن به هدف خود یاری کرده اند. البته این تعبیر (یاری کردن) در مورد پروردگار (به عنوان یاری شده) به معنای حقیقی اش به کار نرفته و نمی تواند به کار رود. امّا در همه صفات مخلوقات، که در مورد خداوند به کار رفته، همین محذور وجود دارد. قاعده کلی برای فهم معنای مقصود از این الفاظ در مورد خداوند، این است که اثر و نتیجه آن صفت را به او استناد دهیم؛ همین و بس. مثلاً- اگر به خداوند «سمیع» و «بصیر» اطلاق شده است، هیچ معنایی جز این که شنیدنی ها و دیدنی ها از خداوند مخفی نیست، برای آن ها نمی توان قائل شد. بیش از این مقدار هر مفهومی که از این صفات به ذات خداوند نسبت دهیم، تشبیه محض خواهد بود که عقلاً مردود است.

در این جا هم نتیجه و اثر یاری کردن دیگری را به خدای متعال نسبت می دهیم. ما دیگری را چگونه یاری می کنیم؟ وقتی که در جهت تحقق بخشیدن خواست او قدمی برداریم. البته او ممکن است به ما احتیاج داشته باشد یا از ما بی نیاز باشد و صرفاً بخواهد ما را در عمل آزمایش کند.

خدای متعال قطعاً احتیاجی به ما ندارد، ولی برای آزمودن ما، دستور یاری کردن داده است؛ که این هم چیزی جز قدم برداشتن در راه بندگی و اطاعت امر او نیست. بنابراین یاری خداوند به این است که به تکلیف بندگی او به درستی عمل کنیم.

بی نیازی امام علیه السلام از یاری دیگران

همین سؤال درباره یاری کردن امام علیه السلام هم پیش می آید؟ آیا ایشان نیازی به ما دارند که بخواهیم یاری شان کنیم؟ قطعاً چنین نیست. این ما هستیم که از هر جهت به ایشان نیازمندیم و آن ها هیچ احتیاجی به ما ندارند.

پس یاری کردن ما ایشان را چه معنا دارد؟ جز این نیست که اگر در مسیر تحقق خواسته های آن ها قدم برداریم، می توانیم بگوییم که ایشان را یاری کرده ایم. البته ما هیچ گاه ایشان را در عرض خدای متعال قرار نمی دهیم و مدعی بی نیاز بودن ایشان به طور کلی نمی شویم، بلکه آن ها را از خودمان و مخلوقات دیگر بی نیاز می دانیم. آن ها فقط به خدا نیازمندند و بس. چون خدای متعال همه لشکریان آسمان ها و زمین هایش را در اختیار آن ها قرار داده، نیاز به احدی جز خود خداوند ندارند. پس اگر چیزی از کسی بخواهند، یا طلب یاری از او بکنند، به خاطر نیازشان به غیر خودشان نیست، بلکه در حقیقت می خواهند میزان بندگی و اطاعت او روشن شود.

یاری کردن امام علیه السلام؛ لطف امام علیه السلام

بنابراین اگر کسی توفیق انجام کاری برای امام علیه السلام پیدا کند، مثلاً ظرف آبی برای ایشان بیاورد، یا خطری را از وجود مبارک ایشان دفع کند، نباید تصصّر کند که امام علیه السلام به او احتیاجی داشته اند؛ چنین نیست. امام علیه السلام به خواست خداوند بر هر کاری که بخواهد، قدرت دارد و بلکه هر مخلوق دیگری هم اگر قدرتی دارد، به خواست و اذن ایشان می باشد.

بنابراین کسی که کاری برای امام علیه السلام انجام می دهد، در حقیقت ایشان از سر لطف به او اجازه فرموده اند تا موقّق به آن عمل بشود و این نه به خاطر نیازشان به او و کارش بوده است، بلکه صرفاً به خاطر این بوده که او به درجاتی از بندگی خداوند نائل شود. در حقیقت، این امام علیه السلام هستند که او را در جهت رسیدن به هدف خلقتش از هر جهت یاری فرموده اند.

امّا چرا آن کار، یاری کردن امام علیه السلام محسوب می شود؟ برای آن که هدف امام علیه السلام هم چیزی جز هدایت انسان ها نیست. این هدف را خدای متعال برای ایشان در ارتباط با دیگران قرار داده است. (۱)د.

ص: ۳۷۸

۱- البته نمی خواهیم بگوییم که فلسفه ارسال انبیاء و هدایت ائمه علیه السلام این است که انسان ها به کمالات خویش برسند و آن ها مقدمه ای برای دیگران هستند. چنین نیست. و ما در این جا صرفاً درباره رسالت و مأموریتی که خداوند برای این بزرگواران قرار داده است سخن می گوئیم، که نتیجه و فایده ادای این رسالت و مأموریت به همه انسان ها می رسد. پس آن ها در رتبه خودشان بندگی خدا را انجام می دهند ولی البته خیرات و برکات این کار به همه انسان های دیگر هم می رسد.

بنابراین هر کس در مسیر هدایت خود- که همان بندگی خداست- قدم بردارد، در واقع در مسیر تحقق هدف امامش تلاش کرده و در حقیقت ایشان را در رسیدن به خواسته هایش یاری نموده است.

با این توضیحات می توان فهمید که یاری کردن امام علیه السلام چیزی جز انجام وظایف بندگی خداوند که نتیجه اش هدایت شدن خود یاری کننده است، نمی باشد و این هم چیزی جز لطف امام علیه السلام در حق آن شخص نیست.

با این مقدمه می توان گفت که اگر انسان ها- علی العموم- و شیعیان امام شناس- بالخصوص- در انجام وظیفه شکرگزاری نسبت به بزرگ ترین نعمت الهی- یعنی امامت و ولایت- تلاش کنند، هر قدر که در این مسیر توفیق بیش تری پیدا کنند، به هدف خلقتشان بیش تر رسیده اند و از همین طریق امام زمانشان را یاری کرده اند. در این صورت بیش تر مدیون لطف و عنایت ایشان قرار گرفته اند؛ چون همه این تلاش ها چیزی جز فضل و محبت امام علیه السلام در حق آن ها نبوده است.

کاستن از غربت امام علیه السلام

فایده این انجام وظیفه در درجه اول برای خود آن هاست که موفق به ادای این مهم ترین تکلیف الهی شده اند. در درجه بعد شکر نعمت امام علیه السلام، دیگران- غیر شیعیان و شیعیان غافل- را هم بیدار می کند و باعث می شود تا آن ها هم به وظیفه شکرگزاری از این نعمت به خوبی عمل کنند؛ در نتیجه از غربت امام عصر علیه السلام برای همه آن ها کاسته می گردد.

بنابراین یاری کردن امام غریب علیه السلام، به طور نسبی، ایشان را از غربت- در درجه اول برای خود یاری کنندگان و سپس دیگران- خارج می سازد.

شیعیان امام شناس، باید شکر نعمت بزرگ معرفت امام علیه السلام را با قلب و زبان و

عمل خویش به جای آورند؛ تا برای غیر شیعه و هم چنین شیعیان غافل نیز، امام زمان علیه السلام مطرح شود و آن ها هم بفهمند که در ارتباط با حضرت چه وظایفی دارند.

سه معنای اول غربت، در حقیقت به عدم معرفت و اعتقاد به آن حضرت برمی گردد. بعضی ها اصلاً نمی دانند که امام زمان علیه السلام کیست. برخی نسبت به اوصاف حضرت علیه السلام بیگانه هستند. کسانی هم که ایشان را می شناسند، نوعاً در قدرشناس قلبی و زبانی و عملی از این نعمت بزرگ، کوتاهی می کنند.

حال اگر ما بخواهیم شکر این نعمت بی نظیر الهی را ادا کنیم، باید در جهت معرفت امام علیه السلام به کسانی که ایشان را نمی شناسند و یا دچار غفلت از معرفت هستند، کوشش کنیم.

تلاش برای معرفت امام عصر عجل الله تعالی فرجه، که برخاسته از شکر قلبی است، می تواند به طور نسبی حضرت را از سه معنای اول غربت خارج سازد؛ تا مردم بیش تر امام زمان خود را بشناسند و به یاد ایشان باشند و به حضرتش مراجعه نمایند.

معرفی امام غریب

کسی که امام زمان علیه السلام را می شناسد، دوست دارد دیگران هم ایشان را بشناسند و وظیفه خود را در قبال آن حضرت ادا کنند.

شیعیان باید خود را نسبت به کسانی که از این نعمت برخوردار نیستند، مسئول بدانند. البته امام شناسی یک امر نسبی است و هرکس در هر مرتبه ای باشد، امکان پیشرفت به مراتب بالاتر از آن را دارد. از این رو، نمی تواند منتظر رسیدن به حد کمال امام شناسی باشد؛ تا به وظیفه معرفت امام علیه السلام اقدام نماید. بلکه هرکس در حدی که خدای عزوجل به او معرفت داده است، باید به شناساندن این نعمت اقدام نماید و دست کسانی را که در امام شناسی به رتبه او نرسیده اند، بگیرد.

اگر کسانی که نعمت شناخت امام زمان علیه السلام به آن ها عطا شده، شکر قلبی خویش را بر زبان و دیگر اعضاء و جوارح خود جاری سازند، به سهم خود از کفران نعمت ایشان مصون مانده اند و از پاداش این کار برخوردار می گردند.

البته معرفی امام زمان علیه السلام برای همه شیعیان یک تکلیف است، اما خدای متعال - به فضل و کرم خود - بر انجام این وظیفه عقلی، ثواب و پاداش بسیار مترتب ساخته است. امام حسن عسکری علیه السلام از قول امام سجّاد علیه السلام نقل فرموده اند:

أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى: حَبَّبَنِي إِلَى خَلْقِي وَحَبَّبَ خَلْقِي إِلَيَّ.

خدای متعال به حضرت موسی علیه السلام وحی کرد که: ای موسی! مرا نزد آفریدگانم محبوب گردان و آن ها را هم محبوب من کن.

قال: يَا رَبِّ كَيْفَ أَفْعَلُ؟ قَالَ: ذَكِّرْهُمْ آلائِي وَنِعْمَائِي لِئُحِبُّونِي، فَلَأَنْ تَرُدَّ أَبْقَاً عَنِّ بَابِي، أَوْ ضَالًّا عَنِّ فِنَائِي، أَفْضَلُ لَكَ مِنْ عِبَادَةٍ مِائَةِ سَنَةٍ بِصِيَامِ نَهَارِهَا وَ قِيَامِ لَيْلِهَا.

حضرت موسی علیه السلام پرسید: ای پروردگار من، چگونه عمل کنم؟ خداوند فرمود: نعمت های مرا به یاد آن ها بیاور، تا مرا دوست بدارند. این که تو، یک بنده فراری از درگاه من، یا کسی را که درگاه مرا گم کرده، به من بازگردانی، برای تو بهتر است از این که صد سال عبادت کنی، به طوری که روزها روزه بگیری، و شب ها به عبادت بایستی.

راه تبلیغ دین، این است که انسان از طریق تذکر مردم به نعمت های الهی، چنان کند که آن ها این نعمت ها را در زندگی خود بیابند؛ تا بدین ترتیب، نسبت به خدا محبت ایجاد شود و بنده با شوق و علاقه به درگاه الهی رو کند.

قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ هَذَا الْعَبْدُ الْآبِقُ مِنْكَ؟ قَالَ: الْعَاصِي الْمُتَمَرِّدُ.

حضرت موسی علیه السلام عرض می کند: این بنده فراری از تو کیست؟ جواب فرمود: معصیت کار سرکش.

چنین شخصی معمولاً - نسبت به گناهان خود حالت پشیمانی پیدا نمی کند؛ چون به قدری در گناه غوطه ور شده است که دیگر، در خانه خدا نمی آید و از توبه و پشیمانی مأیوس می باشد. پس بنده متمرد و فراری است.

قال: فَمَنْ الضَّالُّ عَنِّ فِنَائِكَ؟ قَالَ: الْجَاهِلُ بِإِمَامِ زَمَانِهِ، وَالْغَائِبُ عَنْهُ بَعْدَ مَا عَرَفَهُ، الْجَاهِلُ بِشَرِيعَةِ دِينِهِ، تُعْرِفُهُ شَرِيعَتَهُ وَ مَا يَعْبُدُ بِهِ رَبَّهُ وَ

(حضرت موسی علیه السلام) پرسید: کسی که درگاه تو را گم کرده کیست؟ خدای متعال پاسخ داد: کسی که امام زمانش را نمی شناسد و بعد از این که او را شناخت از او غائب است، کسی که به آئین دین خود آگاه نیست. شریعتش را، و راه بندگی پروردگارش را به او یاد بدهی، و طریق جلب رضای خدا را به او بشناسانی.

امام زمان علیه السلام باب خدا هستند. بنابراین هرکس ایشان را نشناسد، در واقع با درگاه و آستان قدس الهی آشنایی ندارد. پس کسی که امام زمان خود را نشناسد و یا با وجود شناخت ایشان، توجهی به سوی آن حضرت نداشته باشد- یعنی نداند که چگونه می تواند با ایشان ارتباط داشته باشد- چنین کسی، در حقیقت درگاه پروردگارش را گم کرده است (الضَّالُّ عَنِ فَنَاءِ اللَّهِ).

غیبت امام عصر علیه السلام کسی را که شناخت درستی از دین و شریعت خود ندارند، به سرگردانی و بلا تکلیفی می اندازد. اینان نمی دانند که چگونه می توانند از امام خود بهره مند شوند و لذا گم شدگانی هستند که احتیاج به کمک و دستگیری دارند.

خدای متعال، این دو گروه را «ضالّ» خوانده است: گروه اول، آن ها که امام زمان خود را نمی شناسند. گروه دوم: جاهلانی که در غیبت امام علیه السلام وظیفه دینی خود را نمی دانند.

وظیفه عالمان نسبت به گروه اول، معرفی امام زمان علیه السلام است؛ تا آن ها از جهل نسبت به این امر مهم و حیاتی خارج شوند. اما در مورد گروه دوم، باید سعی کنند تا فهم و معرفت ایشان نسبت به دین، تصحیح و تکمیل گردد؛ تا غیبت امام علیه السلام باعث سرگردانی و گمراهی آن ها نشود و بدانند که چگونه می توانند در زمان غیبت هم از امام خویش بهره مند شوند.

باید شریعت را به آن ها شناساند تا به وظایف دینی خود آگاه شوند و بفهمند که چگونه می توانند رضای خدای خود را جلب نمایند. اصلی ترین رکن شریعت که باید به آن ها شناسانده شود، نعمت امام علیه السلام و کیفیت شکرگزاری از ایشان است. امام

سَجَادِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فِي رِجَالِهِ حَدِيثٌ بِهٖ عَالِمَانِ شِيعَةٍ كَهٗ مُوَفَّقٍ بِهٖ اِنْجَامِ اِيْنِ وَظِيْفَهٗ كَرَدْنَد، چنين بشارت داده اند:

فَأَبَشِّرُوا عُلَمَاءَ شِيعَتِنَا بِالثَّوَابِ الْأَعْظَمِ وَالْجِزَاءِ الْأَوْفَرِ. (۱)

پس بشارت باد بر عالمان شیعه ما، به ثواب بزرگ تر و پاداش فراوان تر.

این مطلب باید سرلوحه عمل شیعیان باشد که از هر طریقی به معرّفی امام علیه السلام و شریعت او اقدام نمایند؛ تا امام زمان علیه السلام را برای گمراهان از غربت در آورده، پاداش بزرگ این عبادت را به دست آورند. باشد که در زمان ظهور، نظاره گر لبخند رضا و خشنودی مولای خود باشند و از رضای قلبی حضرتش، به عنوان برترین و والاترین اجر و مزد خویش بهره مند گردند و در زمره کسانی قرار گیرند که در دوره غیبت امامشان، نه تنها ایشان را فراموش نکرده اند، بلکه فراموش کنندگان را هم متذکر به ایشان کرده اند.

اقسام یاری امام عصر علیه السلام

یاری امام زمان علیه السلام تجلّی شکرگزاری از این نعمت بی بدیل است. شخص امام شناس، باید همه مراحل شکر را در مقابل ولی نعمت خویش به جا آورد.

در مرحله اوّل، شکر قلبی نعمت امام علیه السلام با یاری ایشان به قلب است. انسان شاکر باید بررسی کند که چگونه می تواند قلباً امام خود را یاری نماید. مسلماً در این مرحله، ابتدا معرفت صحیح ایشان به اسم و وصف و سپس محبت قلبی مطرح می شود که خود مرتبه والایی از یاری امام غریب است. در این مرحله تهذیب نفس از رذائل اعتقادی و اخلاقی جایگاه ویژه و منحصر به فرد دارد. هر چه قلب انسان از آلودگی گناهان پاک تر شود، معرفتش به آن امام عزیز بالاتر می رود.

در مرحله دوم، «شکر زبانی» این نعمت که برخاسته از معرفت و محبت قلبی است، می تواند به وسیله یاری زبانی حضرت علیه السلام صورت پذیرد. یاد کردن ایشان به زبان، تبلیغ دین و معرّفی امام علیه السلام به زبان از مصادیق یاری زبانی این نعمت است. ۴.

ص: ۳۸۳

هم چنین تهذیب زبان از گناه و نقش کلیدی و محوری آن در تهذیب نفس انسان در این مرحله مطرح می شود.

در مرحله سوم، «شکر عملی» نعمت مطرح می شود. بهره برداری صحیح از نعمت امام علیه السلام وقتی صورت می پذیرد که انسان، با عمل خویش، در مسیر بندگی پروردگار متعال قرار گرفته، دیگران را نیز به این مسیر هدایت کند و بدین وسیله به یاری امام عصر علیه السلام بشتابد. پاک نگه داشتن همه اعضاء و جوارح از گناهان خاص خود، نقش اساسی در این مرحله از شکر نعمت امام علیه السلام دارد.

اگر انسان در هر سه مرحله قلبی، زبانی و عملی امامش را یاری کند، می تواند امیدوار باشد که لقب «ناصر» ائمه علیه السلام را از ایشان دریافت کند.

امام صادق علیه السلام هشام بن حکم را- در حالی که نوجوان بود و تازه صورتش موی کمی درآورده بود- بالاتر از همه بزرگان اصحاب خویش قرار دادند و آن گاه دیدند این کار بر آن سالخوردگان سنگین و گران آمده است، هشام را این گونه معرّفی فرمودند:

هَذَا نَاصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ. (۱)

این شخص، با قلب و زبان و دست خود، یاور ما (اهل بیت علیهم السلام) است.

این بالاتر افتخار برای یک مؤمن محسوب می شود که مدال نصرت امامش را از دست مبارک خود ایشان دریافت نماید. بدین ترتیب اهمیت شناخت شیوه های مختلف یاری امام علیه السلام بیش از گذشته روشن می گردد. ۴.د.

ص: ۳۸۴

لازمه شکر قلبی نعمت امام عصر علیه السلام یاری ایشان به قلب است. از آن جا که مهم ترین عمل قلب، معرفت است، برای یاری قلبی حضرتش، باید در جهت حصول معرفت بیش تر امام علیه السلام کوشش نمود.

این عمل قلب، مقدمه و اساس مراتب بعدی یاری امام علیه السلام می شود؛ همان طور که شکر قلبی، روح همه مراحل شکر است.

معرفت صحیح امام علیه السلام عصاره و نتیجه شناخت دین است. هر قدر انسان در مسیر دین شناسی قدم های صحیح بیش تر و خالص تر بردارد، به همان اندازه به امام شناسی - که ثمره و نتیجه آن است - عمیق تر و کامل تر نائل می شود. از این رو، یکی از وظایف یاران امام عصر علیه السلام این است که شناخت خود از دین را عمیق تر، دقیق تر و کامل تر کنند.

در روایت آمده است که یاوران امام عصر علیه السلام در زمان ظهور، دین را به خوبی می شناسند و اهل بصیرت در دین هستند. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در توصیف یاران معدود امام زمان علیه السلام در زمان غیبت فرموده اند:

تُجَلَّى بِالَّتَنْزِيلِ أَبْصَارُهُمْ، وَ يُرْمَى بِالتَّفْسِيرِ فِي مَسَامِعِهِمْ، وَ يُعْبَقُونَ

دیدگان‌شان با آیات نازل شده قرآن، جلا داده می‌شود. و تفسیر قرآن در گوش‌های جان‌شان می‌نشیند. و جام حکمت، صبح و شام به کام‌شان ریخته می‌شود.

هر چیزی وقتی جلا داده می‌شود که زنگارهای آن زدوده شود. یاران امام عصر علیه السلام نیز با قرآن انس دارند، به وسیله آن زنگارهای قلب خود را می‌زدایند؛ تا جایی که چشم دل آن‌ها با بصیرتی که پیدا می‌کنند، نورانی می‌گردد. تفسیر حقایق قرآن در گوش جان آن‌ها، رسوخ می‌کند. تنها به خواندن قرآن اکتفا نمی‌کنند، بلکه معارف آن در عمق جان‌شان می‌نشیند. خدای سبحان به آن‌ها «حکمت» را عطا فرموده، که در همه اوقات زندگی خود، از آن سیراب می‌شوند.

«حکمت» همان گوهر ارزشمندی است که به فرمایش خدای متعال اگر به کسی داده شود، «خیر کثیر» به او داده خواهد شد:

(وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا) (۲)

امام صادق علیه السلام در تفسیر «حکمت» فرموده اند:

إِنَّ الْحِكْمَةَ الْمَعْرِفَةَ وَالتَّفَقُّهَ فِي الدِّينِ فَمَنْ فَقَّهَ مِنْكُمْ فَهُوَ حَكِيمٌ وَ مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبَّ إِلَى ابْلِيسَ مِنْ فقيه. (۳)

همانا حکمت عبارت است از معرفت و تفقه در دین، پس هر که از شما (در دین خود) فقیه شود، پس او حکیم است و هیچ کس از اهل ایمان از دنیا نمی‌رود که مرگش برای شیطان دوست داشتنی‌تر از مرگ یک فقیه باشد.

معرفت در این حدیث شریف، معرفت ارکان دین است؛ اموری که گوهر دینداری به وجود آن‌ها بستگی دارد. اگر اصول دین ورزی بر مبنای صحیح و مستحکم استوار شده باشد، معرفت‌های صحیح وجود دارد و تلاش در راه بندگی خداوند مفید و ثمرآفرین است.

ص: ۳۸۶

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید/ ج ۹/ ص ۱۲۶ و نهج البلاغه فیض الاسلام/ خ ۱۵۰.

۲- بقره/ ۲۶۹.

۳- تفسیر عیاشی/ ج ۱/ ص ۱۵۱/ ح ۴۹۸.

بخش خواهد بود. ولی اگر اصول اعتقادی صحیح نباشد، هیچ کوششی در انجام عبادات برای شخص فایده ندارد. از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند:

أَحْسِنُوا النَّظَرَ فِيمَا لَا يَسِيْرُكُمْ جَهْلُهُ وَ انصِرْ حُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَ جَاهِدُوا هَهَا فِي طَلْبِ مَعْرِفِهِ مَا لَا عُذْرَ لَكُمْ فِي جَهْلِهِ فَإِنَّ لِدِينِ اللَّهِ أَرْكَانًا لَا يَنْفَعُ مَنْ جَهَلَهَا شِدَّةُ اجْتِهَادِهِ فِي طَلْبِ ظَاهِرِ عِبَادَتِهِ وَلَا يَضُرُّ مَنْ عَرَفَهَا فَدَانَ بِهَا حُسْنَ اقْتِصَادِهِ وَلَا سَبِيلَ لِأَحَدٍ إِلَى ذَلِكَ إِلَّا بِعَوْنٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (۱)

در اموری که در ندانستن آن ها عذری ندارید، خوب بنگرید (تأمیل و فکر نمایید) و خودتان را به خیر و صلاح خویش راهنمایی کنید و با نفس های خود برای کسب معرفت آن چه در ندانستن آن ها معذور نیستید، مبارزه و جهاد نمایید. زیرا دین خداوند ارکانی دارد که اگر کسی معرفت (صحیح) نسبت به آن ها نداشته باشد، تلاش بسیار او در طلب ظاهر عبادت هایش، برای او سودی ندارد.

و (از طرف دیگر) کسی که به آن ارکان، معرفت (صحیح) داشته باشد و به آن ها دین ورزی کند، میانه روی او (در انجام عبادت ها) به او ضرری نمی زند. و هیچ کس جز به کمک و یاری خدای عزوجل به آن معرفت (صحیح) راه پیدا نمی کند.

در این حدیث شریف اهمیت ارکان دین را به روشنی گوشزد فرموده اند. کسی که معرفتش به این ارکان صحیح باشد اگر در انجام عبادت هایش، تلاش زیاد هم نکند؛ ضرر نکرده است؛ چون بالأخره مسیر درست را پیدا کرده، راه را به سوی مقصود طی می نماید. اگر آهسته هم برود، بالأخره روز به روز به هدف نزدیک تر می شود. کسی که توحید، نبوت، امامت و معاد را مطابق آن چه باید، باور داشته باشد، اگر اهل انجام نمازهای مستحبی به طور دائم نباشد یا این که زیاد تلاوت قرآن نکند و ... بلکه به ادای واجبات و ترک محرمات مقید باشد و در عمل به مستحبات و ترک مکروهات ۹.

ص: ۳۸۷

هم میانه رو و معمولی باشد، بالأخره نجات می یابد و از مسیر صحیح خارج نیست. آن که در اعتقاداتش انحراف داشته باشد و ارکان دین را مطابق کتاب و سنت و براساس میزان عقل، اخذ نکرده باشد، هرچند که خود را در عمل به عبادت های سخت به رنج بیندازد، هیچ نفعی به حالش ندارد؛ چون اصلاً در مسیر صحیح حرکت نمی کند.

بنابراین تلاشش او را به مقصود نزدیک نمی سازد. کسی که در راه درست قدم بر نمی دارد، هرچه تندتر برود، فایده ای به حالش ندارد و به مقصود خود نزدیک تر نمی شود، بلکه شاید دورتر هم بشود!

این جاست که اهمیت تفقه در دین بیش از پیش روشن می گردد. انسان برای این که مسیر بندگی اش به سوی خدای عزوجل صحیح باشد و انحرافی در عقیده به ارکان دین نداشته باشد، باید دین شناس شود و این مهم جز با کمک و تأیید الهی (عون) امکان پذیر نیست.

بنابراین رکن اول حکمت - یعنی معرفت صحیح به ارکان دین - با تفقه در دین به فضل الهی محقق می گردد. امّا مطابق تفسیری که اهل بیت علیهم السلام از حکمت فرموده اند، رکن دیگر آن به عمل انسان مربوط می شود که در احادیث با عناوین مختلفی از آن یاد شده است.

در بعضی احادیث «طاعه الله» تعبیر شده که در کنار «معرفه الامام» به عنوان تفسیر حکمت در آیه شریفه سوره بقره، از آن یاد کرده اند.^(۱) اطاعت از خداوند لازمه معرفت به ارکان دین است و لازمه این اطاعت نیز دوری از گناهان می باشد.

امام باقر علیه السلام در تفسیر حکمت چنین فرموده اند:

معرفة الامام و اجتناب الكبائر التي اوجب الله عليها النار.^(۲)

قبول داشتن امام علیه السلام و پرهیز از گناهان کبیره ای که خداوند کیفر آن ها را آتش (جهنم) قرار داده است.

پس دوری از گناهان و رعایت تقوا و ورع رکن دوم حکمت می باشد که در آیه ۷.

ص: ۳۸۸

۱- تفسیر کنزالدقائق / ج ۲ / ص ۴۴۴.

۲- تفسیر عیاشی / ج ۱ / ص ۱۵۱ / ح ۴۹۷.

شریفه مطرح شده است.

این که در احادیث، از همه معرفت های لازم فقط به معرفت امام علیه السلام اکتفا شده، می تواند نشانگر این حقیقت باشد که اگر معرفت امام علیه السلام به طور صحیح و شایسته محقق شود، معرفت به دیگر ارکان دین هم تضمین خواهد شد؛ زیرا معرفت امام علیه السلام هم راه منحصر به فرد برای تحقق معرفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ... می باشد و هم، میوه و عصاره همه آن ها (۱). پس بودن معرفت صحیح نسبت به امام علیه السلام نشان دهنده بودن سایر معرفت هاست.

به هر حال برای تحقق حکمت در فرد با ایمان، هم معرفت صحیح لازم است و هم عمل به دستورات دین و دوری از محرمات؛ و همه این ها با عنایت الهی و به برکت «تفقه در دین» حاصل می شود. این جاست که ارزش تفقه و فقاهت به خوبی آشکار می گردد.

آثار تفقه در دین

امام موسی کاظم علیه السلام در بیان آثار و فوائد تفقه در دین فرموده اند:

تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ، فَإِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ وَ تَمَامُ الْعِبَادَةِ، وَ السَّبَبُ إِلَى الْمَنَازِلِ الرَّفِيعَةِ وَ الرَّتَبِ الْجَلِيلَةِ فِي الدُّنْيَا. (۲)

در دین خدا تفقه کنید. زیرا فقه، کلید بصیرت و کامل کننده عبادت است. (انسان را) به منزلت های والا مرتبه و درجات ارزشمند در دین و دنیا می رساند.

بصیرتی که یاری کنندگان امام زمان علیه السلام باید داشته باشند، از طریق تفقه حاصل می شود و بدین وسیله آخرت و حتی دنیای خود را به دست می آورند.

شاید حاصل شدن دنیا به وسیله تفقه، در ابتدا عجیب به نظر آید. اما با کمی دقت روشن می شود که در واقع لذت دنیا را کسانی که بیش تر عیش و نوش می کنند، نمی برند. ۹.

ص: ۳۸۹

۱- توضیح این مطلب در فصل اول از بخش دوم آمده است.

۲- بحار الانوار/ ج ۷۸/ ص ۳۲۱/ ح ۱۹.

به عنوان مثال، کودکی که با اسباب بازی خود مشغول بازی است، چه لذتی می برد؟! آیا خوشگذرانی او کودکانه و از روی نادانی محسوب نمی شود؟ آیا خوشی او بیهوده نیست؟ هر عاقلی با دیدن او لبخندی زده، متذکر می شود که او به چیزهای بی ارزشی دل خوش کرده و از واقعیّات دنیا چیزی نمی فهمد.

کسانی که به انواع امور مادیّ دنیوی مثل پست و مقام و شهرت و ... دل خوش می کنند، در حقیقت چیزی از لذّات واقعی - نه موهوم - دنیا نمی فهمند، بلکه لذّت دنیا را کسانی می برند که آن را نردبان آخرت خویش قرار داده اند، دنیا را محلّ تجارت می دانند (۱) و آگاهانه و از روی بصیرت دینی از آن کمال استفاده را می نمایند. اینان، این حقیقت را می چشند که لذّت دنیا لزوماً با امور حیوانی تأمین نمی شود. مثلاً لذّتی که یک امام شناس از زیارت قبر سیدالشهدا علیه السلام در کربلا می برد، با هیچ یک از لذّات حیوانی قابل مقایسه نیست.

افراد عاقل با تفقّه در دین، در می یابند که چه عواملی ارزش دل خوشی دارند و اگر انسان بخواهد از دنیای خودش لذّت واقعی و بدون غفلت از واقعیّات برد، این لذّت را در کجا می تواند بیابد. با تفقّه در دین، می توان به درجه ای رسید که خوشی های انسان در مسیر رضای خدا قرار گیرد و لذّت های روحی و حتّی جسمانی اش هم عبادت خدا محسوب شود. بنابراین عابد فقیه بر عابد غیر فقیه به مراتب رجحان می یابد و شیطان از مرگش بیش از هر کس دیگری خوشحال می شود. امام کاظم علیه السلام در ادامه روایت می فرماید:

فَضْلُ الْفَقِيهِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى الْكَوَاكِبِ، وَ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِهِ لَمْ يَرْضَ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا. (۲) ۹.

ص: ۳۹۰

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند: إِنَّ الدُّنْيَا... مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَ مُصَيِّلِي مَلَائِكَتِهِ اللَّهُ وَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ وَ مَنْجَرُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرِّحْمَةَ وَ رَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ (نهج البلاغه / حکمت ۱۳۱). همانا دنیا مسجد دوستان خدا، نمازخانه فرشتگان الهی، محلّ فرود وحی خدا، و محلّ تجارت اولیاء خداست که در آن رحمت الهی و بهشت را کسب می کنند.

۲- بحارالانوار / ج ۷۸ / ص ۳۲۱ / ح ۱۹.

برتری فقیه بر عابد (غیر فقیه)، مثل برتری خورشید بر ستارگان است. و کسی که فقاقت در دینش نداشته باشد، خدا به هیچ عمل او راضی نمی شود.

ستاره ها وقتی درخشندگی دارند که خورشید در آسمان نباشد. و زمانی که خورشید طلوع کند، ستاره ها محو می شوند. بنابراین همه عبادت کنندگان در برابر یک فقیه، چندان اثر بخش نیستند. ارزش عبادت به این است که انسان با فقاقت آن را انجام دهد؛ تا جایی که بدون تفقه، هیچ عملی پذیرفته نمی شوند. امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند:

لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَفَقُّهُ. (۱)

عبادتی که از روی تفقه نباشد، خیری در آن نیست.

عبادتی هدف از خلقت و مورد رضای خدا است که برخاسته از تفقه باشد. لذا همه خیرات که در رأس آن ها رضای خالق متعال است، فقط به وسیله فقاقت در دین حاصل می شود. خدای مَنان، هر خیری در زندگی انسان را از طریق تفقه در دین جاری می سازد. امام صادق علیه السلام از قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرموده اند:

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَفَقَّهُهُ فِي الدِّينِ. (۲)

زمانی که خدا برای کسی خیر بخواهد، فقاقت در دین به او عطا می کند.

امام صادق علیه السلام خیر را، نه در پول و شهرت و مقام و دیگر امور دنیایی بلکه در فقاقت دینی خلاصه کرده اند. به خاطر اهمیت و نقش مهم فقه دین، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام سعی می کردند به روش های مختلف، مردم را به سوی آن ترغیب نمایند و اهمال کاران در تفقه را مورد سرزنش قرار می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

أَفِّ لِكُلِّ مُسْلِمٍ لَا يَجْعَلُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ يَوْمًا يَتَفَقَّهُ فِيهِ أَمِيرَ دِينِهِ وَ يَسْأَلُ عَنْ دِينِهِ. (۳) ۴.

ص: ۳۹۱

۱- بحارالانوار/ ج ۷۸/ ص ۴۱/ ح ۲۴.

۲- بحارالانوار/ ج ۱/ ص ۲۱۷/ ح ۳۳.

۳- بحارالانوار/ ج ۱/ ص ۱۷۶/ ح ۴۴.

اف بر هر مسلمانی که در هر هفته روزی را قرار ندهد که در آن روز، امر دینش را تفقه کند و از دینش سؤال نماید.

عبارت «کلّ جمعه» یعنی هر هفته که از یک جمعه تا جمعه بعد ادامه می یابد. البتّه درباره خاصّ روز جمعه سفارش شده است که انسان مقداری از امور دنیوی را کنار بگذارد و به آخرتش برسد، اما به هر حال انسان در هفته حدّ اقل یک روز باید دنبال تفقه در امر دینش برود.

حال باید دید که تفقه در دین که این قدر به آن سفارش شده و از خصوصیات یاوران امام زمان علیه السلام است، یعنی چه؟ و چگونه حاصل می شود؟

تفقه در دین

آیا تفقه‌ی که معیار رضای الهی و وسیله کسب خیر دنیا و آخرت است، به معنای همان فقه اصطلاحی است؟ اصطلاح فقیه در عرف جامعه، به کسی اطلاق می شود که دروس حوزه را خوانده باشد، عربی و فقه و اصول و ... بداند و مبلغ دین باشد، فقاقت به این معنا شرایط خاصی دارد و طبیعی است که عدّه محدودی می توانند بدین معنا فقیه شوند. این سؤال پیش می آید که آیا خدای تعالی فقط از عمل این عدّه راضی است؟ آیا جامعه به پزشک و مهندس و نانوا و بنا و ... نیاز ندارد؟ آیا خدای سبحان، عمل آن ها را نمی پذیرد؟!

در پاسخ به این پرسش ها باید توجه کنیم که فقاقت در دین، گستره وسیعی دارد که فقه مصطلح، بخشی از آن است. فقاقت در دین، یعنی فهم و درک عمیق دینی؛ به طوری که انسان در هر جزء دین به عمق آن پی برد.

فقیه در عرف ما، به کسی گفته می شود که در «احکام عملی» دین، درک و فهم عمیق داشته باشد. از آن جا که ائمه اطهار علیهم السلام برای عموم مردم، باب تقلید در فروع دین را باز کرده اند، فهم عمیق برای به دست آوردن احکام دین از روی منابع آن، مورد نیاز تمام افراد نیست، بلکه می توانند از یک مرجع تقلید واجد شرایط پیروی کنند.

تفقه در دین برای مجتهد یک معنا دارد و برای مقلد معنای دیگری. مقلدین هم باید از روی تفقه تقلید کنند؛ یعنی بفهمند که چرا تقلید می کنند و در چه حوزه ای باید

تقلید کنند و از چه کسی با چه شرایطی تقلید جایز است. اگر تقلید مؤمن از روی فهم و یا بصیرت نباشد، بدون تفقه خواهد بود و لذا خیر کثیری برایش ندارد و از همین جهت همواره در معرض زوال و نابودی است.

اما همه قسمت های دین تقلیدی نیست. بخشی از آن مربوط به اعتقادات می شود که هر کس باید خود در اصول آن، فهم و درک عمیق پیدا کند؛ یعنی «فقیه» شود. تفقه در اصول اعتقادات معنایی متفاوت با فروع دین دارد. قبل از هر چیز تفقه در مهم ترین رکن دین - یعنی توحید - اهمیت به سزایی دارد و همه باید در حدّ وسع و امکانات خودشان، خداشناسی فقیهانه داشته باشند. چون توحید بر پایه فطرت انسان استوار است، فقهات در آن نباید مشکل باشد. اما چه بسیاری افرادی که با نیت خالص - ولی بدون بصیرت لازم - دنبال خداشناسی بوده اند، اما چون راه را درست نرفته اند، خدای فطری خویش را با یک سلسله از زنگارهای اصطلاحات و افکار، پوشانده و در عمل، توحید صحیح را محجوب کرده اند. توحید، در عمق وجود کسانی که از سر فهم و معرفت - و با عدم انحراف از مسیر صحیح فطرت - خداشناس باشند، مانند درختی ریشه می کند. لذا اعتقادشان به راحتی دستخوش آفات و تردیدها نمی گردد. اگر کسی از روی فقهات، موخّد شود، شبهات مربوط به خداشناسی، او را نمی لغزاند و دچار شکّ و تردید نمی سازد، بلکه راسخ و استوار بر اعتقاد خویش می ایستد و به دلایل عقلی و فطری، تنها آن را حق می شمرد. چنین کسی ارزش اعتقاد خود را در ردیف مسیحیان، کلیمیان و زرتشتیان نمی داند، قائل به صلح کلی یا به اصطلاح امروز «کثرت گرایی دینی» (پلورالیزم) نمی گردد و ایستادگی بر اعتقاد به وحدانیت الهی را - که البتّه همراه با حسن رفتار با دیگران است - تنگ نظری نمی شمارد. بلکه توحید فطری، با همه وجودش عجین می گردد و جزء جداناپذیر او می شود.

نشانه فقهات این است که اعتقادات، برخاسته از معرفت صحیح باشد، نه از روی جهل؛ هر چند که همراه با دانستن اصطلاحاتی چند از علم کلام و فلسفه نباشد. بنابراین اگر انسان با شبهه ای هم مواجه شود، حتی اگر نتواند پاسخ دهد، قلباً نمی لغزد و به شکّ و تردید نمی افتد.

شناخت صحیح پروردگار متعال، نه تنها در قلب، که در اعمال و رفتار فرد نیز، اثر می‌گذارد، و ثمرات آن در طول زندگی او نمایان می‌گردد. لذا فرد موحد، خدا را در زندگی خود، حاضر و ناظر می‌بیند و به درجات بالای تسلیم، توکل، رضا و صبر ... دست می‌یابد. از نشانه‌های یاران امام زمان علیه السلام خشیت آن‌ها از خداوند است.

هُم مِّنْ خَشِيَةِ اللَّهِ مُشْفِقُونَ. (۱)

فقهت در توحید که مورد بحث ماست، وابستگی و ارتباط مستقیم به دروس و علوم رایج و مصطلح قدیم و جدید ندارد. گاهی یک فرد عامی که سواد هم ندارد، در خداشناسی فطری فقیه می‌شود و آثار توحید در او نمایان می‌گردد. اما یک شخص تحصیل کرده و باسواد، ممکن است ذره‌ای فقهت در توحید نداشته باشد و در عین آشنایی با براهین متعدّد خداشناسی به رسوخ در توحید نرسیده باشد. لذا می‌بینیم با کوچک‌ترین شبهه‌ای، نه تنها خودش دگرگون می‌شود، که دیگران را هم با کلام پر زرق و برق خویش به انحراف می‌کشاند. به علاوه، در مقابل مسائل مختلف زندگی روزمره خویش نیز، نشانی از خوف، توکل، صبر و دیگر نشانه‌های خداشناسی ندارد.

ارکان اصلی دین، هر کدام فقهی دارند. پس از توحید به فقه در نبوت هم باید توجه شود. فقه در نبوت، یعنی این که انسان، نبی را همان گونه بشناسد که خدای متعال شناسانده است و بر این اساس، معرفت صحیح و با بصیرت داشته باشد. در مورد «نبوت» و «نبی»، تنها دانستن اسم پیامبر و استناد به قرآن کفایت نمی‌کند، بلکه یاوران امام زمان علیه السلام باید چنان در نبوت راسخ باشند که به وجه نیاز به انبیاء و شؤون الهی ایشان و نیز ویژگی‌هایی از قبیل علم و عصمت عمیقاً معتقد باشند و اگر اشکالی در این زمینه‌ها مطرح شد، در قلب آن‌ها ذره‌ای تردید ایجاد نکند.

لزوم فقیه بودن در مسأله امامت نیز، برای دین‌شناسانی که می‌خواهند با حفظ دین خود، امام زمان علیه السلام را یاری کنند، کاملاً روشن است. اعتقاد به مسأله امامت، ۸.

ص: ۳۹۴

باید توأم با فهم عمیق باشد؛ تا توحید به ثمر بنشیند و تزلزل و سستی در آن راه پیدا نکند.

هرکس می خواهد یاری کننده امام زمان علیه السلام باشد، باید خودش خداشناسی صحیح داشته باشد؛ آن گونه که در وصف یاران حضرت مهدی علیه السلام آمده است:

هُمُ الَّذِينَ وَحَّدُوا اللَّهَ حَقَّ تَوْحِيدِهِ. (۱)

آن ها کسانی هستند که وحدانیت الهی را- همان گونه که حقّ توحید اوست- پاس داشته اند.

توحید بدون پیامبر شناسی و امام شناسی محقق نمی شود و حقّ خداوند بدون اداء حقّ امام علیه السلام ادا نمی گردد. بنابراین یاران امام زمان علیه السلام باید معرفت های لازم- به خصوص معرفت امام علیه السلام- را با دقّت و صحتّ به دست آورند.

ملاک و معیار برای بررسی این صحتّ، تطابق آن با محکّمات قرآن و احادیث معتبر منقول از اهل بیت علیهم السلام است. این ملاک، در عقاید، احکام و اخلاق فردی و اجتماعی، ضابطه بررسی و شناخت صحتّ فقاقت است. از این رو، کلام زیبای هر متکلمّ پرگویی، به معنای صحیح و عقلی بودن آن کلام نیست؛ گرچه با آب و لعاب شعر هم زینت داده شود و سال ها به عنوان درس توحید به مردم عرضه گردد.

نبات در دینداری

یکی از آثار فقاقت در دین، استواری و تزلزل ناپذیری در اعتقادات دینی است. کسانی که ایمان در دل هایشان رسوخ کرده و در امر دین فقیه شده اند، هیچ شکّی در قلب آن ها راه نیافته، در اعتقادات خود، از کوه استوارتر هستند. یکی از ویژگی های یاران امام عصر علیه السلام همین است. امام صادق علیه السلام فرمودند:

رِجَالٌ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ رُبُّرُ الْحَدِيدِ، لَا يَشُوبُهَا شَكٌّ، فِي ذَاتِ اللَّهِ أَشَدُّ مِنَ الْحَجَرِ. (۲) ۸.

ص: ۳۹۵

۱- روزگار رهایی / ج ۱ / ص ۴۱۴. به نقل از بشاره الاسلام / ص ۲۲۰ و الزام الناصب / ص ۱۹۹.

۲- بحار الانوار / ج ۵۲ / ص ۳۰۸.

این ها انسان هایی هستند که گویی دل هایشان پاره های آهن است، با شک آمیخته نیست، در مورد ذات خداوند، از سنگ سخت تر هستند.

آهن، ضرب المثل سختی و انعطاف ناپذیری است. تشبیه دل های این افراد به آهن، نشان دهنده این حقیقت است که آن ها هرگز در اعتقادات خویش ذره ای شک و تزلزل در وجودشان راه پیدا نمی کند. (۱) این ویژگی، بدون داشتن بصیرت و فقاقت در دین، میسر نمی شود.

با الهام از کلام امام صادق علیه السلام می توان به ارتباط فقاقت با استواری در دین پی برد. ایشان به یکی از اصحاب خویش به نام بشیر فرمودند:

لا- خَيْرَ فِيمَنْ لَا- يَتَفَقَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا، يَا بَشِيرُ! إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ إِذَا لَمْ يَسْتَعِنِ بِفَقِهِهِ احتاج إِلَيْهِمْ. فَإِذَا احتاج إِلَيْهِمْ ادخلوه في باب ضلالتهم وَ هُوَ يَعْلَمُ. (۲)

کسی از اصحاب ما که اهل تفقه نباشد، خیری در او نیست؛ ای بشیر! از اصحاب ما، آن که مستغنی به فقه خود نباشد، به آن ها (مخالفان دین) نیاز پیدا می کند. و وقتی که محتاج آن ها شد، او را- بدون آن که خودش بفهمد- به وادی گمراهی خود وارد می کنند.

دینداری شخص باید بر پایه دین شناسی باشد و گرنه در دین خود، ثابت قدم نمی ماند و مسلماً نمی تواند دین را به دیگران بشناساند. کسی که دچار تزلزل شده، آرامش و طمأنینه لازم را ندارد، به هر طرف روی می آورد، برای حفظ دین خود به دیگران احتیاج پیدا می کند و به سفره دیگران نیازمند می شود. کسی که بر سر خوان بی پایان اهل بیت علیهم السلام بنشیند، از معارفی که آن ها فرموده اند، اشباع می شود و نیازی به مباحث متفرقه دیگران نمی یابد. کسانی که از سرچشمه علم دین سیراب نگردند، بسان تشنگان برای به دست آوردن آب، به هر آب گل آلودی سر می زنند و به هر سرابی امید می بندند. ۶.

ص: ۳۹۶

۱- برعکس کسانی که شکاکیت در معرفت را عین عقلانیت می دانند و معتقدند که اگر کسی به این مرحله نرسیده باشد، اصلاً عاقل نیست!

۲- اصول کافی / کتاب فضل العلم / باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء / ح ۶.

این چنین می شود که گاهی کسانی برای دستیابی به توحید حقیقی، حتی سراغ متکلمین مسیحی می روند که قائل به تثلیث هستند! در نتیجه بازار ترجمه سخنان آن ها در مسیر شناخت دین اسلام (!) گرم می شود و همه همت بعضی از این افراد، مطالعه و پذیرش آثار کفر و مشرکین می گردد؛ تا آن جا که در این امر، از یکدیگر سبقت گرفت، به آن افتخار هم می کنند. متأسفانه این گرایش انحرافی در میان گروهی از تحصیل کرده ها، شدت یافته است. برخی هم برای این که اسم و رسمی در جامعه به دست آورند، تنور این کوره ضلالت را داغ تر می کنند و برای کسانی که اقبالی به آن نشان نمی دهند، دل می سوزانند. همه این ها دست به دست هم داده و عدّه زیادی از افراد بی اطلاع ساده لوح را- بدون این که خود بفهمند- به انحراف می اندازد. آن ها کم کم به دشمنان دین روی آورده، دین صحیح را از دست می دهند. همه این آفات ناشی از نبودن تفقه در دین است.

تهذیب قلب از گناهان

چنان که در ابتدای همین فصل بیان شد، یاران امام زمان علیه السلام صبح و شام از جام حکمت الهی سیراب می شوند. حکمت- مطابق تفسیر ائمه علیهم السلام- نیز به دو جنبه اعتقاد و عمل مربوط است که هر دو از تفقه در دین به دست می آیند. درباره صحت اعتقادات و استقامت بر آن تا اندازه ای توضیح دادیم. جنبه دیگر حکمت که در یاری کردن امام عصر علیه السلام نقش اساسی و عمیق دارد، به عمل شخص مربوط می شود. در این زمینه باید تهذیب قلب از آلودگی گناهان سرلوحه تلاش های فرد قرار گیرد؛ تا بتواند با قلب خود، امامش را یاری رساند. در این صورت، نیمه دوم حکمت- که اطاعت از خدا و اجتناب از کبائر است- نیز، برای او حاصل می شود. کسی که می خواهد امام زمان علیه السلام را یاری کند، باید توجه داشته باشد که قلب انسان بر اثر انجام معاصی، آلوده و تباه می گردد. همان طور که جسم انسان به بیماری و فساد مبتلا می شود، روح او ممکن است بیمار شود. آن چه قلب (یا روح) را بیمار می کند، باید مورد توجه دقیق قرار بگیرد. در کتاب و سنت درباره سلامت و بیماری قلب، حقایق مهمی بیان شده است که ما برای رعایت اختصار به نمونه ای از آن ها اشاره می کنیم.

قرآن می فرماید:

(كَلَّا بَل رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (۱)

چنین نیست، بلکه آن چه مرتکب می شدند بر دل هایشان زنگار بست (دل هایشان را محجوب ساخت)

امام باقر علیه السلام در توضیح این آیه شریفه فرمودند:

ما من عبدٍ إلاّ- و فی قلبه نُكْتَةٌ بِيضَاءٍ فاذا اذنبَ ذنباً حَرَجَ فِي النُّكْتَةِ سُودَاءٌ، فان تابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ و ان تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السَّوَادَ حَتَّى يُعْطَى الْبِياضَ فاذا غَطَّى الْبِياضُ لم يَرْجِعْ صَاحِبُهُ اِلَى خَيْرٍ اَبَدًا و هو قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: (كَلَّا بَل رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ). (۲)

هیچ بنده ای نیست مگر آن که در قلبش نقطه سفیدی است، پس وقتی گناهی مرتکب شود، در آن یک نقطه سیاه پدید می آید. آن گاه اگر توبه کند، آن سیاهی از بین می رود و اگر انجام گناه را ادامه دهد، بر آن سیاهی می افزاید تا آن که سفیدی را می پوشاند و چون سفیدی پوشیده شود، صاحب آن قلب هرگز به سوی خوبی باز نمی گردد و همین است سخن خدای عزوجل: چنین نیست، بلکه آن چه انجام می دادند، بر دل هایشان زنگار بست.

هر گناهی قلب انسان را بیمار می سازد و در صورت عدم توبه، اثر سوء آن در قلب باقی می ماند. اگر انجام گناه ادامه یابد، کم کم همه قلب فاسد و تباہ می گردد و کار به آن جا می رسد که دیگر راهی برای توبه و پشیمانی برایش باقی نمی ماند. آیه شریفه سوره مطففین به همین حقیقت تلخ اشاره می کند. قلب سیاه و ناپاک قطعاً مورد بغض و تنفر حضرت بقیه الله ارواحنا فداه می باشد. بنابراین کسی که به چنین بیماری قلبی گرفتار باشد، هرگز نمی تواند جزء یاران ایشان محسوب شود؛ مگر آن که تا فرصت از او.

ص: ۳۹۸

۱- مطففین / ۱۴.

۲- اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الذنوب / ح ۲۰.

دست نرفته، توبه کند و با عمل خویش نشان دهد که لیاقت یاری امام غریب خود را دارد. امام صادق علیه السلام نیز فرموده اند که پدرم (حضرت باقرالعلوم علیه السلام) همیشه می فرماید:

ما مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ، إِنَّ الْقَلْبَ لِيُوقِعُ الْخَطِيئَةَ فَمَا تَزَالُ بِهِ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيَصِيرُ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ. (۱)

هیچ چیز بیش تر از یک گناه، قلب را تباه نمی کند. همانا قلب مرتکب گناه می شود. پس آن گناه در قلب می ماند تا آن که بر آن چیره و غالب می گردد، آن گاه (قلب) بالا و پایین می شود.

حتی یک گناه نیز بیش ترین ضرر را به قلب انسان می زند و اگر با پشیمانی و جبران کردن (توبه حقیقی) اثر آن به لطف خداوند زائل نشود، آن قدر در قلب می ماند تا آن را زیر و رو کند. قلب بسیار سریع و آسان زیر و رو می شود. شاید وجه تسمیه «قلب» هم همین ویژگی آن باشد که با یک گناه ممکن است عوض شود. قلبی که تا امروز دوستدار و مشتاق یاری امام زمان علیه السلام بود، خدای ناکرده با یک گناه، لذت شهوات بر آن غلبه می کند و به راحتی، دوستی امام غریب خود را به امور پست شهوی می فروشد و خود را برای همیشه از یاری امامش محروم می سازد. اشکال این جاست که این سقوط بدون خواست و توجه قلبی خود شخص واقع می شود و او بدون آن که بفهمد، به چنین دردی گرفتار می گردد.

این جاست که دوستان امام زمان علیه السلام واقعاً بر خود می ترسند و از وحشت چنین بیماری قلبی، دل هایشان را از شهوت های دنیوی می بُرند. حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند:

أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ: يَا دَاوُدَ حَذِرْ، فَانذِرْ أَصْحَابَكَ عَنْ حُبِّ الشَّهَوَاتِ فَإِنَّ الْمَعْلَقَةَ قُلُوبُهُمْ شَهَوَاتِ الدُّنْيَا قُلُوبُهُمْ مَحْجُوبَةٌ عَنِّي. (۲)

خداوند به حضرت داوود وحی فرمود: ای داوود بر حذر مدار، پس یاران خود را.

ص: ۳۹۹

۱- اصول کافی / کتاب الایمان والکفر / باب الذنوب / ح ۱.

۲- بحار الانوار / ج ۷۸ / ص ۳۱۳.

از دوست داشتن شهوت‌ها بترسان، زیرا کسانی که به شهوات دنیوی دل بسته باشند، دل‌هایشان از من (خدا) پوشیده و محروم است.

دل‌بستگی به شهوات، قلب انسان را از یاد خداوند محجوب می‌سازد و همین امر، قلب را به تباهی و فساد می‌کشاند. یاران امام عصر علیه السلام هشدار خداوند را به یاران حضرت داود علیه السلام سرلوحه عمل خود قرار می‌دهند و از امیال نفسانی فرار می‌کنند.

از همین جهت است که حضرت جواد الائمه علیه السلام یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را چنین توصیف فرموده‌اند:

كَدَّادُونَ مُجِدُّونَ فِي طَاعَتِهِ (۱).

آن‌ها اهل تلاش و جدّیت در اطاعت از امام زمان خود هستند.

تلاش و کوشش در اطاعت از امام علیه السلام تلاش در راه بندگی خداست که همه دین ما را تشکیل می‌دهد.

جدّیت در دینداری، چیزی نیست که صرفاً با تصمیم و اراده شخص نسبت به آن، صورت عملی پیدا کند. هیچ کس نمی‌تواند مدّعی شود که من الآن تصمیم می‌گیرم که در اطاعت خدا و امام زمان علیه السلام جدّیت داشته باشم و بتواند با همین تصمیم دفعی به آن حال دست پیدا کند.

عزم و اراده شخص وقتی مؤثر می‌افتد که دو ویژگی وجود داشته باشد: یکی همان فقاهاست و بصیرت در دین است که باورهای عمیق شخص را تشکیل می‌دهد و دوم روحیه تقوا و خداترسی که بر اثر مراقبت و دورنگهداشتن قلب از بیماری‌هایش پدید می‌آید. این دو رکن رکن، جدّیت و استقامت در اطاعت از خدا و امام علیه السلام را در فرد به وجود می‌آورد و چنین کسی می‌تواند با قلب خویش امام زمانش را یاری کند.

یاری امام علیه السلام با محبت به ایشان

یکی دیگر از مصادیق نصرت امام عصر علیه السلام با قلب، محبت و ورزیدن به ایشان است. کسی که معرفت آن حضرت در اعماق قلبش رسوخ کرده، به طور طبیعی محبتش نسبت ۴.

ص: ۴۰۰

به ایشان زیاد می گردد. او با حفظ این محبت، از طریق التزام به آثار و لوازم آن، می تواند امام زمانش را یاری کند.

قلبی که لبریز از محبت امام زمان علیه السلام است، همه حالاتش براساس این محبت قلبی شکل می گیرد و اعمال او نیز متناسب با میزان محبت قلبی اش، روح و ارزش پیدا می کند. بنابراین محبت ورزیدن به امام علیه السلام، نه تنها خود، درجه بالایی از یاری قلبی ایشان است، بلکه مراتب بعدی یاری حضرت را شکل بخشیده، ارزشمند می سازد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

إِنَّمَا مَثَلُكَ مَثَلُ قُلِّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. فَإِنَّهُ مَنْ قَرَأَهَا مَرَّةً فَكَأَنَّمَا قَرَأَ ثَلَاثَ الْقُرْآنِ. وَمَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ ثُلْثِي الْقُرْآنِ. وَمَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ الْقُرْآنَ. وَكَذَلِكَ مَنْ أَحَبَّكَ بِقَلْبِهِ، كَانَ لَهُ مِثْلُ ثَلَاثِ ثَوَابِ أَعْمَالِ الْعِبَادِ. وَمَنْ أَحَبَّكَ بِقَلْبِهِ وَنَصَرَكَ بِلِسَانِهِ، كَانَ لَهُ مِثْلُ ثُلْثِي ثَوَابِ أَعْمَالِ الْعِبَادِ. (۱)

مثل تو، مثل سوره «قل هو الله احد» است. کسی که یک بار آن را بخواند، مثل این است که یک سوم قرآن را خوانده. و کسی که دو بار آن را بخواند، مانند این است که دو سوم قرآن را خوانده. و کسی که سه بار آن را بخواند، مثل این است که همه، قرآن را خوانده است. و همین طور است کسی که تو را با قلبش دوست داشته باشد، نظیر یک سوم پاداش اعمال بندگان را برده است. و کسی که تو را با قلبش دوست داشته باشد و با زبانش یاری کند، مانند این است که دو سوم پاداش اعمال بندگان را برده است. و کسی که تو را با قلبش دوست داشته باشد و با زبان و دستش یاری کند، معادل پاداش همه اعمال بندگان را برده است.

دوست داشتن قلبی امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد معصوم ایشان علیهم السلام فضائل و برکات زیادی دارد؛ که یکی از آن ها فضیلت یاری حضرات معصومین علیهم السلام است. انسان ۴.

ص: ۴۰۱

می تواند اهل بیت علیهم السلام را به نیت یاری کردن ایشان با قلب دوست بدارد و با این ترتیب دو پاداش ببرد: یکی پاداش دوست داشتن ایشان و دوم پاداش یاری کردن آن ها. هر یک از این دو عنوان، مستقلاً باعث جلب رضای الهی و بالا رفتن درجات معنوی انسان می گردد.

محبت قلبی نسبت به امام علیه السلام هم مرتبه ای از یاری کردن ایشان است و هم مراتب بعدی. بدون محبت، هیچ یک از انحاء یاری کردن امام علیه السلام عملی نمی شود. این محبت که برخاسته از معرفت می باشد، به منزله خونی است که در کالبد همه اقسام یاری امام علیه السلام جریان دارد. بنابراین حیات هر یک از اقسام بعدی نیز به این است که از روی محبت برخاسته از معرفت امام علیه السلام باشد.

ص: ۴۰۲

فصل ۳: یاری امام عصر علیه السلام با زبان

تهذیب زبان یا اولین مرحله یاری امام علیه السلام

پیش از هر سخن می توان گفت: هر عملی که مصداق شکر زبانی نعمت امام علیه السلام باشد، می تواند از اقسام یاری ایشان محسوب گردد. (۱)

در مقام یاری امام عصر علیه السلام به زبان، تهذیب (پاکیزه کردن) زبان بر هر عمل دیگری مقدم است؛ به طوری که حتی تهذیب قلبی هم بدون آن امکان پذیر نمی باشد. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمودند:

لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانَهُ. (۲)

ایمان هیچ بنده ای درست (بدون اعوجاج و انحراف) نمی شود مگر آن که قلب او درست باشد و قلبش درست نمی شود مگر آن که زبانش درست شود.

تحقیق همه آن چه در مورد سلامت قلب در فصل گذشته بیان شد، منوط به سلامت زبان از انحرافات می باشد؛ به طوری که تا زبان از لغزش ها و آفاتش حفظ نشود، قلب هم از تباهی و فساد سالم نمی ماند. ۷.

ص: ۴۰۳

۱- مصادیق شکر زبانی نعمت امام عصر علیه السلام در فصل سوم از بخش دوم بیان شده است.

۲- بحار الانوار / ج ۷۱ / ص ۲۸۷.

در حدیث دیگری ابو حمزه ثمالی از حضرت زین العابدین علیه السلام نقل می کند که فرمودند:

إِنَّ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يُشْرِفُ عَلَى جَمِيعِ جَوَارِحِهِ كُلِّ صَبَاحٍ فَيَقُولُ: كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: بِخَيْرٍ إِنْ تَرَكَتْنَا وَ يَقُولُونَ اللَّهُ اللَّهُ فِينَا وَ يُنَاشِدُونَهُ يَقُولُونَ: إِنَّمَا تُنَابُ بَكَ وَ تُعَاقَبُ بَكَ. (۱)

همانا زبان انسان در هر بامداد بر تمام اعضای بدنش اشرف پیدا می کند و می گوید: چطور هستید؟! آن ها می گویند: اگر تو ما را رها کنی، خوبیم و می گویند: در مورد ما مراقب خدا باش و او را قسم می دهند و می گویند: جز این نیست که به سبب تو به ما پاداش و کیفر داده می شود.

زبان، نقش کلیدی و محوری در سلامت یا تباهی سایر اعضا و جوارح داد که بحث درباره آن از مجال این کتاب خارج است. اما در این جا همین قدر متذکر می شویم که چون سلامت ایمان انسان به مهذب بودن قلبش منوط است و از طرفی سایر اعضا و جوارح هم از قلب فرمان می گیرند، پس سلامت همه وجود انسان به سالم بودن زبانش برمی گردد. امام صادق علیه السلام در حدیث مفصّلی که سهم هر کدام از اجزاء وجودی انسان را در ایمان معین فرموده اند، قلب را امیر بدن دانسته اند؛ به نحوی که همه اعضا آدمی طبق نظر و دستور او عمل می کنند:

هُوَ أَمِيرُ بَدَنِهِ الَّذِي لَا تَرُدُّ الْجَوَارِحُ وَ لَا تَصُدُّهُ إِلَّا عَنِ رَأْيِهِ وَ أَمْرِهِ. (۲)

او (قلب) فرمانده بدن اوست که همه اعضا بدون نظر و فرمان او در هیچ چیز وارد یا از آن خارج نمی شوند.

نتیجه این که تا زبان از آفات و لغزش ها سالم نباشد، سلامت هیچ یک از اعضا و جوارح تضمین نمی شود.

با این ترتیب، کسی که می خواهد با زبان خود، امام زمانش را یاری کند، نمی تواند نسبت به این امر مهم و کلیدی بی تفاوت باشد. پس اولین مرحله یاری حضرت با ۱.

ص: ۴۰۴

۱- اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الصّمت و حفظ اللسان / ح ۱۳.

۲- اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب فی أنّ الایمان مبثوث لجوارح البدن کلّها / ح ۱.

زبان، تهذیب آن از انواع آفات و گناهان است. اگر انسان با چنین نیتی زبان خود را حفظ و کنترل کند، هم قلبش را از تباهی نجات داده و هم اعضاء و جوارح خود را از این که در معرض انحراف قرار گیرند، مراقبت نموده و هم در تمام این کارها پاداش یاری کردن امامش را برده است.

وظیفه تبلیغ دین

تبلیغ دین به زبان، نشر فضایل ائمه علیهم السلام با زبان و قلم، معرفی زبانی امام عصر علیه السلام و به طور کلی بیان اعتقادات و احکام دینی، هر کدام به نحوی یاری کردن امام زمان علیه السلام محسوب می شود. انسان می تواند همه این وظایف را به قصد و نیت یاری رساندن به حضرت انجام دهد؛ تا خود را مصداق «ناصِرُنَا بِلِسَانِهِ» - که امام صادق علیه السلام در معرفی هشام بن حکم فرمودند - قرار دهد و به اندازه دو سوم کارهای خوب بندگان پاداش ببرد. بنابراین کسی که از نعمت معرفت امام علیه السلام بهره مند شده است، به شکرانه این موهبت الهی، باید با معرفی حضرتش به دیگران و به طور کلی تبلیغ صحیح و عمیق دین تا جایی که از دست او برمی آید، امام خود را تا حدی از غربت خارج گرداند.

این کار برای هر دین شناس به مقدار نصیب خود از فقاہت در دین، یک وظیفه مهم به شمار می آید که اگر در انجام آن کوتاهی ورزد، در مقابل خدا و امام زمان علیه السلام مسئول است و مورد مؤاخذه قرار می گیرد که چرا شکر نعمت دین شناسی را با انتشار آن ادا نکرده است.

افراد جاهل اگر در جاهل بودن خود کوتاهی کرده، مقصر باشند، مستحق مؤاخذه و عقوبت هستند، ولی خدای عزوجل، قبل از این که از جاهل مقصر بپرسد، افراد عالم را مؤاخذه می کند که چرا علم خود را منتشر نکرده اند.

امام صادق علیه السلام به سنگینی وظیفه دین شناسان تصریح فرموده اند:

قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ لَعَمَّ يَأْخُذُ عَلَى الْجُهَّالِ عَهْدًا بِطَلَبِ الْعِلْمِ حَتَّى آخُذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْدًا بِبَدْلِ الْعِلْمِ لِلْجُهَّالِ. (۱)۱.

ص: ۴۰۵

در کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام خواندم که خدا بر نادان ها پیمانی برای طلب علم نگرفته است، مگر بعد از این که از دانشمندان برای بذل علم به نادان ها عهد گرفته است.

جاهلان، موظف به طلب علم هستند، ولی عالمان در درجه اول و قبل از آن ها باید غیرت دینی داشته باشند و با احساس مسئولیت به تبلیغ دین پردازند. عالمان، نباید دور خود و دوستان خط کشیده، به دیگران کار نداشته باشند. بلکه باید برای دین، دل بسوزانند و مخلصانه به تبلیغ آن پردازند. اگر به این وظیفه مهم اهتمام کنند، خداوند، اجر و پاداش بسیاری به ایشان ارزانی می دارد. امام باقر علیه السلام در بیان فضیلت فرد دین شناسی که به تبلیغ دین می پردازد، فرموده اند:

عَالِمٌ يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ. (۱)

عالمی که (دیگران) از علمش بهره مند شوند، از هفتاد هزار عبادت کننده برتر است.

وظیفه تبلیغ دین، منحصر به قشر خاصی از افراد نیست، بلکه هر کس - در هر لباسی و هر شغلی که باشد - می تواند در حوزه فقهات دینی خود، با عمل و کلام به گسترش دین همت گمارد.

معاویه بن عمّار می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

رَجُلٌ رَاوَيْهِ لِحَدِيثِكُمْ يَبُتُّ ذَلِكَ فِي النَّاسِ وَ يُشَدِّدُهُ فِي قُلُوبِهِمْ وَ قُلُوبِ شِيعَتِكُمْ، وَ لَعَلَّ عَابِدًا مِنْ شِيعَتِكُمْ لَيْسَتْ لَهُ هَذِهِ الرَّوَايَةُ، أَيُّهُمَا أَفْضَلُ؟

شخصی حدیث شما را زیاد نقل می کند و در میان مردم نشر می دهد و آن را در دل های مردم و شیعیان شما استوار و محکم می کند، و چه بسا عابدی از شیعیان شما (این گونه) روایت نمی کند، کدام یک برتر هستند؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّوَايَةُ لِحَدِيثِنَا يُشَدِّدُ بِهِ قُلُوبَ شِيعَتِنَا أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ. (۲) ۹.

ص: ۴۰۶

۱- اصول کافی / کتاب فضل العلم / باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء / ح ۸.

۲- اصول کافی / کتاب فضل العلم / باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء / ح ۹.

امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که احادیث ما را بسیار نقل می کند و با آن دل های شیعیان را محکم می سازد، از هزار عبادت کننده بهتر و با فضیلت تر است.

متأسفانه بسیاری از شیعیان، حتی زمانی که بخواهند دنبال دین شناسی بروند، به روایات اهل بیت علیهم السلام - آن چنان که شایسته است - مراجعه نمی کنند و دل های آن ها به وسیله احادیث محکم نمی شود. حتی در میان بسیاری از تحصیل کرده ها، حدیث چندان طرفدار ندارد؛ چرا که نسبت به جایگاه آن در علم دین، جاهل هستند^(۱) و طعم کسب علم از مکتب اهل بیت علیهم السلام را نچشیده اند. لذا هر کس پایه های اعتقاد به حدیث را در میان دل های شیعیان محکم کند، باب علم دین را به روی آن ها گشوده است.

امام صادق علیه السلام به تحکیم قلوب «شیعیان» نسبت به احادیث تأکید فرموده اند و به وصف تشیع تصریح کرده اند. معلوم است که حتی این عده - که جزء اقلیت امام شناس هستند - برای پی بردن به اهمیت احادیث اهل بیت علیهم السلام به تبلیغ و تعلیم نیاز دارند. هر کس به اندازه علم و تخصیص خود در این زمینه، باید غیرت به خرج دهد و دیگران را آموزش دهد، و بدین وسیله امامش را یاری رساند.

تبلیغ دین در زمانی که صاحب اصلی آن در پس پرده غیبت به سر می برد، اهمیت بیش تری دارد. شیعیان سرگردان در این دوره، یتیمانی هستند که در غیاب پدر دلسوز خویش ممکن است دچار هر گونه انحراف و حیرت و ... شوند. در چنین زمانی، هر کس به نوعی در دستگیری از یتیمان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بکوشد، قطعاً امام خود را یاری کرده است؛ چرا که آن ها یتیمان نیازمند به تعلیم و تربیت والدین هستند که با غیبت ولی خویش، از دسترسی عادی و آسان به منبع علم محروم شده اند. اینان در فقدان مرئید.

ص: ۴۰۷

۱- معمولاً به محض این که سخن از مراجعه به احادیث مطرح می شود، برخی شبهات بی اساس را ناآگاهانه در باب سندیت حدیث و گاهی هم دلالت آن به میان می آورند. اما اگر با عمل به توصیه خود اهل بیت علیهم السلام، تحمّل حدیث را داشته باشند، و مانند بسیاری از امور دیگر برای تحقیق و جستجو در امر دین، نیم نگاهی به علم حدیث بیندازند، می فهمند که چقدر در حق خویش ظلم نموده اند و خود را از منبع علم حقیقی محروم ساخته اند. در این زمینه می توانید به بخش سوم کتاب «گوهر قدسی معرفت» از همین نویسنده مراجعه نمایید.

خویش، چاره ای ندارند جز این که با توسل و طلب یاری از امام زمان علیه السلام به تفقه در دین بپردازند؛ تا از امتحان سخت دینداری در زمان غیبت، سربلند و پیروز بیرون آیند.

امام حسن عسکری علیه السلام آخرین ولی شیعیان قبل از غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده، آن ها را در معرض مصیبت بزرگی می دیدند و می دانستند که چه امتحان بزرگی در پیش روی آن ها قرار دارد. آن امام همام، توصیه های فراوان در باب تشویق به تعلیم و دستگیری از ضعیفان شیعه- خصوصاً در غیبت امام زمان علیه السلام- فرموده اند. با رجوع به کتب روایی می بینیم که حدود ۹۰٪ این احادیث، از زبان حضرتش و یا به واسطه ایشان روایت شده است و این مسأله برای دوستان امام عصر علیه السلام بسیار جای تأمل دارد.

امام حسن عسکری علیه السلام از امام موسی بن جعفر علیهما السلام نقل فرموده اند:

فَقِيهٌ وَاجِدٌ يُنْقِذُ يَتِيماً مِنْ آيَاتِنَا الْمُنْقَطِعِينَ عَنَّا وَ عَنِ مُشَاهِدَتِنَا بِتَعْلِيمٍ مَا هُوَ مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ، أَشَدُّ عَلَى إِبْلِيسَ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ، لِأَنَّ الْعَابِدَ هَمُّهُ ذَاتُ نَفْسِهِ فَقَطُّ، وَ هَذَا هَمُّهُ مَعَ ذَاتِ نَفْسِهِ ذَاتُ عِبَادِ اللَّهِ وَ إِمَائِهِ لِيُنْقِذَهُمْ مِنْ يَدِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَّتِهِ، فَذَلِكَ هُوَ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ وَ أَلْفِ عَابِدَةٍ. (۱)

یک دین شناس که یتیمی از یتیمان ما را که از ما بریده و ما را نمی بیند، با تعلیم آن چه نیازمند آن است نجات دهد، تحملش برای شیطان، از هزار عابد سخت تر است. زیرا همت عابد، فقط خود اوست. امّا همت آن فقیه، غیر از خودش، بندگان و کنیزان خدا هستند، برای این که آن ها را از دست ابلیس و سرکشانی که از او پیروی می کنند، نجات دهد. و این عمل نزد خدا از (عمل) یک میلیون مرد و یک میلیون زن عبادت کننده بهتر است.

البته در زمان امام هفتم علیه السلام هم کسانی بوده اند که به ایشان دسترسی نداشته اند؛ خصوصاً این که ایشان مدّت زیادی از عمر خویش را در زندان گذرانده و به صورت عادی در اختیار عموم مردم نبوده اند. لذا دین شناسان را به تبلیغ دین تشویق فرموده اند. ۹.

ص: ۴۰۸

با وجود این که توجه ایشان به ارزش عبادت و اعمال عبادی پوشیده نیست، همت بر دستگیری از محتاجان در امر دین را بسیار ارزشمندتر از سایر عبادات شمرده اند.

بنابراین - خصوصاً در زمان دوری از امام معصوم علیه السلام - جا دارد که هر کس بیندیشد که چگونه می تواند به این عمل ارزشمند اهتمام ورزد؛ تا در دنیا و آخرت به درجات رفیع دست یابد؛ همان طور که در توصیف یاران امام زمان علیه السلام آمده است:

طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّهُ وَ طُوبَى لِمَنْ قَالَ بِهِ، يُنَجِّهِمُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَ بِالْإِقْرَارِ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِجَمِيعِ الْأَيْمَةِ يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمُ الْجَنَّةَ، مَثَلُهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَثَلِ الْمِسْكِ الَّذِي يَسْطَعُ رِيحُهُ لَا يَتَغَيَّرُ أَبَدًا، وَ مَثَلُهُمْ فِي السَّمَاءِ كَمَثَلِ الْقَمَرِ الْمُنِيرِ الَّذِي لَا يُطْفِئُ نُورُهُ أَبَدًا. (۱)

خوشا به حال کسانی که امام زمان علیه السلام را دوست دارند، (۲) و کسانی که به ایشان اعتقاد دارند. خدا آن ها را، به سبب آن حضرت، از هلاکت (بی دین شدن) نجات می دهد. و به سبب اقرار و اعتراف به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و تمام امامان علیهم السلام، خدا بهشت را برایشان می گشاید. مثل آن ها در زمین، مثل مُشک است که بدون این که هرگز تغییری بکند، بویش پخش می شود. مثل آن ها در آسمان، مثل ماه تابان است که نور آن هرگز خاموش نمی شود.

یاوران امام زمان علیه السلام باید مانند مُشک باشند که بوی خوش امامشان از آن ها استشمام شود. یعنی کسانی که در شعاع وجود آن ها قرار می گیرند، عطر معرفت امام علیه السلام به مشامشان برسد و بدین ترتیب معرفت امام زمان علیه السلام را منتشر سازند. یاوران امام غریب علیه السلام باید مانند ماه بدرخشدند و هرگز تیرگی های دوران غیبت، نور وجود آن ها را خاموش نسازد. باید تا روزی که خورشید ولایت جلوه نماید، دیگران را از ماه وجود خود بهره مند سازند...

ص: ۴۰۹

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام / ج ۱ / ص ۶۳.

۲- در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام، «طوبی» به عنوان درختی در بهشت وصف شده، که ریشه آن در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام است، و در خانه هر یک از مؤمنان، شاخه ای از آن وجود دارد. (کمال الدین / ج ۱ / باب ۳۳ / ح ۵۵). بر این اساس جمله اول را می توان چنین ترجمه کرد: درخت بهشتی طوبی برای کسانی است که...

وظیفه تبلیغ دین با این که عمومی و فراگیر است، ظرافت و حساسیت خاصی دارد که اگر مورد توجه قرار نگیرد، نتیجه معکوس به بار می آورد. این حساسیت ها به دو طرف تبلیغ مربوط می شود: طرف اول تبلیغ کننده ها هستند و طرف دوم تبلیغ شوندگان.

کسانی که متصدی این امر خطیر می شوند باید توجه داشته باشند که وظیفه تبلیغ دین هم صلاحیت های اخلاقی لازم دارد و هم آمادگی های علمی. هر مبلغی متناسب با نوع کار تبلیغی خود باید حائز شرایط لازم آن باشد تا این که کارش مفید واقع شود. کسی که در وادی موعظه و ایراد تذکرات اخلاقی وارد می شود، باید خود، اهل عمل باشد تا سخنانش مؤثر واقع شود. هم چنین آن ها که دست به تألیف یا تدریس در رشته خاصی می زنند، باید در موضوع مورد بحث خود تخصص لازم را داشته باشند. افرادی که در مقام پاسخگویی به شبهات و اشکالات مخالفین برمی آیند، باید هم در اعتقادات صحیح و اعتراضات وارد شده، به طور عمیق مسلط باشند و ...

به طور خلاصه می توان گفت که علاوه بر صلاحیت های اخلاقی - خصوصاً در زمینه های علمی - هر مبلغی در رشته تبلیغی خود باید حداقل تفقه لازم را دارا باشد. همان طور که در فصل گذشته بیان شد، هر موضوعی در دین، تفقه خاص خود را دارد. بنابراین لازم نیست که هر مبلغی در همه زمینه ها فقیه باشد، بلکه اگر متناسب با عمق و نوع تبلیغ خود، فقاقت لازم را داشته باشد، کفایت می کند.

کسی که دارای حداقل این شرایط نیست، نباید در کار تبلیغ وارد شود؛ زیرا در این صورت چه بسا ضرری که می زند، بسیار بیش از نفعی باشد که به خیال تحقق آن وارد کار تبلیغ شده است. کسانی که حداقل لیاقت لازم را برای وارد شدن در یک رشته خاص تبلیغی ندارند، اگر بخواهند قدمی در مسیر یاری خدا و امام زمان علیه السلام بردارند، باید از دست زدن به آن تبلیغ خاص خودداری کنند و از سر شور و هیجان احساسی به حوزه ای که صلاحیتش را ندارند، وارد نشوند. این در مورد طرف اول که تبلیغ کننده ها هستند.

در مورد تبلیغ شوندگان هم باید به این حقیقت توجه شود که هدف از تبلیغ، بیداری و هدایت انسان هاست و هدایت با پذیرش قلبی صورت می پذیرد.

بنابراین تبلیغ باید به نحوی باشد که انسان های ناآشنا یا کم آشنا با معارف و حقایق دین، قلباً متمایل به پذیرش آن گردند.

پذیرش قلبی هر کس یک جنبه اختیاری دارد و یک سری زمینه ها و عوامل غیر اختیاری. جنبه اختیاری به قدرت و اختیار او برمی گردد که فعلاً بحثی در مورد آن نداریم. از عوامل غیر اختیاری که زمینه ساز پذیرش یا عدم پذیرش فرد می باشد، دو عامل را می توان نام برد: یکی قابلیت و ظرفیت فرد تبلیغ شونده و دیگر باورها و اعتقادات قلبی او. این دو، نقش مهمی در تأثیر یا عدم تأثیر تبلیغ در انسان دارند.

هر کس متناسب با درجه ایمان خود، ظرفیت پذیرش یک حدی از حقایق دینی را دارد و نسبت به حد بالاتر، آمادگی لازم را ندارد. هم چنین راه تأثیر در هر کس از طریق باورها و پذیرفته های قلبی خود اوست. هر مبلغی اگر بخواهد کارش مؤثر واقع شود، باید از مقدماتی که مورد قبول شخص می باشد، استفاده کند.

اگر هر یک از این دو عوامل در نظر گرفته نشوند- یا استعداد و ظرفیت فرد لحاظ نگردد و یا از زمینه های مورد قبول او استفاده نشود- کار تبلیغی مؤثر نخواهد بود و چه بسا نتیجه منفی هم به بار آورد.

این نتیجه منفی ممکن است تکذیب همان حقیقتی باشد که مبلغ در صدد اثبات آن است. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به این مطلب ظریف اشاره شده است، فرمودند:

لَا تُحَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا لَا يَعْرِفُونَ، أَتَحِبُّونَ أَنْ يُكَذَّبَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؟ (۱)

برای مردم چیزهای نا آشنا را حدیث نکنید، آیا دوست دارید که خدا و پیامبرش مورد تکذیب قرار گیرند؟!

«معروف» یعنی شناخته شده و آشنا. باورها و زمینه های فکری و اعتقادی هر کس برای خودش آشنا و معروف است و اگر احادیث و سخنانی که برای او نقل می شود، در ا.

ص: ۴۱۱

همان چارچوب پذیرفته شده اش باشد، آن را می پذیرد؛ و گرنه، چه بسا آن ها را انکار نماید که در این صورت تکذیب خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم لازم می آید.

بر این اساس، تبلیغ دین وقتی مصداق نصرت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود که به چنین محذوری نینجامد. اگر از روی دلسوزی و با نیت خالص، مطلبی از معارف دینی به نحو غیر شایسته و بدون در نظر گرفتن ظرفیت فرد، به او تحمیل شود، قطعاً او را متمایل به قبول آن مطلب نمی کند، بلکه چه بسا او را از آن بیزار و متنفر گرداند. در این صورت گامی در مسیر یاری امام علیه السلام برداشته نشده است.

براساس معارف کتاب و سنت یکی از لوازم ضروری ولایت اهل بیت علیهم السلام، این است که انسان بتواند این معارف را از غیر اهلش مصون و محفوظ بدارد و کاری نکند که زمینه انکار آن برای ناهلان فراهم شود.

امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب خود بنام «عبدالاعلی» فرمودند:

يَا عَبْدَ الْأَعْلَى إِنَّ احْتِمَالَ أَمْرِنَا لَيْسَ مَعْرِفَتَهُ وَقَبُولُهُ إِنِّشِ احْتِمَالَ أَمْرِنَا هُوَ صَوْنُهُ وَ سَتْرُتُهُ عَمَّنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهِ فَاقْرَأْهُمْ السَّلَامَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ - يَعْنِي الشُّعْبَةَ - وَقُلْ: قَالَ لَكُمْ: رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا اسْتَجَرَّ مَوَدَّةَ النَّاسِ إِلَى نَفْسِهِ وَ الْيَنَابِئُ يُظْهِرُ لَهُمْ مَا يَعْرِفُونَ وَ يَكْفُفُ نَهْمَ مَا يُنْكِرُونَ. (۱)

ای عبد الاعلی! همانا پذیرش امر (ولایت) ما (فقط) شناختن و قبول کردن آن نیست، (بلکه) پذیرش امر ما عبارت است از: صیانت و پوشاندن آن از ناهلان. پس سلام و رحمت خدا را به شیعیان ابلاغ کن و بگو: (امام علیه السلام) به شما فرمود: خداوند رحمت کند بنده ای را که دوستی مردم را به سوی خود و به سوی ما جلب کند، از این طریق که امور آشنا را برایشان آشکار کند و چیزهای نا آشنا را از آن ها باز دارد.

در حوزه معارف دینی، هر کس اهل هر مطلبی نیست. پذیرش هر یک از معارف اسلام، اهلیت خاص خود را لازم دارد.

قبول ولایت ائمه علیهم السلام به این است که انسان شیعه در مقام تبلیغ دین، اهلیت افراد را ۲۱.

ص: ۴۱۲

در نظر بگیرد تا بتواند دل های آن ها را به سوی محبت اهل بیت علیهم السلام جلب کند. برای تحقق این هدف باید صرفاً در محدوده آن چه برای شخص «معروف» است، قدم بردارد و در حوزه «منکرات» او وارد نشود. «معروف» و «منکر» را می توانیم «آشنا» و «نا آشنا» معنا کنیم که در مورد هر کس به ظرفیت ها و باورهای قبلی اش مربوط می شود. راه تبلیغ دین این است که از آن چه معروف انسان ها می باشد، استفاده شود چیزهایی که برای آن ها آشنا نیست، واگذشته شود. اگر این شرط رعایت نشود، نه تنها دل های ایشان به سوی محبت اهل بیت علیهم السلام جلب نمی شود، بلکه خدای ناکرده، گاهی باعث ردّ ائمه علیهم السلام یا دشمنی با ایشان می گردد. در آن صورت همان کسی که به خاطر نشر ولایت ائمه علیهم السلام تبلیغ ایشان را می کرده است، در زمره دشمنان سرسخت آن ها خواهد شد! امام صادق علیه السلام به این حقیقت چنین اشاره فرموده اند:

أَقْرَبُ مَوَالِينَا السَّلَامَ وَأَعْلَمُهُمْ أَنْ يَجْعَلُوا حَدِيثَنَا فِي حُصُونِ حَصِينِهِ وَصُدُورِ فَقِيهِهِ وَأَحْلَامِ رَزِينِهِ وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا الشَّاتِمُ لَنَا عَرَضاً وَالنَّاصِبُ لَنَا حَرْباً أَشَدَّ مَوْؤَنَةً مِنَ الْمُدْيَعِ عَلَيْنَا حَدِيثَنَا عِنْدَ مَشْنِ لَا يَحْتَمِلُهُ. (۱)

به دوستان ما سلام برسان و به ایشان اعلام کن که حدیث ما را در قلعه های محکم و غیر قابل نفوذ و سینه های با فقاقت و عقل های استوار و متین قرار دهند. قسم به آن (خدایی) که دانه را شکافت و مخلوقات زنده را آفرید، کسی که با دشنام دادن آبروی ما را می برد و جنگ با ما راه می اندازد، تحملش بر ما سخت تر نیست از کسی که حدیث ما را نزد کسی که تحمل آن را ندارد فاش می کند. (یعنی تحمل چنین کسی برای ما حداقل همان قدر سنگین و سخت است که تحمل دشنام دهنده و به پا کننده جنگ علیه ما).

طبق این فرمایش گهربار امام علیه السلام، شیعیان باید فقیهانه و عاقلانه از احادیث گرانقدر ائمه علیهم السلام مراقبت و محافظت نمایند و آن ها را هم چون چیزهای بی ارزش و کم قیمت در اختیار هر کس و ناکسی قرار ندهند. ۳.

ص: ۴۱۳

اگر خود انسان قدر و ارزش چیزی را خوب بداند، آن را در هر جایی آشکار نمی کند و به دست هر کسی نمی سپارد. شیعه وظیفه دارد که معارف اهل بیت علیهم السلام را فقط به کسانی که تحمل آن را دارند، ابلاغ کند. نحوه ابلاغ هم باید به گونه ای باشد که به دل های افراد بنشیند و آن ها را نسبت به ائمه علیهم السلام ارادتمند و علاقمند نماید.

اگر چنین نشود، نقل و نشر حدیث اهل بیت علیهم السلام مصداق «اذاعه» یعنی فاش کردن اسرار ایشان خواهد بود که گناه آن، کم تر از دشنام دادن به ایشان و به راه انداختن جنگ با آن ها نیست. پس کسی که می خواهد تبلیغ دین کند، باید بسیار مراقب باشد که مبادا کاری که می خواهد به عنوان یاری امامش انجام دهد، حکم به پا کردن جنگ با ایشان پیدا کند؛ یعنی به جای آن که دل های افراد نا آشنا با ائمه علیهم السلام را به ایشان علاقمند و متمایل سازد، آن ها را با ائمه علیهم السلام دشمن کند و برای همیشه منفور آن ها گرداند.

بنابراین وظیفه تبلیغ بسیار کار ظریف و حسّاسی است که باید به همه جنبه هایش توجه شود و گرنه، ضررش بیش تر از فایده اش خواهد شد. البته امر تبلیغ دین دارای اصول و مبانی خاصّی است که باید در جای خود به صورت مستوفی و کامل مورد بررسی و عنایت قرار بگیرد. آن چه در این جا بیان شد، صرفاً برخی از مهم ترین آن ها بود که در حدّ اشاره مورد بحث قرار گرفت.

دفاع فرهنگی از دین

دوستدار اهل بیت علیهم السلام نمی تواند نسبت به هجوم و تعرّض به حریم دین بی تفاوت باشد؛ چرا که حریم دین حریم امام عصر علیه السلام است. پس یکی از بهترین مصادیق یاری امام غریب، دفاع از اعتقادات اصیل تشیع، مقابله با هجوم مخالفان شیعه و پاسخگویی به شبهات دشمنان امام زمان علیه السلام در زمان غیبت ایشان است. مقابله با دشمنان اهل بیت علیهم السلام به معنای دفاع فرهنگی از دین و امام زمان علیه السلام است؛ چرا که در زمان غیبت، مرزهای عقیدتی شیعه بسیار مورد حمله قرار می گیرد، و برای مقابله با ترویج باطل، هر زن و مرد شیعه باید مجهّز شوند. هر کس اگر غیرت دینی داشته باشد، در اطراف خویش زمینه هایی برای دفاع از دین می یابد. پس باید با صرف وقت و سرمایه و زحمت و ... در امر دین تفقّه کند و خود را به علمی مجهّز سازد که بتواند با آن، پاسخ

دشمن را بدهد. هم و غم او باید دفاع از حریم امام زمان علیه السلام باشد و برای انجام این وظیفه خویش احساس مسئولیت کند؛ یعنی از لحاظ علمی و تبلیغی آن قدر خود را قوی سازد که دشمنان در حضور او جرأت عرض اندام و اظهار شبهه به خود ندهند.

در میان شیعیان، وجود مردان و زنانی ضرورت دارد که مرزبان تشیع باشند و با پشتوانه علمی خود، باعث دلگرمی ضعفای شیعه گردند. برای رسیدن به این درجه از تفقه در اعتقادات، باید زحمت زیادی کشید و تحمّل رنج هایی را بر خود هموار کرد. در زمان غیبت صاحب دین که جوانان و حتی افراد باتجربه، در انواع دام های منحرفان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام گرفتار می شوند، ضرورت وجود چنین افرادی به خوبی محسوس است.

شیعیان دلسوز و کسانی که از غربت امام زمان علیه السلام رنج می برند، باید جستجو کنند که سنگر تشیع و امام زمان علیه السلام از کجا لطمه خورده و چگونه در معرض خطر واقع شده است؛ تا با تفقه و بصیرت در دین، بتوانند در مقابل انحرافات رسیدگی کنند. در این تلاش و کوشش باید نیت و همتی جز کسب رضای خدا و امام زمان علیه السلام نداشته باشند و به خوش آمدن یا عدم رضای غیر ایشان اهمیتی ندهند.

امام حسن عسکری علیه السلام در روایتی، دل های دوستان امام زمان علیه السلام را به پرندگان تشبیه فرموده اند که به سوی آشیان خویش پر می کشند، و در ادامه می فرمایند:

هُم مَعَشَرٌ يَطْلُعُونَ بِمَخَائِلِ الدَّلَّةِ وَالْإِسْتِكَانَةِ، وَ هُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَرَرَةٌ أَعْرَاءٌ.

این ها نزد خدا نیکو کردار و محترم هستند، اما به گمان دیگران، خوار و حقیر به نظر می آیند.

«مخائل» جمع «مخيله» به معنای «مظنه» یعنی محلّ ظنّ و گمان است. یاوران امام زمان علیه السلام ممکن است در معرض عزّت و احترام دیگران نباشند، بلکه برعکس شاید مردم درباره آن ها خیال ذلّت و خواری کنند. به تعبیر دیگر، آن ها در چشم مردم بی خبر خیلی بزرگ نیستند؛ چون نخواستند که خودشان را مطرح کنند، اما در پیشگاه خدای متعال، عزیز و محترم می باشند.

يَبْرُؤُونَ بِأَنْفُسِهِمْ مُخْتَلِفِينَ فِي مَحْتَاغِهِ، وَهُمْ أَهْلُ الْقَنَاعَةِ وَالْإِعْتِصَامِ.

آن‌ها به صورت افراد علیل و فقیر آشکار می‌شوند، در حالی که اهل قناعت و اعتصام به خدا هستند.

اینان در ظاهر، فقیر و دردمند به نظر می‌رسند، ولی در واقع، اهل عافیت هستند، چشم طمع به کسی ندارند و تنها نقطه پناه و دستگیری‌شان خداست.

اسْتَبَطُوا الدِّينَ فَوَازَرُوهُ عَلَى مُجَاهَدَةِ الْأَضْدَادِ.

دین را استنباط می‌کنند، و از طریق مجاهده با دشمنان به یاری آن اقدام می‌کنند.

«استنباط» در لغت، یعنی کندن چاه و بیرون آوردن آب از آن به وسیله دلو یا سطل. یاران امام عصر علیه السلام توانایی استنباط دین را دارند؛ یعنی می‌توانند با تلاش و کوشش علمی به عمق آن برسند و معارف دینی را از ریشه و پایه (منابع اصلی آن) به دست آورند. این همان فقه‌ای است که توانایی بررسی و تجزیه و تحلیل مسائل دینی را به انسان می‌دهد.

یاری امام عصر علیه السلام با ابزار فقه‌ت و از طریق مجاهده علمی با دشمنان دین، آن را یاری می‌نمایند. البته توجه داریم که مجاهده به آمادگی نیاز دارد. ورود به میدان بحث بدون تجهیز قبلی امکان ندارد. یک جنگجو برای پیکار در میدان جنگ، باید دوره آموزش نظامی ببیند. اگر انسان برای مبارزه در جهاد فرهنگی نیز کسب مهارت نکند، هم خودش و هم دیگران را به خطر می‌اندازد.

امام حسن عسکری علیه السلام در ادامه روایت یاد شده می‌فرماید:

خَصَّيْنَاهُ اللَّهُ بِاحْتِمَالِ الضَّيْمِ فِي الدُّنْيَا لِيَشْمُلَهُمْ بِاتِّسَاعِ الْعِزِّ فِي دَارِ الْقَرَارِ وَجَبَلَهُمْ عَلَى خَلَائِقِ الصَّبْرِ لِيَكُونَ لَهُمُ الْعَاقِبَةُ الْحُسْنَى. (۱)

خدا آن‌ها را به تحمل کردن ظلم و ستم در دنیا اختصاص داده است، برای این که ایشان را مشمول عزت و وسیع در آخرت قرار دهد. خداوند ویژگی صبر ۹.

ص: ۴۱۶

را در سرشت آن‌ها قرار داده است، برای این که فرجام نیکو، از آن‌ها باشد.

از آن‌جا که خدای مهربان، مؤمنان را دوست دارد، گاهی آن‌ها را به یک سلسله بلا یا مبتلا می‌کند و در دنیا مظلوم واقع می‌شوند. مثلاً به آن‌ها تهمت زده می‌شود یا تحقیر می‌شوند یا حقی از آن‌ها ضایع می‌شود و ... البته بدون آن که خودشان به این مظلومیت راضی باشند و از سر خشنودی زیر بار ظلم بروند. اما خدای عزوجل می‌خواهد آن‌ها بدین وسیله ترقی یابند و مقرب درگاه الهی شوند. لذا آن‌ها را از این بلا یا خارج نمی‌سازد و در نتیجه نزد خدا عزیزتر می‌شوند. در آخرت که پرده‌ها کنار رفت، معلوم می‌شود که این‌ها رستگاران واقعی هستند.

خداوند متعال، فطرت این افراد را با صبر، عجین ساخته است. اینان با مجاهدت در دین و تحمل سختی‌ها و ظلم‌ها، سرانجام عاقبت به خیر می‌شوند و به احسن وجه، نتیجه عمل خویش را می‌بینند.

نشانه دینداری و پیوند با امام عصر علیه السلام این نیست که انسان در زندگی هیچ ناملایمی نداشته باشد و هیچ ظلم و ستمی به او صورت نگیرد. نباید تصور کرد که هر کس ارتباط و اتصال با امام زمان علیه السلام داشته باشد، دیگر هیچ درد و ناراحتی نباید پیدا کند.

خدای متعال گاهی برای این‌گونه کسان، سختی و بلا مقدر می‌کند تا خالص‌تر شوند و به مقامات بالاتری برسند. از طرفی همواره باید توجه داشته باشند که دنیا محل آرامش نیست و انسان برای خوش‌گذرانی به دنیا نیامده است، بنابراین باید با تحمل سختی‌های دوران غیبت در دین ثابت قدم بمانند.

پادشاه ایستادگی در برابر دشمنان دین و نجات بیچارگان

کسانی که خدای منان از هلاکت در زمان غیبت نجاتشان بخشیده است، باید برای شکر این نعمت الهی احساس مسئولیت نمایند و دست دیگران را هم بگیرند؛ تا رایحه خوش معرفت امام علیه السلام به مشام آن‌ها هم برسد.

اگر کسی واقعاً دوستدار امام زمان علیه السلام باشد، حقیقتاً علاقمند است که دوستداران

حضرتش زیاد شوند. چنین کسی غربت محبوب خویش را به هیچ قیمتی نمی پسندد. لذا افزایش شمار یاوران امام عصر علیه السلام برای او اهمیت بسیار دارد و از آن لذت می برد. از این رو، هرگز از تربیت امام شناس واقعی دریغ نمی ورزد. خداوند متعال نیز در مقابل عمل آن ها که افضل اعمال است، بهترین پاداش های خویش را به ایشان ارزانی می دارد. امام حسن عسکری علیه السلام از قول امام رضا علیه السلام می فرماید:

أَفْضَلُ مَا يُقَدِّمُهُ الْعَالِمُ مِنْ مُجِبِّنَا وَ مَوَالِينَا أَمَامَهُ لِيَوْمِ فَقْرِهِ وَ فَاقَتِهِ وَ ذُلِّهِ وَ مَسْكَنَتِهِ، أَنْ يُغِيثَ فِي الدُّنْيَا مِسْكِينًا مِنْ مُجِبِّنَا مِنْ يَدِ نَاصِبِ عَدُوِّ اللَّهِ وَ لِرُسُولِهِ، يَقُومُ مِنْ قَبْرِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ صُفُوفٌ مِنْ شَفِيرِ قَبْرِهِ إِلَى مَوْضِعِ مَحَلِّهِ مِنْ جَنَانِ اللَّهِ فَيَحْمِلُونَهُ عَلَى أَجْنِحَتِهِمْ وَ يَقُولُونَ: طُوبَاكَ طُوبَاكَ يَا دَافِعَ الْكِلَابِ عَنِ الْأَبْرَارِ وَ يَا أُيُّهَا الْمُتَعَصِّبُ لِلْأَيْمَةِ الْأَخْيَارِ. (۱)

بهترین چیزی که یک عالم از دوستان اهل ولایت ما، برای روز فقر و نیازمندی و خواری و بیچارگی خود پیش می فرستد، این است که در دنیا به فریاد بیچاره ای از دوستان ما- که در دست دشمن خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفتار است- برسد. چنین فردی (در قیامت) از قبرش برمی خیزد، در حالی که فرشتگان (خدا) برای استقبال از او، از کنار قبرش تا جایگاهی که در بهشت های الهی دارد، صف کشیده اند. پس او را روی بال های خود می برند و به او می گویند: خوشا به حال تو، ای ردکننده سگ ها از خوبان، و ای کسی که نسبت به امام برگزیده تعصب داشته ای.

یکی از کارهای دشمنان اهل بیت علیهم السلام و بعضی از فریب خوردگان آن ها، گرفتن غیرت دینی از شیعیان است؛ که تحت عناوین ظاهر فریبی هم چون «مسالمت دینی»، مردم را به بی قیدی نسبت به مبانی محکم دینی و اعتقادی فرا می خوانند. به این ترتیب، کم کم بدعت های صریح و اساسی در دین رواج پیدا می کند و زشتی عمل آن ها از بین می رود. ۱.

ص: ۴۱۸

البته این گونه افراد- که به قول امام رضا علیه السلام مانند سگان به نیکان حمله می کنند- همیشه عنوان «غیر شیعه» ندارند، بلکه غالباً تحت عنوان دین و تشیع، اعتقادات صحیح را به بازی می گیرند و با کلام و قلم خویش به تشکیک در اصول اعتقادی می پردازند. غالباً هم عده ای خوش باور و بی سواد که خالصانه دنبال علم دین هستند، کتاب ها و مقالات اینان را با علاقه و از روی غیرت دینی می خوانند و دچار تزلزل می شوند.

کسانی که به فضل خدای متعال اهل علم و ثبات در دین هستند، باید با دقت و ظرافت و دلسوزی و بدون در نظر گرفتن نفع شخصی به نیت یاری امام عصر علیه السلام، افراد نا آگاه را مطلع سازند و از حضرت عاجزانه بخواهند که به آن ها توفیق درک صحیح دین را عطا فرمایند.

کسی که می خواهد در وادی حمایت و یاری امام زمانش قدم گذارد و ایشان را از جهت مقابله با دشمنانشان یاری کند، باید به ارزش و اهمیت کار خود، آگاه باشد؛ تا با قوت قلب، استوار و ثابت قدم در مقابل مشکلات این مجاهده، ایستادگی نماید.

امام صادق علیه السلام ضمن ارائه یک دستورالعمل برای مقابله با دشمنان، در بیان پاداش افرادی که به دفاع از مرزهای دین می پردازند، فرموده اند:

مَنْ كَانَ هَمُّهُ فِي كَسْرِ النَّوَاصِبِ عَنِ الْمَسَاكِينِ مِنْ شِيعَتِنَا الْمُؤَالِينَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، يَكْسِرُهُمْ عَنْهُمْ وَيَكْشِفُ عَنْ مَخَازِيهِمْ وَيُبَيِّنُ عَوْرَاتِهِمْ وَيُفْخِخُ أَمْرَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صِلَاوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، جَعَلَ اللَّهُ هَمَّهُ أَمَلَاكَ الْجَنَانِ فِي بِنَاءِ قُصُورِهِ وَدُورِهِ، يَسْتَعْمِلُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِنْ حُرُوفِ حُجَجِهِ عَلَى أَعْدَاءِ اللَّهِ أَكْثَرَ مِنْ عَدَدِ أَهْلِ الدُّنْيَا أَمَلَاكًا، قُوَّةُ كُلِّ وَاحِدٍ تَفْضُلُ عَنْ حَمْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، فَكَمْ مِنْ بِنَاءٍ وَكَمْ مِنْ نِعْمَةٍ وَكَمْ مِنْ قُصُورٍ، لَا يَعْرِفُ قَدْرَهَا إِلَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ! (۱)

کسی که همتش این باشد که دشمنان اهل بیت علیهم السلام را بشکند، و شر آن ها را از سر شیعیان و دوستان بیچاره ما کم کند، و از آن چه نشانه رسوایی ۹.

ص: ۴۱۹

آن‌ها است پرده برداری نماید، و زشتی‌های آن‌ها را آشکار کند، و شکوه و جلال امر محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم را نمایان سازد، خداوند همین همت او را به دارایی‌های بهشتی برای ساختن قصرها و خانه‌هایش تبدیل می‌کند که به ازاء هر حرفی از حجّت‌هایش علیه دشمنان خدا، بیش از دارایی‌های همه اهل دنیا از آن‌ها استفاده کند، دارایی‌هایی که توان هریک از آن‌ها بیش از (قدرت) حمل آسمان‌ها و زمین است.

پس چه بسیار ساختمان‌ها و چه بسیار نعمت‌ها و چه بسیار قصرهایی (خواهد داشت) که ارزش آن‌ها را غیر از پروردگار مالک جهان‌ها نمی‌داند.

طبق سفارش امام علیه السلام، این ثواب عظیم که فقط خدای بزرگ، قدر عظمت آن را می‌داند، به کسانی تعلق می‌گیرد که بر شکستن ابّهت علمی دشمنان اهل بیت علیهم السلام همت گمارند و شرّ آن‌ها را از سر ضعفای شیعه کم کنند.

طبق سفارش امام علیه السلام باید دشمنان دین را از طریق آشکار کردن عقاید نادرست و مغرضانه آن‌ها خرد نمود و بدین ترتیب موقعیت و منزلت آن‌ها را نزد دیگران پایین آورد. پس به هر وسیله مشروع، باید از جنایات علمی و عملی و عیوب دشمنان اهل بیت علیهم السلام پرده برداری کرد تا خوار و رسوا شوند؛ شبهات آن‌ها را پاسخ داد تا دیگران فریب نخورند. تمام این کارهای ارزشمند را با الهام و استمداد از علوم و معارف اهل بیت علیهم السلام می‌توان انجام داد؛ تا از این طریق، عظمت علمی ایشان برای مردم واضح و روشن گردد و عزّت و سربلندی ایشان نزد شیعیان محفوظ ماند و ضعفای شیعه نیز، از خطر گمراهی مصون بمانند.

پادشاه دیگر خداوند برای انجام این خدمت بزرگ، حفظ دین در هنگام مرگ می‌باشد. یکی از مهم‌ترین نگرانی‌های اهل معرفت، این است که بتوانند دین خود را تا لحظه مرگ حفظ نمایند و این تنها گوهر ارزشمند زندگی خویش را به سر منزل مقصود برسانند؛ تا در مواقع هولناک بعد از مرگ - خصوصاً شب اول قبر - بتوانند پاسخگوی اعتقادات خویش باشند. خدای متعال به کسانی که در راه حفظ و صیانت دین افراد می‌کوشند، وعده فرموده است که در آن منزل خطرناک، اعتقادات صحیح را خود به آن‌ها تلقین نماید و آن‌ها را به عالی‌ترین درجات بهشت برساند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره این وعده الهی فرموده اند:

مَنْ قَوِيَ مَسْكِينًا فِي دِينِهِ ضَعِيفًا فِي مَعْرِفَتِهِ عَلَى نَاصِبٍ مُخَالِفٍ فَأَفْحَمُهُ، لَقَنَّهُ اللَّهُ يَوْمَ يُدَلَّى فِي قَبْرِهِ أَنْ يَقُولَ: اللَّهُ رَبِّي وَ مُحَمَّدٌ نَبِيِّ وَ عَلِيٌّ وَلِيِّ، وَ الْكَعْبَةُ قِبْلَتِي وَ الْقُرْآنُ بَهْجَتِي وَ عُيْدَتِي، وَ الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَانِي، فَيَقُولُ اللَّهُ: أَدَلَيْتَ بِالْحُجَّةِ فَوَجَبَتْ لَكَ أَعَالِي دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَنْحَوِلُ عَلَيْهِ قَبْرُهُ أَنْزَلَهُ رِيَاضِ الْجَنَّةِ. (۱)

کسی که فردی نیازمند در امر دینش و ناتوان در معرفتش را در مقابل یک دشمن مخالف تقویت کند تا این که آن دشمن را محکوم نماید، روزی که او را در قبر می گذارند خدا به او تلقین می فرماید که بگوید: الله، پروردگار من، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر من و حضرت علی علیه السلام ولی من است، و کعبه، قبله من، و قرآن، شادمانی (قلب) و ساز و برگ من، و مؤمنان برادران من هستند. پس خداوند می فرماید: دلیل و برهان قاطع آوردی، پس به این سبب بالاترین درجات بهشت بر تو واجب شد. در این هنگام، قبرش به یکی از فرح بخش ترین باغ های بهشت تبدیل می شود.

این حدیث مصداقی از وعده الهی است که به عنوان پاداش یاری کنندگانش مقرر فرموده است:

(إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ يُبَيِّنْ أقدامكم) (۲)

اگر خدا را یاری کنید، او شما را یاری می کند و قدم هایتان را ثابت می دارد.

ثبات قدم در دینداری تا هنگام مرگ از بالاترین پاداش های خدا به مؤمنان است.

توجه و عنایت ائمه علیهم السلام به یاران خویش

اکنون ما در زمان غیبت به سر می بریم که لزوم حمایت از حقوق امام غریب علیه السلام و حفظ یاران حضرت از سقاط در گرداب گمراهی، مشهودتر است. در زمانی که ۷.

ص: ۴۲۱

۱- بحار الانوار/ ج ۲/ ص ۷/ ح ۱۴.

۲- محمد صلی الله علیه و آله و سلم/ ۷.

دینداری در آن بسیار سخت توصیف شده است، مؤمنان نباید از هیچ گونه کوششی در راه حفظ دین خود و دیگر شیعیان دریغ کنند. باید مطمئن باشند که از این راه می توانند به رضای ولی نعمت خویش برسند.

خواندن شرح حال کسانی که در زمان ائمه پیشین صلوات الله علیهم اجمعین، موفق به دفاع از حریم امام زمان خویش بوده اند، سرمشق خوبی برای محرومان از درک حضور امام علیه السلام است:

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام برای بعضی از اصحاب خود بیان فرموده اند که عده ای دوستان و محبتان آل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خدمت ایشان رسیده بودند و عرض کردند: ای پسر رسول خدا، ما یک همسایه ناصبی داریم که ما را آزار می دهد، برای ما دلیل می آورد که اولی و دومی و سومی بر امیرالمؤمنین علیه السلام ترجیح دارند، و سخنانی می گوید که نمی دانیم چگونه جواب آن ها را بدهیم و از پس آن ها برآییم.

حضرت عسکری علیه السلام (به یکی از شاگردان خود) فرمودند:

سراغ جمعی که با این ناصبی هم عقیده هستند برو، و خوب به حرف هایشان گوش بده. آن ها از تو می خواهند که بحث کنی، پس تو هم وارد بحث شو و رئیس آن ها را محکوم ساز، و شوکت و عزت او را خرد کن، و با دلیل، تند و تیزی او را در هم شکن، و چیزی از حجت هایش باقی نگذار.

آن شاگرد (به محل موردنظر) رفت. آن ها هم جمع شدند و او با آن ها بحث کرد و رئیسشان را محکوم ساخت و آن چنان او را پیچاند که نفهمید در آسمان است یا در زمین!

اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام گفتند: ما آن قدر شادمان شدیم که کسی غیر از خدا اندازه آن را نمی داند و به همان اندازه که ما خوشحال شدیم، آن فرد ناصبی و پیروان متعصب او ناراحت و غمناک شدند. وقتی خدمت آن حضرت علیه السلام برگشتیم، ایشان فرمودند:

إِنَّ الَّذِي فِي السَّمَاوَاتِ مِنَ الْفَرْحِ وَالطَّرَبِ بِكُسْرِ هَذَا الْعَدُوِّ لِلَّهِ، كَانَ أَكْثَرَ مِمَّا كَانَ بِحَضْرَتِكُمْ. وَالَّذِي كَانَ بِحَضْرَةِ إِبْلِيسَ وَعُتَاهِ مَرَدَّتِهِ مِنْ

الشَّيَاطِينِ مِنَ الْحُزْنِ وَالْغَمِّ، أَشَدُّ مِمَّا كَانَ بِحَضْرَتِهِمْ وَ لَقَدْ صَلَّى عَلَى هَذَا الْكَاسِرِ لَهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَالْحُجُبِ وَالْكَرْسِيِّ. وَقَابَلَهَا اللَّهُ بِالْإِجَابَةِ. فَأَكَرَمَ إِيَابَهُ وَ عَظَّمَ ثَوَابَهُ. وَ لَقَدْ لَعَنَتْ تِلْكَ الْمَلَائِكَةُ عِدُوَّ اللَّهِ الْمَكْسُورَ. وَقَابَلَهَا اللَّهُ بِالْإِجَابَةِ، فَشَدَّدَ حِسَابَهُ وَ أَطَالَ عَذَابَهُ. (۱)

آسمانیان به خاطر شکست دادن این دشمن خدا، از شما خوشحال تر هستند. و شیطان و اطرافیانش، بیش تر از متعصبین و ناصبی ها ناراحت و غمناک هستند. و ملائکه آسمان و حجاب ها و کرسی، بر این کسی که دشمن امام علیه السلام را شکست داده، درود فرستادند. (خدا) صلوات ایشان را اجابت نمود، و او را در بازگشت (از این مجاهده) احترام کرد و پاداش بزرگ به او عنایت فرمود. و آن فرشتگان، دشمن خدا را که شکست خورده بود لعنت کردند، و خدا هم اجابت نمود. پس حساب او را سنگین و عذابش را طولانی کرد.

مقابله این شاگرد امام عسکری علیه السلام با دشمنان دین و غلبه او بر آن ها، تا این حد باعث خوشحالی ایشان گشت و این چنین دست پرورده خود را مورد تشویق قرار دادند و فضائل بسیاری برای عمل او شمردند.

امام زمان علیه السلام هم، وقتی شاهد مقابله دوستان خویش با دشمنان دین شوند، خوشحال می گردند و آن ها را به همین صورت مورد استقبال قرار داده، برای آن ها دعا می کنند. یکی از دعاهای آن حضرت برای کسانی که برای دفاع از دین خدا به مجاهده با دشمنان می پردازند، چنین است:

وَ اجْعَلْ مَنْ يَتَّبِعُنِي لِنُصْرِهِ - دِينَكَ مُؤَيَّدِينَ، وَ فِي سَبِيلِكَ مُجَاهِدِينَ، وَ عَلَى مَنْ أَرَادَنِي وَ أَرَادَهُمْ بِسُوءٍ مَنصُورِينَ. (۲)

(خدایا!) آن کسانی را که برای یاری دین تو، از من پیروی می کنند، تأیید فرما. و آنان را (از) مجاهدان در راه خود قرار بده. و آن ها را در مقابل کسانی که نسبت به من و ایشان نیت بد دارند، یاری فرما. ۲.

ص: ۴۲۳

۱- بحار الانوار/ ج ۲/ ص ۱۱/ ح ۲۳.

۲- مهج الدعوات/ ص ۳۰۲.

امام جواد علیه السلام نیز درباره فضیلت دفع دشمنان دین می فرماید:

إِنَّ عَيْدُواً مِنْ أَعْدَائِنَا النَّوَاصِبِ، يَدْفَعُهُ بِمَا تَعَلَّمَهُ مِنْ عُلُومِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ، لَأَفْضَلُ لَهُ مِنْ كُلِّ مَالٍ لِمَنْ فَضِّلَ عَلَيْهِ، وَ لَوْ تَصَدَّقَ بِأَلْفٍ ضِعْفَهُ. (۱)

اگر کسی به وسیله آن چه از علوم اهل بیت علیهم السلام آموخته، دشمنی از دشمنان ما را دفع کند، برایش بهتر است از هر مالی که دیگری با داشتن آن بر او برتری پیدا کرده است، هرچند که هزار برابر آن را صدقه داده باشد.

در زمان غیبت باید بر توجه به مسائل دین همت گماشت و در این امر، بین مرد و زن تفاوتی وجود ندارد، بلکه همه باید خود را مسئول بدانند و آن را از مصادیق قطعی یاری امام زمان علیه السلام بدانند و به یاری حضرتش، در راه تعلیم و تعلم علم دین امیدوار باشند.

مواردی از توجه خاص امام زمان علیه السلام به مدافعان حضرتش - حتی در زمان غیبت کبری - پویندگان این راه را دلگرم می سازد. به عنوان نمونه به این قضیه که مربوط به علامه حلّی رحمه الله است، توجه شود:

سید شهید قاضی نورالله شوشتری در احوال آیه الله علامه حلّی گفته است که در بین اهل ایمان مشهور شده یکی از علمای اهل سنت - که در بعضی فنون علمی استاد شیخ بود - کتابی در ردّ مذهب شیعه امامیه نوشته بود و در مجالس، آن را می خواند و مردم را گمراه می کرد. ولی از بیم آن که مبادا علمای شیعه آن را رد کنند، آن کتاب را به کسی نمی داد که بنویسد. علامه حلّی دنبال راهی می گشت که آن کتاب را به دست آورد و ردّ کند. ناچار علاقه استاد و شاگردی را وسیله درخواست کتاب قرار داد. و چون آن شخص نخواست که یک باره دست ردّ به سینه او زند، گفت: سوگند یاد کرده ام که این کتاب را بیش تر از یک شب پیش کسی نگذارم. علامه حلّی، آن زمان را غنیمت شمرد و کتاب را گرفت و به خانه برد که در آن شب از آن ۲.

ص: ۴۲۴

به قدر امکان بنویسد. چون به نوشتن آن مشغول شد و نیمی از شب گذشت، خواب بر او غلبه کرد. حضرت صاحب الامر علیه السلام پیدا شد و به علامه حلّی فرمود که کتاب را به من واگذار، و تو بخواب. چون علامه از خواب بیدار شد، آن نسخه از کرامت صاحب الامر علیه السلام تمام شده بود. (۱)

این حکایت به نقل دیگری در کشکول علی بن ابراهیم مازندرانی چنین آمده است:

علامه حلّی کتابی را از یکی از علمای عامّه (اهل سنت) خواست که از آن نسخه برداری کند ولی او آن کتاب را به علامه نمی داد، تا این که کتاب را- به شرط این که فقط یک شب نزد خود نگه دارد- به او امانت داد. ولی نسخه برداری از آن زمانی بیش تر وقت می خواست. علامه آن را به منزل آورد و شروع به نوشتن نمود. پس از نوشتن چند صفحه خسته شد. آن گاه دید مردی که به نظر، اهل حجاز می رسید، وارد شد و سلام کرد و نشست و گفت: ای شیخ! شما خط کشی کن و من این اوراق را می نویسم. شیخ برای او خط می کشید. اما سرعت نوشتن آن بزرگوار، به قدری زیاد بود که شیخ به خط کشی اوراق نمی رسید. وقتی صبح شد، نوشتن کتاب به پایان رسیده بود. و بعضی گفته اند که شیخ خسته شد و خوابید. و چون بیدار شد، کتاب را نوشته دید. (۲)

این داستان، یکی از مصادیق یاری امام عصر علیه السلام در زمان غیبت است. می بینیم که چگونه تأییدات حضرت نسبت به عمل شیخ آشکار شد. در حالی که می دانیم علامه حلّی در آن شب مشغول عبادت (به معنای رایج آن، یعنی نماز و دعا و...) نبوده، بلکه سخنان باطل آن ناصبی را می نوشته، تا مطلب را یاد بگیرد و دشمن را با آن محکوم کند. البته ثواب این عملش از سایر عبادات کم تر نبوده و می بینیم که مهر تأیید و رضایت حضرتش بر عمل او نمایان گشته است.

از این بحث نتیجه می گیریم که آشنایی با شبهات مخالفان تشیع و هیاهوی دشمنان امام زمان علیه السلام و چگونگی جواب دادن به آن ها و احتجاج منطقی و صحیح، از مصادیقن.

ص: ۴۲۵

۱- نجم الثاقب / باب ۷ / حکایت ۱۵ / با اندکی تغییر ادبی در متن.

۲- نجم الثاقب مرحوم نوری / باب ۷ / حکایت ۱۵ / با اندکی تغییر ادبی در متن.

یاری به زبان است که به عناوین مختلف، مورد تأیید اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته است. دیدیم که ائمه علیهم السلام کسانی را که در این مسیر گام برداشته اند، چگونه مورد عنایت قرار داده اند. این عنایت ها مصداق وعده خداوند به کسانی است که او را یاری می کنند:

(وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ) (۱)

و خداوند قطعاً یاری کننده خود را یاری می کند.

کسی که دین خداوند و حجت معصوم او را یاری کند، خدا را یاری کرده و چنین کسی را خداوند قطعاً یاری می فرماید. *

ص: ۴۲۶

۱- حج / ۴۰.

لازمه شکر عملی نعمت امام علیه السلام یاری ایشان با عمل است. هر کس در هر موقعیتی، باید برای یاری امامش بکوشد و با عمل خود در حفظ و نگهداری و اداء حقوق این نعمت بزرگ تلاش کند و از همه امکانات و توانایی های خود در این زمینه بهره گیرد؛ تا از این طریق به وظیفه «نصرت» به «ید»- که بالا-ترین درجه یاری اهل بیت علیهم السلام است- نائل شود و مشمول دعاهاى خیر امام عصر علیه السلام قرار گیرد. «ید» به معنای «دست»، وسیله اعمال قدرت در انسان است. به هر کاری که انسان با هر یک از اعضا و جوارحش انجام می دهد، اطلاق کار «یدی» می شود. مثلاً وقتی گفته می شود: «هر کاری از دست برمی آید، انجام بده»، منظور از دست فقط یک عضو خاص بدن نیست، بلکه هر امکان عملی که در اختیار انسان قرار دارد و می تواند انجام دهد، مورد نظر می باشد.

پس عبارت «ناصرنا بیده» به کسی گفته می شود که با عمل خویش اهل بیت علیهم السلام را یاری نماید که شامل هر گونه عملی در جهت یاری ایشان می شود. با این توضیحات می توان گفت که از جهتی مهم ترین شکل یاری امام علیه السلام این است که انسان در خلق و خوی و رفتارهای فردی و اجتماعی، هر چه بیش تر به رنگ ائمه علیهم السلام درآید و بتواند با عمل خویش به تبلیغ دین و یاری امام زمان علیه السلام پردازد.

تبلیغ صحیح برای امام زمان علیه السلام تنها به وسیله زبان و قلم- مانند درس دادن و نوشتن- عملی نمی شود، بلکه هر عملی که به نحوی حضرت را به دیگران شناسانده، نزد آن ها محبوب سازد، تبلیغ دین و امام عصر علیه السلام محسوب می شود.

اگر کسی بخواهد فقط به وسیله سخن و قلم تبلیغ کند- در حالی که عملش تصدیق کننده کلامش نباشد- غالباً اثر منفی دارد. لذا در مسأله تبلیغ دین، عمل، اثربخش تر و مهم تر از سخن است. دیگران، آن گونه که رفتار شخص را مبنا قرار می دهند، به گفتارهایش توجه نمی کنند. امام صادق علیه السلام توصیه فرموده اند:

كُونُوا دُعَاءَ لِلنَّاسِ بِالْخَيْرِ بغيرِ السِّتِّكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ الْاجْتِهَادَ وَ الصِّدْقَ وَ الْوَرَعَ (۱).

مردم را بدون (بهره گیری از) زبان هایتان دعوت به خوبی ها کنید، تا از شما کوشش (در امر دین) و صداقت و ورع ببینند.

اگر انسان همزمان با تبلیغ زبانی، با انجام اعمال پسندیده، دیگران را به دینداری دعوت کند، مسلماً در جذب افراد به سمت دین، موفق تر خواهد بود؛ چرا که مردم، عموماً نحوه عملکرد مبلغان دینی را بیش تر از سخنانشان مورد توجه قرار می دهند.

کسانی که از اعتقادات صحیح برخوردار هستند و به اهل بیت علیهم السلام ارادت دارند، اگر مرتکب اعمالی شوند که مورد رضای پروردگار نیست، در حقیقت موجبات سرزنش موالیان خویش را فراهم کرده اند. امام صادق علیه السلام تأکید فرموده اند:

إِيَّاكُمْ أَنْ تَعْمَلُوا عَمَلًا نُعِيْرُ بِهِ، فَإِنَّ وُلْدَ السَّوْءِ يُعِيْرُ وَالِدَهُ بِعَمَلِهِ (۲).

مبادا عملی انجام دهید که ما به آن سرزنش شویم، زیرا فرزند خطاکار با عملش باعث سرزنش پدر خود می شود.

اگر از فرزندی عمل نادرستی سرزنشند، پدرش مورد نکوهش قرار می گیرد و دیگران به ولی او ایراد می گیرند که چرا او را درست تربیت نکرده است. ائمه علیهم السلام خود را به ۱.

ص: ۴۲۸

۱- بحارالانوار/ ج ۷۱/ ص ۷/ ح ۸.

۲- بحارالانوار/ ج ۷۵/ ص ۴۳۱/ ح ۹۱.

شیعیان خویش بسیار نزدیک می دانند و به سان پدر دلسوز، عملکرد فرزندانشان را مورد توجه قرار می دهند؛ به طوری که اگر شیعیان مرتکب اعمالی خطا شوند، از عمل آن ها بسیار می رنجند، اشتباهات دوستان خود را سبب ننگ و عار خویش می شمارند و از آن ها توقع دارند که رفتارشان به گونه ای باشد که امام علیه السلام به آن ها افتخار کند. حضرت امام صادق علیه السلام در ادامه همان حدیث می فرماید:

كُونُوا لِمَنْ انْقَطَعَتْمْ إِلَيْهِ زِينًا وَلَا تَكُونُوا عَلَيْهِ شِينًا. (۱)

برای کسی که منسوب به او هستید، زینت باشید، و باعث بدنامی و رسوایی او نباشید.

دوستان اهل بیت علیهم السلام به اندازه ای که به ویژگی ولایت و محبت شناخته شده اند، منسوب به ایشان هستند. بنابراین به خاطر افزودن به اعتبار ولی نعمتشان باید مراقب اعمال خویش باشند. نباید کاری کنند که موجبات سرشکستگی و بدنامی امام زمان علیه السلام فراهم شود؛ زیرا هر عملی که آن ها انجام دهند، دیگران آن را منسوب به آن حضرت می دانند. اگر لغزشی در اعمال یا رفتار آن ها مشاهده شود، بدین وسیله امام علیه السلام را مورد طعن قرار می دهند. لذا ائمه معصومین علیهم السلام همواره به مناسبت های مختلف از شیعیان می خواستند که برای نگاهداری آبروی آن ها نسبت به رفتار خود دقت بیش تری داشته باشند. آن پیشوایان هدایت علیهم السلام، گاه به صراحت توضیح داده اند که دوست دارند شیعیانشان در میان مردم چگونه شناخته شوند. امام صادق علیه السلام فرموده اند:

يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ إِنَّكُمْ قَدْ نُسِبْتُمْ إِلَيْنَا كُونُوا لَنَا زِينًا وَلَا تَكُونُوا شِينًا، كُونُوا مِثْلَ أَصْحَابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي النَّاسِ، إِنْ كَانَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ لِيَكُونَ فِي الْقَبِيلَةِ، فَيَكُونَ إِمَامَهُمْ وَ مُؤَدِّئَهُمْ وَ صَاحِبَ أَمَانَتِهِمْ وَ وَدَائِعِهِمْ. (۲)

ای مردم شیعه! شما منسوب به ما هستید. زینت ما باشید و مایه ننگ (ما) نباشید. مانند اصحاب علی علیه السلام در بین مردم باشید. یکی از آن ها که در قبیله ۳.

ص: ۴۲۹

۱- بحار الانوار/ ج ۷۵/ ص ۴۳۱/ ح ۹۱.

۲- بحار الانوار/ ج ۸۸/ ص ۱۱۹/ ح ۸۳.

حضور داشت، امام جماعت و اذان گو و امانتدار و نگه دارنده ودیعه های آن ها بود.

شیعیان اهل بیت علیهم السلام باید چنان رفتار کنند که میان مردم ممتاز و برجسته باشند و از آن ها به نیکی یاد شود؛ تا جایی که در هنگام انتخاب بهترین فرد از میان خود، او را بر دیگران ترجیح دهند و از هر جهت به او اعتماد کنند.

به طور کلی شیعیان باید در عمل چنان سنجیده رفتار کنند که باعث خوش نامی ولی نعمت خود شوند؛ نه این که مردم با دیدن رفتار آن ها، از دین، زده شوند و نسبت به خدای تعالی و امام عصر عجل الله تعالی فرجه در آن ها بدبینی به وجود آید. لذا باید در برخورد با دیگران، آداب معاشرت را رعایت کنند و با توجه کردن به مسائل اخلاقی و انسانی، دل های آن ها را به سوی دین و امام زمانشان متمایل سازند.

امیرالمؤمنین علیه السلام با یک کافر ذمی (۱) (که حضرت را نمی شناخت) ملاقات نمود. و با هم همراه شدند. شخص کافر از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: شما کجا می روید؟ فرمودند: کوفه. وقتی به محلی رسیدند که مسیر آن ها از هم جدا می شد، حضرت همراه او ادامه مسیر دادند؛ کافر ذمی گفت: مگر شما نمی خواستد به کوفه بروید؟ حضرت علیه السلام فرمودند: بلی. کافر ذمی گفت: از راه کوفه گذشتید، حضرت فرمودند: بله می دانم، کافر پرسید: اگر می دانید، چرا با من می آید؟ حضرت فرمودند:

هَذَا مِنْ تَمَامِ حُسْنِ الصُّحْبَةِ أَنْ يُشَيِّعَ الرَّجُلُ صَاحِبَهُ هُنَيْئَةً إِذَا فَارَقَهُ، وَ كَذَلِكَ أَمَرْنَا نَبِيَّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.

از چیزهایی که مصاحبت خوب را کامل می کند، این است که انسان، همراه و مصحبت خود را هنگام جدایی، مدت زمان کمی بدرقه کند. و پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم به ما این چنین دستور داده اند.

ذمی گفت: آیا واقعاً پیامبر شما این گونه دستور داده اند؟ حضرت فرمودند: بلی. ذمی گفت: ت.

ص: ۴۳۰

۱- کافر ذمی یعنی کافر اهل کتاب که با پذیرش شرایط «ذمه» اجازه می یابد در جامعه اسلامی زندگی کند، و مال و جانش محترم باشد. شرایط اهل ذمه در کتب فقهی ذکر شده است.

لَا جَزْمَ أَنَّمَا تَبِعَهُ مَنْ تَبِعَهُ لِأَفْعَالِهِ الْكَرِيمَةِ، فَأَنَا أَشْهَدُكَ أَنِّي عَلَى دِينِكَ. (۱)

به طور مسلم، کسانی که از او پیروی کرده اند، به خاطر همین کارهای بزرگوارانه او بوده است. پس من هم شهادت می دهم که بر دین تو هستم. آن مرد، با امیرالمؤمنین علیه السلام به کوفه بازگشت. و وقتی ایشان را شناخت، مسلمان شد.

شیعیان می توانند با برخوردی مناسب، در سطح جامعه و محل کار و حداقل در خانواده خود، از این طریق به تبلیغ درست دین و معرفی صحیح امام زمان علیه السلام بپردازند.

امیر مؤمنان علیه السلام الگوی مؤمنان

هرکسی که امیرالمؤمنین و فرزندانش علیهم السلام را امامان خویش می داند، باید در عمل نیز به ایشان اقتدا کند و با روش ایشان دیگران را به دین دعوت نماید. حضرت علی علیه السلام فرموده اند:

أَلَا- وَإِنَّ لِكُلِّ مَيِّمٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدِ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمَرِيهِ وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ. أَلَا إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَ لَكِنْ أَعْيُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عَفَّةٍ وَ سَدَادٍ. (۲)

بدانید هر مأمومی امامی دارد که به او اقتدا می کند و از علم او نور می گیرد. آگاه باشید که امام شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و از غذایش به دو قرص نان اکتفا کرده است. بدانید که شما نمی توانید این گونه باشید، اما با ورع و اجتهاد و عفت و استقامت در راه راست، مرا یاری کنید.

البته ما نمی توانیم مثل امیرمؤمنان علیه السلام زندگی کنیم، ولی می توانیم به ایشان اقتدا کنیم و بکوشیم اهل دنیا نشویم. کشش ها و جذبه های دنیا بسیار زیاد است و معمولاً انسان را با خود مشغول می سازد و او را از هدف اصلی باز می دارد. ۵.

ص: ۴۳۱

۱- اصول کافی / کتاب العشره / باب حُسنِ الصَّحَابَةِ وَ حَقِّ الصَّاحِبِ فِي السَّفَرِ / ح. ۵.

۲- نهج البلاغه فیض الاسلام / نامه ۴۵.

کسانی که می خواهند دنباله رو امیرالمؤمنین علیه السلام باشند، باید توجه کنند که قطعاً نمی توانند همه امکانات دنیا را برای خود فراهم آورند و در عین حال دلبستگی به آن ها پیدا نکنند! هرگز چنین نیست. هر کس خود بهتر می داند که دنیا چقدر برایش اهمیت دارد؛ به ویژه در مواردی که بین امکانات مادی و امور معنوی تعارضی پیش آید، که لازم شود یکی فدای دیگر گردد. مثلاً- برای تبلیغ دین یا حلّ مشکل یکی از اهل ایمان لازم بیاید که چیزی از توانایی های مادی شخص مصرف شود. در آن صورت، میزان تعلق انسان به دنیا خوب محک می خورد.

امیرالمؤمنین علیه السلام از ما کمک خواسته اند که ایشان را با عمل خود یاری کنیم و با ارائه شیوه یاری رساندن، به ما توصیه فرموده اند که اجتهاد و ورع و عفت و ثبات در راه راست را پیشه خود سازیم. اگر کسی می خواهد در راه یاری امام زمان علیه السلام قدم بردارد، نمی تواند از این مسائل غافل باشد.

امام صادق علیه السلام در سفارش خود به یکی از یارانشان چنین فرمودند:

أَقْرَبُ عَلَيَّ مَنْ تَرَى أَنَّهُ يُطِيعُنِي مِنْهُمْ وَيَأْخُذُ بِقَوْلِي السَّلَامَ. وَأَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالْوَرَعَ فِي دِينِكُمْ وَالْإِجْتِهَادِ لِلَّهِ وَصِدْقِ الْحَدِيثِ وَادَاءِ الْأَمَانَةِ وَطُولِ الشُّجُودِ وَحُسْنِ الْجَوَارِ، فَبِهَذَا جَاءَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. أَدُّوا الْأَمَانَةَ إِلَى مَنْ اتَّيَمَّنْكُمْ عَلَيْهَا بَرًّا أَوْ فَاجِرًا... صَلُّوا عَشَائِرَكُمْ وَاشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَعُودُوا مَرْضَاهُمْ وَأَدُّوا حُقُوقَهُمْ.

به هر کس از شیعیان که می بینی از من اطاعت می کند و سخنان مرا می پذیرد، سلان برسان. و (بگو) من شما را به تقوا و ورع در دین خود سفارش می کنم و این که برای خدا کوشش کنید، راستگو باشید، اداء امانت کنید، سجده های طولانی کنید، و خوب همسایه داری کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این احکام را آورده اند. امانت هر کس را- خوب یا بد، که شما را امین دانسته است- به او برگردانید... با بستگان خود، ارتباط و رسیدگی داشته باشید، بر جنازه های آن ها (اهل سنت) حاضر شوید، به عیارت بیمارانشان بروید، و حقوق آن ها را ادا کنید.

شیعیان در هر موقعیتی که قرار دارند، باید این گونه نکات اخلاقی و شرعی را رعایت کنند. آلودگی های محیط اطراف، نباید مسئولیت ها را از یاد آن ببرد. حتی اگر کار نادرستی در جامعه شایع شد، دوستان اهل بیت علیهم السلام نباید گسترش یافتن آن گناه را مجوز کوتاهی خویش قرار دهند. بلکه همواره باید با پیشه کردن تقوا و ورع، خود را از آفات مختلف اخلاقی و دینی مصون بدارند.

رعایت برخی از مسائل اخلاقی، بر دیگران، اثر به سزایی می نهد. مثلاً خوب همسایه داری کردن، پیوند با بستگان و رسیدگی به آن ها، راست بودن در گفتار و کردار و امانتدار بودن، عملاً تبلیغ تشیع و یاری امام زمان علیه السلام به حساب می آید. حتی نسبت به غیر شیعیان رعایت آدابی هم چون شرکت در تشیع جنازه هایشان و عیادت از بیماران آن ها، باعث می شود که به تشیع علاقه مند شوند.

هر چند که شیعیان به عنوان وظیفه قلبی، هیچ گاه از تبری نسبت به دشمنان ائمه علیهم السلام غافل نمی شوند، ولی این مجوز بد رفتاری با آن ها نیست. باید رفتارشان به گونه ای باشد که افراد غیر معتقد را جذب نماید. در زمان امام صادق علیه السلام اکثریت جامعه را اهل سنت تشکیل می دادند و لذا سفارش های حضرتش، برای خوش بینی آن ها نسبت به شیعیان آن زمان بسیار مؤثر و لازم بود.

در جامعه ای که اکثر قریب به اتفاق مردم، شیعه و دوستدار اهل بیت علیهم السلام هستند، عمل به این سفارش ها، ضرورت بیش تری دارد. در این میان، کسانی که نسبت و ارتباطشان با اهل بیت علیهم السلام بیش تر از دیگران است، عملاً آموزگار مکتب و روش ائمه علیهم السلام هستند. انتظار طبیعی و بجای مردم از آن ها، این است که در عمل، تبلیغ کننده راه و مرام امام زمان علیه السلام باشند.

جذب افراد به تشیع با عمل

این ها باید به گونه ای رفتار کنند که دیگران با دیدن حسن خلق و صداقت و ورع آن ها تربیت صحیح در مکتب اهل بیت علیهم السلام را ببینند و چنین بیندیشند که این ها به دلیل ارتباط و نسبت با ائمه علیهم السلام چنین خلق و خویی پیدا کرده اند. این باعث می شود

که علاقه آن‌ها به مکتب اهل بیت علیهم السلام بیش تر شود و کم کم به ایشان روی آورند.

امام صادق علیه السلام در ادامه روایت فوق فرموده اند:

فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ إِذَا وَرَعَ فِي دِينِهِ وَصَدَقَ الْحَدِيثَ وَأَدَّى الْأَمَانَةَ وَحَسَنَ خُلُقَهُ مَعَ النَّاسِ، قِيلَ: هَذَا جَعْفَرِيُّ، فَيُسْرُنِي ذَلِكَ وَ يَدْخُلُ عَلَيَّ مِنْهُ الشُّرُورُ، وَقِيلَ: هَذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ؛ وَإِذَا كَانَ عَلَى غَيْرِ ذَلِكَ، دَخَلَ عَلَيَّ بِلَاؤُهُ وَ عَارُهُ، وَقِيلَ: هَذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ. (۱)

اگر یکی از شما اهل ورع در دینش و صداقت در گفتار و اداء امانت باشد، و با مردم اخلاق نیکو داشته باشد، می گویند: او جعفری است، این مطلب مرا خوشحال می سازد. و از او مسرور می شوم و می گویند: این تربیت شده جعفر علیه السلام است. و اگر چنین اخلاق و رفتاری نداشته باشد، در آن صورت، گرفتاری و ننگ او به من نسبت داده می شود، و می گویند: این است تربیت جعفر علیه السلام!

در پایان حدیث، امام صادق علیه السلام قسم یاد می کنند که پدرم - حضرت باقرالعلوم علیه السلام - فرمودند:

هریک از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام در قبیله خودش چنان بود که با اخلاق و رفتارش زینت آن قبیله محسوب می شد، چون در امانتداری، رعایت حقوق دیگران و صداقت در گفتار، سرآمد ایشان بود. وقتی از دیگران درباره او سؤال می شد، همه می گفتند: هیچ کس مانند او نیست، در امانتداری و راستگویی از همه ما بهتر است!

کسانی که به دوستی و ارتباط با اهل بیت علیهم السلام شناخته شده اند، رفتارشان - هرگونه باشد - به حساب پیشوایان آن‌ها گذاشته می شود. به تعبیر دقیق تر، می توان گفت که مردم، ائمه علیهم السلام را در آینه اعمال و رفتار پیروانشان می بینند. از این رو، شیعیان با اعمالشان، هم می توانند مردم را به سوی محبت و ارادت نسبت به اهل بیت علیهم السلام جلب کنند و هم سبب نسبت دادن بدی‌ها به ایشان بشوند. ۵.

ص: ۴۳۴

حالت اول، از مصادیق یاری امام علیه السلام و حالت دوم، مصداق ظلم به امام علیه السلام است. باید مراقب بود که خدای ناکرده، کسانی که افتخارشان انتساب به اهل بیت علیهم السلام است، ناخودآگاه در مسیر ستم به ایشان قرار نگیرند.

امام حسن عسکری علیه السلام در سفارش خود، پس از توصیه به تقوا و ورع و صداقت در گفتار و ... تذکر داده اند که رفتار خوب دوستان اهل بیت علیهم السلام باعث شادمانی ایشان می شود. آن گاه سخن خود را چنین ادامه می دهند:

اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا زَيْنًا وَ لَا تَكُونُوا شَيْنًا، جُرُّوا إِلَيْنَا كُلَّ مَوَدَّةٍ وَ ادْفَعُوا عَنَّا كُلَّ قَبِيحٍ، فَإِنَّهُ مَا قِيلَ مِنْ حُسْنٍ فَحَنُّ أَهْلِهِ، وَ مَا قِيلَ مِنَّا مِنْ سُوءٍ فَمَا نَحْنُ كَذَلِكَ. (۱)

تقوای الهی را حفظ کنید و زینت بخش (ما) باشید، و مایه ننگ و بی آبرویی (ما) نباشید. دوستی ها را (با اعمال خوب خود) به سوی ما جلب کنید و بدی ها را از ما دور سازید، چون آن چه از خوبی درباره ما گفته می شود، ما شایسته آن هستیم، ولی بدی هایی که به ما نسبت می دهند، ما چنین نیستیم!

شیعیان با اعمال و رفتار شایسته خود، می توانند محبت ائمه علیهم السلام را در دل های دیگران به وجود آورند و آن ها را دوستدار و ارادتمند به ایشان کنند. از این رو، نباید با کوتاهی در این مورد، موجبات بی آبرویی و نسبت دادن صفات زشت را به پیشوایان خود فراهم آورند.

با این ترتیب، روشن است که رعایت ورع و تقووا و جدیت در عمل به دین، می تواند از مهم ترین مصادیق یاری ائمه علیهم السلام باشد.

ورع و احتیاط در دین

انجام دادن اعمال خیر ذاتاً پسندیده است و همین کارها اگر به قصد یاری امام زمان علیه السلام انجام پذیرد، ارزش چندین برابر پیدا می کند. مثلاً خوش رفتاری با همسایه، ۲.

ص: ۴۳۵

اگر به قصد یاری امام زمان علیه السلام باشد، ثواب آن بسیار بیش تر خواهد بود. اگر به نیت کسب خوش نامی برای حضرت مهدی علیه السلام، هرگونه که می توانیم به دیگران رسیدگی کنیم، فضیلت بی شماری به دست آورده ایم. اگر به قصد یاری امام عصر علیه السلام «ورع» را پیشه خود سازیم و بدین وسیله تبلیغ حضرت را بکنیم، قطعاً جلب خشنودی ایشان را کرده ایم و عمل ما از مصادیق یاری امام غریب محسوب خواهد شد.

البتّه همین یاری کردن، فرجی برای یاری کننده است؛ چرا که اهل بیت علیهم السلام خودشان فرموده اند:

أَعِينُونَا بِالْوَرَعِ، فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِالْوَرَعِ كَانَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ فَرْجًا. (۱)

ما را به وسیله ورع یاری کنید. زیرا کسی که با ورع خدای عزوجل را ملاقات کند، نزد خدا برای او فرجی خواهد بود.

رعایت ورع به این است که انسان نسبت به حرام های قطعی، حریم بگیرد؛ یعنی به شکلی حرکت کند که مطمئن باشد به حرام نمی افتد. این صرفاً با رعایت احکام فقهی در حدّ واجب و حرام تأمین نمی شود. «فقه» متکفّل بیان احکام و حدود الهی است. فقیه تا وقتی از روی ادله شرعی یقین به حرمت چیزی پیدا نکند، نمی تواند به آن فتوا بدهد، ولی ممکن است احتیاط کند. رعایت ورع به این است که انسان به این احتیاط - هرچند احتیاط مستحب - عمل کند. «حرام» مرزی است در دین که مشخص می کند از چه محدوده ای نباید فراتر رفت. «ورع» فضیلتی است که نه فقط با پرهیز از حرام های قطعی، بلکه با اجتناب از شبهات (اموری که حرام نیست، ولی به حرام شباهت دارد) حاصل می شود. ائمه اطهار علیهم السلام فرموده اند:

أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهِهِ. (۲)

با ورع ترین مردم، کسی است که در موارد شبهه ناک توقف کند.

احتیاط در امر دین، حکم عقل است که می گوید: تا قبل از رسیدن به مرز حرام قطعی، انسان باید توقف کند تا مطمئن شود به حرام نمی افتد. انسان اگر درست روی ۵.

ص: ۴۳۶

۱- بحار الانوار/ ج ۷۰/ ص ۳۰۱/ ح ۱۱.

۲- بحار الانوار/ ج ۷۰/ ص ۳۰۵.

مرز حرکت کند، احتمال لغزش برای او بسیار است. پس برای حصول اطمینان از این که به حرام نیفتد، عقل می گوید: احتیاط کن!

ما، در امور مادی دنیوی، احتیاط های عقلی داریم و در مواردی که خطر جدی وجود دارد، بی مبالاتی نمی کنیم. مثلاً هیچ گاه روی لبه پرتگاهی که یخ زده است، راه نمی رویم و با خود نمی گوییم که ما یقین به پرت شدن نداریم! بلکه می گوییم: چون احتمال پرت شدن، یک احتمال جدی است، احتیاط کردن، شرط عقلانیت است. بنابراین از لبه پرتگاه تا حدی که مطمئن شویم سقوط نمی کنیم، فاصله می گیریم.

جایی که در امور مادی و دنیوی چنین احتیاطی پسندیده است، به طریق اولی در امر دین که ضرر احتمالی آن بسیار عمیق تر است، احتیاط کردن، شرط عقلانیت است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سفارشی به جناب کمیل بن زیاد- که از خواص اصحاب ایشان بود- فرمودند:

یا کمیل! أَخْوَكْ دِينَكَ، فَاحْتِطْ لِدِينِكَ بِمَا شِئْتَ. (۱)

ای کمیل! برادرت دین توست. پس به هر صورتی که می خواهی، برای (حفظ) دین خود احتیاط کن.

امیرالمؤمنین علیه السلام این سفارش را به صورت عمومی نفرموده اند، بلکه به کمیل- که از نزدیکان اصحاب ایشان بوده است- چنین توصیه فرموده اند. بنابراین کسانی که می خواهند جزء یاران و نزدیکان امام عصر علیه السلام باشند، باید این گونه سفارش ها را الگوی اعمال و رفتار خود قرار دهند؛ نه این که در پی آن باشند که راهی- هرچند خلاف احتیاط- برای حلال دانستن آن چه مشکوک است، پیدا کنند.

پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با بیان مثال بسیار زیبایی، لزوم پرهیز از مشتبهات را به امت خود تذکر فرموده اند:

إِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى، وَإِنَّ حِمَى اللَّهِ حَلَالُهُ وَحَرَامُهُ وَلُمُشْتَبَهَاتٍ بَيْنَ ذَلِكَ، كَمَا لَوْ أَنَّهُ رَاعِيًا رَعَى إِلَى جَانِبِ الْحِمَى، لَمْ تَلْبَثْ غَنَمُهُ أَنْ تَقَعَ ۴.

ص: ۴۳۷

هر پادشاهی دارای حریم و حوزه استحفاظی ویژه ای است و حریم خدا، حلال و حرام اوست. و موارد شبهه ناک، بین این دو محدوده (حلال و حرام قطعی) هستند. همان طور که اگر چوپانی (گله خود را) در کنار حریم مشخصی به چرا ببرد، بی درنگ گوسفندان داخل آن حریم خواهند شد. (در کنار مرز حرام خدا هم حرکت کردن همین طور است) پس از موارد شبهه ناک پرهیز کنید.

انسان وقتی نزدیک مرز حرام خدا حرکت کند، بدون آن که خودش بفهمد، به حرام می افتد. یک چوپان وقتی گوسفندهایش را در کنار حریمی محافظت شده ای رها کند، اطمینان ندارد که وارد آن حریم نشوند و مرز آن را محترم بشمارند. چنین چوپان لاابالی، یک لحظه که به خود می آید، متوجه می شود که گوسفندهایش وارد حریم ممنوعه شده اند و دیگر کاری از دستش بر نمی آید.

ما انسان ها نیز چنین هستیم. وقتی چسبیده به مرزهای حرام حرکت کنیم و به گمان خود بخواهیم از حلال، حداکثر استفاده را ببریم، آن وقت بدون این که متوجه شویم، به حرام قطعی می افتیم. عقل و نقل می گویند که انسان به حلال قطعی بسنده کند و در پی عمل به موارد شبهه ناک نباشد؛ تا از خطر افتادن به حرام قطعی در امان بماند.

این جا موضع تسامح و تساهل نیست؛ چون احتمال یک ضرر جدی و جبران ناپذیر است. اگر دین انسان از دست او برود، به هیچ عنوان قابل جبران نیست و لذا عقل می گوید که انسان، طریق احتیاط را پیش بگیرد.

بنابراین، کسی که می خواهد امام غریبش را یاری کند، باید از طریق ورع اقدام نماید و به این وعده امیدوار باشد که خداوند در این رعایت ورع، برای او فرجی قرار دهد و گشایش در کارهایش فراهم کند.

هر کس که غیبت امام زمان علیه السلام را بزرگ ترین گرفتاری خود می داند، می تواند تعجیل در فرج ایشان را بدین وسیله جستجو نماید تا به مراد و محبوب خود برسد. ۶.

با این همه سفارش که در مورد یاری امام عصر علیه السلام از طریق ورع رسیده، مناسب است به برخی از روش های عملی رعایت ورع، به ویژه در مورد خانم ها اشاره ای داشته باشیم.

ورع و عفت خانم ها

همه شیعیان امام شناس - اعم از زن و مرد - موظف به یاری امام زمانشان هستند. همه باید در عمل، مبلغ دین باشند؛ چرا که وظیفه تبلیغ و معرفی امام زمان علیه السلام خاص مردان نیست. بانوان نیز باید در امر تبلیغ و معرفی امام زمانشان، با مردان سهمیم باشند. پس برای این که بتوانند این وظیفه خویش را به خوبی ادا کنند، باید در درجه اول، خودشان عامل به دستورات دین باشند و روح ورع یا مراقبت از دین را در خود تقویت نمایند.

کسی که می خواهد با عمل خود به تبلیغ دین پردازد، باید تا آن جا که می تواند، ورع در دینداری را رعایت کند. برخی از این رعایت ها ویژه خانم هاست، که متأسفانه گاهی اوقات، آن چنان که شایسته زنان شیعه است، رعایت نمی شود. این عدم رعایت اگر رواج پیدا کند، سبب می شود که بعضی از ارزش های صحیح، در میان افراد متدین به صورت وارونه جلوه کند.

امیّا کسانی که به واقع می خواهند امام زمان خود را یاری کنند، باید در درجه اول وظایف خود را خوب بدانند و سپس با عمل به آن ها رضای اهل بیت علیهم السلام را جستجو نمایند؛ حتی اگر با ارزش های ساختگی در جامعه و آن چه در بین مردم رایج است، مخالفت و تعارض داشته باشد.

در این قسمت به بیان برخی از مسائلی می پردازیم که مخصوص بانوان است و به دینداری آن ها مربوط می شود؛ تا ان شاء الله بتوانند با آگاهی بهتر نسبت به وظایف خویش، راه پیاده کردن ورع را بیش تر بشناسند و به آن کامل تر عمل کنند و از طریق ثبات در دینداری به تبلیغ دین پردازند.

سیره عملی حضرت زهرا علیها السلام می تواند بهترین الگو و منبع برای خانم ها در جهت شناخت وظایف خاص ایشان باشد.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که:

امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتند، تا ایشان در مورد وظایف خاص هر کدام حکم فرمایند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین حکم فرمودند که: حضرت فاطمه علیها السلام کارهای داخل منزل را انجام دهند، و امیرالمؤمنین علیه السلام وظایف خارج از منزل را بر عهده گیرند. این جا بود که حضرت زهرا علیها السلام فرمودند:

فَلَا يَعْلَمُ مَا دَخَلَنِي مِنَ الشُّرُورِ إِلَّا اللَّهُ يَا كِفَائِي رَسُولُ اللَّهِ تَحْمَلُ أَرْقَابَ الرِّجَالِ (۱).

جز خدا کسی نمی داند که من چقدر خوشحال شدم از این که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تماس و برخورد با مردها را از عهده من برداشتند!

اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کار بیرون از خانه را به عهده حضرت زهرا علیها السلام می گذاشتند، ایشان ناچار با مردها سر و کار پیدا می کردند و می بینیم که دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار از این کار کراهت داشتند. در مقابل، انجام وظیفه در خانه را برای خود پسندیده دانسته و آن را حقیر نشمرده اند.

هر خانم متدینی، باید در انتخاب کار و وظیفه خویش، در درجه اول رضای خدا و اهل بیت علیهم السلام را جست و جو کند و کار کردن بر آن مبنا را برای خود افتخار بداند؛ حتی اگر محیط و اجتماع، پذیرای عمل او نباشند و نحوه عملکرد او را نشانه بی عرضگی او بدانند.

اگر در بعضی شرایط خاص و محدود، خانم ها به دلایل مختلف مجبور به کار کردن در خارج از خانه می شوند، باید همواره به این نکته توجه کنند که خروج از منزل برای آن ها به عنوان «ارزش» مطرح نشود، بلکه این امر از روی ضرورت و اجبار مطرح شده است؛ به طوری که اگر ضرورتی در کار نبود، ترجیح می دادند مطابق تقسیم کار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عمل نمایند.

البته کسانی که تفقه در دین داشته باشند، از شناخت مسئولیت خویش و عمل به ۱.

ص: ۴۴۰

آن، خشنود و راضی می شوند. هم چنان که حضرت زهرا علیها السلام خشنودی خود از حکم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را وصف ناپذیر شمردند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز وقتی بی دقتی مردها در کنترل خروج زن ها از منزل و برخورد آن ها با نامحرم را دیدند، با تعجب بسیار، آن ها را چنین عتاب و خطاب فرمودند:

يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ بُتُّتْ أَنْ نِسَاءً كُمْ يُدَافِعَنَّ الرِّجَالَ فِي الطَّرِيقِ، أَمَا تَسْتَحْيُونَ؟! (۱)

ای اهل عراق! به من خبر رسیده که زنان شما در کوچه ها با مردها برخورد می نمایند، آیا حیا نمی کنید؟!

أَمَا تَسْتَحْيُونَ وَ لَا تَعَاوُونَ نِسَاءً كُمْ يَخْرُجْنَ إِلَى الْأَسْوَاقِ وَ يُزَاحِمْنَ الْعُلُوجَ؟! (۲)

آیا حیا نمی کنید؟! و آیا غیرت نمی کنید که زن های شما به بازارها می روند و با مردهای خشن سر و کار پیدا می کنند!

وقتی زنان در مکان های عمومی مثل بازار رفت و آمد کنند، خواه ناخواه برخوردهای گوناگونی با مردان نامحرم پیدا می کنند؛ اعم از برخوردهای فیزیکی که در جاهای شلوغ بیش تر پیش می آید، یا سر و کله زدن و اختلاط های گوناگون درباره مسائل مختلف، که همه این ها خلاف رضای پروردگار متعال و اهل بیت علیهم السلام است.

نظر شرع مقدّس در مورد عبادات بانوان

در شرع مقدّس، نه تنها خروج زنان و اختلاط آن ها با نامحرمان برای کارهای روزمره دنیوی مذمّت شده، بلکه بسیاری از اعمال عبادی که لازمه آن ها شرکت در مجامع عمومی و تماس و برخورد با نامحرمان و در معرض تماشای آن ها قرارت.

ص: ۴۴۱

۱- وسائل الشّیعه/ ج ۱۴/ باب ۱۳۲/ ح ۱.

۲- وسائل الشّیعه/ ج ۱۴/ باب ۱۳۲/ ح ۲. روایت از باب ۱۳۲ از ج ۱۴ کتاب وسائل الشّیعه، تحت عنوان: «بَابُ كِرَاهِهِ خُرُوجِ النِّسَاءِ وَ إِخْتِلَاطِهِنَّ بِالرِّجَالِ» (باب مکروه بودن بیرون رفتن زنان و اختلاط آن ها با مردان) ذکر شده است.

گرفتن است، از عهده ایشان برداشته شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در وصیت خود به امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند:

يَا عَلِيُّ! لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ جُمُعَةٌ وَلَا جَمَاعَةٌ وَلَا أَذَانٌ وَلَا إِقَامَةٌ... وَلَا هَرَوَلَةٌ بَيْنَ الصِّفَا وَالْمَرَوَةِ وَلَا اسْتِلاَمُ الْحَجَرِ... (۱).

ای علی! برای زن ها، شرکت در نماز جمعه و جماعت (عمومی در خارج منزل)، اذان و اقامه گفتن (برای عموم)،... هَرَوَلَه بین صفات و مروه، و استلام حجرالاسود نیست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حفظ و صیانت زنان از نامحرمان را، مهم تر از بسیاری از اعمال مستحبی شمرده و تصریح کرده اند که این امور برای آن ها وجوب و یا استحباب ندارد.

به عنوان مثال، استلام حجر یعنی دست مالیدن به حجرالاسود- با توجه به ازدحامی که معمولاً اطراف آن هست- باعث می شود که زنان، تماس بدنی با مردان پیدا کنند.

اذان گو شدن در مجامع عمومی (نه این که اذان را در منزل برای خود بگویند) آن ها را در معرض توجه و دید نامحرمان قرار می دهد.

هَرَوَلَه کردن- حالتی بین دویدن و راه رفتن در مسافتی معین از سعی بین صفا و مروه که محل رفت و آمد عموم حجاج است- برای زنان مناسب نیست؛ چون سبب جلب توجه مردان نامحرم به اندام های بدن ایشان می گردد.

وظیفه شرکت در نماز جماعت هم از خانم ها برداشته شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

صَلَاةُ الْمَرْأَةِ وَحَدَّهَا فِي بَيْتِهَا كَفَضْلِ صَلَاتِهَا فِي الْجَمْعِ خَمْسًا وَعَشْرِينَ دَرَجَةً. (۲)

نماز زن به تنهایی در خانه اش، از نماز جماعت او بیست و پنج برابر بیش تر فضیلت دارد. ۱.

ص: ۴۴۲

۱- وسائل الشیعه/ ج ۱۴/ باب ۱۱۷/ ح ۶.

۲- بحارالانوار/ ج ۸۳/ ص ۳۷۱/ ح ۳۱.

اگر خانم‌ها توجّه کنند که ثواب نماز آن‌ها در خانه، بیست و پنج برابر ثواب نماز جماعت در خارج منزل است، باور می‌کنند که نماز خواندن آن‌ها در خانه به منزله محروم شدن از ثواب و فضیلت نماز جماعت نیست. بلکه خداوند که شارع دین است، این گونه عبادت پوشیده را برای آن‌ها شایسته تر شمرده و ثواب بیش تری به آن بخشیده است.

فقهای بزرگ شیعه نیز به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام نماز خواندن زنان را در مکان‌های پوشیده تر منزل، بهتر و بافضیلت تر دانسته اند.

مرجع بزرگ شیعه حضرت آیه الله العظمی مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی یزدی در کتاب شریف «العروه الوثقی» در بحث مکان نماز گزار چنین فتوا داده اند:

«الْأَفْضَلُ لِلنِّسَاءِ الصَّلَاةُ فِي بُيُوتِهِنَّ وَأَفْضَلُ الْبُيُوتِ بَيْتُ الْمَخْدَعِ»^(۱).

برای زنان بهتر این است که در خانه‌هایشان نماز گزارند و بهترین اتاق‌ها، اتاق خلوت (جایی که محلّ ورود بیگانگان نباشد) است.^(۲)

بنابراین خانم‌ها بهتر است مکان‌های خلوت و پوشیده را - که محلّ ورود و عبور نامحرمان نیست - برای نماز انتخاب کنند و از این طریق، امید ثواب بیش تر را از خداوند داشته باشند. در این گونه موارد، ضرورت و اهمّیت یادگیری علم دین ملموس تر می‌شود تا انسان بتواند با تحمّل زحمت کم تر، رضای پروردگار خویش را بهتر و کامل تر به دست آورد.

کلام حضرت زهرا علیها السلام در مورد قرب زن به پروردگار

وقتی خدای عزّوجلّ - حتی برای انجام برخی از عبادات - راضی به خروج خانم‌ها از منزل و تماس آن‌ها با نامحرم نیست، زشتی ظاهر شدن بانوان در مناظر و مجامع (۱)

ص: ۴۴۳

۱- العروه الوثقی / ج ۱ / ص ۵۹۶.

۲- مرحوم آیه الله العظمی سید ابوالقاسم خویی در رساله خود چنین آورده اند: «صِلَاةُ الْمَرْأَةِ فِي بَيْتِهَا أَفْضَلُ وَأَفْضَلُ الْبُيُوتِ الْمَخْدَعُ» (منهاج الصّالحین / ج ۱ / مسأله ۵۶۱) نماز خواندن زنان در خانه اش بهتر است و بهترین جای خانه (برای نماز زن) اتاق خلوت است. حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ حسین وحید خراسانی هم عیناً به همین فتوا داده اند. (منهاج الصّالحین / ج ۱ / مسأله ۵۶۱)

عمومی برای انجام امور دنیوی کاملاً بدیهی است؛ هرچند که متأسفانه در مواردی - به خاطر عدم رعایت این حکم شرعی و الهی - قبح آن حتی در نظر بسیاری از مردان و زنان با ایمان، از بین رفته است.

البته زنانی که می خواهند با ورع و دینداری، امام و مقتدای خود را یاری کنند، هرگز وضع محیط اطراف را ملاک عمل خویش نمی گیرند، بلکه همواره به دنبال رضای الهی هستند و الگوی مناسب برای رسیدن به این هدف را برمی گزینند تا بتوانند به بالاترین درجات قرب به پروردگار برسند.

روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از اصحاب خود - که امیرالمؤمنین علیه السلام هم در میان ایشان بود - پرسیدند:

مَتَى تَكُونُ (الْمَرْأَةُ) أَدْنَى مِنْ رَبِّهَا؟

چه موقع زن بالاترین درجه قرب به پروردگارش را دارد؟

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام این سؤال را خدمت حضرت زهرا علیها السلام مطرح کردند، ایشان در پاسخ فرمودند:

أَدْنَى مَا تَكُونُ مِنْ رَبِّهَا أَنْ تَلْزَمَ قَعَرَ بَيْتِهَا.

نزدیک ترین حالت زن به پروردگارش، آن است که ملازم اندرونی ترین قسمت خانه اش باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که من جواب فاطمه علیها السلام را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشتم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي. (۱)

به درستی که فاطمه علیها السلام پاره تن من است.

در این روایت به صورت خیلی صریح تأکید شده است که خانم ها اگر بخواهند تقرب بیش تر به خدا پیدا کنند، باید ملازم قعر خانه خود باشند؛ یعنی در حقیقت به غیر «ضرورت» نباید از خانه خارج شوند و هریک یاری که با نامحرم کم تر تماس ۳.

ص: ۴۴۴

بگیرند، بهتر است.

حضرت زهرا علیها السلام فرموده اند:

خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرِّجَالَ وَلَا يَرَاهُنَّ الرِّجَالَ. (۱)

برای زنان بهتر است که نه مردان را ببینند، و نه این که مردها آن ها را ببینند.

جایی که ضرورت ندارد، از برخورد با آقایان پرهیزند. حتی وقتی که مجبور هستند که از خانه خارج شوند، لازم نیست که با نامحرمان اختلاط کنند و مستقیماً در معرض دید آن ها واقع شوند. اگر چنین عمل کنند، برای خودشان بهتر است.

تعبیری که حضرت زهرا علیها السلام به کار برده اند، تعبیر «خیر» به معنای «بهتر» است. کلام قدسی ایشان برای کسانی است که تحصیل رضای خدای عزوجل برایشان اهمیت دارد و در پی یافتن مسیری هستند که بهتر بتوانند خدا را بندگی کنند.

در این مسیر، بعضی از کارهایی که شرعاً هم مباح شمرده می شود، به خاطر رعایت ورع کنار گذاشته می شوند. به عنوان مثال نگاه کردن زن بدون لذت به سر و صورت مرد نامحرم، به فتوای عدّه ای از فقها حرام (۲) و به فتوای بعضی دیگر جایز می باشد؛ هر چند که احتیاط مستحب در ترک آن است. (۳)

پس اقتضای ورع این است که بانوان متدین از این کار پرهیز کنند. چون همان طور که بیان شد، «ورع» این است که شخص نه تنها از محرّمات قطعی، بلکه از مشتبهات نیز پرهیزد. چیزی که فقهای بزرگ شیعه بعضی آن را حرام می دانند و بعضی دیگر احتیاط مستحب را در ترک آن دانسته اند، قطعاً جزء مشتبهات محسوب می شود. زنان مؤمن و ارادتمند به امام زمان علیه السلام می توانند به این سفارش عمل کنند و در عین حال، در حدّ ضرورت- نه بیش تر از آن- و بدون لذت با نامحرم سخن بگویند یا سخن او را بشنوند. ۲.

ص: ۴۴۵

۱- وسائل الشّیعه / ج ۱۴ / باب ۱۲۹ / ح ۳.

۲- العروه الوثقی / ج ۲ / کتاب النّکاح / ص ۸۰۳ / مسأله ۳۱.

۳- منهاج الصّالحین / مرحوم آیه الله خویی / ج ۲ / ص ۲۶۰ / مسأله ۱۲۳۲.

یکی از مهم ترین اموری که برای زن و مرد به طور مساوی ضرورت دارد، تحصیل علوم و معارف دینی است که به تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر هر مرد و زن مسلمانی واجب است:

طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ. (۱)

جست و جوی علم (دین) بر هر زن و مرد مسلمانی واجب است. (۲)

حال اگر خانم ها بتوانند علم دین را بدون تماس با نامحرمان بیاموزند، باید چنین کنند؛ وگرنه، مجازند که در حدّ ضرورت، در مجلس درس کسی که به ایشان نامحرم است، شرکت کنند و درس دین را بیاموزند. اما لازمه این کار، نگاه آن ها به مرد نامحرم و نگاه کردن آن مرد به ایشان نیست، بلکه در این مورد می توانند به توصیه قرآن کریم عمل کنند که فرموده است:

(إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ) (۳)

هنگامی که از زن ها چیزی می خواهید، از پشت حجابی از آن ها درخواست کنید. این کار برای حفظ پاکی دل های شما و آن ها بهتر است.

به طور کلی اگر مبنا و اساس برخوردهای زنان متدین و پیرو امام زمان علیه السلام با نامحرم، همان سفارش حضرت زهرا علیها السلام باشد، همه رویارویی ها و تماس های مستقیم آن ها با نامحرم، از زندگی حذف می شود. آن گاه در مواردی که بیرون رفتن از خانه با نامحرمان ضرورت می یابد، حتی المقدور می کوشند که اولاً تماس مستقیم با آن ها نداشته باشند، ثانیاً سخن گفتن با نامحرم را به حدّ اقل لازم تقلیل می دهند. با توجه به مبانی یاد شده، این رفتار را نه خودشان حمل بر بی ادبی و عدم رعایت آداب ۴.

ص: ۴۴۶

۱- بحار الانوار/ ج ۱/ ص ۱۷۷/ ح ۵۴.

۲- برای روشن شدن این که چرا منظور از «علم» در این حدیث و احادیث مشابه آن، علم دین است، مراجعه کنید به کتاب «در جستجوی علم دین» نوشته آیه الله سید محمد ضیاء آبادی، فصل اول.

۳- احزاب / ۵۴.

البته ضرورت مورد بحث، همیشه ضرورت شرعی و وجوب فقهی نیست، بلکه ضرورت های عرفی را هم شامل می شود. مثلاً خانمی که وظیفه خرید مایحتاج زندگی را خود برعهده دارد، مجبور می شود برای خرید، خودش به بازار برود. در این صورت ضرورتی او را از خانه بیرون آورده است. اما این ضرورت اقتضا نمی کند که او هنگام خرید، بیش از حد لازم سخن بگوید، یا در برخورد با مردم کوچه و بازار، رعایت های لازم را به کار نبندد.

در سخن گفتن هم رعایت حدّ اقلّ آداب معاشرت، جزء ضرورت های عرفی به حساب می آید؛ مانند سلام کردن زن به مرد که در شرع مطهر اسلام، ابتدا کردن مرد در سلام به زن مکروه است،^(۱) ولی سلام کردن زن به مرد، مکروه دانسته نشده است.

امر تعلیم و تربیت دختران مؤمن و مسلمان هم یک ضرورت است که باید خانم های مؤمن و متدین عهده دار آن شوند؛ هرچند لازمه آن، بیرون آمدن از خانه و برخورد محدود با نامحرمان باشد. اشتغال به تحصیل در علوم روز و حتی متخصصی شدن در رشته هایی نظیر بیماری های زنان که اختصاص به خانم ها دارد، در حدّ تأمین نیاز زنان و دختران مؤمن و متدین، اگر عملاً ضربه ای به اعتقادات و اخلاق و تدین شخص وارد نکند، می تواند جزء ضروریات به حساب آید. در این خصوص، حفظ فرد از تنزل روحی در امر دین بر هر خدمتی که می تواند به جامعه برساند، قطعاً مقدم است. بنابراین کسی که احتمال انحراف او از مسیر شرع و سست شدن در عمل به وظایف دینی اش جدی است، نباید وارد این گونه عرصه ها شود. هم چنین است تحصیل در رشته هایی که تخصص در آن ها هیچ گونه ضرورتی برای خانم های متدین و مسلمان ندارد. در این موارد آن چه ایشان با ورود به محیط های ناسالم از دست می دهند، بسیار بیش از چیزی است که به دست می آورند.

ص: ۴۴۷

۱- العروه الوثقی / ج ۲ / کتاب النکاح / ص ۸۰۴ و ۸۰۵ و يُكْرَهُ لِلرَّجُلِ اِبْتِدَاءُ النِّسَاءِ بِالسَّلَامِ... وَ تَتَأَكَّدُ الْكِرَاهَةُ فِي الشَّابَّةِ (برای مرد، ابتدا کردن در سلام به زنان مکروه است... و این کراهت در مورد زن جوان مؤکد می شود).

مواردی نظیر صله رحم و انجام مراسم حج و عمره و یا زیارت مشرفه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت زهرا علیها السلام و ائمه اطهار علیهم السلام و مانند این ها که تأکید زیادی در شرع اسلام نسبت به آن ها وجود دارد، از ضروریات شرعی و عرفی است که خانم های متدین می توانند برای تقرّب بیش تر به سوی پروردگارشان، به این گونه امور ملتزم باشند.

اما در مجموع، نسبت به غیر چنین مواردی، مذاق دین و طریقه مورد رضای خدای سبحان و امام زمان علیه السلام این است که زنان پاک و عقیف و مؤمن، حتّی المقدور از منزل خارج نشوند؛ تا هم تماس ایشان با نامحرمان به حدّ اقلّ لازم و ضروری کاهش یابد و هم بتوانند کانون خانواده را بهتر گرم و صمیمی سازند.

ارزش کانون خانواده

یکی از حکمت های دستور شرع برای کم تر خارج شدن زن از خانه این است که او بتواند بنیان مقدّس خانواده را استحکام بخشد.

محور کانون خانواده در اسلام، بانوی خانه است. او می تواند با حسن رفتار خود، یک محیط گرم و سازنده برای همه اعضاء خانواده فراهم آورد، که این کار، از تلاش های خالصانه مرد در بیرون از خانه کم ندرد. یک خانم متدین نباید تصوّر کند که پایبند بودن به خانه و کم تر خارج شدن از آن، او را از توفیقات بسیار محروم می کند. برعکس، خدای متعال، کسب بسیاری از ثواب ها و انجام خیرات را برای او بسیار آسان کرده است. اگر زن، طریقی تعیّد پیشه سازد و در اعمال خویش نیت درست داشته باشد، می تواند به این پاداش های بزرگ دست یابد.

به عنوان نمونه، به این کلام امام صادق علیه السلام توجه کنید:

ما من امرأه تسقى زوجها شربه من ماء إلا كان خيراً لها من عباده سنه، صيام نهارها و قيام ليلها، و بيني الله لها بكل شربه تسقى زوجها مدينه في الجنه و غفر لها ستين خطيئه. (۱) ۳.

ص: ۴۴۸

هیچ زنی نیست که به همسرش یک جرعه آب بدهد، مگر این که این عمل برایش بهتر است از عبادت یک سال که روزهایش روزه گرفته و شب هایش مشغول عبادت باشد. و هر بار که او به شوهر خود آب بدهد، خدا برایش شهری در بهشت می سازد و شصت گناه او را می بخشد.

وقتی انسان اعمال خود را با اعتقاد و نیت صحیح انجام دهد، از نتیجه آن هم بهره مند می شود. اما گاهی شخص زحمات بسیاری را تحمیل می کند، در حالی که عملش مطابق شرع نیست (حرمت یا کراهت دارد) و اعتقاد و نیت صحیح نداشته است؛ لذا خود را از ثواب بی شمار آن محروم می سازد.

در شرع مقدّس اسلام به سلامت و گرمی خانواده اهمیت زیادی داده شده است و این مهم جز با همکاری و همراهی زن و شوهر با یکدیگر، تحقق نمی یابد. البته مادر خانواده، نقش اساسی و محوری در گرم نگه داشتن این کانون مقدّس دارد، اما شوهر او نیز با رفتار نیک و شایسته خود، می تواند همسرش را در حفظ این حالت محوری، کمک فراوان نماید. یکی از این رفتارهای شایسته را، امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه خود به امام مجتبی علیه السلام تذکر فرموده اند:

لَا تُمَلِّكِ الْمَرْأَةَ مِنَ الْأَمْرِ مَا يُجَاوِزُ نَفْسَهَا، فَإِنَّ ذَلِكَ أَنْعَمَ لِحَالِهَا وَ أَرْخَى لِبَالِهَا وَ أَدْوَمَ لِحِمَالِهَا، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ. (۱)

به زن، مسئولیتی که بالاتر از حدّ (تحمیل) اوست، واگذار نکن. رعایت این نکته، حال او را بهتر می کند، فکر و خیالش را آسوده تر می دارد، و به زیباییش دوام بیش تر می دهد. چرا که زن، گل خوشبو است و قهرمان نیست!

اطلاق تعبیر «ریحانه» بر زن، بسیار دقیق و درس آموز است. دانستن این خصوصیت زن برای خانم ها و آقایان لازم و مفید است. آقایان متوجه می شوند که چگونه باید با زن برخورد کنند؛ شایسته است که با او رفتاری چون رفتار باغبان با گل داشته باشند و از سختی دادن به زن و اعمال خشونت و زورگویی به او پرهیزند و حتی المقدور به وسیله اظهار محبت و با برخورد های لطیف و ملایم خانواده ۱.

ص: ۴۴۹

خود را اداره کنند. زنان نیز با توجه به این خصوصیت، قدر خود را بیش تر دانسته، متوجه می شوند که اگر شرع، انجام بعضی امور را از عهده آن ها ساقط کرده است، به جهت رعایت «ریحانه» بودن آن هاست. داعیه برابری با آقایان، هم مخالف با نحوه خلقت و آفرینش آن هاست و هم به خیر و صلاح خودشان نیست.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «زن، قهرمان نیست» قهرمان به کسی گفته می شود که مسئولیت کارها و اموال کسی را به عهده دارد.^(۱) تحمیل وظایف سنگین بر زنان تحت عناوین فریبنده و شعارهای زیبا، چیزی جز ضایع کردن حقوقشان نمی باشد و آن را از مسیر بندگی پروردگار خارج می سازد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت دیگری به پسرشان محمد بن حنفیه بر آن عبارات قبلی، این جملات را افزوده اند:

فَدَارِهَا عَلٰی كُلِّ حَالٍ وَ اَحْسِنِ الصُّحْبَةَ لَهَا. (۲)

پس با او در هر حالی مدارا کن و با او خوش رفتار باش.

خداوند، زن را قهرمان نیافریده است. بنابراین مردها باید با آن ها با ملاحظت برخورد کنند و خشونت و تندی نشان ندهند. مدارا کردن با زن ها و فراهم کردن اسباب رفاهشان، با تعبیرهای مختلفی به مردها توصیه شده و بعضی از مصادیق آن هم به عنوان حق زن بر مرد بیان شده است. به عنوان مثال:

اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام پرسید: حق زن بر شوهر چیست که اگر (شوهر) آن را انجام دهد، به زنش احسان کرده است؟ حضرت فرمودند: يُشْبِعُهَا وَ يَكْسُوها، وَ اِنْ جَهِلَتْ غَفَرَ لَهَا (۳) برای او غذا و لباس مناسب تهیه کند و اگر از روی نادانی کار (بدی) کرد او را ببخشد.

روحیه گذشت و سختگیری نکردن مرد نسبت به زن در روایات متعددی مورد تأکید قرار گرفته است؛ تا آن جا که اگر مردی بر بداخلاقی همسرش صبر پیشه کند و ۱.

ص: ۴۵۰

۱- لسان العرب/ ج ۱۲/ ص ۴۹۶: هو كالخازن والوكيل الحافظ لما تحت يده والقائم بامور الرجل بلغة الفرس.

۲- وسائل الشیعه/ ج ۱۴/ باب ۸۷/ ح ۳.

۳- وسائل الشیعه/ ج ۱۴/ باب ۸۸/ ح ۱.

آن را به حساب خدا بگذارد، پاداش عظیمی نزد خدا خواهد داشت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

مَنْ صَبَرَ عَلَى سُوءِ خُلُقِ امْرَأَتِهِ وَ احْتَسَبَهُ، اَعْطَاهُ اللهُ لَهُ بِكُلِّ مَرَّةٍ يَصْبِرُ عَلَيْهَا مِنْ الثَّوَابِ مِثْلَ مَا اَعْطَى اَيُّوبَ عَلَى بَلَائِهِ. (۱)

کسی که نسبت به بداخلاقی زنش صبر پیشه کند و آن را به حساب خدا بگذارد، خداوند به ازای هربار که او بداخلاقی زنش را تحمل می کند، پاداشی معادل آن چه به حضرت ایوب (در صبر) بر گفتاری اش بخشود، عطا می فرماید.

شرع مقدس اسلام از یک سو به زن، دستور خوب شوهرداری داده، و از سوی دیگر، به مرد سفارش کرده است که بداخلاقی همسر خود را تحمل کند و آن را به حساب خدا بگذارد. هدف از این توصیه هایی که در دین به زن و شوهر شده، حفظ شدن اصالت خانواده و سلامت آن است؛ چون این بناء در اسلام بش از هر چیزی محبوب خدای متعال است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

مَا بُنِيَ بِنَاءٌ فِي الْاِسْلَامِ اَحَبُّ اِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ مِنَ التَّرْوِيجِ. (۲)

هیچ ساختمانی در اسلام ساخته نشده که نزد خدای عزوجل، از ازدواج، دوست داشتنی تر باشد.

برای حفظ این بناء، باید زن و شوهر، کمال همکاری را با یکدیگر داشته باشند و هر دو به معنای واقعی کلمه، «جهاد» کند.

جهاد زن این است که خوب شوهرداری کند. امام موسی بن جعفر علیهما فرمودند:

جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ. (۳)

جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است.

جهاد مرد هم این است که در هر حالی با همسرش مدارا کند، بر بد اخلاقی او صبر کند.

ص: ۴۵۱

۱- وسائل الشیعه / ج ۱۴ / باب ۸۲ / ح ۱.

۲- وسائل الشیعه / ج ۱۴ / باب ۱ / ح ۴.

۳- وسائل الشیعه / ج ۱۴ / باب ۸۱ / ح ۲.

داشته باشد، انتظار بیش از حد از او نداشته باشد، از او چون یک گل خوشبو مراقبت و محافظت کند، مسئولیت های سنگین بر عهده اش نگذارد و اگر خطایی از او سر زد، خرده نگیرد.

انجام این دو نوع وظیفه، هر دو جهاد است و تا این جهادها صورت نگیرد، کانون خانواده گرم و سالم نمی ماند و با کوچک ترین اختلافی از هم می پاشد.

یکی دیگر از وظایف مرد نسبت به خانواده اش، این است که به آن ها رسیدگی خوب داشته باشد؛ نه این که خدای ناکرده خوش خلقی هایش در بیرون از خانه باشد و کسالت و بداخلاقی اش مربوط به خانواده اش باشد. رسیدگی مرد به خانواده، هم رسیدگی های روحی و معنوی و هم رسیدگی مادی است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خودشان بیش تر از همه به اهل خانه خویش رسیدگی می کردند و دیگران را هم به این مسأله ترغیب می نمودند:

خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ وَ أَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي. (۱)

بهترین شما، بهترین شما برای خانواده اش است. و من، بهترین شما برای خانواده ام هستم.

رسیدگی به اهل خانه، وظیفه آقایان است. کسانی که بیرون خانه خیرشان به همه می رسد، ولی نسبت به اهل خانه بی توجهی می کنند، مطابق دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عمل نمی کنند، بلکه رسیدگی و انجام کارهای خیر، در درجه اول باید متوجه افراد نزدیک و خانواده باشد. وقت گذاری و اهتمام به امر تربیت فرزندان از اهم اقسام رسیدگی به خانواده است.

این ها بعضی از مصادیق ورع برای آقایان است که می توانند با رعایت آن، قصد یاری امام زمان خود علیه السلام، را داشته باشند و به این وسیله، هم به وظایف خود عمل کنند و هم پاداش فوق العاده بزرگ یاری امام غریب خود را ببرند. ۸.

ص: ۴۵۲

اشاره

مرد و زن نامحرم در ارتباط با یکدیگر باید به گونه ای عفت را رعایت کنند که مطمئن شوند در حرام واقع نمی گردند. در این جا به ذکر نمونه هایی از خلاف عفت در ارتباط مرد و زن نامحرم با یکدیگر می پردازیم:

دست دادن با نامحرم

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

مَنْ صَافَحَ مَرَأَةً حَرَامًا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْلُوبًا تُمُّ يَوْمَئِذٍ بِهِ إِلَى النَّارِ. (۱)

کسی که با زن نامحرمی دست بدهد، روز قیامت در حالی محشور می شود که به غل و زنجیر کشیده شده، سپس دستور می دهند که او را در آتش بیندازند.

تماس بدنی مرد و زن نامحرم با یکدیگر - هرچند بدون شهوت - قطعاً حرام است؛ علاوه بر این اگر قسمت هایی از بدن دو مرد یا دو زن هم با یکدیگر تماس شهوت آلود، پیدا کنند، مرتکب حرام قطعی شده اند.

نگاه شهوت آلود

نگاه شهوت آلود، هم خودش گناه است و هم ریشه و زمینه ساز گناهان بعدی در انسان می شود. امام صادق علیه السلام فرمودند:

النَّظَرَةُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ ابْلِيسَ مَسْمُومٌ وَ كَمِ مِنْ نَظَرِهِ أَوْرَثَتْ حَسْرَةً طَوِيلَةً. (۲)

نگاه (حرام) تیری مسموم از تیرهای شیطان است و چه بسیار نگاه هایی که حسرت طولانی به دنبال می آورد.

نگاه حرام، مقدمه انجام گناهی است که چه بسا انسان در ابتدا تصور انجام آن ها را هم نمی کند. به همین جهت است که شرع مقدس اسلام، نسبت به رو در رو قرار نگرفتن زن و مرد نامحرم سختگیری کرده است. نگاه حرام ممکن است از مرد به ۱.

ص: ۴۵۳

۱- وسائل الشیعه/ ج ۱۴/ باب ۱۰۶/ ح ۴.

۲- وسائل الشیعه/ ج ۱۴/ باب ۱۰۴/ ح ۱.

زن یا مرد به مرد و نیز از زن به مرد یا زن به زن باشد. امام صادق علیه السلام فرمودند:

النَّظْرَةُ بَعْدَ النَّظْرِ تَزْرَعُ فِي الْقَلْبِ الشَّهْوَةَ وَ كَفَى بِهَا لِصَاحِبِهَا فِتْنَةً. (۱)

نگاه بعد از نگاه، در دل، (بذر) شهوت را می‌کارد. و برای فریب دادن نگاه کننده کفایت می‌کند.

گاهی انسان نگاهش به نامحرم می‌افتد. این نگاه اول که اختیاری هم نیست، بخشوده شده است. ولی اگر انسان عمداً نگاهش را به نامحرم ادامه دهد، این نگاه یا نگاه های بعدی بذر شهوت را در دل انسان می‌کارد و همین برای انحراف او از مسیر صحیح و افتادن به حرام های بعدی کفایت می‌کند. اما اگر به خاطر رضای خدا از نگاه عمدی و اختیاری چشم بپوشد، خدای متعال وعده فرموده است که پاداش معنوی او را در همین دنیا بلافاصله عطا فرماید. امام صادق علیه السلام فرمودند:

النَّظْرَةُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ ابْلِيسَ مَسْمُومٌ. مَنْ تَرَكَهَا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَا لِغَيْرِهِ أَعَقَبَهُ اللَّهُ أَمْنًا وَ إِيْمَانًا يَجِدُ طَعْمَهُ. (۲)

نگاه (حرام) تیری مسموم از تیرهای شیطان است که هرکس به خاطر خدای عزوجل - نه به خاطر غیر او - از آن چشم بپوشد، خداوند، آرامش و ایمانی که طعم آن را بچشد، بلافاصله به او عطا می‌فرماید.

این پاداش وجدانی از بزرگ ترین نعمت های خدا در دنیا است که انسان می‌تواند از طریق ورع به دست آورد و اگر به نیت یاری امام زمانش باشد، پاداش یاری امام علیه السلام هم به آن ضمیمه می‌شود که بسیار شیرین تر و لذت بخش تر خواهد شد.

شوخی با نامحرم

انسان در مسیر انجام کارهای مشروع (مستحب یا واجب) در ارتباط با نامحرم، نباید از حد مجاز شرعی تجاوز کند که یکی از مصادیق آن، شوخی با نامحرم است.

ابوبصیر، از یاران و شاگردان برجسته امام صادق و امام باقر علیهما السلام بوده و احادیث بسیاری از طریق او نقل شده است. او می‌گوید. ۵.

ص: ۴۵۴

۱- وسائل الشیعه/ ج ۱۴/ باب ۱۰۴/ ح ۶.

۲- وسائل الشیعه/ ج ۱۴/ باب ۱۰۴/ ح ۵.

كُنْتُ أُقْرِئُ امْرَأَهُ، كُنْتُ أَعْلَمُهَا الْقُرْآنَ فَمَا زَحَّتْهَا بِشَيْءٍ، فَقَدِمْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي: أَيُّ شَيْءٍ قُلْتَ لِلْمَرْأَةِ؟ فَغَطَّيْتُ وَجْهِي. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَعُودَنَّ إِلَيْهَا. (۱)

من به زنی قرآن یاد می دادم، پس با او یک شوخی کردم! وقتی خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم (بدون مقدمه) به من فرمودند: به آن زن چه گفتی؟ ابوبصیر می گوید: صورتم را (از خجالت) پوشاندم. حضرت فرمودند: دیگر پیش آن زن برنگرد.

ابوبصیر، یک شخصیت مورد توجه و علاقه امام علیه السلام بوده است. ولی به هر حال معصوم نبود و در یک لحظه، در ضمن تعلیم قرآن- که یک امر کاملاً دینی و مورد رضای خداوند است- از حد مجاز شرع در ارتباط با نامحرم تجاوز کرد. همین باعث شد که امام زمانش از او آزرده خاطر شده، به خاطر حفظ خودش، به او دستور دهند که دیگر با آن زن نامحرم، رفت و آمد نکند؛ یعنی از خیر تعلیم قرآن هم به او بگذرد.

این درسی است برای همه شیعیان، که در ارتباط با نامحرم به اموری غیر ضروری کشیده نشوند و تماس آن ها- حتی در سخن گفتن- بسیار سنجیده و حساب شده باشد و از شوخی با نامحرم اجتناب کنند. این امر، به خصوص در مورد کسانی که به امر مقدس تعلیم و تربیت دینی با زنان نامحرم سر و کار دارند، اهمیت خاصی پیدا می کند. اینان باید بدانند که شیطان، در مورد کسانی که به امور دینی اشتغال دارند، فعالیت بیش تر و زیرکانه تری دارد. گاهی آن ها را از طریق یک توجیه به ظاهر شرعی فریب می دهد؛ به طوری که خیال می کنند که کار حرام آن ها، در مسیر تعلیم و تربیت بهتر ایشان است! و از نیرنگ شیطان غافل می شوند.

دقت در این امور لازم است. نباید رعایت مسائلی را که در شرع، چنین واضح و روشن است، از مصادیق مقدس بازی و افراطی گری دانست. این گونه برخورد کردن، خود، مصداق فریب و نیرنگ شیطان است. کسانی که قصد یاری امام زمانشان علیه السلام را دارند، نباید تا این حد، ساده لوح و سطحی نگر باشند. ۵.

ص: ۴۵۵

اصولاً وارد شدن مرد بر زن نامحرم، در صورتی که پدر یا شور او اجازه نداده باشند، امر پسندیده ای نیست. امام صادق علیه السلام فرمودند:

نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَدْخُلَ الرَّجُلُ عَلَى النِّسَاءِ إِلَّا بِإِذْنِ أَوْلِيَائِهِنَّ. (۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نهی فرمودند که مردها بر زن ها- بدون اجازه اولیای آن ها- وارد شوند.

مرد، حق ندارد وارد خانه ای شود که در آن، زن نامحرم هست و زن هم نباید به چنین عملی رضا دهد؛ مگر این که ولی او یعنی پدر یا شوهرش اجازه داده باشند.

خلوت کردن مرد با زن نامحرم، مقدمه بسیاری از انحرافات بعدی است که در شرع، از آن نهی شده است. این عمل، در صورتی که فرد دیگری نتواند وارد محل آن ها شود و احتمال وقوع معصیتی وجود داشته باشد، شرعاً حرام است. (۲)

خلوت با زن نامحرم، در غیر این صورت ها- یعنی اگر فرد سومی بتواند وارد شود یا این که احتمال وقوع در حرام برای آن ها نباشد- حرام فقهی نیست، ولی رعایت ورع اقتضا می کند که دوستان اهل بیت علیهم السلام از این امر مشتبه پرهیزند و به این وسیله، هم دین خود را حفظ کنند و هم امام زمانشان را یاری نمایند..

ص: ۴۵۶

۱- وسائل الشیعه/ ج ۱۴/ باب ۱۱۸/ ح ۱.

۲- المسائل المنتخبه/ مرحوم آیه الله العظمی خجوی/ ص ۳۰۸/ مسأله ۱۰۳۰ و به فتوای حضرت آیه الله العظمی سیستانی، خلوت کردن زن و مرد نامحرم، تنها در صورتی است که احتمال وقوع معصیت نباشد، جایز است و امکان ورود فرد دیگر به محل آن ها مانع حرمت خلوت کردن آن ها نیست. (تعلیقه آیه الله سیستانی بر «المسائل المنتخبه» مرحوم آیه الله خویی ص

فصل ۵: یاری امام عصر علیه السلام با یاری امام حسین علیه السلام

یاری امام حسین علیه السلام، بالاترین درجه یاری امام عصر علیه السلام

یکی از راه هایی که ائمه اطهار علیهم السلام برای یاری امام زمان علیه السلام به ما آموخته اند، کمک به حضرتش از طریق یاری امام حسین علیه السلام است؛ همان طور که خود امام حسین علیه السلام در کربلا به یاران خویش فرمودند:

فَقَدْ أَخْبَرَنِي جَدِّي أَنَّ وَلَدِي الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقْتَلُ بِطَفِّ كَرْبَلَاءَ غَرِيْباً وَحَيْدًا عَطْشَانًا، فَمَنْ نَصَّرَهُ فَقَدْ نَصَّرَنِي وَنَصَّرَ وَلَدَهُ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (۱)

جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر دادند که فرزندم حسین علیه السلام در بیابان کربلا در حال غربت و تنهایی و تشنگی کشته می شود. پس کسی که او را یاری کند، به تحقیق مرا و فرزندش «قائم علیه السلام» را یاری کرده است. یاران امام حسین علیه السلام، در حقیقت، یاران امام زمان علیه السلام هستند. اگر کسی امام حسین علیه السلام را یاری کند، در حقیقت به یاری قائم آل محمد علیه السلام شتافته است.

در زمان غربت امام زمان علیه السلام کسانی که در صدد یاری حضرتش هستند، باید این عمل مقدّس را سرلوحه برنامه خویش قرار دهند و بدانند که اصحاب امام حسین علیه السلام ولی نعمت خویش را با گرانمایه ترین سرمایه خود - یعنی «جان» - یاری ۶.

ص: ۴۵۷

کردند و در زمره سادات شهدا قرار گرفتند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند:

... وَ خَيْرُ الْخَلْقِ وَ سَيِّدُهُمْ بَعْدَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ ابْنِي، أَخُوهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ الْمَظْلُومُ بَعْدَ أَخِيهِ، الْمَقْتُولُ فِي أَرْضِ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ. إِلَّا أَنَّهُ وَ أَصْحَابُهُ مِنْ سَادَاتِ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۱)

بهترین خلق و آقای آن ها بعد از پسر حسن علیه السلام، برادرش حسین علیه السلام است که بعد از برادرش مورد ظلم قرار می گیرد، و در سرزمین اندوه و گرفتاری به قتل می رسد. آگاه باشید که او و اصحابش در روز قیامت، در زمره سروران شهیدان هستند.

تا قبل از شهادت امام حسین علیه السلام و اصحابش، جناب حمزه بن عبدالمطلب، ملقب به سیدالشهدا علیه السلام بودند. اما بعد از عاشورای سال ۶۱ هجری، این قلب به صورت مطلق برای امام حسین علیه السلام به کار می رود. اصحاب آن حرت نیز به واسطه ایشان کسب شرافت و سیادت کرده اند و جزو سروران شهداء قرار گرفته اند.

از آن جا که این عده، گرانبهاترین کالای زندگی خویش را- با معرفت و محبت- در راه یاری امام زمان خود در طبق اخلاص نهادند، به بالاترین حد یاری امام زمان علیه السلام دست یافتند. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بالاترین حد یاری اهل بیت علیهم السلام را جنگ با دشمنان ایشان دانسته اند و ثواب این عمل را بالاترین درجه سعادت اخروی شمرده اند:

مَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ وَ أَعَانَنَا بِلِسَانِهِ وَ قَاتَلَ مَعَنَا أَعْدَاءَنَا بِبَيْدِهِ فَهُمْ مَعَنَا فِي دَرَجَتِنَا. وَ مَنْ أَحَبَّنَا وَ أَعَانَنَا بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يُقَاتِلْ مَعَنَا أَعْدَاءَنَا فَهُوَ أَسْفَلُ مِنْ ذَلِكَ بِدَرَجَةٍ. (۲)

کسی که ما را با قلبش دوست بدارد و با زبانش یاری کند، و همراه ما با دشمنان ما با همه امکاناتش بجنگد، پس (در قیامت) با ما و در درجه ما خواهد بود. و کسی که ما را دوست داشته باشد و با زبانش یاری کند، ولی همراه ما با دشمنان ما نجنگد، یک درجه پایین تر قرار دارد. ۹.

ص: ۴۵۸

۱- بحارالانوار / ج ۳۶ / ص ۲۵۳.

۲- بحارالانوار / ج ۲۷ / ص ۱۸۹ / ح ۳۹.

کسانی که می خواهند به بالاترین درجه یاری امام علیه السلام دست یابند، باید به جنگ با دشمنان اهل بیت علیهم السلام برخیزند و جان خویش را در این راه بذل نمایند. اصحاب امام حسین علیه السلام نمونه بارز این نوع یاری امام علیه السلام هستند.

مؤمنان در زمان غیبت امام عصر علیه السلام، باید از خدا بخواهند تا معرفتی به آن ها عطا فرماید که بفهمند اگرچه در زمان سیدالشهدا علیه السلام نبوده اند، ولی می توانند از طریق یاری ایشان عملاً به این توفیق دست یابند.

یاری سیدالشهدا علیه السلام در زمان ما

امام حسین علیه السلام در سال ۶۱ هجری قمری به شهادت رسیده اند و اکنون که بیش از ۱۳۶۰ سال از آن تاریخ گذشته است، باز هم می توان ایشان را یاری کرد و از این طریق در زمره یاری کنندگان امام زمان علیه السلام قرار گرفت.

یکی از راه های یاری امام حسین علیه السلام برای کسانی که در زمان ایشان در کربلا حاضر نبوده اند، این است که در دنیا قلب خویش را با آن امام علیه السلام گره بزنند، و به وسیله ابراز محبت قلبی عمیق به حضرت و عمل به لوازم این محبت به فوز اکبر دست یابند.

جابرین عبدالله انصاری یکی از یاران باوفای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود که زمان امامت امام حسین علیه السلام را نیز درک کرد، ولی در روز عاشورا موفق به شرکت در لشکر آن حضرت نشد.

جابر در روز اربعین همان سال، توفیق زیارت قبر ایشان را یافت و چون نابینا بود، از عطیه عوفی خواست که دست او را روی قبر سیدالشهدا علیه السلام بگذارد. سپس - از شدت ناراحتی و مصیبت - از هوش رفت و روی قبر افتاد. وقتی به هوش آمد، سه بار «یا حسین» گفت و افزود:

حَيْبٌ لَا يُجِيبُ حَيْبُهُ.

دوستی که پاسخ دوستش را نمی دهد.

بعد سخنانی خطاب به آن حضرت گفت و سپس به ارواح شهدا سلام نمود و عرض کرد:

قسم به خداوندی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به حق مبعوث کرد، ما با شما در هر آن چه شما وارد شدید، شریک شدیم.

عطیه از جابر پرسید: ما که کوه و دشتی را طی نکردیم و شمشیر نزدیم، در حالی که بین سرها و بدن های ایشان و نیز بین آن ها و فرزندان ایشان جدایی افتاد و زن های ایشان همسران خود را از دست دادند. پس چگونه ما با ایشان شریک شدیم؟!

جابر در پاسخ گفت:

يَا عَطِيَّةُ سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُسْرًا مَعَهُمْ، وَ مَنْ أَحَبَّ عَمَلًا قَوْمٍ أَشْرَكَ فِي عَمَلِهِمْ.

ای عطیه، از حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمودند: کسی که گروهی را دوست بدارد، با آن ها محشور می شود. و کسی که عمل گروهی را دوست بدارد، در عمل آن ها شریک دانسته می شود.

سپس اضافه می کند:

وَ الَّذِي بَعِثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْحَقِّ إِنَّ نَيْتِي وَ نَيْتَهُ أَصْحَابِي عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَصْحَابُهُ. (۱)

قسم به کسی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق برانگیخت، نیت من و اصحابم (دوستانم) همان نیتی است که امام حسین علیه السلام و اصحابش داشته اند.

جابر بن عبدالله انصاری از قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یک قانون الهی را بیان می کند. محبت یک عمل قلبی و اختیاری است که می تواند انسان را به محبوب خویش برساند.

از این رو، کسانی که همراه حضرت سیدالشهدا علیه السلام در کربلا نبوده اند، در هر زمانی که هستند، می توانند با «نیت» و «محبت» خود، همراه ایشان شوند و حتی فیض شهادت در رکاب ایشان را ببرند؛ یعنی هم در دنیا جزء اصحاب امام حسین علیه السلام شوند و هم در آخرت پاداش یاران باوفای ایشان را ببرند.

نیت، یک عمل قلبی است که روح و جان اعمال خارجی است و قدر و منزلت آن ها را رقم می زند. امام باقر علیه السلام درباره ارزش نیت فرموده اند: ۶.

ص: ۴۶۰

نَيْتَهُ الْمُؤْمِنِ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِهِ، وَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ يَنْوِي مِنَ الْخَيْرِ مَا لَا يُدْرِكُهُ.

نیت مؤمن بهتر از عمل اوست، زیرا او کار خوبی را نیت می کند که به انجامش موفق نمی شود.

وَ نَيْتُهُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ، وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْكَافِرَ يَنْوِي الشَّرَّ، وَ يَأْمُلُ مِنَ الشَّرِّ مَا لَا يُدْرِكُهُ. (۱)

و نیت کافر بدتر از عمل اوست، زیرا کافر قصد و آرزوی کار بدی را می کند که به (انجام دادن) آن نمی رسد.

پس نیت انسان، مهم تر از کار اوست؛ چه آن را انجام بدهد یا ندهد. معیار و ملاک ارزش اعمال، همین نیت است. خداوند هم به نیت ها توجه می کند و ملاک حسابرسی او نیت انسان هاست. بسیاری از اعمال هست که افراد می خواسته اند آن ها را انجام دهند، ولی موفق نشده اند، اما در روز قیامت، آن اعمال را در نامه عمل خویش مشاهده می نمایند.

امام صادق علیه السلام فرموده اند:

إِنَّ اللَّهَ يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَى نِيَاتِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۲)

خداوند، مردم را در روز قیامت، براساس نیت هایشان محشور می کند.

پس هرکسی نیت جدی و اساسی برای یاری امام حسین علیه السلام دارد، اجر آن را می برد و همان فضیلت را در پیشگاه الهی خواهد داشت. اما نکته مهم، تسلیم بودن در مقابل این قانون الهی است. یعنی انسان با دل و جان، این سنت الهی را باور کند و نسبت به وعده الهی در این خصوص حسن ظن داشته باشد؛ تا به وسیله نیتش در زمره یاران امام حسین علیه السلام قرار گیرد.

امام صادق علیه السلام در روز واقعه عاشورا هنوز متولد نشده بودند و پدر بزرگوارشان در آن سفر، تقریباً پنج ساله بودند. با این همه، خود و تمام شیعیانشان را در زمره شهدای کربلا می شمارند و می فرمایند: ۵.

ص: ۴۶۱

۱- وسائل الشیعه/ ج ۱/ ص ۳۹/ ح ۱۷.

۲- وسائل الشیعه/ ج ۱/ ص ۳۴/ ح ۵.

إِنِّي لَا أُخْرِجُ نَفْسِي مِنْ شُهَدَاءِ الطُّفُوفِ وَلَا أَعُدُّ ثَوَابِي أَقَلَّ مِنْهُمْ، لِأَنَّ مِنْ نَيْتِي النُّصْرَةَ لَوْ شَهِدْتُ ذَلِكَ الْيَوْمَ. وَكَذَلِكَ شِيعَتُنَا هُمْ الشُّهَدَاءُ وَإِنْ مَاتُوا عَلَى فُرْشِهِمْ. (۱)

من خود را خارج از شهدای دشت کربلا نمی دانم و پاداشم را کم تر از آن ها نمی شمارم، زیرا نیت من این است که اگر آن روز را درک می کردم (امام حسین علیه السلام را) یاری می کردم. و هم چنین شیعیان ما، شهیدان (محسوب) هستند، هر چند که در بسترهایشان از دنیا بروند.

محبت به امام علیه السلام و نیت یاری ایشان، رمز و کلید فتح این سعادت بزرگ است. انسان با این دو عمل اختیاری قلبی، می تواند به درجات بسیار والا صعود نماید.

امام رضا علیه السلام به ریّان بن شیبب - که روز اول محرم خدمت حضرتش رسیده بود - چنین آموخته اند:

يَا ابْنَ شَيْبِيبٍ! إِنْ سَيَّرَكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلُ مَا لِمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْ مَتَى مَا ذَكَرْتَهُ: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا. (۲)

ای پسر شیبب! اگر خوشحال می شوی از این که مانند ثواب کسانی را که همراه امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده اند داشته باشی، هر وقت به یاد آن ها می افتی، بگو: «ای کاش من با آن ها بودم، و به رستگاری بزرگی دست می یافتم».

دوستان امام حسین علیه السلام وقتی به یاد سیدالشهدا علیه السلام و یاران ایشان می افتند، از سویدای دل آرزو می کنند که ای کاش در آن زمان بودند و به یاری حضرتش می شتافتند. این نیت و محبت آن ها تصنعی نیست، بلکه اعمال درونی و بیرونی آن ها بر این تمناهای قلبی گواهی می دهد و همین آرزوی خود را به زبان اظهار می دارند. از این رو، به فضل الهی، مشمول ثواب عظیم این عمل می گردند. ۶.

ص: ۴۶۲

۱- مکیال المکارم/ ج ۲/ ص ۲۲۸/ به نقل از شرح صحیفه سجادیّه سید نعمت الله جزایری.

۲- بحار الانوار/ ج ۴۴/ ص ۲۸۶.

«تأسف» بر عدم توانایی یاری امام حسین و دیگر ائمه معصومین علیهم السلام، نشانه ای بارز برای وجود این آرزو و تمنای قلبی است. اگر کسی واقعاً نیت فداکاری و جانفشانی در رکاب امام حسین علیه السلام را از سر محبت داشته باشد، حقیقتاً به خاطر عدم توفیق نسبت به انجام آن، تأسف و حسرت می خورد.

مرحوم سیدبن طاووس در کتاب «مصباح الزائر» در بخشی از زیارت جامعه ائمه المؤمنین علیهم السلام نقل می نماید که:

بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي يَا آلَ الْمُصْطَفَى... نَحْنُ نُشْهَدُ اللَّهَ أَنَا قَدْ شَارَكْنَا أَوْلِيَاءَكُمْ وَ أَنْصَارَكُمْ الْمُتَقَدِّمِينَ، فِي إِرَاقِهِ دِمَاءِ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ وَ قَتَلِهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ كَرْبَلَاءَ، بِالنِّيَّاتِ وَ الْقُلُوبِ وَ التَّأْسُفِ عَلَى قَوْتِ تِلْكَ الْمَوَاقِفِ الَّتِي حَضَرُوا لِنُصْرَتِكُمْ، وَ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّلَامِ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ. (۱)

ای آل مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم پدر و مادرم فدایتان باد... ما خدا را شاهد می گیریم که با دوستان و یاران دیرین شما در ریختن خون ناکثین و قاسطین و مارقین (اصحاب جمل و صفین و نهروان در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام) شریک هستیم. و نیز در ریختن خون کشندگان ابی عبدالله علیه السلام سید جوانان اهل بهشت در روز کربلا- با نیت ها و دل ها و با تأسف خوردن به جهت از دست دادن موقعیت هایی که یاران شما به خاطر یاری کردن شما داشتند- شریک هستیم. و بر شما باد از جانب ما درود و رحمت و برکات خداوند.

انسان اگر چیز ارزشمندی را از دست بدهد، تأسف می خورد؛ البته به شرط این که نسبت به آن معرفت داشته و به ارزش آن پی برده باشد. بعضی از افراد امام شناس به درجه ای از معرفت می رسند که وقتی یاد کربلا و اصحاب امام حسین علیه السلام می افتند، واقعاً حسرت و تأسف می خورند و در دل های خود که مالا مال از معرفت و محبت امام است، احساس اندوه می کنند و غصه می خورند که چرا در آن زمان و آن موقعیت، حاضر نبودند تا از سیدالشهدا علیه السلام دفاع کنند و جان ناقابل خود رار.

ص: ۴۶۳

فدای آن حضرت نمایند.

هرکسی که واقعاً این حالت تأسّف را داشته باشد و در دل، حسرت درک آن شرایط را بخورد، با همین معرفت و محبت و نیتش می تواند امیدوار باشد که در همین زمان- پس از گذشت قرن ها- خود را در حادثه عاشورا حاضر بداند، از یاران امام حسین علیه السلام محسوب شود و به وسیله یاری آن حضرت، امام زمان غریبش را یاری کند. آن امام همام، که نافر و خونخواه امام حسین علیه السلام است، بیش از همه، در مصیبت روز عاشورا درد می کشد و اشتیاق ایشان به یاری و خونخواهی جدّ غریبش از هر کس دیگری بیش تر است. ان شاء الله روزی خواهد آمد که یاران مخلص قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف، حضرتش را در خونخواهی پدر بزرگوارشان یاری کنند.

شعار امام عصر علیه السلام و یارانش

یکی از مهم ترین مأموریت های الهی امام عصر علیه السلام در زمان ظهور، انتقام خون سیدالشهدا علیه السلام از دشمنان ایشان است. این مسأله آن قدر اهمیت دارد که شعار اصلی آن حضرت محسوب می شود. در زیارتی خطاب به ناحیه مقدسه آن حضرت چنین می خوانیم:

السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ الْعَالِمِ الْغَائِبِ عَنِ الْأَبْصَارِ وَ الْحَاضِرِ فِي الْأَمْصَارِ، وَ الْغَائِبِ عَنِ الْعُيُونِ وَ الْحَاضِرِ فِي الْأَفْكَارِ، بَقِيَّةِ الْأَخْيَارِ
الْوَارِثِ ذَا الْفَقَارِ، الَّذِي يَظْهَرُ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ ذِي الْأَسْتَارِ وَ يُنَادِي بِشِعَارِ «يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ»: أَنَا الطَّالِبُ بِالْأَوْتَارِ، أَنَا قَاصِمُ كُلِّ
جَبَّارٍ، الْقَائِمُ الْمُتَنْتَظَرُ ابْنُ الْحَسَنِ، عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَفْضَلُ السَّلَامِ. (۱)

سلام بر امام دانای پنهان از دیدگان و حاضر در شهرها، و پنهان از چشم ها و حاضر در اندیشه ها، باقیمانده نیکان، وارث ذوالفقار، همان کسی که در خانه پرده پوش خدا آشکار می شود و شعار خونخواهی حسین علیه السلام را سر می دهد (و می گوید): من قصاص کننده خون های به ناحق ریخته ام، من ۴.

ص: ۴۶۴

خردکننده هر ستمگر هستم، و آن قیام کننده ام که در انتظارم بوده اند، پسر (امام) حسن که بر او و خاندانش بهترین درودها باد.

معمولاً در شعارهای هر کس، عصاره و چکیده هدف او را می توان یافت. شعار خونخواهی حضرت مهدی علیه السلام از جدّ مظلوم خود در هنگام ظهور، اهمّیت این امر را در نزد خدای عزّوجلّ و امام زمان علیه السلام نشان می دهد.

یکی از اوصاف یاران امام زمان علیه السلام نیز، این است که در زمان ظهور به تبعیت از مولای خویش به خونخواهی امام حسین علیه السلام برمی خیزند و آرزویشان توفیق شهادت در راه است. امام صادق علیه السلام در توصیف آن ها فرموده اند:

يَتَمَنُونَ أَنْ يُقْتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، شِعَارُهُمْ يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ... بِهِمْ يَنْصُرُ اللَّهُ إِمَامَ الْحَقِّ. (۱)

آرزو می کنند که در راه خدا کشته شوند، شعار ایشان «یا لثارات الحسین علیه السلام» است... خدا به وسیله آن ها امام حق را یاری می کند.

«ثارات» جمع «ثار» به معنای «خون» است. ترکیب «یا لثارات...» در مصیبت هایی به کار می رود که انسان، از شدت آن ها به «ندبه» (زاری و فریاد) می افتد. پس منظور از تعبیر «یا لثارات الحسین علیه السلام»، ندبه کردن برای خونخواهی امام حسین علیه السلام است.

یکی از القاب امام حسین علیه السلام و پدر بزرگوارشان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام «ثار الله» است؛ همان طور که در زیارت عاشورا می خوانیم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَ ابْنَ ثَارِهِ. (۲)

سلام بر تو ای خون خدا و ای پسر خورش.

در تعبیر «ثار الله» کلمه «ثار» به «الله» اضافه شده و این ترکیب اضافه تشریفی است. از آن جا که خون حضرت سیدالشهدا علیه السلام شرافت بسیاری نزد پروردگار دارد و خدای متعال، خود، خونخواه اوست، لذا آن را به خود منسوب کرده است؛ همان طور ۴.

ص: ۴۶۵

۱- بحار الانوار/ ج ۵۲/ ص ۳۰۸/ ح ۸۲.

۲- بحار الانوار/ ج ۱۰۱/ ص ۲۹۴.

که به اهل بیت علیهم السلام به خاطر شرافتشان «آل الله» گفته می شود و خانه کعبه به دلیل احترامش نزد خداوند، «بیت الله» نام دارد.

خون امام حسین علیه السلام از شریف ترین خون هایی است که در عالم بر زمین ریخته شده و انتقام آن هنوز گرفته نشده است. امام زمان علیه السلام هنگام ظهورشان، به کمک یاوران خویش، انتقام ایشان را از دشمنان آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم می گیرند.

امام عصر علیه السلام و یارانشان، با شعار خونخواهی امام حسین علیه السلام برمی خیزند و این شعار، همه اهداف و خواسته های آن ها را یک جا بیان می دارد. بنابراین در صدر برنامه یاران امام زمان علیه السلام آشنایی بیش تر با سیدالشهدا علیه السلام و اصحاب باوفای ایشان است؛ تا بهتر بدانند که خون به ناحق ریخته شده این بزرگواران، چه ارزشی نزد خدای متعال دارد؛ تا آن جا که موعود تمام انبیاء و اولیاء و نور چشم همه خوبان عالم، ظهورش برای خونخواهی از این گوهرهای گرانبقدر است.

ارزش خون یاران خلص ابی عبدالله الحسین علیه السلام به این است که در راه دفاع از امام زمانشان که غریب و تنها و طرید و بی کس مانده بود، مظلومانه به زمین ریخته شد. این خون ها وقتی با خون حجت خدا (ثار الله) در آمیخت، به شرافت خون حضرتش، شرافتی یافت که در تاریخ بشریت بی نظیر است.

پس باید از اصحاب سیدالشهدا علیه السلام درس معرفت و محبت و اخلاص و فدا کردن همه چیز در راه یاری امام زمان علیه السلام آموخت. چه بهتر که بعضی از احوال و اوصاف ایشان را از تاریخ بیاموزیم.

احوال یاران امام حسین علیه السلام

اشاره

آرزوی بزرگان شیعیان، این بوده است که در زمره یاران سیدالشهدا علیه السلام باشند. اینان، تمنّای ظهور امام زمان علیه السلام را دارند، تا در رکابش به خونخواهی حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام برخیزند. البتّه این افراد، باید از احوال یاران حضرتش مطلع باشند و بدانند که آن ها چه نیتی داشته اند و چگونه در راه یاری امام زمان خویش، همه دارایی و هستی خود را فدا کردند. هر کسی نمی تواند ادعا کند که نیت اصحاب سیدالشهدا علیه السلام را دارد.

اصحاب امام حسین علیه السلام تا وقتی زنده بودند، اجازه ندادند که هیچ یک از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به میدان بروند. آنان، همه چیز خود را فدای امام حسین علیه السلام و اولاد ایشان نمودند، همواره نسبت به اهل بیت علیهم السلام اظهار ارادت می کردند و در عمل نیز محبت قلبی خویش را نشان دادند. به چند نمونه از فداکاری ها و جانفشانی های اصحاب امام حسین علیه السلام اشاره می کنیم تا با دقت در این نمونه ها، ببینیم که نیت و اعتقاد و روحیه کسانی که واقعاً می خواهند امام زمان خویش را از طریق یاری امام حسین علیه السلام یاری نمایند چگونه باید باشد.

چون شب عاشورا فرا رسید، امام حسین علیه السلام یارانشان را جمع کردند و پس از حمد و ثنای الهی به آن ها فرمودند:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَصْلَحَ مِنْكُمْ وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أَبِيّ وَلَا أَفْضَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا عَنِّي خَيْرًا، وَ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ، فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا، وَلَا يُأْخِذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِيَدِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ، وَ ذُرُونِي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَإِنَّهُمْ لَا يُرِيدُونَ غَيْرِي. (۱)

من اصحابی شایسته تر از شما و خاندانی نیکوکارتر و بهتر از اهل بیت خود سراغ ندارم. خدا از طرف من به شما جزای خیر دهد. تاریکی شب، شما را فرا گرفته است، پس آن را مرکب خود قرار دهید. و هر کدام از شما، دست یکی از افراد خاندان مرا بگیرد. در تاریکی این شب پخش شوید، و مرا با این قوم رها کنید که این ها با کسی غیر از من کاری ندارند.

برادران و فرزندان حضرت سیدالشهدا علیه السلام و فرزندان حضرت زینب علیها السلام گفتند: چرا چنین کاری کنیم؟! برای این که بعد از شما زنده بمانیم؟! هرگز خدا برای ما چنین چیزی را نخواهد. نخستین کسی که این سخنان را به زبان آورد، حضرت عباس بن علی علیه السلام بود و دیگران هم پس از او سخن گفتند.

وقتی نوبت به اصحاب رسید، «مسلم بن عوسجه» برخاست و گفت: .۰

ص: ۴۶۷

ما شما را این چنین تنها بگذاریم، در حالی که دشمن شما را احاطه کرده است، و روی برگردانیم و برویم؟! نه، هرگز خداوند مرا بدین حال نیند. من چنین نمی کنم مگر این که نیزه خود را در سینه های آن ها خرد کنم. و تا شمشیر به دستم هست، با آن ها می جنگم. و اگر بدون سلاح بمانم، با سنگ آن ها را می زنم، و از شما جدا نمی شوم تا در کنارتان بمیرم.

سپس «سعید بن عبدالله حنفی» برخاست و گفت:

نه، قسم به خدا، ای پسر رسول خدا! هرگز شما را تنها نمی گذاریم تا خدا بداند که ما وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در مورد شما حفظ کرده ایم. و اگر بدانم که در رکاب شما کشته می شوم و باز زنده خارج شده و تمام ذرات بدنم را به باد می دهند، هفتاد بار بر من چنین رود، باز هم از شما جدا نمی شوم تا جان خود را فدایتان بکنم. اکنون که یک کشته شدن بیش تر نیست و پس از آن کرامتی جاودان خواهد بود، چرا چنین نکنم!؟

سپس «زهیر بن قین» برخاست و گفت:

قسم به خدا، ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! دوست داشتم هزار بار کشته شده و سپس زنده گردم، و خدا با این کشته شدن های من، کشته شدن را از شما و از برادران و فرزندان و اهل بیت جوان شما دفع کند. (۱)

می بینیم که اصحاب امام حسین علیه السلام خدمت امام زمانشان عرض می کنند که حاضرند بارها و بارها به جای ایشان و خاندانشان کشته شوند و کشته شدن در این مسیر، در کامشان بسیار گوارا و لذیذ است. راستی، چه کسانی می توانند چنین صادقانه اظهار کنند که حاضرند به جای اهل بیت علیهم السلام کشته شوند؟ مسلماً این ها از محبت بسیار بالایی نسبت به امام برخوردار بودند. اصحاب امام حسین علیه السلام این گونه بودند و ادعای خود را در روز عاشورا ثابت کردند؛ به طوری که برای فدا کردن جانشان پیش روی امام علیه السلام با یکدیگر مسابقه گذاشتند. (۲) ۳.

ص: ۴۶۸

۱- متن سخنان این سه یار با وفای امام حسین علیه السلام در کتاب «لِلْهُوفِ عَلَى قَتْلِ الطُّفُوفِ» ص ۹۱ تا ۹۳ آمده است که ما ترجمه آن را در این جا آوردیم.

۲- موسوعه الامام الحسين عليه السلام / ج ۳ / ص ۶۸۳.

روز عاشورا هنگام نماز ظهر، امام حسین علیه السلام به «زهیر بن قین» و «سعید بن عبدالله حنفی» فرمودند که جلوی آن حضرت بایستند. سپس ایشان با عده ای از یارانشان به نماز خوف ایستادند. یک تیر به سوی حضرت آمد. «سعید بن عبدالله حنفی» خود را در مسیر تیر قرار داد و آن را به جان خرید. و هر تیری که به سمت حضرت می آمد، به استقبال آن می رفت تا این که بر زمین افتاد، در حالی که مخالفین را لعنت می کرد و می گفت: «خدایا به پیامبرت سلام مرا ابلاغ کن، و ایشان را از درد زخم های من آگاه کن. من می خواستم پاداش یاری فرزند پیغمبرت را ببرم». سپس از دنیا رفت، در حالی که غیر از زخم هایی که بر اثر ضربه های شمشیر و نیزه به وجود آمده بود سیزده تیر در بدنش باقی بود. (۱)

در نقل دیگری آمده است که این شهید والامقام، در آخرین لحظات حیات، این جملات را بر زبان جاری کرد:

اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ لَعْنٌ عَادٍ وَ ثَمُودَ، اللَّهُمَّ ابْلِغْ نَبِيِّكَ عَنِّي السَّلَامَ وَ ابْلِغْهُ مَا لَقِيْتُ مِنَ الْمِ الْجِرَاحِ، فَأَنِّي أَرَدْتُ بِجَدِّكَ نُصْرَةَ ذُرِّيَّتِهِ نَبِيِّكَ. (۲)

خدایا آن ها را هم چون قوم عاد و ثمود لعنت کن. خدایا سلام مرا به پیامبر برسان و درد زخم های مرا به او ابلاغ کن، من می خواستم با این کار خود، فرزندان پیامبرت را یاری کنم.

سپس به ابا عبدالله علیه السلام رو کرد و گفت:

أَوْفَيْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟

ای پسر رسول خدا! آیا (به عهد خود) وفا کردم؟

حضرت در پاسخ فرمودند:

نَعَمْ، أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ. (۳)

بله، تو در بهشت پیش روی من هستی. م.

ص: ۴۶۹

۱- اللّٰهوف علی قتلی الطّفوف / ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

۲- موسوعه الامام الحسين عليه السلام / ج ۳ / ص ۶۳۳ / به نقل از مقتل الحسين عليه السلام خوارزمی.

۳- موسوعه الامام الحسين عليه السلام / ج ۳ / ص ۶۳۸ / به نقل از مقتل الحسين عليه السلام مقدم.

می بینیم که سعید بن عبدالله حنفی در حالی که از همه چیز در راه مولای خود گذشته است، در لحظات آخر هم، تنها رضای ایشان را مدّ نظر دارد و می خواهد از وفاداری خود اطمینان پیدا کند.

برادران غفاری

سپس عبدالله و عبدالرحمان غفاری به خدمت آن شاه شهدا آمدند و گفتند: «السلام علیک یا ابا عبدالله!» به خدمت تو آمده ایم که جان خود را فدای تو کنیم.»

حضرت فرمودند: «مرحبا! پیش بیاید و مهتای شهادت شوید!»

به نزدیک آمدند، و قطرات اشک حسرت از دیده باریدند. حضرت فرمودند: «ای فرزندان برادر! سبب گریه شما چیست؟ به خدا سوگند امیدوارم که بعد از یک ساعت دیگر، دیده شما روشن و دل شما شاد باشد.»

گفتند: «فدای تو شویم! بر حال خود گریه نمی کنیم! ولیکن بر حال تو می گرییم که مخالفان از همه طرف به تو احاطه کردند و نمی توانیم شرّ ایشان را از تو دفع کنیم.»

حضرت فرمودند: «خدا جزا دهد شما را به سبب اندوهی که بر حال من دارید، بهترین جزاهای پرهیزکاران.»

پس آن حضرت را وداع کردند و به سوی میدان روان شدند و سرهای خود را در راه آن سرور درباختند و سر عزّت بر اوج رفعت افراختند. (۱)

در این مورد هم، می بینیم که این دو برادر برای بذل جان هایشان پیش روی ولیّ نعمت خویش، چگونه مشتاق بودند. انسان به طور طبیعی کشته شدن را دوست ندارد، ولی محبت آن ها به امام زمان شان آن قدر زیاد بود که کشته شدن را محبوب ایشان ساخته بود. خود را مواجه با مرگ می دیدند، ولی نگران خود نبودند. بلکه چون می دیدند دشمن، امام زمانشان را محاصره کرده و آن ها نمی توانند از ایشان دفاع کنند، اندوهناک بودند. و بالأخره در این راه، جان خود را فدا کردند. ۳.

ص: ۴۷۰

۱- موسوعه الامام الحسين عليه السلام / ج ۳ / ص ۶۸۷ / به نقل از جلاء العيون مرحوم علامه مجلسی ص ۶۷۲ و ۶۷۳.

یکی دیگر از اصحاب بسیار والامقام امام حسین علیه السلام، «عابن بن ابی شیب» نام دارد که شرح حال او در حوادث روز عاشورا آمده است. وی به امام حسین علیه السلام عرض کرد:

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! أَمَا وَاللَّهِ مَا أَمْسَى عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ قَرِيبٌ وَلَا بَعِيدٌ أَعَزَّ عَلَيَّ وَلَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ. وَ لَوْ قَدَرْتُ عَلَى أَنْ أَدْفَعَ عَنْكَ الضَّمِيمَ وَالْقَتْلَ بِشَيْءٍ أَعَزَّ عَلَيَّ مِنْ نَفْسِي وَ دَمِي لَفَعَلْتُهُ. (۱)

یا ابا عبدالله! به خدا قسم روی زمین، از دور و نزدیک، کسی عزیزتر و محبوب تر از تو نزد من نیست. و اگر می توانستم با چیزی عزیزتر از جان و خونم، ستم و کشته شدن را از شما دفع کنم، قطعاً این کار را می کردم.

محبت، نیروی محرکه انسان است و انسان به وسیله محبت می تواند به درجه ای برسد که مثل «عابس» آرزو کند که عزیزترین متاع خویش را در راه محبوب فدا نماید.

عمروبن جناده

«عمروبن جناده» نوجوانی است که با وجود کم سن و سال بودن، از درج بالایی از معرفت امام علیه السلام برخوردار بود. پدر این نوجوان، «جناده بن کعب انصاری» از شیعیان بااخلاص بود که در میدان دفاع از حضرت سیدالشهدا علیه السلام شرکت کرده بود و همسرش «امّ عمرو» و پسرش «عمرو» را همراه خود به کربلا آورده بود. «عمرو»، نه سال - و به قولی یازده سال - بیش تر نداشت، و هنوز به سن بلوغ نرسیده بود.

«وقتی جناده بن کعب کشته شد، همسر او لباس رزم به تن پسرش کرد و به او گفت: ای پسرکم، برو در پیش روی پسر رسول خدا بجنگ».

عمرو آمد و خدمت امام حسین علیه السلام رسید تا اجازه بگیرد. امام به او اجازه فرمودند و گفتند: این نوجوانی است که پدرش در میدان جنگ کشته شده است، شاید.

ص: ۴۷۱

مادرش از این که او به جنگ برود، کراهت داشته باشد. پسر عرض کرد: مادرم به من چنین دستور داده است! (۱)

می بینیم که این نوجوان در سنّ و سالی بوده که امام حسین علیه السلام به او ترحم می کنند و اجازه نبرد نمی دهند. ولی او با شجاعت، اذن میدان می خواهد. رجزهای او به میدان جنگ، حاکی از کمال معرفت او نسبت به امام زمانش است. به راستی، نوجوانان لشکر امام حسین علیه السلام نیز نمونه و الگو بوده اند. هر کدام از یاران امام حسین علیه السلام که می خواستند به میدان بروند، رجزهایی می خواندند و در ابتدا خود را معرفی می کردند و معمولاً نَسَب خود را بیان می داشتند. اما این پسر به خاطر کمال معرفتی که داشت، نَسَب خود را چنین بیان کرد:

أَمِيرِي حُسَيْنٌ وَ نِعَمَ الْأَمِيرِ *** سُورُ فُوَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ

عَلِيِّ وَ فَاطِمَةَ وَ الدَّاهِ *** فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظِيرِ

لَهُ طَلَعَهُ مِثْلُ شَمْسٍ *** لَهُ غُرَّةٌ مِثْلُ بَدْرِ مُنِيرِ (۲)

امیر من حسین علیه السلام است، و چه خوب امیری است! امیری که باعث شادی دل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام پدر و مادرش هستند. آیا نظیری برای او سراغ دارید؟!

سیمایی هم چون خورشید تابناک دارد؛ مانند ماه شب چهارده نورانی است.

این رجز، کمال معرفت گوینده آن را نشان می دهد. انسان باید حقیقت معرفت امام علیه السلام را یافته باشد و در نتیجه به نقطه اوج معرفت و بندگی خدا رسیده باشد تا چنین سخن بگوید. عمل هر کس، در حقیقت میوه معرفت اوست، خدای منان، این نوجوان را به جایی رسانده بود که در سنّ و سال کم، این چنین امام شناس شود.

این نوجوان جنگید و زود به شهادت رسید. پس سرش را از تن جدا کردند و به طرف لشکر امام حسین علیه السلام انداختند. مادر، سر فرزند را برداشت و گفت: م.

ص: ۴۷۲

۱- ترجمه عبارات موسوعه الامام الحسين عليه السلام / ج ۳ / ص ۷۵۱.

۲- موسوعه الامام الحسين عليه السلام / ج ۳ / ص ۷۵۳ / به نقل از مقتل الحسين عليه السلام بحرالعلوم.

احسنت ای پسرکم! ای شادی قلبم! ای نور چشمم! سپس به خیمه برگشت، یک عمود خیمه (یا شمشیری) برداشت، به دشمن حمله کرد، با آن دو نفر را به هلاکت رساند و رجزهایی خواند. امام حسین علیه السلام فرمودند که برگردد و برایش دعا کردند و او را به خیمه برگرداندند. (۱)

یاری امام حسین علیه السلام توفیق بزرگی است که تلاش و از خود گذشتگی در مسیر آن، به میزان معرفت و محبت شخص وابسته است. هر کس در هر سن و سالی - چه پیر و چه جوان - می تواند از همه هستی خویش در این راه بگذرد، و تمام توانایی خود را به کار بندد.

«حیب بن مظاهر» و «مسلم بن عوسجه»

«حیب بن مظاهر» و «مسلم بن عوسجه» که هر دو از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودند با این که در سن پیری بودند، اما باقیمانده توان خود را به پیشگاه امامشان تقدیم کرده، هم و غمی جز یاران امام علیه السلام نداشتند.

ابتدا «مسلم بن عوسجه» وارد میدان شد و در مبارزه با دشمن پایداری کرد. بر هول و هراس جنگ شکیبایی کرد، تا این که روی زمین افتاد، در حالی که هنوز رمقی در بدن داشت. امام حسین علیه السلام - در حالی که حیب بن مظاهر همراه ایشان بود - بر بالینش و رفتند فرمودند: مسلم! خدا تو را رحمت کند سپس این آیه را تلاوت کردند:

(مِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا) (۲)

بعضی از آن ها از دنیا رفتند و بعضی دیگر در انتظار هستند و (در راه و روش گذشتگان خود) هیچ گونه تغییری ایجاد نکردند.

حیب به مسلم نزدیک شد و گفت: تحمیل مرگ تو، برای من بسیار دشوار است، بشارت باد بر تو بهشت. مسلم با صدایی ضعیف گفت: خدا تو را بشارت دهد. سپس حیب به او گفت: اگر چنین نبود که می دانستم به زودی دنبال تو خواهم آمد، دوست داشتم مرا به آن چه برایت اهمیت دارد، وصیت می کردی. ۳.

ص: ۴۷۳

۱- موسوعه الامام الحسين عليه السلام / ج ۳ / ص ۷۵۳ / ترجمه ای از عبارت مقتل الحسين عليه السلام بحرالعلوم.

۲- احزاب / ۲۳.

«مسلم» در حالی که به امام حسین علیه السلام اشاره می کرد، گفت: من تو را به ایشان سفارش می کنم (أوصیک بهذا)، پیش روی او بجنگ تا بمیری.

«حیب» گفت: کاری می کنم که چشم تو روشن شود. آن گاه جان به جان آفرین تسلیم کرد. رضوان الله علیه (۱).

عمرو بن قرظہ انصاری

سپس «عمرو بن قرظہ الانصاری» از امام حسین علیه السلام اجازه میدان گرفت. حضرت اجازه فرمودند. او- بسان کسانی که دنبال پاداش گرفتن هستند- به جنگ پرداخت و در خدمتگزاری به حضرتش کوشش زیادی کرد، تا این که جمع زیادی از لشکر ابن زیاد را به هلاکت رساند.

او هم خود می جنگید و هم از امامش دفاع می کرد. هر تیری به سوی حسین علیه السلام می آمد، او با دستش جلوی آن را می گرفت و هر شمشیری به سمت امام علیه السلام روانه می شد، با جانش به استقبال آن می رفت؛ به طوری که در آن مدت به امام حسین علیه السلام هیچ ناراحتی نرسید. سرانجام، از شدت جراحت به زمین افتاد و رو به امام علیه السلام کرد و گفت: ای پسر رسول خدا! آیا وفا کردم؟ حضرت فرمودند: بله، تو در بهشت پیش روی من هستی. از طرف من به رسول خدا سلام برسان و به ایشان بگو من هم به دنبال خواهم آمد. عمرو جنگید تا به شهادت رسید. رضوان الله علیه (۲).

غلام ترک

امام حسین علیه السلام غلام ترکی داشتند؛ فردی صالح و والا- مرتبه و قاری قرآن بود. از حضرتش اجازه جنگ گرفت. حضرت اجازه فرمودند. او به لشکر حمله کرد و جنگید و عده زیادی را به قتل رساند، تا این که بر زمین افتاد و از امام حسین علیه السلام کمک خواست. حضرت بر بالینش حاضر شدند و او را در بغل گرفتند و بر او گریستند. غلام دیدگان خود را گشود، امام حسین علیه السلام را دید و تبسمی نمود. هنوز رمقی در نت.

ص: ۴۷۴

-
- ۱- اللّهُوف علی قتلی الطّفوف / ص ۱۰۶ و ۱۰۷، آن چه آمد، ترجمه متن کتاب است.
 - ۲- اللّهُوف علی قتلی الطّفوف / ص ۱۰۷ و ۱۰۸. ترجمه عبارات متن در این جا آمده است.

داشت، که با افتخار می گفت:

مَنْ مِثْلِي، وَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَاضِعٌ خَدَّهُ عَلَى خَدِّي؟! (۱)

چه کسی مانند من است که فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم صورتش را بر صورت من گذاشته است؟!!

سپس در محضر حضرت سیدالشهدا علیه السلام و در میان دو دست مبارک ایشان جان سپرد.

این غلام، معرفت بالایی داشت و این افتخار نصیبش شد که جانش را فدای امام زمانش کند. امام حسین علیه السلام هم به راستی خوب مولایی برای او بودند. نه تنها مانند سایر اصحاب بر بالین او رفتند، بلکه با او کاری کردند که در روز عاشورا، فقط برای یک نفر - آن هم فرزند دلبنده و بزرگوار و بی نظیر خود، حضرت علی اکبر علیه السلام - انجام دادند. همان صورتی را بر صورت غلام گذاشتند، که بر صورت حضرت علی اکبر علیه السلام نهادند. چنین افتخاری به برکت یاری امام زمان علیه السلام نصیب غلام شد.

انسان، گرچه به حسب ظاهر یا حتی در واقع، بی ارزش باشد، می تواند با یاری امام زمانش به مرتبه ای بسیار والا برسد؛ تا جایی که برای مولایش مانند فرزند عزیز او گردد، که در لحظه مرگ صورت، بر صورتش بگذارد و توفیق شهادت در رکابش را به او عطا فرماید.

می بینیم که اصحاب امام حسین علیه السلام در روز عاشورا از همه هستی خود گذشتند، جان خود را فدای ایشان و اهل بیتشان کردند و تا هنگامی که یکی از آن ها زنده بود، نگذاشتند هیچ یک از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به میدان بروند.

این ها الگو و اسوه همه کسانی هستند که آرزوی یاری امام حسین علیه السلام را در این زمان دارند و از خدا تمنا می کنند که در شمار اصحاب آن حضرت باشند و جان خود را فدای ایشان کنند. ما هم اگر چنین آرزویی داریم، باید وضعیت خود را بررسی کنیم و ببینیم تاکنون از چه چیز خود در راه امام زمان علیه السلام گذشته ایم. آیا حاضر هستیم از پولت.

ص: ۴۱۷۵

۱- موسوعه الامام الحسين عليه السلام / ج ۳ / ص ۷۸۴ / به نقل از مقتل الحسين عليه السلام بحرالعلوم. آن چه آمد، ترجمه متن کتاب است.

و مقام و موقعیت دنیایی خود، به خاطر اهل بیت علیهم السلام بگذریم؟

آیا آبروی خود را خرج امام زمان علیه السلام و رفع گرفتاری از دوستان ایشان می کنیم؟ کدام رنج و سختی را تا به حال در راه یاری آن امام همام علیه السلام تحمّل کرده ایم؟

آیا در مواردی که راحتی و رفاه ما به خطر می افتد، برای دفاع از حریم امامت و ولایت و مبارزه با دشمنان ائمه علیهم السلام همت می کنیم؟ آیا رضا و خشنودی ایشان را بر تحسین و تمجید دیگران ترجیح می دهیم؟

اصحاب امام حسین علیه السلام، نه تنها خود، بلکه فرزندان و جگر گوشه های خود را هم فدا کردند. آیا ما به فرزندان خود، راه عرض ارادت و سر سپردگی به امام زمانمان علیه السلام را با قول و عمل آموزش می دهیم؟

آیا تحمّل مرارت ها و ستم ها در راه خدمت به حضرت بقیّه الله ارواحنا فداه برای ما گوارا و شیرین است؟

آیا وقتی شرح فداکاری ها اصحاب حضرت سیدالشهدا علیه السلام را می خوانیم و می شنویم، واقعاً آرزو می کنیم که ای کاش ما هم چنین سعادت داشتیم و امیدوار هستیم که روزی بتوانیم در رکاب حضرت مهدی علیه السلام چنین جانبازی کنیم؟ آیا برای چنین روزی خود را آماده ساخته ایم؟ اگر به ما بگویند همین امروز امام زمان شما ظهور می کند، آیا تعلّقات ما به این و آن، اجازه می دهد که بدون تأخیر و درنگ به یاری آن عزیز بشتابیم؟ آیا در زندگی ما چیزی مهم تر از این هست که به یادش باشیم و به آرزوی خدمت در رکابش روزها و شب ها را سپری کنیم؟

خدایا! به آبروی آن آبرومندانی که در رکاب حضرت ابا عبدالله علیه الصلوه والسلام خون دادند و از همه هستی خود برای دفاع از امام زمانشان گذشتند و به آبروی خود امام زمان علیه السلام - که در حال حاضر، آبرومندتر از او کسی روی کره زمین زندگی نمی کند - چنین معرفت و این گونه ارادت و محبت را به همه کسانی که دل هایشان برای عزیز زهرا علیها السلام به درد می آید و چشم هایشان به خاطر مصیبت کربلا و عاشورای امام حسین علیه السلام اشکبار است، عنایت بفرما!

خدایا! جوانان عزیز شیعه را در زمان غیبت صاحب و مولا و آقایشان در این مسیر

قرار بده و این آرزوها را به دل های ما مگذار!

خداوندا! با زیاد کردن شوق انتظار قدم سیرورمان، در حال صحت و سلامت ایمان، هرچه زودتر چشمان ما را به جمال دل آرایش روشن بفرما!

فداکاری های بانوان کربلا

علاوه بر جانفشانی هایی که مردان همراه امام حسین علیه السلام در رکاب ایشان برای دفاع از آن حضرت انجام دادند، زنان فداکاری هم بودند که در حادثه کربلا، به شکل دیگری امام خود را یاری کردند. این ها الگوی مناسبی هستند برای بانوانی که می خواهند با نیت و عمل خود، از طریق یاری سیدالشهدا علیه السلام، امام زمان خود حضرت بقیه الله ارواحنا فداه را یاری کنند.

یک نمونه از این فداکاری ها را در داستان همسر «جناده بن کعب انصاری» نقل کردیم و اکنون بحث را با یادآوری چند نمونه دیگر از این بانوان یاران امام حسین علیه السلام دنبال می کنیم.

نمونه اول

«امّ البنین» مادر حضرت ابوالفضل علیه السلام امکان حضور در کربلا نیافت، ولی چهار تن از میوه های دلش در رکاب امام حسین علیه السلام بودند که در روز عاشورا به شهادت رسیدند. داستان آگاهی یافتن این بانوی با معرفت از شهید شدن چهار فرزندش، در هنگامی که کاروان بازماندگان کربلا به مدینه رسیدند، شنیدنی و درس آموز است:

بشیر قبل از حضرت زین العابدین علیه السلام وارد مدینه شد که مردم را از ماجرای اهل بیت علیهم السلام خبر دهد. امّ البنین او را ملاقات کرد و فرمود: ای بشیر! از حسین علیه السلام چه خبر آوردی؟ بشیر گفت: ای امّ البنین! خدای تعالی به تو صبر دهد که عباس تو کشته شد! امّ البنین فرمود: از حسین علیه السلام خبر بده! بشیر، یکی یکی خبر قتل فرزندان را به او داد و امّ البنین مرتباً از امام حسین علیه السلام خبر می گرفت و می فرمود: فرزندان من و آن چه در زیر آسمان است فدای حسینم باد. وقتی بشیر، خبر قتل آن حضرت را به او داد، صیحه کشید و

ص: ۴۷۷

گفت: ای بشیر! رگ دلم را پاره کردی، آن گاه صدا به ناله و شیون بلند کرد. (۱)

امّ البنین، چهار جوان رشید دلاور را که جگر گوشه هایش بودند، تقدیم امام حسین علیه السلام نمود، ولی خبر شهادتشان او را چنان تکان نداد که از شنیدن خبر شهادت امام حسین علیه السلام آن گونه بی تاب شد.

زنان متدین باید چنین معرفت و محبتی به امام زمان خود داشته باشند، تا بتوانند فرزندان برای دفاع از حریم اهل بیت علیهم السلام تربیت کنند؛ فرزندان که با تفقه دینی و ثبات در دینداری، به یاری امام غریب خویش بشتابند.

نمونه دوم

امّ خلف همسر مسلم بن عوسجه بود. پس از شهادت مسلم بن عوسجه پسرش آماده نبرد شد. امام حسین علیه السلام به او فرمودند: ای جوان! پدرت شهید شد. اگر تو نیز کشته شوی، مادرت در این بیابان در پناه چه کسی بگریزد؟ پسر مسلم خواست برگردد. مادرش شتاب زده سر راه او را گرفت و گفت: فرزندم! تو سلامتی خود را بر نصرت پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ترجیح می دهی؟ من هرگز از تو راضی نمی شوم. پسر مسلم به طرف میدان جنگ برگشت و حمله سختی کرد. مادر از پشت سر پیوسته به او می گفت: ای پسر! شادباش که هم اکنون از ساقی کوثر سیراب خواهی شد. جوان، مردانه کوشید و سی نفر از مشرکان را به قتل رساند و شربت شهادت نوشید. کوفیان سر او را بریده و به سوی مادرش افکندند. مادر سر او را برداشت و بوسید. و چنان گریست که همه به گریه افتادند. (۲)

امّ خلف در راه امام حسین علیه السلام از همه هستی خود گذشت، در حالی که می توانست دنبال مجوز و توجیهی برای نجات جان پسرش و راحتی و آسایش خود باشد و از اذن امام حسین علیه السلام استفاده کند. در این صورت، بدون این که اشکال شرعی و عرفی بر عملش وارد شود، از زندگی بهتر دنیایی بهره مند می شد. اما دفاع ازی.

ص: ۴۷۸

۱- ریاحین الشریعه / ج ۳ / ص ۲۹۲ / با اندکی تغییر ادبی.

۲- ریاحین الشریعه / ج ۳ / ص ۳۰۵ / با اندکی تغییر ادبی.

اهل بیت علیهم السلام را بر همه این ها ترجیح داد و میوه دلش را به میدان فرستاد. آیا به راستی عمل او افراط و زیاده روی از حدّ و مرز دین بود؟! حال آیا اگر بانوان از بعضی درخواست هایشان به خاطر حفظ دین خود بگذرند و رعایت ورع را پیشه سازند، مرتکب افراط و مقدّس مآبی شده اند؟!

نمونه سوم

«زهیر بن قین» از مکه به طرف عراق حرکت می کرد. وی به دلیل ترس از بنی امیه، به گونه ای راه می پیمود که با امام حسین علیه السلام مواجه نشود. به هر منزلی می رسید، جایی خیمه می زد که نزدیک خیمه های امام حسین علیه السلام نباشد. در یکی از منازل، وقتی مشغول خوردن غذا شد، از جانب امام حسین علیه السلام فرستاده ای آمد و گفت: «ای زهیر بن قین! ابوعبدالله علیه السلام تو را می طلبد». جماعت همراه او، از مخالفت با بنی امیه سخت هراسان شدند، در عین حال، نافرمانی امام حسین علیه السلام را آسان نمی شمردند. لذا، از شدت ناراحتی، لقمه ها را بر زمین گذاشتند.

در این هنگام، همسر زهیر بن قین - که دیلم نام داشت - گفت: «سبحان الله! پسر رسول خدا کسی را به سوی تو می فرستد و تو را طلب می کند، و تو، به او پاسخ نمی گویی؟! برخیز و شتاب کن و بشنو که او چه می گوید». زهیر برخاست و با شتاب رفت. زمانی نگذشت که خندان و شادان برگشت، گویی که از چهره اش خورشید برمی تابد. به محض رسیدن، دستور داد که خیمه او را کنند، و اثاثیه او را جمع نموده و به طرف لشکرگاه امام حسین علیه السلام حمل کردند. زهیر گفت: من تصمیم قطعی گرفته ام که در ملازمت حسین علیه السلام کوچ کنم و جان خود را فدای او بنمایم. آن چه مال داشت بین زن و پسر عموهای خود تقسیم کرد و گفت: دیلم را به اهل خود برسانید، چرا که من دوست ندارم اسیر شود. «دیلم» گریه کرد و گفت: تو می خواهی در رکاب پسر علی مرتضی علیه السلام جانبازی کنی، چرا من نخواهم در خدمت دختر مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم سرافرازی کنم؟! پس همراه زهیر روانه شد. (۱)ی.

ص: ۴۷۹

این بانوی فداکار، تحمیل رنج و اسارت و سختی های مسیر کربلا- تا کوفه و شام و از آن جا به مدینه در رکاب دختران حضرت زهرا علیها السلام را بر عافیه و رفاه خود ترجیح داد. چنین بانویی، الگوی خوبی برای بانوان ارادتمند به امام زمان علیه السلام در زمان غیبت آن حضرت می باشد، که به آن درس گذشتن از مادیات و خوشی های دنیا را در راه یاری اهل بیت علیهم السلام می دهد.

نمونه چهارم

«قمر» مادر وهب، به دست امام حسین علیه السلام مسلمان شده بود. در روز عاشورا هفده روز از عروسی «وهب» می گذشت. وقتی جمعی از اصحاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند، مادرش به نزد او آمد و او را تشویق به جهاد نمود. وهب مانند شیر به میدان تاخت و تعداد زیادی از افراد دشمن را به هلاکت رسانید. آن گاه به سوی مادرش شتافت و گفت: ای مادر! آیا از من راضی شدی؟ مادرش جواب داد: از تو راضی نمی شوم، مگر این که در پیش روی حسین علیه السلام به شهادت برسی... وهب دوباره به میدان جنگ رفت و به فیض شهادت رسید. کوفیان سرش را از تن جدا ساختند و به طرف سپاهیان امام حسین علیه السلام پرتاب کردند. مادر وهب، سر فرزند را برگرفت و بوسید و گفت:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَيَّضَ وَجْهِي بِشَهَادَتِكَ بَيْنَ يَدَيِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (۱)

شکر خدا را که روی مرا به شهادت تو در پیش روی ابی عبدالله علیه السلام سفید کرد!

افرادی که به یاری امام حسین علیه السلام شتافتند، از دل و جان، همه هستی خود را در این راه فدا کردند. اکنون باید به وضع خود بیش تر توجه کنیم. آیا می خواهیم امام زمان خویش را در زمان غربتش یاری کنیم یا نه؟ آیا حاضر هستیم اندکی از رفاه خویش در این راه بگذریم؟ چه مقدار در راه دفاع از حضرت بقیه الله ارواحنا فداه فعالیت و تلاش می کنیم؟! آیا می توانیم حداقل از مال و منال دنیا، در راه خدمت به مولایمان بگذریم؟! ای.

ص: ۴۸۰

در عمل به آن چه ادعا می کنیم، چقدر نزدیک هستیم؟!

یاری سیدالشهدا علیه السلام از طریق زیارت ایشان

یکی از نشانه های کسی که نیت یاری سیدالشهدا علیه السلام را دارد، شوق و رغبت او به زیارت ایشان است. این شوق، نشانه آن است که خداوند می خواهد به او خیری برساند. امام صادق علیه السلام فرمودند:

مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ الْخَيْرَ، قَدَفَ فِي قَلْبِهِ حُبَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ حُبَّ زِيَارَتِهِ. (۱)

کسی که خدا برایش خیر بخواند، در قلب او محبت حسین علیه السلام و زیارت ایشان را قرار می دهد.

ممکن است توفیق زیارت قبر مطهر حضرت اباعبدالله علیه السلام برای کسی که سالیان سال، شوق زیارت حضرتش را دارد، نصیب نشود. اما همین علاقه و اشتیاق او به زیارت، نشان دهنده پیوند روحی و قلبی او با امام حسین علیه السلام و از مصادیق یاری ایشان به قلب می باشد.

به طور کلی یکی از نشانه های محبت به اهل بیت علیهم السلام، شوق و رغبت نسبت به زیارت سیدالشهدا علیه السلام می باشد. امام باقر علیه السلام فرمودند:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلْيَعْرِضْ حُبَّنَا عَلَى قَلْبِهِ. فَإِنْ قَبِلَهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ. وَ مَنْ كَانَ لَنَا مُحِبًّا فَلْيَرْغَبْ فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَنْ كَانَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَوَّارًا، عَرَفْنَاهُ بِالْحُبِّ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَوَّارًا كَانَ نَاقِصَ الْإِيمَانِ. (۲)

هرکس می خواهد بداند که از اهل بهشت است، باید محبت ما را به قلب خود عرضه کند، اگر قلبش پذیرای آن باشد، پس او مؤمن است. و هرکسی محبت ما را داشته باشد (نشانه اش این است که) باید شوق و رغبت نسبت به زیارت حسین علیه السلام داشته باشد. پس کسی که حسین علیه السلام را مکرر زیارت کند، ۴.

ص: ۴۸۱

۱- کامل الزیارات / باب ۵۵ / ح ۳.

۲- کامل الزیارات / باب ۷۸ / ح ۴.

ما او را به عنوان دوستدار خود می شناسیم (می پذیریم) و او از اهل بهشت است. و هر کس حسین علیه السلام را زیاد زیارت نکند، ایمانش ناقص است.

به این ترتیب، چه انسان بتواند مکرر و متعدّد به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شود و چه نتواند، باید شوق زیارت آن حضرت را در دل داشته باشد و اگر نتواند از نزدیک قبر مطهر سیدالشهدا علیه السلام را زیارت کند، از دور این کار را انجام دهد. در غیر این صورت، هرگز به مرتبه ایمان کامل نمی رسد.

نکته قابل توجه در حدیث فوق، این است که مبالغه در زیارت امام حسین علیه السلام، نشانه محبت به اهل بیت علیهم السلام و بهشتی بودن معرف شده است. اگر کسی اهل مبالغه در این کار نباشد، او را ناقص الایمان دانسته اند. به هر حال، زیارت قبر امام حسین بن علی علیهما السلام یکی از حقوق خدا بر عهده انسان هاست که انجام عبادات سخت، خلأ ناشی از آن را پی نمی کند. امام صادق علیه السلام فرمودند:

لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ حَجَّ أَلْفَ حَجَّةٍ ثُمَّ لَمْ يَأْتِ قَبْرَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، لَكَانَ قَدْ تَرَكَ حَقًّا مِنْ حُقُوقِ اللَّهِ، وَ سُئِلَ عَنْ ذَلِكَ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَقُّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَفْرُوضٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. (۱)

اگر یکی از شما هزار بار حج به جا آورد، اما قبر حسین بن علی علیهما السلام را زیارت نکند، یکی از حقوق خداوند را ترک کرده است، و به خاطر این کوتاهی مورد سؤال و بازخواست قرار می گیرد. سپس فرمود: (ادای) حق حسین علیه السلام بر هر مسلمانی واجب است.

زیارت قبر امام حسین علیه السلام حق خدا و حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عترت ایشان علیهم السلام است. کوتاهی کردن در ادای این حق از مصادیق «عقوق» اهل بیت علیهم السلام دانسته شده است.

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام می گوید: از ایشان پرسیدم: نظر شما درباره کسی که قادر به رفتن زیارت سیدالشهدا علیه السلام هست و آن را ترک کند، چیست، حضرت فرمودند: ۶.

ص: ۴۸۲

أَقُولُ إِنَّهُ قَدْ عَقَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَقَّنَا. (۱)

نظر من این است که چنین شخصی پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ما (اهل بیت علیهم السلام) را ایذاء (عاق) کرده است.

عقوق اهل بیت علیهم السلام از گناهان کبیره ای است که کیفر آن آتش است.

از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که اگر کسی بدون هیچ عذری، زیارت قبر مطهر سیدالشهدا علیه السلام را ترک کند، چه حکمی دارد؟ در پاسخ، فرمودند:

هَذَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ النَّارِ. (۲)

چنین شخصی از اهل آتش است.

ممکن است پذیرفتن این همه تأکید بر زیارت قبر امام حسین علیه السلام برای برخی افراد، قدری سنگین و دشوار باشد. علت آن، آگاهی نداشتن از عظمت و اهمیت این عبادت بزرگ نزد خدای متعال است. هر قدر آشنایی انسان با احادیثی که در فضیلت زیارت سیدالشهدا علیه السلام وارد شده، کامل تر و عمیق تر باشد، نوع اصرار و تأکیدهایی را که بر آن رفته است، بهتر می پذیرد.

نکته قابل تأمل این که با وجود این همه فضیلتی که برای زیارت امام حسین علیه السلام بیان شده است، از بعضی روایات برمی آید که ائمه اطهار: بسیاری از آثار و برکات این عمل شریف را ناگفته گذاشته اند. اگر کسی همه احادیث مربوط به فضائل زیارت سیدالشهدا علیه السلام را هم بداند، باز هم نمی تواند ادعا کند که بر ابعاد وسیع خیراتی که برای آن هست، پی برده است. به این تعبیر عمیقی که حضرت باقرالعلوم علیه السلام فرموده اند، توجه کنید:

لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنَ الْفَضْلِ، لَمَاتُوا شَوْقًا وَتَقَطَّعَتْ أَنْفُسُهُمْ عَلَيْهِ حَسْرَاتٍ. (۳)

اگر مردم فضیلت زیارت حسین علیه السلام را می دانستند، از فرط اشتیاق جان ۳.

ص: ۴۸۳

۱- کامل الزیارات / باب ۴۶ / ح ۳.

۲- کامل الزیارات / باب ۷۸ / ح ۵.

۳- کامل الزیارات / باب ۵۶ / ح ۳.

می دادند و جان هایشان از حسرت آن قطعه قطعه می شد!

این حدیث شریف نشان می دهد که مردم، تحمل شنیدن تمام فضائل زیارت آن حضرت را ندارند. کسی که شوق چیزی را دارد، ابتدا خندان می شود. اگر شوق بیش تر شود، به گریه می افتد. اما شدت اشتیاق، با گریه هم بیان نمی شود، بلکه تحمل از دست می رود و شخص قالب تهی می کند. زیارت سیدالشهدا علیه السلام نزد خدا چنان ارزشمند و با فضیلت است که اگر کسی حقیقت آن را بداند، از فرط شوق، جان در بدنش قرار نخواهد گرفت.

به هر حال انسان های عادی، تا وقتی در دنیا هستند، به ارزش و عظمت این عبادت بزرگ پی نمی برند. اما آن گاه که قیامت برپا شود، قدر و منزلت زائران ابا عبدالله علیه السلام چنان آشکار شود که همه اهل محشر آرزو می کنند که ای کاش آن ها هم جزء زوار آن حضرت بودند! حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

ما مِنْ أَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَهُوَ يَتَمَنَّى أَنَّهُ مِنْ زُورِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَا يَرَى مِنْهَا يُصْنَعُ بِزُورِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ كَرَامَتِهِمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى. (۱)

هیچ کس در روز قیامت نیست، مگر آن که آرزو می کند که از زائران حسین علیه السلام باشد، به خاطر این که کرامت زائران حسین علیه السلام را نزد خدای متعال در آن روز می بیند.

البته تمام فضائل زیارت امام حسین علیه السلام برای ما گفته نشده است. ولی اگر به کسی معرفت صحیح و عمیق نسبت به بعضی از آن چه در روایات آمده، عطا شود و او از شوق، قالب تهی کند، جای شگفتی نیست!

در این دو حدیث شریف دقت فرمایید:

إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عِنْدَ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ... يَنْظُرُ إِلَى زُورِهِ وَهُوَ أَعْرَفُ بِهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَبِدَرَجَاتِهِمْ وَ مَنَزَلَتِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أَحَدِكُمْ بِوَلَدِهِ. وَإِنَّهُ لَيَرَى مَنْ يَبْكِيهِ، فَيَسْتَغْفِرُ لَهُ وَيَسْأَلُ ۱.

ص: ۴۸۴

آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لَهُ، وَ يَقُولُ: لَوْ يَعْلَمُ زَائِرِي مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ، لَكَانَ فَرْحُهُ أَكْثَرَ مِنْ جَزَعِهِ. وَإِنَّ زَائِرَهُ لَيَنْقَلِبُ وَ مَا عَلَيْهِ مِنْ ذَنْبٍ. (۱)

حضرت حسین بن علی علیهما السلام در نزد پروردگارش عزوجل... به زیارت کنندگانش نظر می افکند، در حالی که نسبت به آن‌ها- به اسم خودشان و پدرانشان و درجات و منزلت هایشان نزد خدای عزوجل- آشناتر است از شناختی که یکی از شما به فرزند خود دارد. و او هرکس را که برایش گریه می کند، می بیند؛ پس برای او طلب مغفرت می کند و از پدرانش هم می خواهد که آن‌ها هم برای این شخص از خدا آمرزش بخواهند. و می فرماید: اگر زائر من، آن چه (از پاداش) را که خدا برایش فراهم کرده، می دانست، خوشحالی او از بی تابی اش بیش تر بود. و زیارت کننده ایشان (امام حسین علیه السلام) در حالی (از زیارت) باز می گردد که هیچ گناهی بر او نیست.

امام صادق علیه السلام در حدیث دیگری فرمودند:

إِنِّش فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَحْضُرُ لِرِوَاةِ قَبْرِ ابْنِهَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَسْتَغْفِرُ لَهُمْ ذُنُوبَهُمْ. (۲)

حضرت فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد زائران قبر پسرش حسین علیه السلام حاضر می شود، پس برای آن‌ها از گناهانشان طلب مغفرت می کند.

کیست که به اوج درک این فضیلت عظمی برسد که زائران کربلا در محضر مقدس حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام به زیارت مشرف می شوند؟ و آن گاه که به یاد سرور شهیدان علیه السلام اشک می ریزند، خود آقا به ایشان نظر می افکنند و همه اهل بیت علیهم السلام از خدا برایشان طلب مغفرت می کنند و این‌ها مانند روزی که از مادر متولد شده اند، پاک و پاکیزه به وطن‌های خود برمی گردند.

این یکی از خیراتی است که بر زیارت قبر مطهر سیدالشهدا علیه السلام مترتب می شود. ناگفته نماند که رعایت «اخلاص» در زیارت آن حضرت، اهمیّت بسیار دارد. ۹.

ص: ۴۸۵

۱- بحار الانوار / ج ۱۰۱ / ص ۶۴ / ح ۴۹.

۲- کامل الزیارات / باب ۴۰ / ح ۹.

شیطان در اموری که نزد خدا فضیلت بسیار دارد، می کوشد که انسان را به نحوی از خیرات آن محروم کند و این کار را اغلب از طریق مخدوش کردن نیت شخص انجام می دهد. بنابراین زائر ابی عبدالله علیه السلام باید در زیارت خود، قصد «قربت الی الله» و عرض ارادت به آستان اهل بیت علیهم السلام را فراموش نکند و بکوشد که خودنمایی و ریا در عملش وارد نشود. بهترین نیت ها در انجام این عمل شریف، بهترین و دوست داشتنی ترین اجر را نزد خداوند سبحان خواهد داشت. امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ: أَيْنَ زُورُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؟ فَيَقُومُ عُتْقٌ مِنَ النَّاسِ، لَا يُحْصِيهِمْ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، فَيَقُولُ لَهُمْ: مَاذَا أَرَدْتُمْ بِزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ حُبًّا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَحُبًّا لِعَلِيِّ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ وَرَحْمَةً لَهُ مِمَّا ارْتَكَبَ مِنْهُ، فَيَقَالُ لَهُمْ: هَذَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَالْحَقُّوا بِهِمْ فَأَنْتُمْ مَعَهُمْ فِي دَرَجَتِهِمْ، الْحَقُّوا بِلِوَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَيَكُونُونَ فِي ظِلِّهِ وَهُوَ فِي يَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ جَمِيعًا، فَيَكُونُونَ أَمَامَ اللُّوَاءِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ يَسَارِهِ وَمِنْ خَلْفِهِ. (۱)

در روز قیامت، ندا دهنده ای ندا می کند: زائران حسین بن علی علیهما السلام کجا هستند؟ عده ای از مردم برمی خیزند که جز خدا کسی شماره آن ها را نمی داند. (آن منادی) به ایشان می گوید: قصد شما از زیارت قبر حسین علیه السلام چه بود؟ این ها پاسخ می دهند: ای خدا، زیارت ما به خاطر محبتی بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام داشتیم، و به جهت آن بود که نسبت به آن چه بر سر ایشان علیه السلام آوردند، دل ما به رحم آمد.

پس به ایشان گفته می شود: این است پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام، پس به ایشان پیوندید که شما با آن ها و در درجه آن ها خواهید بود. به پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیوندید. پس آن ها در زیر سایه ۱.

ص: ۴۸۶

پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که به دست علی علیه السلام است، قرار می گیرند، و همگی وارد بهشت می شوند، در حالی که بعضی در پیش پرچم، برخی طرف راست، گروهی طرف چپ و عده ای هم در پشت پرچم هستند.

برای دوستان اهل بیت علیهم السلام پاداشی که در این حدیث معرّفی شده، بسیار ارزشمند و قیمتی است. این پاداش برای کسانی است که در زیارت امام حسین علیه السلام قصدی جز عرض ارادت و محبت به خاندان رسالت و دلسوزی و ترحم نسبت به ستم های وارده بر ایشان نداشته اند. چنین نیتی، البته برخاسته از معرفتی صحیح و عمیق نسبت به آل الله است که با بندگی خدا و رعایت وظایف مقرّر نسبت به ایشان به دست می آید. خداوند عزوجلّ به همه علاقمندان و دوستداران اهل بیت علیهم السلام توفیق چنین معرفت و نیتی عطا فرماید.

زیارت عاشورا

مختصری از فضائل زیارت سیدالشهدا علیه السلام بیان گردید. زیارت ایشان را در هر زمان و مکانی می توان انجام داد؛ گرچه زیارت قبر مطهر ایشان از نزدیک - یعنی در کربلای معلی - آثار و برکت خاصی دارد که با مکان های دیگر تفاوت می کند. زمان هایی هم که برای زیارت آن حضرت بیان شده است، بسیار زیاد است؛ به طوری که کم تر مناسب مهمی - خصوصاً اعیاد - در طول سال وجود دارد که در آن، سفارش به زیارت امام حسین علیه السلام وارد نشده باشد.

در تمام این مناسبت ها، زیارت آن حضرت به نیت یاری کردن ایشان سفارش شده است. (۱) امّا یک روز در سال، امتیاز خاصی دارد که سایر روزها ندارند. آن روز بیش از سایر ایام، یادآور غربت و تنهایی امام حسین علیه السلام است و خاطره فداکاری ها و جانبازی های اهل بیت علیهم السلام و اصحاب باوفای ایشان را بیش از مواقع دیگر، زنده می کند. آن روز، روزی است که جنّ و ملک هم برای یاری کردن آن امام غریب بهد.

ص: ۴۸۷

۱- زیارت امام حسین علیه السلام در هر زمان و مکان و به هر شکل، از مصادیق یاری آن حضرت و نیز یاری امام عصر علیه السلام محسوب می شود. علاقمندان به مطالعه در این خصوص، به کتاب ارزشمند «شیوه های یاری قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم» نوشته مرحوم آیه الله محمد باقر فقیه ایمانی مراجعه فرمایند.

حضور حضرتش رسیدند، اما هر کدام به جهتی توفیق این کار را نیافتند. در آن روز جانسوز، غربت سیدالشهدا علیه السلام به اوج خود رسید که عنوان «غریب الغریاء»^(۱) بر ایشان صادق آمد.

آری، در روز عاشورا که غمناک ترین روز سال برای اهل بیت علیهم السلام است، کسانی که آرزویشان یاری سیدالشهدا علیه السلام و شهادت در رکاب ایشان است، با حال و هوای خاصی به زیارت آن حضرت می روند و بیش از اوقات دیگر، تمنای نصرت آن غریب الغریاء را می کنند. بر هیچ یک از زیارات امام حسین علیه السلام به اندازه زیارت روز عاشورا در کربلای معلی تأکید نشده است. عباراتی هم که در متن زیارت عاشورا ذکر شده، یت یاری کردن ایشان را تقویت می کند و فضیلتی هم که برای این زیارت بیان شده، دقیقاً آرزوی کسانی را برمی آورد که در حسرت یاری ایشان و شهادت در رکابشان به سر می برند.

عَلَقَمَهُ مُحَمَّدٌ حَضْرَمِيٌّ - راوی زیارت عاشورا - می گوید: خدمت حضرت امام باقر علیه السلام عرض کردم: دعایی به من تعلیم فرمایید، که اگر در روز عاشورا امام حسین علیه السلام را از نزدیک زیارت کردم، آن را بخوانم و نیز دعایی که اگر از نقاط دور و نزدیک خانه خودم ایشان را زیارت کردم، آن را بخوانم.

امام علیه السلام زیارت عاشورا را همراه با نماز زیارت و آداب خاص دیگر به او تعلیم دادند و سپس در فضیلت خواندن آن فرمودند:

إِذَا قُلْتَ ذَلِكَ فَقَدْ دَعَوْتَ بِمَا يَدْعُو بِهِ مَنْ زَارَهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ كَتَبَ اللَّهُ لَكَ بِهَا أَلْفَ حَسَنَةٍ وَ مَحَىٰ عَنْكَ أَلْفَ سَيِّئَةٍ وَ رَفَعَ لَكَ مِائَةَ أَلْفِ دَرَجَةٍ، وَ كُنْتَ كَمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ حَتَّى تُشَارِكَهُمْ فِي دَرَجَاتِهِمْ، وَ لَا تُعْرِفُ إِلَّا فِي الشُّهَدَاءِ الَّذِينَ اسْتَشْهَدُوا مَعَهُ، وَ كُتِبَ لَكَ ثَوَابُ كُلِّ نَبِيٍّ وَ رَسُولٍ وَ زِيَارَةِ مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بِنْتِ.

ص: ۴۸۸

۱- در مفاتیح الجنان، قسمت اعمال حرم مطهر سیدالشهدا علیه السلام در زیارتی که از مرحوم سیدبن طاووس نقل شده است، این قلب برای حضرتش یاد شده است.

اگر این زیارت را بخوانی، هر آینه همان دعایی را خوانده ای که فرشتگان زیارت کننده ایشان می خوانند، و خدا به سبب این زیارت، یک میلیون حسنه برای تو می نویسد و یک میلیون سیئه (بدی) را از تو می بخشاید و صد میلیون درجه تو را بالا می برد و مانند کسانی خواهی بود که همراه حسین بن علی علیهما السلام به شهادت رسیدند، تا آن جا که با آن ها در درجاتشان شریک خواهی شد، و شناخته نمی شوی مگر در زمره شهیدانی که در رکاب آن حضرت به شهادت رسیدند، و پاداش هر پیامبر خدا و ثواب زیارت همه کسانی برای تو نوشته می شود که حسین بن علی علیهما السلام را از روز شهادتش زیارت کرده اند.

به نظر می آید که هیچ یک از زیارات امام حسین علیه السلام مجموعه این فضائل را نداشته باشد؛ به ویژه این فضیلت که زائر جزء شهدای کربلا و در درجه آن ها شناخته شود و پاداش زیارت همه زیارت کنندگان ایشان تا آن روز نصیبش شود، که بی تردید، شمار زیادی از اولیای خدا و بزرگان دین - از جمله امام عصر ارواحنا فداه - در میان این زیارت کنندگان هستند.

این بزرگ ترین آرزوی کسانی است که شب و روز در حسرت یاری امام غریب و مظلوم خود به سر می برند و با خواندن این زیارت، می توانند به این آرزوی دیرین خود نائل شوند.

مضامین این زیارت نیز، اعتقاد و عزم بر یاری سیدالشهدا علیه السلام را در زائر تقویت و تشدید می کند، به عنوان نمونه، قسمتی از دعایی که در سجده آخر زیارت خوانده می شود، این است:

اللَّهُمَّ الرَّزُقْنِي شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْوُرُودِ، وَ ثَبِّتْ لِي قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ الَّذِينَ بَدَّلُوا مَهَجَهُمْ ۹.

ص: ۴۸۹

خدایا شفاعت حسین علیه السلام را در روز وارد شدن (بر تو در قیامت) نصیب من گردان، و مرا نزد خود ثابت قدم بدار، تا با حسین علیه السلام و اصحاب حسین علیه السلام که جان هایشان را فدای حسین علیه السلام کردند، صادقانه همراه باشیم.

این عبارت، دعای کسانی است که آرزوی قرار گرفتن در زمره اصحاب با وفای امام حسین علیه السلام را دارند. در پایان حدیث، امام باقر علیه السلام به علقمه کلامی فرمودند که راه سعادت‌مند شدن در رکاب سیدالشهدا علیه السلام را برای دوستداران امام عصر علیه السلام به خوبی هموار می‌سازد، فرمودند:

إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَزُورَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ بِهَذِهِ الزِّيَارَةِ مِنْ دَهْرِكَ فَافْعَلْ، فَلَكَ ثَوَابٌ جَمِيعٌ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى (۲)

اگر بتوانی که در طول عمر خود، هر روز، ایشان (امام حسین علیه السلام) را با این زیارت، زیارت کنی، این کار را انجام بده، که در آن صورت، تمام ثواب‌هایی که بیان شد، ان شاء الله خواهی برد.

این مژده بزرگی است برای کسانی که می‌خواهند از طریق زیارت امام حسین علیه السلام، امام زمان خود را یاری کنند. اینان با نیت و عمل صحیح خود در غیر روز عاشورا و از راه دور (حتی منزل خود)، هر روز می‌توانند به فیض شهادت در رکاب سیدالشهدا علیه السلام نائل شوند. یکی از دعاهای زائر در این زیارت شریف، جملاتی است که در آن از خدا می‌خواهد تا توفیق یاری امام عصر علیه السلام را پس از ظهور، در خونخواهی از سیدالشهدا علیه السلام به او عطا فرماید. به عنوان نمونه:

أَسْأَلُهُ... أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكُمْ مَعَ إِمَامٍ مَهْدِيٍّ نَاطِقٍ لَكُمْ (۳)

از او (خدا) درخواست می‌کنم که خونخواهی شما را- به همراه پیشوای هدایت شده (حضرت مهدی علیه السلام) که سخنگوی شماست- روزی من گرداند. ۹.

ص: ۴۹۰

۱- کامل الزیارات / باب ۷۱ / قسمت دوم / ح ۹.

۲- کامل الزیارات / باب ۷۱ / قسمت دوم / ح ۹.

۳- کامل الزیارات / باب ۷۱ / قسمت دوم / ح ۹.

اگر انسان هر روز این عبارات را از جان و دل تکرار کند و اعمالش نیز بر صدق نیتش گواه باشد و از خدا بخواهد تا او را از یاران حضرت مهدی علیه السلام در انتقام گرفتن از جنایت کنندگان کربلا قرار دهد، همین خواندن مکرر، اثر اعتقادی فوق العاده ای در قلب او می گذارد، و او را قلباً و عملاً آماده چنین توفیقی می گرداند. بنابراین کسی که نهایت آرزویش، یاری کردن امام زمان علیه السلام از طریق یاری سیدالشهدا علیه السلام است، باید خود را به خواندن این زیارت شریف مقید کند و ضمناً بکوشد مضامین و محتوای آن را- به لطف خدای عزوجل و با توسل به اهل بیت علیهم السلام- در خود عملی سازد.

فضیلت این زیارت شریف وقتی ارزشمندتر می شود که زائر به نیابت از امام زمانش و برای دعا در تعجیل فرج ایشان، آن را در سراسر عمر خود بخواند. از خدای تعالی می خواهیم که همه دوستداران امام عصر علیه السلام را موفق به این عبادت بزرگ بگرداند.

اللَّهُمَّ يَا رَبَّ الْحُسَيْنِ بِحَقِّ الْحُسَيْنِ، اِشْفِ صِدْرَ الْحُسَيْنِ، بِظُهُورِ الْحُجَّهِ. اللَّهُمَّ يَا رَبَّ الْحُجَّهِ، بِحَقِّ الْحُجَّهِ، اِشْفِ صِدْرَ الْحُجَّهِ، بِظُهُورِ الْحُجَّهِ. اللَّهُمَّ يَا رَبَّ الْمُؤْمِنِينَ، بِحَقِّ الْمُؤْمِنِينَ، اِشْفِ صُدُورَ الْمُؤْمِنِينَ، بِظُهُورِ الْحُجَّهِ.

آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ

۱- قرآن کریم

- ۲- آشنایی با زندگی ... آیه الله فقیه احمد آبادی، میر سید حجّه موحد ابطحی، اصفهان، انتشارات صغیر، ۱۳۷۹ شمسی.
- ۳- ابن عربی، کاظم محمدی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱ شمسی.
- ۴- احتجاج، ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، نجف اشرف، دارالتعمان، ۱۳۸۶ قمری.
- ۵- اقبال الاعمال، سید بن طاووس، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ شمسی.
- ۶- الاثنی عشریه، محمد بن الحسن الحرّ العاملی، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۰ قمری.
- ۷- الاحتجاج، ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، الاسلامیه، ۱۳۹۴ قمری.
- ۸- التفسیر، ابوالنضر محمد بن مسعود بن عیاش السمرقندی، تهران، المکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۸۰ قمری.
- ۹- التوحید، شیخ صدوق، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین قمی، بیروت، دار المعرفه.
- ۱۰- العبقری الحسان، شیخ علی اکبر نهاوندی، تهران، کتابفروشی دبستانی، ۱۳۶۵ قمری.
- ۱۱- العروه الوثقی، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، تهران، المکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۵۸ شمسی.
- ۱۲- الغیبه، ابن ابی زینب محمد بن ابراهیم نعمانی، تهران، مکتبه الصدوق.

- ۱۳- الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۴۸ شمسی.
- ۱۴- بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، تهران، المكتبة الاسلامیه، ۱۳۹۷ قمری.
- ۱۵- بركات حضرت ولی عصر علیه السلام، جواد معلّم، مشهد، ۱۳۷۷ شمسی.
- ۱۶- بصائر الدرجات، ابو جعفر محمد بن حسن صفّار، بیروت، مؤسسه النعمان، ۱۴۱۲ قمری.
- ۱۷- تعلیقه علی المسائل المنتخبه، آیه الله سید علی حسینی سیستانی، قم.
- ۱۸- تفسیر قمی، ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ قمری.
- ۱۹- تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، محمد بن محمد رضا المشهدی، تهران، وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی، ۱۳۶۶ شمسی.
- ۲۰- تفسیر نور الثقلین، عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، قم، المطبعه العلمیه، ۱۳۸۲ قمری.
- ۲۱- ریاحین الشریعه، ذبیح الله محلّاتی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۰ قمری.
- ۲۲- روزگار رهایی، علی اکبر مهدی پور، تهران، آفاق، ۱۳۷۱ شمسی.
- ۲۳- زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، شیخ مرتضی انصاری، تهران، ۱۳۶۱ شمسی.
- ۲۴- سرّ دلبران، شیخ مرتضی حائری یزدی، قم، دفتر نشر برگزیده، ۱۳۷۷ شمسی.
- ۲۵- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ قمری.
- ۲۶- صحیفه المهدی علیه السلام، شیخ عیسی الاهری، تهران، مؤسسه الغدیر، ۱۴۰۶ ق.
- ۲۷- صحیفه کامله سجادیه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، تهران، ۱۳۷۵ قمری.
- ۲۸- عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، تهران، انتشارات جهان.
- ۲۹- غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد بن محمد بن تمیمی آمدی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ شمسی.
- ۳۰- فاطمه الزهراء علیها السلام بهجه قلب المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، احمد رحمانی همدانی، تهران، نشر المرضیه، ۱۳۷۲ شمسی.
- ۳۱- فضائل الخمسه من الصحاح السنّه، سید مرتضی حسینی فیروزآبادی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۲ قمری.

۳۲- فوائد المشاهد، شیخ جعفر شوشتری، تهران، نیک معارف.

ص: ۴۹۴

- ۳۳- کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه قمی، قم، نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ قمری.
- ۳۴- کرامات المهدی علیه السلام، واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران، قم، انتشارات جمکران، ۱۳۷۷ شمسی.
- ۳۵- کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین قمی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۴ قمری.
- ۳۶- لسان العرب، ابن منظور، بیروت، دار صادر، ۲۰۰۰ میلادی.
- ۳۷- اللهوف علی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، تهران، انتشارات جهان.
- ۳۸- مثنوی، جلال الدین محمد بلخی، تهران، کتابفروشی اسلامیّه، ۱۳۳۸ شمسی.
- ۳۹- نقدی بر مثنوی، علی اکبر مصلائی و سید جواد مدرّسی، قم، انصاریان، ۱۳۷۵ شمسی.
- ۴۰- مجالس حضرت مهدی علیه السلام جمع آوری و تدوین محمد رضا باقی اصفهانی، قم، انتشارات نصایح، ۱۳۷۸ شمسی.
- ۴۱- مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی.
- ۴۲- مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام، ترجمه سید محمد تقی موسوی اصفهانی، تهران، بدر، ۱۳۷۲ شمسی.
- ۴۳- منجد الطلاب، بیروت، دار المشرق، ۱۹۷۴ میلادی.
- ۴۴- منهاج الصالحین، السید علی الحسینی السیستانی، قم، مکتب آیه الله العظمی السید السیستانی، ۱۴۱۴ قمری.
- ۴۵- منهاج الصالحین، الشّیخ حسین الوحید الخراسانی، قم، مدرسه الامام باقر العلوم علیه السلام.
- ۴۶- منهاج الصالحین، سید ابوالقاسم موسوی خویی، قم، مدینه العلم، ۱۴۱۰ قمری.
- ۴۷- موسوعه الامام الحسین علیه السلام، سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، تهران، ۱۳۷۸ شمسی.
- ۴۸- مهج الدعوات، سید بن طاووس، تهران، کتابخانه سنایی ۱۳۲۳ قمری.
- ۴۹- نجم الثاقب، میرزا حسین نوری، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۷۷ شمسی.
- ۵۰- نهج البلاغه، ترجمه علی اصغر فقیهی، تهران، انتشارات صبا، ۱۳۷۹.
- ۵۱- نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، تهران، ۱۳۵۱ شمسی.

٥٢- وسائل الشّيعه الى تحصيل مسائل الشّريعه، محمّدين الحسن الحرّ العاملي، بيروت، دار احياء التّراث العربي، ١٣٨٩ قمرى.

ص: ٤٩٥

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

